روش تربیتی اسلام

نوشته:
محمد قطب

برگردانده:
دکتر سیدمحمدمهدی جعفری


www.SunniBook.net

أدَّبَنی رَبِّی فَأَحسَنَ تأدِیبِی

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

پروردگارم به من ادب آموخت. و چه نیک ادبی آموخت!

این کتاب را به مادر فداکار و مربی مهربان و با ایمانم
تقدیم می‌کنم. و چه همخوانی شگفتی
که با پایان یافتن ویراستاری این کتاب،
شمع وجود او نیز که در سراسر زندگی،
کانون خانواده رو روشن نگاه داشته بود،
به خاموشی گرایید!

«برگرداننده»
اسفند ماه 1374

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

به نام پروردگاری که آفرید

«سخنی بر ویرایش تازه‌ی کتاب از برگرداننده»

پیام اسلام به همه‌ی آدمیان، فراخواندن آنان به رشد و کمال، و برتر رفتن از سطح حیوانی و رسانیدن خود به خداگونه‌گی است. و ابزار و شیوه‌های این فرا رفتن و بالیدن و به چکاد والای انسانیت رسیدن را قرآن، به‌روشنی و گستردگی، برای همگان بازگفته است.

نویسنده‌ی پژوهشگر اسلامی، محمدقطب سالها پیش کتابی به نام «المنهج التربية الإسلامية» نگاشت که به نام «روش تربیتی اسلام» به فارسی برگردانیده شد.

روند این کار در پیشگفتار چاپ نخست گفته شده است. از آن هنگام (سال 1345) تاکنون این کتاب مورد توجّه و استقبال خوانندگان علاقه‌مند به مطالب تربیتی و اخلاق اسلامی، در دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و بیرون از آن مراکز فرهنگی و آموزشی، قرار گرفته است.

چاپ دوم با ویرایش، از نو حروفچینی شد، و چاپ‌های سوم و چهارم، از همان چاپ، بدون ویرایش با شیوه‌ی افست، چاپ شد.

قرار بود چاپ پنجم (چاپ کنونی) نیز از همان نسخه به وسیله‌ی مرکز نشر دانشگاه شیراز انجام گیرد، اما پس از آن، پیشنهاد شد، این نسخه ویرایش بود. در راستای این عمل اشتباهات چندی در کار برگردان، بویژه آیات قرآن، وجود داشت زیرا چنانکه در پیشگفتار چاپ نخست به راز و رمز گفته شده است، آن کار در زندان قصر سالهای 42 به بعد انجام گرفته، دانش و تجربه‌ی بسنده و پسندیده‌ای برای برگردانیدن آن به فارسی، برای برگرداننده فراهم نشده بود. اگرچه هنوز نمی‌توان تجربه‌ی به دست آمده، و دانش فراهم شده و کارآزمودگی گذشت سالیان را بسنده دانست، اما از روزگار جوانی، و آغاز پرداختن به برگرداندن، بسی بیشتر است؛ زیرا از آن روز تاکنون، پیوسته، برای

برگردانیدن بیش از ده جلد کتاب دیگر از زبان عربی به فارسی توفیق پروردگار رفیق را هم بوده است.

از این رو کتاب حاضر با ویرایش کلی نوینی، به وسیله‌ی مرکز نشر دانشگاه شیراز به خواستاران تقدیم می‌شود. بدان امید که پروردگار توفیق همیشگی خود را برای به فارسی برگردانیدن جلد دوم آن نیز که در سالهای اخیر منتشر شده است، لطف فرماید تا این خدمت بایسته، به گونه‌ای تمام و شایسته انجام پذیرد. ان‌شاءالله.

سیدمحمدمهدی جعفری

گفتار برگرداننده

تربیت، به‌معنای پرورش دادن و پرورش یافتن انسان، از آغاز آفرینش بوده است، زیرا از آن هنگام که بشرهای نخستین، روش غذا خوردن و چرانیدن دام و کشت زمین را (با ابزارهای ابتدایی) به فرزندان خویش یاد داده‌اند، تعلیم و تربیت انجام یافته است. امّا آموزش و پرورش شکل یافته و هدف‌دار، از لوازم اجتماع است. همینکه انسان تک‌زی، اجتماعی شد و با مردمان دیگر زندگی آغاز کرد، ناچار شد از پاره‌ای آزادی‌های خود چشم بپوشد و پاره‌ای را محدود کند تا همه بتوانند در حدی معین آزاد باشند. برای شناختن این حد و رعایت آن، موضوع تعلیم و تربیت اجتماعی پیش می‌آید. در این مسأله‌ی تربیت، بویژه، منظور همه‌ی اجتماع‌ها بوده و هست، حتی قبیله‌ها و اجتماع‌هایی نیز که به تعلیم کاری نداشته‌اند، برای رفتار اجتماع‌ها بوده و هست، حتی قبیله‌ها و اجتماع‌هایی نیز که به تعلیم کاری نداشته‌اند، برای رفتار اجتماعی خود ناچار به ترسیم مرز شناخته شده‌ای بودند تا از آن فراتر نروند. در اجتماع‌هایی که به مسأله‌ی تعلیم نیز افزون بر تربیت نظر دارند، نیاز بیشتری به موضوع تربیت احساس می‌شود، زیرا چگونگی بکارگیری علوم ومعارف نیز به آدابی نیاز دارد.

اگر بتوانیم در باره‌ی پایه‌های اصلی تعلیم این ادعا را بکنیم که کلی است و می‌تواند در همه‌جا یکسان اعمال گردد، بی‌گمان این ادعا را در باره‌ی تربیت نمی‌توان کرد؛ زیرا اصول تربیت کاملاً نسبی و اعتباری است. تربیت هر گروه و دسته و قبیله و ملتی با گذشت روزگار پایه‌ریزی می‌شود و رشد می‌کند. هر پیشامدی بر این جریان اثر می‌گذارد. اوضاع جغرافیایی، آب و هوا، منطقه سکونت؛ شکل اجتماعی؛ تعلیمات و مانند آنها همه در ساختمان تربیت تأثیر ژرف دارد؛ از این رو هر ملتی، باید با توجه به تاریخ و گذشته‌های خود، اوضاع تاریخی و جغرافیایی، باورهای رایج و مورد احترام، رویدادها و پیشامدها، و تربیت، کالای قابل صدور از کشوری به کشور دیگر نیست،

باید دید آن ملت چه می‌خواهد، به‌سوی چه هدف و مقصودی پیش می‌رود (یا می‌خواهد برود) و شرایط ملی و محلی آن چیست، تا تربیت را به‌عنوان ابزار شایسته و درخوری، در اختیار گیرد و به‌سوی هدف رهسپار شود.

اکنون چند جمله از پروفسور ***ربر دترنز*** استاد[1] استاد و کارشناس طراز اول تعلیم و تربیت [رئیس بخش تعلیم و تربیت کمیسیون ملی سوئیس] ارائه می‌شود:

«جای تردید نیست که برنامه‌های آموزشی هر ملت در صلاحیت خود آن ملت است...».

آقای ***تورس بوده***[2] مدیر کل پیشین یونسکو هنگام افتتاح چهاردهمین دوره‌ی کنفرانس بین‌المللی تعلیمات عمومی (ژنو ـ ژوئیه 1951) ... چنین اظهار داشت: «... به چه طریق می‌توان برای کشورهایی که ثروت‌های هنگفتی از راه صنعت اندوخته‌اند و آن کشورهایی که برعکس کمابیش به صنایع خارجی متکی هستند روش مشابهی را در پیش گرفت؟ و سرانجام کدام اقدام مشترکی را می‌توان در حق امور اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها که آنقدر با هم اختلاف دارند معمول داشت؟ ...

غالباً در این کشورها برنامه‌های آموزشی محلی از روی برنامه‌های ممالک غربی استنساخ شده و با شرایط زندگی بومیان هماهنگی ندارد. در چنین صورتی برای این کشورها [مستعمرات استقلال یافته] پس از تحصیلات استقلال ضروری بنظر می‌آید که برنامه‌های تحصیلی موافق با احتیاجات و وضع محلی و فرهنگ ملی داشته باشند ...

هدف تعلیم و تربیت عبارت از آموختن روش قدرت‌های تازه و تربیت مردان و زنان لایقی است که بتوانند به‌صورت طبیعی جای خود را در اجتماع باز کرده، محسنات

1- Prof. Robert Dotterrens
2- M.Torres Bodet

و خصوصیات اخلاقی خود را در آن بکار برند، نه اینکه آنها را ریشه‌کن کرده، خود را به صورت افراد بیگانه در کشور خویش در آورند»[1].

چندی شاگرد رشته‌ی علوم تربیتی بودم. کم‌و بیش می‌دیدم و درمی‌یافتم برنامه‌ی درسی، رونوشتی و گاه صددرصد ترجمه‌ای، از برنامه‌های آموزش و پرورش کشورهای غربی است.

هر استاد، به‌روش کشوری نظر دارد که در آنجا تحصیل کرده است.

آگاه بودم که ایران نیز یک روش تربیتی مخصوص به‌خود لازم دارد، امّا دانشمندان ما در این زمینه کمتر مطالعه و بررسی کرده‌اند و اصولاً متخصص در این رشته کم بوده و یا متأثر از روش‌های تربیتی کشوری است که در آنجا تحصیل کرده است. اخیراً آقای دکتر شریعتمداری استاد دانشمند دانشگاه اصفهان، زمانی که در دانشگاه شیراز تدریس می‌کردند این مهم را مورد توجه قرار داده و در دو کتاب (از نوشته‌های) خود «اصول تعلیم و تربیت» و بویژه «جامعه و تعلیم و تربیت» به اوضاع ایران و تعلیمات و سوابق و افکار مردم این کشور نظر داشته و برنامه‌های آموزشی در خور ملت ایران طرح‌ریزی کرده‌اند.

آنچه بیش از هر چیز بر اندیشه‌ها، آموزش‌ها و باورهای مردم ایران و دیگر کشورهای اسلامی چیره است، تعلیمات بلندپایه‌ی اسلام است.

باید دانست که قرآن برای تربیت مردم نازل شده است و هدف از آمدن پیغمبران، بویژه پیغمبر گرامی اسلام ﷺ، پاک ساختن و شستشوی اندیشه‌ی مردم از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها بوده است و سپس تربیت و تعلیم آنان برای رسیدن به هدف عالی انسانی رو به کمال.

۱- از کتاب «آموزش ابتدایی ـ برنامه‌ها و طرح‌های تحصیلی» از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران ـ ۱۳۴۳.

ابراهیم ؑ، نخستین ندا دهنده‌ی یکتاپرستی در جهان و پسرش اسماعیل ؑ، پس از بنا نهادن پایه‌های خانه‌ی خدا از درون جان دست دعا به درگاه پروردگار برمی‌دارند، در دعای خود از پروردگار فرزندانی می‌خواهند که فرمانبر خدا باشند، از خدا می‌خواهند از میان آنان پیغمبری برانگیزد تا آیات خدا را برای آنان بخواند، قانون و حکمت بدانان بیاموزد و هر بدی و آلودگی و اندیشه‌ی ناپاکی را از جان و دلشان بزداید[1]. پروردگار حکیم نیز این خواست را به اجابت می‌رساند و بر مؤمنان منت می‌گذارد و از میان گروه گمراه، پیامبری برمی‌انگیزد تا مطلب آن دعا را عملی سازد[2]. در سوره‌ی جمعه نیز ضمن وصف خدایی که مورد تسبیح همه‌ی آفریدگان است، می‌فرماید: «او همان خدایی است که از میان مردم بی‌سواد گمراه و سردرگم، پیغمبری از خودشان برانگیخت تا آیات و نشانه‌های خلقتش را به گوش جان آنان برساند، پاک و باصفایشان گرداند، قانون آفرینش و حکمت و راه و روش موجودات را بدانان بیاموزد»[3]. در اینجا تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است. وظیفه‌ی پیغمبر پس از خواندن و گوشزد کردن آیات، پاک و بی عیب ساختن جان و اندیشه‌ی مردم از هر آلودگی و

۱- رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ البقره/۱۲۹

۲- لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ آل‌عمران/۱۶۴

۳- هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ الجمعه/۲

ناشایستی و سپس تعلیم کتاب و حکمت است. نکته‌ی جالب توجه در اینجا این است که استفاده از این نعمت‌های تعلیم و تزکیه، نه تنها برای گروه معدودی است که پیغمبر از میان آنان برخاسته، بلکه همه‌ی کسانی نیز که بعدها بدانان می‌پیوندند، زیرا خدای عزیز و حکیم که به فکر همه‌ی بندگان خویش است آیندگان را به‌حال خود رها نمی‌کند.

در صدد بودم این مرواریدهای ناسفته‌ی تربیتی را از ژرفنای دریای بیکران قرآن بیرون بیاورم، امّا نه توانایی شناوری داشتم و نه گرفتاری‌های درسی و غیردرسی وقتی برایم گذاشته بود؛ در این ضمن به کتاب حاضر برخوردم که نویسنده‌ی توانا و گوهرشناس آن مرواریدها را برون آورده، نیک سفته و پرداخته بود، آن را خواندم و از مطالبش استفاده کردم، دریغم آمد که فارسی‌زبانان از چنین اثر پرارزشی بی‌بهره مانند.

این کتاب، آنچنان‌که از مطالبش برمی‌آید، پس از سال ۱۹۶۰، (۴۰–۱۳۳۹) نوشته شده است. من در اوایل سال ۱۳۴۲، برگردان فارسی آن را آغاز کردم، امّا گرفتاری ناگهانی و مخصوصی مرا از تحصیل و از ادامه‌ی این کار بازداشت. اخیراً باز فرصتی به‌دست آوردم تا به جبران محرومیت از تحصیل، به مطالعات خود ادامه دهم و کار این ترجمه را به‌پایان برسانم.

خدای را سپاسگزارم که توفیق داد تا در هر حال و هر نوع گرفتاری، از مطالعه و بررسی و تدبر در قرآن مجید محروم نگردم.

شایسته است در این گفتار، نویسنده‌ی کتاب را به خوانندگان معرفی کنم، امّا متأسفانه هیچ منبعی که بتواند این وظیفه را برآورد در اختیار ندارم. همینقدر می‌دانم که دانشمندی مسلمان از اهالی جمهوری مصر عرب است، و یکی از ناشران کتاب‌هایش او را چنین معرفی کرده است: «... نویسنده‌ای که متخصص در بررسی‌های روانی از

نقطه‌نظر پژوهش‌های اسلامی است...» و از آنجا که آثار هرکس بهترین معرف او است، کتاب‌هایی را که تا سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۲-۱۳۴۱)، نوشته است به‌نظر خوانندگان می‌رسانم.

تا آنجا که من اطلاع دارم بجز کتاب حاضر دو کتاب دیگر از ایشان به فارسی برگردانده شده است که نام‌هایی را که برگردانندگان برگزیده‌اند، عبارت است از:

۱- انسان بین مادیگری و اسلام.

۲- اسلام و نابسامانی‌های روشنفکران. ج ۱، ۲، ۳.

دیگر تألیفات او که به فارسی برگردانده نشده کتابهای زیر است:

1- فی‌النفس والمجتمع. 2- قبسات من‌الرسول ﷺ 3- معرکةالتقالید. 4- منهج‌الفن‌الإسلامی. 5- هل نحن مسلمون؟ [1]. 6- دراسات فی‌النفس‌الإنسانیة. 7- الثبات و التطور فی حیاه‌البشریة. 8- جاهلیت‌القرن‌العشرین [2].

چه خوب است برگردانندگان ورزیده‌ی کشور ما برای استفاده‌ی بیشتر مسلمانان این مملکت، به برگردانیدن دیگر آثار این دانشمند دست یازند تا بدینوسیله پیوند معنوی مسلمانان با یکدیگر استوارتر شود و به طرز تفکر یکدیگر نیز بیشتر آشنا شوند.

***

توضیحاتی در باره‌ی نوشتار حاضر:

1- از آنجا که این نوشتار، نخستین برگردان مفصل برگرداننده است، احتمال خطا و اشتباه در آن وجود دارد اما نه بدان اندازه که در هدف و خواست نویسنده انحرافی پیش آورده باشد.

۱- این کتاب به عنوان «آیا ما مسلمان هستیم» برگردانده شده است.

۲ـ این کتاب به‌عنوان «جاهلیت قرن بیستم» و «سیمای جهل در غرب» کتاب شماره‌ی ۷ با عنوان «اسلام و تحولات زندگی» و کتاب اول به‌نام «فرد و اجتماع» برگردانده شده است.

گرچه مقید نبوده‌ام کلمه به کلمه و جمله به جمله برگردانم، به گونه‌ای که مطلب کتاب به فارسی فهمیده نشود و یا دست و پای خود را در رشته‌های پایان ناپیدای عربی ببندم، امّا هیچ مطلب و منظوری (کوچک و یا بزرگ) از نویسنده جا نیفتاده است.

نویسنده‌ی محترم اصطلاحاتی در کتاب خود به‌کار برده است که پاره‌ای از آنها در فارسی معادلی ندارد و یا به زبان متداول برگردانده نمی‌شود؟ در این باره در پانویس توضیح داده و یا اصطلاح دیگری از زبان فارسی به‌جای آن گذاشته‌ام که رسا به‌مقصود باشد.

2- نویسنده برای بیان منظور خویش به‌حدود 500 آیه‌ی قرآن و 27 حدیث نبوی (با ذکر منبع آنها از منابع هل سنت) استشهاد کرده است. در پاره‌ای موارد برای یک موضوع بیش از 20 آیه‌ی قرآن گواه می‌آورد که گاه تفاوت آیات یک و یا دو واژه است، برای پیشگیری از اطاله‌ی کلام، اینگونه آیات (که شاید مجموعاً از پنجاه آیه تجاوز نمی‌کند) حذف شده است.

همه‌ی آیات (جز معدودی) به فارسی برگردانده شد. گرچه زبان فارسی به هیچ‌وجه برای برگرداندن آیات معجز بیان قرآن رسا نیست. امّا به‌دلیل فراوانی آیات و جلوگیری از ملال خوانندگانی که به‌زبان عربی آشنایی ندارند، چنین کاری شایسته بود. نام سوره‌ها و شماره‌ی آیه‌ها در پانویس نوشته شد تا خواستاران به قرآن مراجعه کنند.

سیدمحمدمهدی جعفری ــ زندان قصر

تهران ــ بهار 1344

پیشگفتار چاپ اول

به خود می‌گفتم و با خود می‌اندیشیدم:

چگونه می‌توانیم از این واقعیت روشن غفلت داشته باشیم و ندانیم که اسلام نیز دارای راه و روشی برای تربیت است و این راه را به خوبی در قرآن مجید به خواستاران خویش نشان داده است؟

بارها قرآن را می‌خواندم، امّا این حقیقت را درک نمی‌کردم!

با یک حالت طبیعی احساس کرده بودم که در قرآن راهنمائی‌های تربیتی فراوانی است که بر نفس اثر می‌گذارد و اگر انسان در باره‌ی آن بیندیشد و متأثر شود، دارای رفتار و طرز تفکر و احساس معینی خواهد شد که به تقوا و شایستگی نزدیکتر است و روشن‌تر می‌شود و حالت انسانی‌تری بدو دست می‌دهد.

از آنجا که این موضوع یک امر روشن بود و به اندیشیدن نیاز نداشت، آن را احساس می‌کردم. امّا میان احساس مبهمی که انسان به‌طور مشخص منشأ آن را نمی‌داند، و آن درک آگاهانه‌ای که نسبت به راهنمایی‌حتی تربیتی قرآن دارد تفاوت زیادی است، زیرا در این حالت می‌داند که این آیات نه تنها بطور پراکنده و تصادفی نیامده‌اند؛ بلکه روش فراگیر رو به تکاملی است که هر جزیی از دارای هدف و مقصدی معین بوده و هر واژه‌ی آن هدف داشته است.

لازم نیست که تمام مردم جزئیات این روش فراگیر و تمام، و این راه روشن مستقیم شکل گرفته‌اند و تا اعماق جانشان نفوذ کرده، آنان را بدانجا که شایسته بوده پیش رانده و به حرکت درآورده است.

به هرحال این آگاهی ارزش خود را دارد.

بدان دلیل با ارزش است که پشتیبان این احساس مبهم باطنی است و آن اثر تاریک سطحی در جان را ریشه‌دار می‌کند.

نزد پژوهشگران و دانشمندانی ارزش دارد که به چیز مبهم راضی نیستند و نمی‌توانند نیروهای درونی خویش را از اوج گرفتن بر فراز قله‌ی مرتفع و شامخ حقیقت باز دارند و هر موضوع خواستار راه و روش‌های روشن و پابرجایی هستند که با بحث و پژوهش در باره‌ی آن و رسیدن و پی بردن به حقیقت و واقعیت آن در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورند.

سرانجام ارزش آن هنگام سنجش با روش‌های تربیتی رایج شرق و غرب آشکار می‌شود، روش‌های که دلیل فریفتگی مردم به آنها، بررسی دقیق آنها است. از انحراف خطرناک آن غافل هستند و فقط به‌دلیل اینکه مورد بررسی قرار گرفته و دارای جزئیاتی است، آنها را شایسته می‌دانند.

مدتها قرآن می‌خواندم، امّا به وجود این روش تربیتی پی نمی‌بردم. حتی هنگامی که «**الإنسان بين‌المادية والإسلام**» را می‌نگاشتم و در آن کتاب به روشنی ابراز داشتم: اسلام در رفتار با نفس انسان روش ویژه‌ای دارد که از اساس با نظریه‌ی غربی‌ها که برپایه‌ی مادی‌گری استوار است، (چه مادیّون غربی و چه شرقی) تفاوت دارد، به‌روش تربیتی اسلام پی نبرده بودم زیرا در آن هنگام یک نظر کلی در باره‌ی انسان داشتم و به پژوهش در جنبه‌ی روانشناسی او در آن کتاب مشغول بودم. فقط یک صفحه از آن کتاب را به بیان این موضوع اختصاص دادم که آن نیز هرگز نتوانست حتی مقدار اندکی از خطوط بسیار پهناور تربیت اسلامی را رسم کند. پس از آن در کتابی که هنوز منتشر نشده است، فصلی در باره‌ی سیاست آموزشی نوشتم و در هر دو جا با احتیاط و از دور به چاره‌اندیشی پرداخته بودم. و این همه بدان دلیل بود که در آن هنگام این موضوع را احساس نکرده بودم و پس از آن برایم روشن شد!

سالها گذشت و من بیش از آنچه احساس کرده بودم به هدف نزدیکتر نشدم و به نوشتن کتابی در باره‌ی تربیت اسلامی نپرداختم. تا اینکه شب عجیبی که ظاهراً با دیگر

شب‌ها تفاوت نداشت، امّا برای من با شب‌های دیگر اختلاف بسیاری داشت، پیش آمد. با وجود اینکه چهار سال از آن تاریخ می‌گذرد، امّا هرگز آن را فراموش نمی‌کنم:

در چنان فشار نفسانی شدیدی گرفتار بودم که اندک پرتو نوری نیز در گوشه و کنار آن به‌نظر نمی‌رسید.

قرآن یگانه کتاب ما است که در آن می‌خوانیم. در تمام آن شب هم بدین کتاب پناه برده سه، چهار بار آن را خواندم. کتابی که در تمام لحظات شبانه‌روز با آن به‌سر می‌بردم و تمام آیه‌ها، گفته‌ها، خبرها و راهنمایی‌هایی را که کرده است شنیده بودم اما در آن شب به‌طور ناگهانی یک صفای روح و درخشندگی باطنی احساس کردم و ناگهان تمام خاطرات گذشته‌ام پی‌درپی، مانند درسی که حفظ داشتم، از برابرم گذشتند!

شگفتا! چه می‌بینم؟ چرا پیش از این پی نبرده بودم؟ در برابر خود روش کامل و فراگیری از تربیت اسلامی را ملاحظه می‌کردم که پیش از آن هرگز به ذهنم خطور نکرده بود! روش کاملی که کوچک و بزرگ را جا نگذاشته، جان انسانی را با تمام جنبه‌های آن و تمام جنبه‌های زندگی بشری در بر می‌گیرد!

حال چرا از این راه و روش غافل بودم... مطلبی است که نمی‌دانم!

از سادگی و روشنی به بدیهیات می‌ماند! با وجود این اندکی پیش از آن به ذهنم نرسیده بود! و در آن لحظه روش تربیت اسلامی را آشکار حس می‌کردم و تمام راهنمایی‌های قرآن و تمام گفتار و کارهای رسول خداﷺ را گواه روشن آن یافتم. در حقیقت رسول خداﷺ ترجمان واقعی قرآن بود. از عایشه رضی‌الله عنها، در باره‌ی خلق و خوی آن حضرت پرسیدند، گفت: «خلق و خوی او قرآن بود».

از این رو او نمونه‌ی زنده‌ی تربیت اسلامی بود و با خوی و خلق ذاتی خویش، و یا با راهنمایی‌های او برای مردم، روشن کننده‌ی آن روش است.

بررسی مسأله را بدین ترتیب آغاز کردم و تصمیم گرفتم آنها را در کتابی بنگارم.

روش تربیتی اسلام در میان تمام روش‌های تربیتی دنیا، یگانه و بی‌نظیر است. یگانگی به این دلیل که تمام دقایق نفس بشری را فراگرفته و نسبت به هر حرکت و جنبش و فکر و ادراکی که از اندرون سرچشمه می‌گیرد توجه می‌کند؛ و همچنین به‌دلیل تأثیر بی‌مانندی است که بر نفس آدمی و بر واقعیت زندگی می‌گذارد و پیامد مهم آن ایجاد همان امّتِ عجیب در تاریخ بشری است. ملّتی که از حضیض ذّلت و خاک زمین بلند شد و به آسمان رسید. آن خلق پراکنده و گوناگونی که دیدار آنها با یکدیگر جز برای جنگ و کشمکش چیز دیگری نبود. همین مردم به‌هم پیوسته، استوار شده و به فتوحات و جنگ‌های فکری انسانی پرداخت، بزرگ شد و به آبادانی و سازندگی دست زد و کارش به جایی کشید که آرمان والای اخلاق و انسانیت شد و نمونه‌ای که نه پیش از آن دیده شده است و نه پس از آن در سراسر تاریخ مانندش تکرار گردید. در اندک مدتی در سراسر زمین پخش شد و روشنایی ایمان و هدایت را با خود به تمام گوشه‌های زمین رسانید. و به دستور پروردگارش زندگی نوینی را در جهان پایه‌گذاری کرد.

این چنین ملتی با تمام اوصاف، نتیجه‌ی همین شیوه‌ی تربیت بود، و از نظر مادیّات و معنویات، ادراکات و طرز تفکر، رفتار و کردار همه و همه، ملت یگانه‌ای در تاریخ شد.

و اگر طول زمان، به‌کُندی و در عرض بیش از هزاران سال، بتدریج این ملت جمع را پراکنده کرد و ساختمان متحدش را در هم ریخت، به سبب دور شدن از این شیوه‌ی تربیت اسلامی بود و این دوری، گاهی آشکارا دیده می‌شود و البته برخی از مظاهر توخالی و غیرعملی آن را نیز نگاه داشته‌اند.

اگر این کتاب بتواند روش تربیتی اسلامی را با تمام جنبه‌های آن برای مسلمانان روشن کند و آنان نسبت بدان مؤمن و معتقد گردانیده باعث شود که آن را درک کنند؛ وظیفه‌ی مهم خویش را انجام داده است.

از خدا بخواهیم توفیق عمل.

این جلد از کتاب را برای تشریح نظریه‌ای که براساس نظر نفسانی گرفته شده است اختصاص دادم، و جلد دیگر را به تربیت عملی در مراحل کودکی، پیش از بلوغ، نوجوانی و رشد و نشان دادن نوشته‌های مسلمانان در عصرهای گوناگون در باره‌ی تربیت.

پروردگار توفیق خیر به من بدهد. پروردگارا، تنها تو شنونده‌ی دعا و برآورنده‌ی آن هستی.

محمد قطب

فصل اول
زمینه‌سازی

وسیله‌ها و هدف‌ها

آیا در روش‌های تربیتی وسیله‌ها مورد توجه است و یا هدف‌ها؟

هر عصر و روزگاری نسبت به روزگار دیگر و هر نسلی نسبت به نسل دیگر دارای وسایل ویژه‌ای است، و یا دست‌کم پاره‌ای از وسایل در هر دوره تغییر می‌یابد.

ممکن است یک وسیله، برای رسیدن به هدف‌های بی‌شماری مورد استفاده قرار گیرد، و یا در استخدام هیچ نوع هدفی نباشد!

برای مثال ورزش بدنی، از جمله وسایل تربیتی است؛ امّا به تنهایی نه روشی را معین و نه شیوه‌ای را ترسیم می‌کند.

ممکن است ورزش؛ همان‌گونه که در آلمان نازی بود، روح اطاعت از رژیم و انضباط شدید را تقویت کند. ورزش کردن در آنجا فقط برای تقویت بدن نبود بلکه به‌دلیل پیروی جوانان از فرمان‌ها و دستورها و فانی شدن در شخصیت دورت و شخصیت پیشوا و فرمانده دیکتاتور مقتدر آنها هیتلر بود. و یا امکان دارد ورزش، روح همکاری و اجتماعی بودن را پرورش دهد. همان‌گونه که در انگلستان و دیگر ممالک شمال اروپا از این امر چنین قصدی دارند. ممکن هم هست که روح فردیت و خودخواهی ایجاد کند و جریان از اصل منحرف شده بدین مسیر بازگردد. همانگونه که این روحیه را پاره‌ای از ورزشکاران ما دارند و هدف آنها فقط ابراز شخصیت است، و حتی در بازی فوتبال هم که در اصل برای ایجاد روحیه‌ی اجتماعی بنا شده، در راستای خودنمایی می‌کوشند، و یا ممکن است مانند ورزشکاران روم قدیم آنان را به پرستش بدون و فریفته شدن در برابر قدرت جسمانی صرف، و یا فقط به‌دلیل «زیبایی» اندام

وادار کنند. امکان دارد ورزش را صرفاً به‌دلیل گردن کلفت شدن و باد به غبغب انداختن و پیچیده کردن عضلات بخواهند. بدون اینکه از روح ورزش چیزی احساس کنند و یا بخواهند بدین‌وسیله از محیط و سطح حیوانان بالاتر آیند و به انسانیت نائل شوند، گوساله‌هایی آدم‌نما می‌شوند.

داستان‌سرایی نیز وسیله‌ای برای تربیت افراد است. این وسیله نیز امکان دارد در راه هدف‌هایی مورد استفاده قرار گیرد و یا اصلاً به هیچ هدفی نرساند.

ممکن است روح هنرمندی و حساسیت در برابر زیبایی‌ها و لطافت، ذوق را پرورش دهد و یا باعث ایجاد حس اندیشه‌ی درون و یا تفکر در باره‌ی جهان خارج شود و اندیشمندان را متوجه سازد که از پیشامدها پند گیرند تا بدینوسیله راه هدایت را یافته از گمراهی دور شوند.

ممکن است صرفاً «تسلّی خاطری» برای شنونده و یا خواننده باشد. و نیز امکان دارد مردم را به پوچی و بیهودگی بکشاند.

وسایل دیگری نیز وجود دارد که هرکدام به‌خودی خود نه بر روشی راه می‌پیمایند و نه راهی را روشن می‌کنند. امّا به‌هر حال این موضوع‌ها موجب بیهوده پنداشتن و به‌شمار نیاوردن وسیله‌ها نمی‌شود. خیر هرگز! وسایل تنها ابزاری هستند که به ما کمک می‌کنند تا به هدف‌هایی برسیم که بدانها ایمان داریم. پس شایسته است نسبت به وسایل توجه کافی کرده و برای پژوهش در باره‌ی آنها و گزینش آنها دقت فراوانی بکار بریم، زیرا وسیله‌ی نادرست نه تنها فایده ندارد، بلکه هدف را نیز ضایع می‌سازد و شخص را از توجه بدان منحرف می‌کند. بنابراین، در روش‌های تربیتی، وسیله‌ها و هدف‌ها دارای ارتباط کامل غیرقابل انفکاکی است.

نه ارزیابی هدف بدون وسیله‌ای که آن را عملی کند، و نه ارزیابی وسایل جدا از اهداف امکان دارد.

در این میان روش تربیتی اسلام، هم از نظر وسیله و هم هدف، از دیگر روش‌های تربیتی متمایز و منحصر به فرد است. این منحصر بودن نظرها را به‌خود جلب و به اندیشیدن در سرچشمه‌ی این باور بی‌نظیر در طول تاریخ می‌خواند.

بدون تردید سازگاری اندکی میان روش تربیتی اسلام و مسیر زندگی آن با دیگر روش‌های تربیتی، چه از نظر هدف وجود دارد، اما پس از بررسی مطلب با حقیقت پایداری روبه‌رو می‌شویم که بشریت در سرتاسر تاریخ خود هرگز نظامی بدین گستردگی و فراگیری و همه‌جانبگی نشناخته است که تمام امور مربوط به زندگی انسان و همه‌ی لحظات او را در گستره‌ی روش‌های فراگیر و دقیق خود قرار داده باشد، و امتیاز دیگر آن این است که این گستردگی و همه‌جانبگی هرگز از وحدت راه و وحدت هدف منحرف نمی‌شود؛ برای رسیدن به هدف راههای گوناگونی برنمی‌گزند که هریک به غایتی منتهی شده شخص را به جهتی سوق دهد و نیروی او را میان کشمکش‌های گوناگون هدر دهد. راه یکی است و هدف هم یکی. تمام پراکندگی‌های جان را گرفته همبسته می‌سازد، و بر پایه‌ی یک هدف گردآوری می‌کند. نیروهای درون هم در داخل با یکدیگر در حال مسالمت و آرامش هستند و هم از نظر خارجی با جهان و مردم و زندگی.

از همان نخستین لحظه، انسان این منحصر به فرد بودن را احساس می‌کند. در حالی که روش‌های تربیتی دنیا را می‌بینیم که با وجود اختلاف در وسایلی که از نظر محیط و شرایط تاریخی و سیاسی و اجتماعی باید راههای آنها را تحقق بخشند، تقریباً هدف همانندی را دنبال می‌کنند، اسلام را از همان ابتدا، در هدف با آنها جدا می‌یابیم.

هدف تمام روش‌های تربیتی این جهان تربیت «شهروند شایسته» است.

حال هر ملتی یکنوع شهروند را با خصوصیات و صفاتی خواهان است، و یا خواهان سپاهی مسلح آماده به جنگی است که هر لحظه در حال بسیج برای تجاوزکاری و یا

برای دفع تجاوزکاری باشد. و یا شخص صلح‌جویی (خواهان است) که نه بر کسی ستم روا داشته و به حقوقش تجاوز می‌کند و نه زیر بار تجاوز دیگران رفته حاضر می‌شود که به مال و حقوقش دست‌درازی کند و یا خواهان عابد زاهد از زندگی دنیا و کشمکش‌های آن دوری گزیده‌ای است که نسبت به ستیزه‌ها و کینه‌توزی‌های زشت جهان بیزار است. و یا کسی که تنها معشوقه‌اش، وطن عزیزش و نژادش می‌باشد. و یا کسان دیگری ... اما همه‌ی این ملت‌ها دارای یک هدف هستند: آماده کردن شهروندی شایسته برای داخل مرز خود.

اما اسلام هرگز نظر خود را تا این اندازه تنگ نکرده است، و برای آماده ساختن شهروند شایسته نمی‌کوشد. دارای هدفی و افق دیدی گسترده‌تر است، و آن آماده ساختن و درست کردن «انسان» شایسته است. مطلق انسان، به معنای گسترده و فراگیر، انسان با تمام خواص و گوهرهای نهفته در اندرون خود؛ انسان از جهت انسان بودن نه از جهت شهروند بودن در این محل محدود از کره‌ی زمین و یا جای دیگری.

بدون تردید این نوع تربیت از هر مفهوم و معنایی که غیرمسلمانان دارند گسترده‌تر و فراگیرتر است.

در همان ابتدای بلند شدن ندای اسلام در مکه، با وجود پاسخ تنها افراد معدودی به این ندا که اقلیت مطرودی را تشکیل می‌دادند و هیچ پشتیبانی جز خدا نداشتند، و از سوی تمام صاحبان زر و زور رانده شده تنها پناهگاه آنها خدا بود، اسلام ادعا کرد که دعوتش جهانی است و خطاب به تمام انسانها به مفهوم کلی کلمه است. و در یکی از سوره‌هایی که در همان ابتدای امر در مکه نازل شده، سوره‌ی تکویر، می‌گوید:

﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ (تکویر / 27)

« این قرآن چیزی جز یک یادآوری برای تمام جهانیان نیست».

در نخستین گام گوید برای جهانیان، نه عرب می‌شناسد نه اهل مکه و نه قریش. برای تمام مردمی که بر روی این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند. در میزان و سنجش خدا هیچ تفاوتی میان عرب و غیرعرب نیست، جز آنانکه بیشتر پروا گیرند و راه رستگاری، یعنی شناخت حق را بهتر و بیشتر یافته باشند:

﴿ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ ﴾ (الحجرات/13)

«شما را به‌صورت ملت‌ها و قبایل گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

دعوتی است همگانی که نه مرزی برای وطن می‌شناسد نه نژاد و نه قبیله و نه خانواده. و هیچ‌یک از موانع و سدهایی را که مردم برای خود به‌طور مصنوعی درست کرده‌اند تا در داخل یک چاردیواری، با همسایگان خویش نبرد کنند و بر آنان چیرگی یابند، به رسمیت نمی‌شناسد.

دعوتی که مردم را نه به طایفه‌های گوناگون تقسیم می‌کند نه به رنگ‌های گوناگون و نه به نژادها، مستقیماً تا عمق نهاد در آنجا که کمین‌گاه «انسان» است نفوذ می‌کند. گوهر یگانه‌ای که انسانیت از آن به‌وجود می‌آید.

البته اسلام برای ساختن «انسان صالح» مردم را به‌خود رها نمی‌کند که حیران و سرگردان و یا در طلبش بی‌خبران باشند و در روز روشن برای یافتنش چراغ به‌دست گیرند و نیابند، و یا پس از جستجوی زیاد خسته و کوفته با هر دیو و ددِ ظاهراً آراسته‌ای که برخوردند او را انسان بدانند، و یا هر کس نسبت به میل خویش شمایلی رسم کند؛ بلکه اسلام این انسان صالح را با تمام صفات و خصوصیاتی که باید داشته باشد به روشنی و دقت نشان می‌دهد. و چنان راه مستقیم و روشنی فرا راه آنان می‌گذارد که در انتهای آن راه، به هدف می‌رسند. این انسان همان انسان «باتقواترین»

است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ و آن انسانی است که خدا را می‌پرستد و به راه هدایتش می‌رود:

﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴾ (الحجرات/13)

«جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند».

البته عبادت، عبادت از انجام یک سلسله اعمال و فرایض خشک و مراسم تشریفاتی معین و محدود تعبدی نیست، بلکه معنای بسیار فراگیری دارد که تمام دقایق و اجزای زندگی و هر فکر و عمل و احساس انسان را در برمی‌گیرد. به سخن دیگر، عبادت یعنی روی آوردن به خدا در همه‌ی فعالیت‌های زندگی، جلب رضایت او و در همه‌ی امور و پروا داشتن از همه‌ی عوامل و اسبابی که موجب خشم او شود.

این همان انسانی است که در زندگی راه راست را شناخته، تمام کارهایش به پیروی از آن نور هدایت خدایی است:

﴿ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴾ (البقره/38)

«از جانب من راهنمایی برای شما آید، هر کس از آن پیروی کرد هرگز بیمناک و اندوهگین نمی‌شود».

راه زندگی خویش را در پرتو نور این هدایت برگزیده تمام رفتار و کردار و احساساتش را بر این نهج مستقیم استوار می‌دارد و از هیچ منشأ قدرتی جز او استمداد نمی‌کند.

خلاصه انسانی است که تمام شرایط جانشیتی خدا را در زمین فراهم کرده صلاحیت آن را به‌دست آورده است:

﴿ وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ ﴾

(البقره/30)

« آنگاه که پروردگارت فرشتگان را فرمود، من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلْنَٰهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً ﴾

(الاسراء/70)

« ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را بر مرکب زمینی و دریایی سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه بدانان روزی دادیم و بر بسیاری از آفریدگان خود برتری و فضیلت و بزرگتری بخشیدیم».

پس یکی از شرایط جانشینی خداوند در زمین این است که اعمال و رفتار شخص، شایسته‌ی چنان انسانی باشد که خداوند گرامی داشته بر دیگر آفریدگان برتر نهاده است. از سطح «انسانیت» و از آن مقام برتر که پرودگارش برای او نسبت به دیگر مخلوقات قائل شده است، دست برندارد. همانگونه که برایش مقرر فرموده با مسافرت و گردش در «دریا و زمین» و استفاده‌ای از آن دو، برای آبادانی زمین بکوشد، تا هم روزی خویشتن را از چیزهای گوارا و پاکیزه فراهم آورد و هم نیروها و استعدادهای خدادادی خود را در هر جهتی بکار اندازد و کمال استفاده را از آنها ببرد. البته استفاده‌ای که در حدود تقوا و با کمک خدا باشد و شایسته‌ی یک انسان صالح.

برای رسیدن بدین هدف روشن و مشخص که در فصول آینده‌ی کتاب آن را به تفصیل بیان خواهیم کرد، توجه مردم را به آفریدگار خود جلب می‌کند و بدون هیچ مانع و حاجزی آنان را با وی مرتبط می‌کند:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَـٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ۝٦ ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ۝٧ فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴾ (الانفطار/6 تا 8)

« ای انسان، چه موجب شد که به پروردگار بزرگ و بخشنده‌ی خود مغرور گشتی و نافرمانی کردی؟ پروردگاری که تو را آفرید، بیاراست و تنظیم کرد و در هر شکلی خواست ترکیب کرد».

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ﴾ (الانشقاق/6)

«ای انسان! البته تو با رنج و مشقّت برای رسیدن به پروردگارت کوشایی و سرانجام نیز به ملاقات او نایل می‌شوی».

﴿ وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَـٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ﴾ (ق/16)

« ما انسان را آفریدیم و به وسوسه‌های جانش آگاه هستیم و ما از رگ گردن هم بدو نزدیکتریم».

توجه داشتن به خدا محور تمام باورهای اسلامی و محور روش تربیتی اسلام است، تمام قانون‌گذاری‌ها، برنامه‌ها و راهنمایی‌های او از این اصل منشعب، و زندگی بشری بر این پایه استوار گذاشته شده است.

مردم به آفریدگار خود روی می‌کنند و می‌فهمند که فقط او صاحب قدرت و شوکت و سلطنت است. فقط او مالک همه‌ی چیزهای درون زمین و روی زمین است.

﴿ فَسُبۡحَـٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ ﴾ (یس/83)

« ملک و ملکوت هر موجود به دست قدرت او است».

در نتیجه به هیچکس دیگری توجه نداشته، احدی را نمی‌پرستند. با درک این حقیقت است که دلها و روان‌های آنها آزاد و رها از قید و بندهای بی‌حاصل دنیوی و صاحبان زر و زور و زیبایی، سبکبال به پرواز درآمده به‌سوی پروردگار خویش روان می‌شوند.

به‌جانب آفریدگار خویش رو نهاده از پرتو درخشان هدایت او راه می‌جویند و پا در راه روشن و بدون انحراف او می‌گذارند. هیچ راه دیگری اختیار نکرده از هیچ ظاهراً قدرتمندی استمداد نمی‌کنند، زیرا این قدرت‌های دروغین زمینی، همه ناتوان و نزار و فناشدنی است، تنها قدرت حقیقی و راه صحیح از آنِ خدا است و بس. از آنجا که ایمان دارند همه‌ی این چیزها به دست خدا است، با اتکاء بدو و توکل به قدرت او، با جان‌هایی پاکیزه و دلهایی قوی بر روی زمین با یک زندگانی انسانی به حیات خویش ادامه می‌دهند.

به‌جانب پروردگار خویش رفته توجه خود را تنها بدو جلب می‌کنند و با اتکاء به قدرتش نیروی خود را با تمام نیروهای زمینی برابر می‌بینند. از آنجا که نیروی خویش را از خداوند گرفته‌اند، دارای قدرتی کارآمد، جهت‌دار و با اراده هستند. قدرتی که برای آبادانی زمین، سازندگی و بهره گرفتن از تمام نیروهای زمین و انرژی‌های ماده از آن استفاده می‌کنند:

﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعًا ﴾ (الجاثیه/13)

«آنچه را در آسمان‌ها و زمین است (برای استفاده) مسخر شما گردانید».

ناتوانی در آن راه ندارد، وسیله آن نیز را ضعیف نمی‌سازد، پیوسته در تلاش و کوشش است تا به هدف نائل شود: زیرا در آهنگ رهروی، از خدا یاری جسته است.

با آگاهی و بصیرت به جانب آفریدگار خود رونهاده، احساس می‌کند منشأ تمام موجودات او بوده است و همه‌ی آنها در مسیر تکاملی خویش دوباره به‌سوی او

بازمی‌گردند. با قدرت قاهره همه را از هیچ به‌وجود آورده برای بازیافتن اصل خویش تمام موجودات به‌سوی او رهسپار هستند.

﴿ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ۝٥ خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ۝٦ يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ۝٧ إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٞ ۝٨ يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ۝٩ فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ﴾ (الطارق/10-5)

«انسان باید به آفرینش خود بنگرد که از چه خلق شده است. از آب نطفه‌ی جهنده‌ای خلقت یافت. از میان پشت پدر و سینه‌ی مادر بیرون می‌آید. البته خدا به بازگرداندنش (پس از مرگ) قادر است. روزی که باطن و اسرار اشخاص آشکار می‌شود. آن روز نه قوّتی در خویش می‌یابد و نه یاوری دارد».

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيۡنَا ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (ق/43)

« البته ما خلق را زنده ساخته و می‌میرانیم و بازگشت همه به‌سوی ما است».

به درگاه او توجه دارند و به هیچکس جز او پناه نمی‌جویند.

هنگامی که به پروردگار خود روی آرند خود را با همه‌ی افراد بشر در انسانیت شریک می‌دانند و احساس می‌کنند، همگی از اراده‌ی خداوند سرچشمه گرفته از یک نفس آفریده شده‌اند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ ﴾ (نساء/1)

« ای مردم، از پروردگارتان پروا گیرید. پروردگاری که شما را از یک وجود آفرید و از همان تن همسرش را خلق کرد و از آن دو تن مردان و زنان بسیاری در پیرامون عالم منتشر ساخت...».

در نتیجه پاره‌ای از آنان به‌وسیله پاره‌ای دیگر سامان می‌یابند و عواطف انسانی و رشته‌های محبت و همکاری در بین آنها محکم برقرار می‌شود و جدایی و کشمکش از میان آنها رخت برخواهد بست.

این بود مختصری از شالوده و پایه‌ای که روش تربیت اسلامی بر روی آن بنا نهاده شده است و طرح‌های گسترده‌ای که به‌زودی در همین کتاب مفصلاً در باره‌ی آنها بحث خواهیم کرد. تمام این پایه‌ها و طرح‌های اصلی از حقیقت واحدی سرچشمه گرفته است: واقعیت داشتن حقیقت آفریدگاری که بازگشت و جهت سیر تکاملی تمام موجودات به‌سوی او است.

به‌زودی با بحث‌های تفصیلی آینده، منحصر به‌فرد بودن هدف‌ها و وسایل اسلام برای ما روشن خواهد شد، امّا از همان لحظه‌ی نخست این یگانگی را متوجه خواهیم شد، زیرا تمام سیستم‌های تربیتی، جز نظام اسلامی، یکی از دو دسته زیر است:

دسته‌ای می‌خواهند مردم را بدین‌جهت به آفریننده‌ی خود ارتباط دهند که زمین و بهره‌های زمین، و مبارزاتی که در روی زمین پیش می‌آید و کشمکش‌هایی که میان حق و باطل درمی‌گیرد همه را ترک کنند، از آنها ببرند و کاری به کار آنها نداشته باشند.

دسته‌ای دیگر خدا را ترک کرده، او را پشت سر گذاشته کاری به کار او ندارند. برای اینکه مردم را پای‌بند لذّات عالم خاکی کنند و از بهره‌های زمین ممتع شوند و فقط به‌دلیل بهره‌های مادی مبارزه و کشمکش کنند و به آبادانی زمین بپردازند.

اما در این میان، اسلام تنها نظامی است که در راستای ارتباط به خدا می‌کوشد تا حال و روزگار او بر روی زمین و در همین زندگانی ظاهری، بهبود یابد و زندگی آنها با نظم و قاعده‌ای همخوان باشد، اشخاصی تربیت می‌کند که بر روی زمین می‌گردند و جسمشان به دنیا متعلق است، اما با روان پاک خود متوجه آسمان هستند.

فصل دوم
ویژگی‌های روش اسلامی

شیوه‌ی اسلام برای تربیت عبارت است از رسیدگی همه‌جانبه‌ی سرشت و آفرینش بشر که هیچ‌چیز را در این میان به‌جای نگذاشته و از هیچ چشم‌پوشی نمی کند. هم به تربیت جسمش می‌پردارد، هم عقل و هم روانش، هم زندگی معنوی او و هم حیات مادی، و سرانجام سرتاسر فعالیت‌های او را در برمی‌گیرد.

تمام وجود بشر را آنگونه که هست و آنچنان‌که خدا آفریده مورد توجه قرار می‌دهد. با همان سرشتی که از نخست خدا آفریده است؛ از هیچ جزء آن چشم‌پوشی نمی‌کند، و اگر استعدادی در ترکیب اصیل آن نباشد بر او تحمیل نمی‌کند.

با دقتی کامل و لازم به این فطرت توجه کرده هر تاری را که در این دستگاه همساز ببیند، به‌صدا درآورده، هر آهنگی طبیعتی که از آن سرزند، به همان ترتیب و روش صحیح ثبت و ضبط می‌کند.

البته این تارها را متناسب و با هم، به فراخور هر یک، هماهنگ می‌کند. هرگز آنها را جداگانه و بر دستگاه دیگری کوک نمی‌کند که نغمه‌های ناجور و ناهماهنگ از آنها سر زند، و نه یکی را خوب کوک می‌کند و دیگری با بیهوده می‌گذارد که آهنگ ناقص نارسایی از آن بیرون آید و هیچ مفهومی را نرساند و هیچ مطلبی نتوان از آن برداشت کرد، و از زیبایی و کمابیش نیز کاسته شود و به آن درجه از شگفتی و ابداع و جمالی که باید نرسد[1].

۱ـ نویسنده در بیشتر مطالب کتاب فطرت بشری را به دستگاه موسیقی تشبیه می‌کند و اجزاء و جنبه‌های گوناگون آن را به تارهای یک‌ساز، نتیجه‌ی عمل و غرایز فطری را به آهنگ‌های برآمده از آن ساز و بررسی جنبه‌های گوناگون را کوک کردن آن. در برگردان، همین اصطلاحات عیناً نقل می‌شود.

هنگامی که انسان وسایل اسلام را برای تربیت مورد توجه قرار می‌دهد از مشاهده‌ی دقت عجیبی که برای بررسی سرشت و فطرت انسان رعایت کرده، دچار شگفتی می‌شود؛ و این شگفتی هنگامی بیشتر می‌شود که می‌بیند به هر یک از اجزای فطرت، از سویی چنان جداگانه و دور از جزء دیگری رسیده که گویا به یکدیگر هیچ ارتباطی ندارند! و از سوی دیگر آنچنان همه را منظم و متناسب و فراگیر بررسی کرده که گویا همه را یکجا و به‌عنوان یک واحد مورد توجه قرار داده است.

در واقع این دقت و موشکافی شگفت‌آور از عهده‌ی هر کسی خارج است جز آفریننده‌ی بزرگی که تمام کارهایش از روی تدبیر است.

﴿ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ ﴾ (الروم/30)

«سرشت خدایی است که خلق را بر آن سرشته است، هیچ تغییری در آفرینش خدا داده نمی‌شود، این است آیین استوار».

اسلام دین فطرت است... کدام نظام است که مانند اسلام امور فطری را مورد بررسی قرار داده باشد و یا از این فطرت، پس از پروردن و ضبط آهنگ‌های آن، چنین نتایجی به دست آورده باشد؟

اسلام فقط بدین فکر نیست که به همه‌ی جنبه‌های انسان غذا برساند، بلکه افزون بر تغذیه، دقت دارد این غذا را به اندازه‌ی معین و لازم و کافی بدهد که نه گرسنه ماند و نه پرخوری کند. انسان را آزاد می‌گذارد که از هم طیبات و روزی‌های پاکیزه و بهره‌های زندگی استفاده کند و هم مانع می‌شود که هر چه خواست و بیش از اندازه بخورد و استفاده‌های نادرست از آنها کند. بدان اندازه باید بهره‌کند شود که همیشه زندگانیش باقی باشد و علی‌الدوام در حرکت.

کدام نظام دیگری را سراغ داری که تا این اندازه دقت و فراگیری داشته باشد؟

برخی از نظام‌ها فقط به یک جنبه‌ی وجود ایمان آورده می‌خواهند فقط به تغذیه‌ی همان بخش که شایسته می‌دانند بپردازند.

پاره‌ای از نظام‌ها فقط به جنبه‌ی محسوس انسان و زندگی ایمان دارند و بر این باور هستند که هر چه با حواس ظاهری درک شود حقیقی است و آنچه نامحسوس است وجود ندارد و یا به شمار نمی‌آید. بدین دلیل این نظام کوشش و اهتمام خود را صرف بهسازی امور محسوس و ظاهری می‌کند. مانند: کشاورزی، صنعت، ساختمان و تحکیم و تولید مادی تا آخرین درجه‌ی کوشش. همچنین کوشش خود را فقط برای سرشت و موجودیت محسوس و قابل لمس بشر بکار می‌برد و جدیت دارد تنها خوراک و پوشاک و مسکن و قضای شهوات را برای او فراهم کند؛ در نتیجه جنبه‌ی روانی بشر را نادیده می‌گیرد.

آنچه را که حواس درک نمی‌کند، مانند خدا و باور، و آنچه از باور سرچشمه می‌گیرد، مانند اندیشه و اخلاق و مانند آنها را، پوچ می‌دانند.

در نتیجه باورمند می‌شوند که مردم باید به شدیدترین گونه‌ای از زندگانی مادی و محسوس خود بهره‌مند شوند، و از انواع برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مادی استفاده ببرند...

نتیجه‌ی این بهره‌برداری گسترده، خالی ماندن روح است از ایمان و تهی ماندن زندگی از باور.

و بهره‌های زندگی را که باید برای سعادت و آسایش زندگی به دست آورند، و در راه این منظور صرف کنند تا شیرین و گارا باشد؛ به دلیل حرص شدید برای خواست‌های مادی، آنها را تلخ و ناگوار و زندگی را بر خود تیره و تار می‌سازد، و چنان مسابقه ای برای گردآوری بیشتر بهره‌های مادی با یکدیگر می‌گذارند که تمام زندگی آنها را این کوشش پیوسته در برگرفته، هیچ فرصتی برای آسایش خود باقی نمی‌گذارند.

نه از آسایش تن برخوردار می‌شوند، و نه جان و نه وجدان. و این کار به صورت کشمکشی همیشگی درخواهد آمد، نه کشمکش درونی و نفسانی، و نه فردی با افراد دیگر و با طایفه و دسته‌ای با دسته دیگر: بلکه ستیزی است میان جان‌ها و افراد و همه‌ی جمعیت‌ها و دولتها و سپاهها و هواپیماها و سرانجام موشک‌ها؛ و نتیجه‌ی این کار، ویرانی و وحشت و دلهره‌ای است برای تمام جهان.

دیگری تنها جنبه‌ی روانی انسان را در نظر می‌گیرد که حقیقت تنها همین است و بس، و جز این هر چه هست سرابی است که بر حقیقت و واقعیت استوار نیست، و کف‌هایی توخالی که اندکی بیش بر روی آب خودنمایی ندارند و از بین خواهند رفت.

و با این مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد که تنها باید به جنبه‌ی روانی پرداخت؛ و اگر غذای آن را تأمین کرده است، وظیفه‌ی خود را تمام شده دانسته در خود احساس آرامش می‌کند.

از آنجا که ضروریات و نیازمندی‌های بدن را باور ندارد، انسان را از فکر این چیزها دور داشته به او تلقین می‌کند که تن پلید است و نباید از آن فرمانبرداری و اعتنا کرد و بدان گوش داد، و اصولاً شایسته‌ی وجود نیست، باید فقط به روان پرداخت و برای تغذیه‌ی آن عبادت کرد و مراسم مذهبی را انجام داد.

روزگارانی دراز مردم از زندگی روانی بهره‌مند شدند، رها از مایحتاج مادی و پاکیزه از پلیدی‌های شهوات، در عالم آزاد ملکوت روان به پرواز درآمدند، و به عالمی بالاتر از ماده و ماورای طبیعت، آنجا که جز افکار و احساسات زیبا و رؤیای شیرین وجود ندارد، وابسته شدند، به‌هر حال از برآوردن نیازهای سرکوفته‌ی بدن، برخلاف فطرت و طبیعت، سرباز زده بهره‌های طبیعی جسم را منکر شدند و یک‌حالت منفی بی‌اثر رخوت‌آمیزی در آنان ایجاد شد که کوچکترین نتیجه‌ای و اثری از خود بر روی زمین باقی نگذاشتند، نه ایجاد کردند و نه آباد ساختند، نه بناهای پوسیده را خراب که برجای

آنها ساختمان‌های نوی بسازند، نه برای دگرگون کردن باطل و برپای داشتن حق کوشیدند.

هر دو از راه راست، یعنی سنت ابدی خداوند و قانون تغییرناپذیر خلقت و طبیعت منحرف هستند. هر دو گروه انسان را از مسیر فطری خویش منحرف کرده نگذاشته‌اند راه راست و روشنی را که بایسته است بسپارد تا شایسته‌ی جانشینی خدا در زمین بشود که آفریننده‌اش برای او خواسته است.

آن خلافت حقّه‌ای که پروردگار برای او در نظر گرفته است. خلافتی که با عمل به فطرت و سنت تغییرناپذیر خداوندی و روش و راه روشن او به‌دست می‌آید.

اسلام هر دو جنبه را مورد توجه قرار داده، از هیچکدام غفلت نمی‌ورزد. هم ساختمان محسوس مادی انسان را باور دارد، و هم به موجودیت بیرون از چارچوب حواس. به سرشت مادی و موجودیت ظاهری انسان مؤمن بوده، می‌گوید: مُشتی از گل زمین است:

﴿ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴾ (ص/71)

«من آفریننده‌ی بشری از گل هستم».

تمام خواسته‌ها و همه‌ی استعدادهای او را باور دارد، آنچنان شناخت کاملی نسبت بدان دارد که هیچ‌یک از ارزش‌های او را از نظر نمی‌اندازد، و اندکی از نیروهای او را نمی‌گذارد به‌هدر رود.

به تمام نیازمندی‌ها و خواسته‌هایش پاسخ می‌گوید. و خوراک و پوشاک و مسکن و احتیاجات جنسی را به اندازه‌ی کافی در اختیارش می‌گذارد، و او را ترغیب می‌کند سهم خود را از بهره‌های زندگی بگیرد. استعدادها و نیروهایش را بسیج می‌کند تا زمین را آباد سازد، برنامه‌ی تشکیل اجتماعات را طراحی کند و تمدن‌ها را تحکیم بخشد.

با این وجود سرشت و جنبه‌ی روحی انسان را نیز باور داشته، ایمان دارد که دمی از روح خدا در وجود او است، یعنی متصف به صفات الهی است. و این استعداد را دارد که به مراحل کمال انسانیت برسد و از صفات مطلق پروردگار و آفریننده‌ی خویش، به اندازه‌ی تواناییش بهره گیرد.

﴿ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴾ (ص/72)

«پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم، در مقابلش به سجده درافتید».

به تمام خواسته‌های این جنبه از سرشت بشر ایمان دارد، و به قدرت نیروهایش آگاه است، باور و ایمانی که خواهان است، طرز تفکری که مورد نیاز او است، و بلندپروازی و گرایش والایی که از لوازم آن است؛ همه را به او می‌دهد. و استعدادهای او را برای بهسازی نفس و درست کردن بدی‌های اجتماع و برپا ساختن حق و عدالت ازلی که باید در اجتماع باشد تا باقی بماند، بسیج می‌کند، و این بسیج را با پیوستن و مربوط کردن روان انسان به خدا و یاری خواستن از وجودش و ارتباط ذاتیش با تو تأمین می‌کند.

تنها کار اسلام این نیست و دیگر هیچ.

امتیاز اسلام تنها این نیست که تمام جوانب خلقت و موجودیت انسان را مورد توجه قرار دهد و چیزی از آن به‌جای نگذارد و استعدادهای بی‌شمار او را بکار وادارد. بلکه برتری واقعیش این است که فطرت انسان و قوانین تغییرناپذیر ازلی و ابدی آن را با حقیقت والاتر از این حقیقت‌ها همگام سزد.

آفرینش جسمی و روانی انسان ـ یا اگر خرد را هم سرشت جداگانه و متمایزی از این دو بدانیم، جسمی و روانی و خردی ـ اجزایی جدا از یکدیگر و گسسته نیستند.

بدن، خلقتی مستقل و تنها نیست که هیچ بستگی به عقل و روان نداشته باشد. خرد نیز یک عنصر جداگانه که دارای استقلال ذاتی باشد، بدون داشتن همبستگی با جسم و روان، نیست. همچنین است روان که آن نیز موجودی سرگشته و یا بی‌ارتباط با جسم و عقل نیست؛ بلکه هر سه، یک آفرینش و موجودیت بوده با هم ارتباط و پیوستگی داشته و آمیخته به هم هستند.

جدایی ظاهری هر یک از سه عنصر، پیوسته موجب فریب خوردن برخی از نظام‌ها شده هر گروهی به یک جهت روی آورده و در آن بخش تخصص یافته‌اند و دیگر جهات را بیهوده و مهمل انگاشته‌اند. دسته‌ای فقط بدن را پرستیده‌اند، طایفه‌ای به عبادت عقل گراییده‌اند؛ و گروهی نیز هر دو را پوچ دانسته، تنها و تنها، به پرستش روان سرگرم بوده و این پیوستگی و کمال را فراموش کرده نسبت بدان اهمال روا داشته‌اند.

پژوهش‌های علمی و تخصصی که فقط یک جهت را مورد توجه قرار می‌دهد، طبعاً موجب فریب و گمراهی خواهد شد، زیرا انسان را به سه عنصر: روانی، جسمانی و عقلانی تقسیم می‌کند و سپس، انسان را روانی بدون جسم و خرد می‌پندارد، و یا جسمی بدون روان و خرد و یا خردی بدون دو دیگر.

هر یک را جداگانه و به تنهایی مورد بررسی قرار می‌دهند، خیال خود را راحت ساخته با این کار گمان می‌کنند، انسان همان است که آنان مورد بررسی قرار داده‌اند.

اما واقعیت مشهود جز این است.

بلی، ممکن است، در پاره‌ای از لحظات، بدن بدون عقل باشد، و یا در یک لحظه عقل بدون روح، یا روح بدون هر دو، اما واقع امر چنین نیست!

هنگامی که انسان در یکی از این لحظات غیرواقعی و موقتی مستغرق می‌شود، گمان می‌کند که این جدایی پابرجا و همیشگی است. آن لحظه‌ای که روان تنها در کار بوده و هیچ چیز با آن همراه نبوده از شگفت‌ترین و زیباترین لحظات بشر در تمام طول تاریخ

زندگانیش بر روی زمین به‌شمار می‌رفت، والاترین اشراق برای بزرگترین روح دست داده است. لحظه‌ای که یکی از افراد بشر با آن استعداد خدادادی خود توانست به مرحله‌ی کمال برسد، و لحظه‌ای که صفات و ذات خدایی به مرحله‌ای معارف و نیروی درک بشری نازل شده بود، لحظه‌ای بود که بر محمد ﷺ پیامبر خدا وحی نازل شد، در این هنگام روان درخشان او و تمام روی زمین از فیض نور هدایت الهی تابناک شد، چنان تابشی که هرگز زمین به‌خود ندیده بود. حتی در آن لحظه نیز تنها روان به‌طور خالص در کار نبود!

﴿ لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ﴾ (القیامه/16-17)

«(ای رسول! در حال وحی) با شتاب و عجله زبان به خواندن قرآن مگشای که ما خود قرآن را محفوظ می‌داریم و برتو فرامی‌خوانیم».

حتی در آن لحظه‌ی «خاص» زبان می‌گردید و ندایی از درون جان بلند بود که این قرآن ممکن است از یاد برود، بر حفظ آن حریص باشد، در شگفت‌ترین و پاک‌ترین لحظه‌ای که به روانی عظیم اشراق می‌شد نیز جسم و عقل در حرکت بوده و کار خود را انجام می‌دادند.

در آن لحظه‌ی تفکر خالصی که انسان جسم و روان خویش را فراموش می‌کند، یک غفلت ظاهری بیش نیست. زیرا در آن لحظه یا در حال آرامش است و به استراحت پرداخته و یا در یکی از اجزای بدنش احساس درد می‌کند، ممکن است احساس سردرد کند و یا گرسنگی و یا تشنگی و چنین احساساتی که جسم از یاد رفته‌اش را به‌یاد او آورد!

آن هنگامی که شهوات نابود کننده‌ای انسان بر او چیره شده، عقل انسان را از یاد او می‌برند که فقط جسدش را به یاد دارد، نیز برای مدت زیادی ادامه نخواهد داشت. زیرا

در همین لحظه نیز که شخص در لذت طعام گوارا، و یا نوشیدنی خوشگوار، وی لذت دیگری سرگرم است، خیال به او دست می‌دهد.

و فقط از نظر ظاهر، عقل و روان او در کار بدن دخالت ندارند. البته عقل که در این هنگام در حال آرامش و یا استراحت بسر می‌برد، ساکت است. اگرچه به‌صورت یک فکر زودگذر یا یک یادآوری آنی باشد که قدرت بیدار کردن شخص را از آن لحظات بهره‌مندی و لذت«خالص» نداشته باشد و احساساتش را در آن لحظات تغییر ندهد، امّا سرانجام از انجام وظیفه سرباز نمی‌زند.

می‌توان گفت که در هر حالت و لحظه‌ای، رنگ مشخصی از احساسات و ادراکات چیره است و یا یک جنبه‌ی معین از انسان بیشتر ابراز وجود می‌کند، امّا هرگز ارتباط و پیوستگی خود را با جنبه‌های دیگر قطع نمی‌کند، و مستقل از دیگر سرشت‌ها و ساختمان بشری جهت جداگانه‌ای در پیش نمی‌گیرد.

همانگونه که سرشت‌های درونی و نفسانی انسان حتی در آن لحظه‌ای که جنبه‌ی آن بر دیگر جوانب چیره است، از یکدیگر جدا ناشدنی هستند، در خارج از نفسانیات و زندگی واقعی و عملی انسان نیز این به هم پیوستگی سرشت‌ها دیده می‌شود.

هیچ‌یک از اعمال انسانی نیست که در حقیقت خود، از کارهای دیگر او جدا باشد. بلی، ممکن است به دلیلی توجه به یک عمل بیشتر باشد که در این صورت ظاهرتر از امور دیگر است. و یا گاه این آشکار شدن بر جنبه‌های دیگر چیزگی می‌یابد.

زندگی جسمی انسان از حمایت عقلی و روحی او جدا نیست.

ادراکات روحیش نیز از واقعیت‌های مادی جدا نیست.

اندیشه‌های عقلانی او نیز با همه‌ی آنها پیوستگی کامل دارد.

این است حقیقت ساختمان وجود بشری. امّا هنگامی که ظاهراً مردم دیده می‌شوند که درخواست‌ها و کوشش‌های مادی خود غرق شده‌اند. و یا صرفاً به جنبه‌های عقلانی

پرداخته در تفکرات غوطه می‌خورند، و یا فقط به روح توجه کرده خود را سرگرم آن ساخته‌اند... و جنبه‌های دیگر موقتاً از نظر پوشیده مانده به سطح نمی‌آید، به‌گمان می‌رسد که فقط همان جنبه حقیقت دارد و بس.

امّا در حقیقت پیوستگی این جنبه‌ها هیچ قطع نمی‌شود!

سرشت نفسانی انسان سرشتی است نرم، و قابل انعطاف و هرگز به یک صورت نمی‌ماند، همیشه در حال ابراز وجود و مخفی شدن است. جنبه‌ای از آن ابراز وجود می‌کند و جنبه‌ی دیگر در پشت آن پوشیده می‌ماند، و سرانجام همیشه در حرکت است و آرامش ندارد.

اما امتیاز آن همان نرمی و قابل انعطاف بودن است. و همین نرمی و انعطاف است که آن را رو به دگرگونی و پیوستگی همیشگی نگه می‌دارد، بدون اینکه با دیگر اجزای خود ارتباطش را از دست بدهد. گرچه قیاس مع‌الفارق است، امّا تا اندازه‌ای می‌توان آن را به آمیب تشبیه کرد: این موجود تک‌سلولی دائم رو به تجزیه است و به اشکال گوناگون درمی‌آید، امّا در واقع همان موجود نخستین است.

گاه جنبه‌ای از انسان آنگونه ابراز وجود می‌کند و نمودار می‌شود که گویی از دیگر بخش‌های درونی بریده است. و یا هنگامی که دارای باوری ویژه و یا پیرو مکتب معینی است که فقط آن را درست می‌داند، به ظاهر آن جنبه‌ی انسان قوی و دیگر جنبه‌های آن سرکوب شده است. در واقع سرکوب شده است، امّا حقیقت آنها از سرشت و موجودیت انسانی بریده نمی‌شود!

هنگامی که شخص از باور و یا مکتبی پیروی می‌کند که روح و یا خدا را باور نداشته باشد، و بر این باور است که تنها واقعیت همان حقیقت ماده است، «حقیقت دنیا منحصر به مادیت آن است»[1]، و تمام زندگی بشری عبارت از تولید مادی و سیستم

۱ـ این شعار ماتریالیسم است.

اقتصادی است... در این صورت جنبه‌های روحی و وجدانی و فکری انسان موقتاً سرکوب شده است. چنین شخصی در زندگی افسرده و پژمرده و فلج شده، در زندگی و فعالیت‌های آن ناتوان می‌شود اما همیشه بدین حال نمی‌ماند، زیرا اگر ملتی همیشه در بند مادیات و ستیز با دیگران برای به‌دست آوردن آن باشد، همچنان‌که برای برخی از ملت‌ها در طول تاریخ پیش آمده است، نابود خواهد شد.

هر مکتب و نظامی که تنها یک جنبه‌ی انسان را برگزیده، در آن راستا پیش رفته و از دیگر جنبه‌ها بریده است و به آنها توجه نمی‌کند، در این اشتباه افتاده، سرانجام به وسیله‌ای امت خود را به نابودی می‌کشاند.

اسلام، ندای خدا در زمین، از این اشتباه محفوظ ماند و از این انحراف نجات یافت.

اسلام، همزمان، به تمام جنبه‌های خلقت انسانی توجه و یاور دارد: جنبه‌ی جسمانی، عقلانی و روحانی او، همچنین به خواست‌های تمام جوانب و نیرو و استعداد آنها نیز ایمان دارد. بر این باور است که موجودیت بشری مجموعه‌ی یگانه به‌هم پیوسته‌ای است. محال است، در این فطرت یکسان به‌هم پیوسته بتوان یک جنبه را از جنبه‌ی دیگر جدا و از آن راهی منحرف کرد که برپایه‌ی آفرینش پروردگارش باید جریان داشته باشد.

از این رو از نظر امور درونی، میان جسم و عقل و روح تفاوت نمی‌گذارد، در زندگی عملی نیز این نیروها و استعدادها را از یکدیگر نمی‌گسلد، بلکه همان‌گونه که از خصوصیات ذاتی آن است، انسان را براساس فطرت هماهنگ و بهم آمیخته‌اش مورد توجه قرار داده، دستورالعمل زندگانی او را بر همان اساس طرح کرده و در اختیارش می‌گذارد.

روان و خرد و جسم همگی موجودیت یگانه‌ی آمیخته‌ی به‌هم پیوسته‌ای هستند به نام انسان. و این هرسه، در زندگانی خارجی انسان به‌صورت یک واحد به‌هم پیوسته و آمیخته عمل می‌کنند.

در حقیقت ممکن است، برای یک لحظه، جنبه‌ای از این واحد سه‌پهلو، بر دو دیگر چیره شود، و آن دو را از نظر دور دارد و یا ضعیف کند؛ امّا هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، وگرنه انسانی خواهد مرد!

دست به تنهایی کار می‌کند، حرکت دارد، می‌گیرد و می‌گذارد، اما کارهای آن مستقل از بدن نیست، بلکه با رگها، خون و پی‌ها کاملاً مرتبط است. اگر فقط یک لحظه از این چیزها جدا شود، توان ادامه‌ی زندگی ندارد. تمام سرشت انسان به همین قیاس است، و هر جزیی از آن مانند نسبت دست است به جسم. ظاهراً خود جزء مستقلی است، امّا در واقع محکم‌ترین پیوند را با اجزای دیگر دارد.

اسلام تمام ترکیبات فطرت را هماهنگ می‌کند.

در این نظام هماهنگ، همه‌ی جوانب آن را رعایت می‌کند که هر یک به‌هنگام بروز کند، و در هنگام لازم جنبه‌ی دیگر آن ضعیف بماند. بدین منظور و به دلیل رعایت تمام نیازمندی‌های انسان اوقات او را تقسیم می‌کند، ساعتی را برای عبادت، ساعتی را به تفکر، ساعتی را برای کار، و ساعتی را هم برای بهره‌ور شدن از زندگی تخصیص داده است. به‌هر حال این تقسیم کار، موجب از هم‌گسیختگی وحدت و جدا شدن همیشگی جنبه‌ای از جنبه‌های دیگر نمی‌شود.

در ساعت عبادت، فقط روح شیدا و شیفته نمی‌شود، بلکه در آن ساعت جسم و عقل نیز به جنبش در می‌آیند، روح آزادانه به پرواز درمی‌آید. در نماز این حقیقت به روشنی پیدا است، زیرا نماز در یک زمان جسم و عقل و روان را بکار می‌اندازد[1]. با توجه بدین

۱ــ نک به فصل «عبادات اسلامی» از کتاب «فرد و اجتماع»

حقیقت که در عرف اسلام تمام اعمالی که برای خدا و با توجه به او انجام گیرد، عبادت است.

در آن هنگام که انسان به تفکر مشغول است ـ هر رنگ و هدفی که در اندیشیدن او باشد ـ از احساس نسبت به خدا و اندیشیدن در باره‌ی خدا جدا نشده، و در هر حال پیوندش با روان نیز بریده نمی‌شود.

و هنگامی که تنها بدن در کار است نیز در نظر اسلام، از روان جدا نیست!... اگر خوراکی بخورد یا نوشابه‌ای بنوشد، به نام خدا آغاز می‌شود. پیوند و اتصال با خدا، همان پیوند روح است. و اگر بخواهد از راه حلال تمتع جنسی ببرد، در آن هنگام نیز نام خدا را می‌برد. رسول بزرگوار خدا ﷺ در این باره می‌فرماید:

«در همخوابگی شما حتماً اجر خواهد بود! گفتند: ای رسول خدا، اگر یکی از ما از خود دفع شهوت کند پاداش دارد؟! فرمود: آیا می‌دانی که اگر این کار را به حرام انجام دهد گناهکار است؟ پس اگر به حلال چنین کاری کند دارای پاداش است!»[1].

بدین ترتیب اسلام، جدای از سرشت نفسانی و بدون توجه به مجموع فطرت انسانی، برنامه‌های اقتصادی و تولید مادی و دیگر برنامه‌های «مادی» صرف را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. هیچ قانون اقتصادی نمی‌شناسد که از پیوندهای بشری جدا باشد. و در نظام اسلام هیچ قانون مادی نیست که با روان پیوستگی نداشته باشد.

و تمام برنامه‌های آن بر پایه‌ی این حقیقت استوار است. بر اساس فطرت به‌هم آمیخته‌ی بشری که در آن فطرت، گرچه ممکن است در پاره‌ای موارد برخی از جنبه‌ها بر جنبه‌های دیگر چیرگی داشته باشد، امّا هیچ‌یک از آن جنبه‌ها از هم گسستگی ندارند.

قوانین «خالص مادی آن»، از قبیل ازدواج و طلاق و ارث و برنامه‌های اقتصادی و صلح و جنگ و سیاست و مانند آنها همه بر اساس باور قرار دارد، و همان‌گونه که عقل

---

۱ به روایت مسلم.

و جسم به روح وابسته است، این امور نیز به باور مربوط است. و هرجا که قرآن در باره‌ی این امور ذکری به‌میان می‌آورد، با توجه دادن شخص به خدا و ترس از او و پروا گرفتن از او آمیخته است.

راهنمایی‌های «روحی خالص» قرآن نیز فقط برای خود آن نیست. مقصود از پرستش خالصی که هدف از آفرینش همه‌ی مخلوقات، جن و انس است، نیز فقط ذات پرستش نیست، زیرا خداوند سبحان نه از پرستش آفریدگان سودمند می‌شود، و نه از نپرستیدن آنها زیانکار.

﴿ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ﴾ (الذاریات/57)

« و ما از خلقتشان روزی و طعامی برای خود نخواستیم».

﴿ وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾

(عنکبوت/6)

«و هر که به جهاد پردازد بیگمان به سود خود جهاد می‌کند که خدا از اطاعت و عبادت جهانیان بی‌نیاز است».

خداوند سبحان نه تنها از پرستش آفریدگان بی‌نیاز است، بلکه کرم فرموده پرستش را که هدف نهایی آفرینش است، به‌عنوان وسیله‌ای برای اصلاح نفوس و اصلاح زندگانی در زمین قرار داده است. امّا اکرام را به اتمام رسانیده هنگامی که انسان عبادت کند به ثواب می‌رسد، و پاداش می‌یابد، و این نتیجه‌ی کار به خود انسان برمی‌گردد، زیرا خداوند از عبادات آفریدگان و جهانیان بی‌نیاز است![1]

اسلام نفس بشری و زندگانی خارجی بشر را بدین ترتیب بررسی می‌کند: جسم و عقل و روان به‌هم آمیخته و در سرشت واحدی با هم ارتباط دارند. نیروها و

۱ـ نک، به فصل «عبادات اسلام» از کتاب «فرد و اجتماع».

استعدادهای جسمانی و عقلانی و روانی به‌هم آمیخته و مرتبط، در زمین و در جنبه‌های مادی و معنوی زندگی انسان عمل می‌کنند، هیچ‌یک از دیگری جدا نیست، و به‌دلیل ابراز وجود یک جنبه، جنبه‌های دیگر برای همیشه ضعیف و ناتوان و افسرده نمی‌شوند.

به وسیله‌ی همین به‌هم آمیختن و حفظ وابستگی های هریک با دیگری است که به نتایج معینی می‌رسد تا با آن نتیجه‌ها، سیمای «انسان صالح» را روشن ساخته، او را به‌عنوان یک حقیقت و واقعیت محسوس و قابل لمسی در زندگانی عملی و واقعی معرفی کند و عرضه بدارد.

هماهنگ کردن تمام تارهای جان و به‌هم آمیختن و مرتبط کردن آنها با هم، در یک زمان در بردارنده‌ی دو فایده است:

نخست، به بند کشیدن و به کار بستن تمام استعدادهای انسان است، به‌گونه‌ای که نمی‌گذارد هیچ‌یک از نیروها و استعدادهای سودمندی که می‌توان برای آباد ساختن زمین و کسب شایستگی جانشینی خدا از آن استفاده کرد، بیهوده بماند و به هدر رود.

کفران نعمت‌های بیکران خداوند است که انسان نیروهای زنده‌اش را برای ساختن و آباد کردن زمین بکار نبرد، برای پی بردن به گنجینه‌های عظیم مدفون، دل زمین و کوهها را نشکافد و به روزی‌های فراوان خدادادی دست نیابد، و تمام این نیروها و استعدادها را برای رشد و ترقی زندگی به کار و فعالیت وادار نکند که هر روز به سطح جدیدی از رشد و ترقی برسد.

ناسپاسی در برابر نعمت‌های خداوند است که انسان نیروی روانیش را برای شناخت خدا و پیوستن به حقیقتش، و یاری جستن از نیرو و قدرتش، و راه یافتن از هدایتش بکار نبرد، و به تناسب این امور عمل نکند تا زندگانی نفسانی خویش را به رشد و ترقی و عادت دادن به خیر و محبت و درک ارتباطات انسانی برساند، و بدین‌وسیله بدان خیر

و سعادتی برسد که می‌تواند با استعدادها و نیروهای خود، برای همه بشرها، جانشینان خداوند، آنان که در تمام ثمرهای زندگی با یکدیگر شریک هستند، دست یابد.

و نیز از ناسپاسی نسبت به نعمت‌های خدا است که انسان برای شناخت رازهای آفرینش و دست یافتن به اسرار سنت‌های خدا در مورد جهان ماده و زندگی انسان، استعدادهای عقلی خویش را بکار نبرد که سنت خداوند و قوانین ابدی و ازلی او را در عالم وجود مادی و زندگانی انسان بشناسد، و همه‌ی نیروهای عقلانی خویش را برای به نظم درآوردن و به قوام آوردن زندگی بشری بکار نیندازد، و زندگی خود را بر همان مسیر جاری نسازد.

نشناختن استعدادها و یا به هدر دادن پاره‌ای از آنها به‌سود پاره‌ای دیگر، ناچیز شمردن ارزش خویشتن است، زیرا انسان می‌تواند همیشه از تمام استعدادهای نفسانی خویش استفاده کند. و تمام انرژی‌های خود را در زندگی عملی بکار برد. می‌تواند انسانی خداپرست باشد که از هدایتش باری جوی، می‌تواند انسانی باشد متفکر و آشنا به اسرار و قوانین عالم وجود و می‌تواند انسانی باشد فعّال، که از کوشش و جهد، نیروی حیاتی خود را برای پیشرفت و رشد زندگی جهان بکار برد. هرگز برای اشباع جنبه‌های دیگر هیچ جنبه‌ای را کنار نگذارد و هیچگاه جنبه‌ای را بیهوده و بدون استفاده نگذارد برای این که از جنبه‌ی دیگر تا آخرین حد بهره‌مند شود.

خداوند او را چنان آفریده که از عهده‌ی این جنبه‌های گوناگون برآید، و تمام استعدادها و نیروهای فطری خود را در راستای صحیح خود بکار اندازد. و به‌دلیل وجود این استعدادها و نیروها که قدرت استفاده‌ی درست از آنها را داشت، خداوند حکیم، جانشینی خود را در زمین به عهده‌ی او واگذار کرد.

البته برعکس، این حکم، در باره‌ی کسانی که می‌خواهند، جنبه‌های دیگر را کنار بگذارند تا در یک جنبه به نهایت رسند، درست است. اگر انسان همه‌ی نیروها و

استعدادهای خود را بکار بندد بهترین نتیجه و فراوانترین محصول را به‌دست می‌آورد، زیرا مخلوق بشری همانند چشمه‌ای پرآب است، به‌هر اندازه که جلو باز باشد آب می‌دهد و هر چشمه‌ی جدیدی از آن باز شود، به مجموع آن می‌پیوندد و زیادتر می‌شود و مانند سیلی به‌راه می‌افتد.

زندگی جامعه‌ی نخستین اسلام، گواهی صادق و شاهد این نمود بی‌همتای بشری است، زیرا در هر جنبه‌ای از زندگی، اعم از دانش و کار و کشورگشایی و برنامه‌ریزی و تحکیم بنای جامعه همه و همه، روی آورده‌اند. دانشمندان و فرماندهان آنها حقیقت دانشمندی و فرماندهی را ثابت کردند. نظام و تمدن آنها حقیقت نظام و مدنیت را نشان داد، نه هرگز زندگانی مادی و امور دنیوی آنان را از پرستش خداوند و یاری جستن از هدایت او بازداشت، و نه عبادت خدا از رفتن به سراسر جهان آن روز و تصرف آن و آباد ساختن زمین منعشان کرد، و نه این دو از تفکر عملی تجربی پیشگیری کرد، بلکه به گفته‌ی «گیپ»[1] و دیگر خاورشناسان، این جماعت بودند که روش تجربی را در مباحث وارد کردند.

دومین فایده‌ی مهم آن این است که بهره‌وری از این نیروها و استعدادها به‌طور یکسان، در زندگانی درونی انسان و زندگی خارجی او توازن و تعادل ایجاد می‌کند.

تعادل (که یکی از سیماهای انسان صالح است)، دارای معنی گسترده و همه‌جانبه‌ای است که تمام جنبه‌های زندگی مادی و معنوی انسان را دربرمی‌گیرد.

تعادل میان نیروی جسمی و استعدادهای عقلی و قدرت روان، توازن میان مادیات و معنویات انسان، هماهنگی میان ضروریات زندگی و امور ذوقی و آزمایش، میان زندگی برونی واقعی و زندگی تخیلی او؛ توازن میان ایمان داشتن به واقعیات محسوس و ایمان به غیبی که با حواس ظاهر قابل درک نیست، میان انگیزه‌های فردی و انگیزه‌های

1- Gibc

اجتماعی، میان نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و سرانجام و توازن در تمام زندگی انسان:

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ﴾ (البقره/143)

«و بدین ترتیب ما شما را امت میانه‌ای قرار دادیم».

میانه‌رو و در هرچیز و همه‌جا هماهنگ کننده‌ی هرچه که پایه‌ی فعالیت‌های زندگی است.

این هماهنگی و توازن، در حقیقت، خصوصیت تمام عالم وجود است. در جهان پهناور بیکرانی که با وجود گستردگی، همه‌ی افلاک در مسیر درست و متعادل خود سیر می‌کنند، همه‌ی نیروها و استعدادهای جهان به‌جای خویش برقرار شده است، و هیچ‌یک در کار دیگری اخلال نمی‌کنند. بر اساس نظمی بی‌نظیر و برنامه‌ای معین همه وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند. انسان نیز که یکی از اجزای این جهان پهناور است، و از سنت‌ها و نوامیس آفرینش جدا نیست، برای اینکه شرایط جانشینی آفریننده‌ی خویش را درست به‌جا آورد تا آن شایستگی واقعی را برای خلافت به‌دست آورد و از جاده‌ی مستقیم و روشن خداوند آفریننده‌ی انسان و عالم وجود سیر کند، دارای این خصوصیت و نشانه‌ی تعادل است. آری، انسان صالح جانشین خدا باید در زمینه چنین باشد.

رسیدن به تعادل در زندگی انسان، با نیروها و جهت‌گیری‌های بی‌شمار، در حقیقت کار آسانی نیز نیست، بلکه انسان برای این منظور باید همیشه بسیار بکوشد، کوششی که سراسر زندگی انسان را در خود فرو برده است، و تمام لحظه‌های زندگی و حالت‌های آنها را در برمی‌گیرد. این جدّ و جهد، باید برای همگام ساختن کارهای لازم و ضروری زندگی با امور ذوقی و تفننی انجام شود، برای چیزهایی که باید در زندگی انسان باشد و چیزهایی که ممکن است پیش بیاید، برای خواست‌های فردی متعارض با یکدیگر، و برای خواست‌های اجتماعی همگانی، برای امور آنی کنونی با کارهای آتی اُخروی، برای

این لحظه و فرد و گروهی معین با لحظات و افراد و گروه‌ها، و سرانجام کوششی باشد که همه‌ی نیروها زندگی را در خود فرو ببرد.

اما با وجود سختی این توازن، شایسته است کمال کوشش در راه آن بشود. زیرا این کوشش در سراسر زمین و همه‌ی گوشه و کناره‌های آن، صلح و سعادت و برکت را در تمام زمینه‌ها و میدان‌های مادّی و معنوی، به‌طور یکسان، برای بشر تحقّق می‌بخشد.

تمام بدی‌هایی که در زندگی دچار انسان می‌شود، همه‌ی ناراحتی‌ها، تشویش‌ها، دلهره‌ها، اضطراب‌ها، مفاسد، هلاکت‌ها و بدبختی‌هایی که نصیب انسان می‌شود، نتیجه‌ی حتمی عدم تعادل میان نفس انسان و زندگی خارجی او است.

هرگاه یکی از شهوات انسان مانند شهوت مال، شهوت جنسی، شهوت قدرت‌طلبی و شهوت حکومت‌خواهی بر انسان چیرگی یابد و سرکشی کند، اختلالی در نفس ایجاد شده که گرچه ممکن است در ابتدای امر او را راضی و بهره‌ور و به‌ظاهر خوشبخت بکند، اما در حقیقت موجب خوشبختی نخواهد بود، بلکه به بدبختی همیشگی دچار است. زیرا پیوسته نگران از بین رفتن وضع موجود و خواهان وضع بهتر و بیشتری است، و در نتیجه زندگی خارجی را هم مختل کرده است.

هر شهوت و میل بیش از حد، نه تنها صاحب شهوت را از بین می‌برد، بلکه هر کس را در راه خود ببیند نابود می‌کند، و این از حدگذشتگی شهوت در برخورد با مردم، ناچار از روی تجاوز و دشمنی انجام می‌شود.

اگر انسان در میان همه‌ی استعدادها فقط به نیروی فطری بگرود، در درون خود اختلالی ایجاد می‌کند که در نتیجه زندگی و محیط بیرون از خود را نیز مختل می‌سازد.

در صورت تمایل به نیروی زنده‌ی مادیش، برای بهره‌برداری مادی بیش از اندازه می‌کوشد، و اگر فقط به نیروی عقلیش متکی باشد، خود را در برج عاجی زیبا و محکمی محبوس می‌سازد، و از واقعیات بیرونی زندگی دور می‌ماند؛ در صورت روی

آوردن فقط به نیروی روانی خود، در عالم مجرد منفی و دریای بیکران روحش چنان سرگردان و گم می‌شود که به درد زندگی نمی‌خورد. نه تولیدی برای خود و دیگران می‌کند و نه در عالم محسوسات نتیجه‌ای به‌جا می‌گذارد؛ در زندگی فردی خوشبخت نخواهد شد؛ زیرا در مشی خویشتن پیوسته لنگ است و در مسیری که باید قدم گذارد مختل و تباه شده است. و سنگینی ناهمسنگ به یکسو متمایل شده است. در زندگی اجتماعی نیز خوشبخت نیست. زیرا امکان ندارد که جامعه تمام همتش را صرف بهره‌های حیوانی کند. و همگانی که فرانسه تا آخرین حد در این جنبه پیش رفت، و همت همه‌ی افراد، حتی مردان جنگیش صرف هوا و هوس‌های حیوانی شد، بدانچه که نباید برسد رسید.

و نیز اگر متفکران جامعه‌ای، فلسفه و جهان‌بینی خود را جدای از واقعیات زندگی اجتماعی و مادی، فقط برای خود فلسفه بررسی کنند، آن جامعه نیز هرگز روی سعادت را نخواهد دید، و به سرنوشت اروپا دچار می‌شود. در دو قرن اخیر اروپا دچار آشفتگی‌ها بود، تا اینکه سرانجام در دامن کمونیسم افتاد، و یا چون واکنش مردم در برابر فلسفه‌ی توخالی و پا در هوای آرمان‌گرایی که آن نیز نمی‌تواند مردم را خوشبخت کند، زیرا بشر را به‌حال خود رها می‌کند. تا گرسنگی و محرومیت و خواری و پستی و فقر را ببلعد، و خود برای بزرگداشت بشریت بکوشد! جامعه‌ای که در حالت بیخودی و عالم هپروت روحانی سیر می‌کند و دارای منطقی منفی است. مانند چین و هند که کمرشان زیربار کمرشکن و سنگین و گام‌های پولادین عقب‌ماندگی و پژمردگی و تباهی و بدبختی خم بود، تا اینکه اخیراً بیدار شده تصمیم گرفتند خود را از این بی‌توجهی به واقعیات و روحیه‌ی منفی بیرون آورند و در جهان واقع و محسوس زندگی کنند.

بدین دلیل اسلام شدیداً اصرار می‌ورزند تا توازنی در قوا و تعادلی در نیروهای بشریت ایجاد کند، و تا آخرین حد قدرت نیز برای این منظور کوشش می‌کند و در روش تربیتی خود آن را هدف قرار داده است.

از هنگام تولد طفل، برنامه‌های تربیتی خود را بر روی او آغاز می‌کند، و همگام با رشد انسان به‌پیش می‌رود، و در تمام مراحل زندگی با او بوده به راهنمایی و پرورش اقدام می‌کند. شیوه‌ی ایجاد تعادل آن در انسان عبارت است از:

هماهنگ کردن تمام رشته‌های تار جان آدمی، جمع کردن و به هم پیوستن همزمان آنها، بدین ترتیب، همانگونه که در فصول آینده خواهیم دید: هنگامی که شخص وسایل لازم را برای این کار فراهم و به دستورهای پیشنهادی اسلام عمل کند، بدان توازن و تعادل بیان شده دست خواهد یافت.

از خصوصیات و نشانی‌های این روش که از سیماهای انسان صالح نیز هست، مثبت بودن در برابر امور است. از نتایج به‌هم آمیختن نیروهای گوناگون انسانی و به هم پیوستن آنها، تبدیل شدن بشر به نیروی مثبت متحرکی است که در متن زندگی کار می‌کند. البته نه نیروی مثبتی که حتی راه را نیز بکوبد، و خراب کند، بلکه مثبتی معتدل و میانه است.

در سرشت انسان استعدادهای گوناگون متباینی است که در هر مورد، پاره‌ای مثبت و پاره‌ای منفی است. اگر این استعدادها به‌حال خود رها شوند و در جای خود بکار نروند، هر یک رشد ناقص و یکجانبه‌ای می‌کند و یا به کلی از رشد باز می‌ماند. در نتیجه تعادل و هماهنگی به‌هم خورده و در صفاتی که انسان در مجموع بدان متصف می‌شود، بی‌نظمی ایجاد شده و یا مثبت مثبت و میا منفی منفی می‌گردد. و این نفی و اثبات، بدون یک هدف و راه مشخص، به جهتی منحرف می‌شود، زندگیش بدون نظم و

برنامه است، هدفی را دنبال نمی‌کند، و یا برای هدفی غیرمفید و بی‌اثر به تلاش می‌پردازد.

انسان (همانگونه که خدا می‌خواهد)، نیرویی است کارآمد، جهت‌دار و با اراده، به‌همین جهت در زندگی عملی نیروی مثبتی است، نیرویی که هر لحظه به پیش می‌رود و بر نیروهای مادّی چیره است، و آنها را برای ساختن و آباد کردن زمین بکار می‌گیرد:

﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُ ﴾

(الجاثیه/13)

«و آنچه از او در زمین و آسمان بود تمام را مسخر شما گردانید».

نیرویی است که خدا به‌وسیله‌ی آن واقعیت بشری و جامعه‌ی انسانی را تغییر می‌دهد.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ ﴾ (الرعد/11)

«خدا وضعیت هیچ مردمی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن مردم حالشان را تغییر دهند».

نیرویی که واقعیت آن را به‌وسیله‌ی راه و روشی ایجاد می‌کند که بدان ایمان دارد. و از این رو به نیکی‌ها دستور می‌دهد و از بدی‌ها باز می‌دارد و خود نظام خویشتن را برپا می‌سازد.

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ﴾ (آل عمران/110)

«شما بهترین امتی هستید که از میان خلق‌ها برای مردم پدید آمده‌اید تا برای صلاح بشر، مردم را به نیکوکاری وادار کنید و از بدکاری بازدارید و ایمان به‌خدا آورید».

نیرویی است مثبت، امّا بودن طغیان و گردنکشی ... طغیان (به هر شکل آن)، لغزش‌گاهی است در برابر فعالیت مثبت، و یا انسان نسبت به خود سرکش می‌شود و در نتیجه برای ابراز و اظهار یکی از استعدادهای خود بقیه را سرکوب می‌کند. برای مثال استعداد روحی خود را می‌کوبد تا نیروی جسمانی و یا عقلانیش بروز کند. معنویات خود را نادیده می‌گیرد تا جنبه‌های مادیش سربرآورد و از راه تولید مادی سرشت و موجودیت خود را تحقق بخشد.

و یا انسان بر غیر خود طغیان می‌کند؛ در این صورت برای خود حقوقی قائل است که دیگران را در آنها حقی نیست، خود را (از نظر فردی و یا ملی) از نژاد ممتازی می‌داند و این حق را برای خود و یا ملتش قائل می‌شود که دیگران بندگی او را کنند و در برابر قدرت و تسلطش سر فرود آورند. به خود حق می‌دهد که همه‌ی مقدّسات و عظمت و آزادی‌های شخصی و پایه‌های زندگی آنان را از ایشان سلب کند تا خود یکه‌بزن شده، با این کارها بر خود ببالد و احساس بزرگی کند، و یا به خود حق می‌دهد هرچه خواهد انجام دهد و در این باره حق و مقرراتی به نفع خود مقرّر می‌دارد و هیچ عنایتی به ارتباط‌ها و همبستگی‌های جامعه و خللی که در آن وارد می‌آید، ندارد. و هیچ توجهی نمی‌کند که اگر نظم جامعه را رعایت نکند و مقررات و حقوقی که برای اجتماع وضع کرده‌اند. زیر پا گذارد و تنها خواسته‌ی خودش را انجام دهد، جامعه متلاشی شده، نظم و امنیّتی برای زندگی باقی نخواهد ماند. اینها نمونه‌هایی است از مثبت بودن، امّا مثبت بودن مختل و آشفته.

در برابر این نوع مثبت بودن، منفی بودن بیمار است.

انسان ممکن است در برابر خویشتن منفی باشد، در این صورت زمام شهوات را به دست نفس خود می‌دهد. زیرا دارای نیروی نگهدارنده‌ی مثبتی نیست که بدان وسیله انگیزه‌های شهوانی را کنترل کند.

و ممکن است در برابر دیگران منفی باشد. در برابر نیروهای مادّی و اقتصادی و اجتماعی نقش منفی دارد، در برابر عرف و عادات و سنت‌ها منفی است. در برابر شوکت و سطوت اجتماع، و یا رکود جامعه، و یا نیروها و قدرت‌های حاکم بر آن منفی است. از این نظر سرشت فردی خود را ضایع کرده زیر فشارها و سنگینی‌های وارد بر او خرد و ساییده می‌شود.

اگر هر دو حالت، مثبت افراطی به معنی طغیان و سرکشی در برابر همه چیز، و منفی تفریطی به معنی خواری و بی‌اثری در برابر همه‌ی قدرت‌های فردی باشد، شایستگی جانشینی خداوند در زمین و مستقر کردن سنّت‌ها و قوانین فطری خلقت را در آن نخواهد داشت، زیرا در هر دو باعث اخلال و بی‌نظمی است.

و این بی‌نظمی و اخلال دارای چندین علت است: از تربیت بد و سوء ارشاد و راهنمایی منحرفانه و همچنین بر اثر هماهنگی تارهای نفس و ایجاد بی‌نظمی در آن دستگاه و بیرون آوردن نغمه‌ی ناساز از آن است.

اگر فقط جنبه‌ی فردی در نظر گرفته شده باشد و یا جنبه‌ی اجتماعی آن به تنهایی: اگر فقط جنبه‌ی مادی انسان مورد توجه قرار گرفته باشد و یا فقط جنبه‌ی روانی آن: اگر فقط به نیروی محرک و پی‌برنده‌ی نفس اهمیت داده شده باشد و یا فقط به نیروی نگهدارنده: در نتیجه جنبه‌ی اثباتی مختل و بی‌نظم خواهد شد، و یا جنبه‌ی منفی آن. و یا چنانچه بر یکی از این نیروها بیش از ظرفیت آن فشار وارد آید و بر دیگری کمتر از شایستگی بار شود (که نیروی مقابل آن طغیان و سرپیچی کند و وظیفه خود را انجام ندهد) نیز اخلال در نظم و هماهنگی آنها شده است.

اسلام می‌خواهد انسان دارای قدرت و نیرویی باشد مثبت و کاری، امّا متعادل و همسنگ، و راه ایجاد چنین نیرویی همان است که پیش از این گفته شد: هماهنگ

ساختن تمام سازها، ایجاد یک هماوایی نفسانی که تمام این سازها و آهنگ‌ها، در آن واحد همگام و به یکدیگر پیوسته و یکصدا باشد.

از خصوصیات این راه و روش (که خود از ویژگی‌هایی انسان صالح است) واقعیت داشتن آرمان‌ها و آرمانی بودن واقعیت‌ها است. بدین معنی که آرمان‌هایی چنین انسانی دور از حقیقت و موهوم نیست و اصولاً انسان صالح افکار و تخیلات غیرمنطقی و بی‌اساس را در ذهن خود راه نمی‌دهد. از سوی دیگر واقعیت‌های مورد قبول این انسان چنان عالی و بلندمرتبه است که به نظر کوته‌نظران غیرواقع و آرمانی جلوه‌گر می‌شود.

اسلام سرشت و طبیعت بشر را آنگونه که هست، بر اساس فطرت ازلی و ابدی آفرینش موردتوجه قرار می‌دهد. میان نیروها و اندازه‌های استعدادهای او را می‌شناساند، خواست‌ها و ضروریات آن را می‌داند و هر یک را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و به همه‌ی آنها سود می‌رساند:

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ (البقره/286)

« خدا هیچکس را تکلیف نکند مگر به اندازه‌ی توانایی او».

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ ﴾ (التغابن/16)

« تا آنجا که توانایی دارد خدای را پروا گیرید».

ناتوانی بشر را در برابر چیزهای فریبنده نیز می‌داند:

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ﴾ (آل عمران/14)

«برای مردمان حبّ خواستهها [ی نفس] از [قبیل] زنان و فرزندان و مالهای انبوه از [جنس] زر و سیم و اسبهای نشاندار و چهار پایان و زراعت آراسته شده است».

بی‌طاقتی او در برابر تکالیف را نیز می‌داند، از این رو می‌فرماید:

﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْۚ وَخُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا ﴾ (النساء/28)

«چون انسان ناتوان خلق شده است، خدا می‌خواهد کار را بر شما آسان بگیرد».

به تمام این حقایق آگاه است، به این دلیل واقعیت بشر را در نظر گرفته تکلیف سختی که نتواند انجام دهد بر او واجب نمی‌کند:

﴿ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ﴾ (الحج/78)

«او شما را برگزید و در مقام تکلیف در دین، بر شما رنج و شقتی ننهاده است».

تکالیفی بر او واجب می‌سازد که در حدود قوه و امکانش باشد. با وجود این فطرت و سرشت بشر را بدون نیرو بخشیدن رها نمی‌کند، زیرا فطرت ضعیفی را که به حال خود گذارند، همیشه به‌سوی پستی گراییده از مقام خود به درجه‌ی پایین‌تری تنزل می‌کند.

اسلام هرگز نمی‌گذارد مقام انسان به پستی گراید، بلکه با کمال واقع‌بینی برای انسان حقیقت بزرگتری قائل است، حقیقت واقعی که هم لحظات ناتوانی او و هم لحظات قدرت او، هم لحظات هبوط و گرایش او را به پشتی و هم لحظات والا گراییش را مدّنظر دارد.

یکی از مزیت‌های بزرگ انسان این است که استعداد والاگرایی و صعود از مقام و مرتبه‌اش در وجود او نهفته است. استعدادی که او را از خودش و مرتبه‌ی حیوانیش بالاتر می‌برد تا به حد یک انسان والا برسد. البته این استعداد، یکباره و یا چند بار، انسان را بدین جایگاه نمی‌رساند. امّا پیوسته باید برای رسیدن بدین هدف بکوشد و در این راه

قدم بگذارد به گونه‌ای که از سطح حیوانی و چشم‌انداز کنونی خود فراتر رفته اوج بگیرد تا مناظری گسترده‌تر و افقی پهناورتر را در جلو خود ببیند.

و بر این انسان که رو به دگرگونی به‌سوی مراحل کمال انسانیت است، لحظات معجزه‌آسایی می‌گذرد که به پیروزی بر خود و برتمام نیروهای زمینی که بر آنها احاطه دارد: به‌گونه‌ای شگفت، می‌انجامد و هنگامی که به نیروها و استعدادهای خدادادی خود ایمان داشته باشد می‌کوشد که سرشت و ذات خود را به آنجا که خدا خواسته و می‌خواهد برساند.

گرچه این لحظات «آرمانی» است، امّا «واقعیت» پیدا می‌کند، و اسلامی که فطرت انسان را با واقعیات آن و با توجه به ضعف‌ها و نیروهای محدودی که دارد هماهنگ می‌کند. از آن استعداد نهفته‌ای که در انسان است و آرمان‌های بشری را نیز در بر می‌گیرد، آرمانی که از واقعیات دور نیست و با آن فاصله‌ی زیادی ندارد و از امور ظاهر زندگی غافل نیست!

از بارزترین و روشن‌ترین خصوصیات روش اسلامی که خود از برجسته‌ترین سیماهای انسان صالح است (انسانی که برای تحقق این روش بر روی زمین کوشش می‌کند) عبارت است از:

همه‌جانبگی و کمال‌گرایی.

همسنگی.

مثبت میانه.

واقعیت داشتن آرمان‌ها.

فصول آینده شرح مفصل این ویژگی‌ها و چهره‌ها است.

روش عبادت

از بارزترین خصوصیات روش اسلامی، روش عبادت است: امّا عبادت در اینجا احتیاج به توضیح دارد. باید دانست که عبادت منحصر به آداب و رسوم تعبدی معروف، مانند نماز و روزه و زکات ... نیست بلکه دارای معنی بسیار عمیق‌تر و فراگیرتری است، و آن عبارت است از:

پیوند همیشگی با خدا.

سراسر روش تربیتی در حقیقت همان پیوند است. همه فروع و شعبه‌های تربیت از آن سرچشمه گرفته، بازگشت همه‌ی آنها نیز در پایان کار به‌سوی آن است. اگر در همه‌ی احوال این حقیقت مدنظر باشد، معانی دیگر آداب و تشریفات و مناسک روشن خواهد شد.

نماز و روزه و زکات و حجّ، و دیگر مظاهر و شعائر تعبدی، چیزی جز کلید نیست. تنها کلیدهایی که با آنها می‌توان درهای عبادت را به‌روی خود باز کرد، «ایستگاه‌ها» و منازلی است که راه‌پیمایان طریق عبادت و سالکان منزلگه معبود، در بین راه در آن ایستگاه‌ها، برای اندکی، منزل گزیده توشه‌ی راهی برداشته نفسی تازه می‌کنند، سپس با زاد و توشه‌ی کافی راه را ادامه داده به‌سوی سرمنزل معشوق راه می‌سپرند. این راه همان عبادت است. بنابراین، هرچه در این راه واقع باشد، از پرستش تا کارهای روزمره‌ی زندگی، و یا اندیشیدن و ادراک، مادام که موردنظر و هدف خدا باشد، همه عبادت است. و این اساس و پایه هنگامی مستحکم‌تر می‌شود که در حقیقت و در عمل (نه‌تنها به زبان) گواهی دهد که هیچ مقام و شخصیت و مظهر و قدرتی پرستیدنی نیست، جز خدای واحد و آفریننده‌ی قادری که حکیم و دانا است و گواهی دهد که محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی او است به‌سوی آفریدگان، تا راه حقیقی و سنّت ابدی و قوانین تغییرناپذیر او را به بندگان خود بنمایاند و سراسر زندگی او را بر این پایه بنهد و ادامه دهد.

عبادت، بدین معنی، همه‌ی زندگی را در بر می‌گیرد.

عبادت منحصر به آن لحظات کوتاهی نیست که شخص مشغول انجام مراسم عبادت است.

مقصود آیه‌ی کریمه:

﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴾ (الذاریات/56)

«و من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند».

نیز از عبادت این مراسم و مظاهر نیست وگرنه این لحظات گذرا در صفحه‌ی وجود شخص و در صفحات بی‌حد و حصر عالم وجود ارزش ندارد، زیرا به‌زودی زائل شده اثری از آنها در فضا نمی‌ماند.

عبادت هنگامی با ارزش است که به‌صورت راه و رسم زندگی تمام حیات را در برگیرد. ارزش آن هنگامی است که شیوه‌ی رفتار و کردار و تفکر و ادراک و همه‌ی شؤون دیگر زندگی باشد. تمام جوانب زندگی و امور مربوط به حیات به روشنی بر این اصل استوار شود، و در هر لحظه شایستگی‌ها و ناشایست‌ها را مانند آئینه‌ای صاف و بی غبار بنمایاند.

در این صورت بازگشت تمام کارها به‌خدا است، او منبعی است که در هر کار باید بدو مراجعه کرد و قوانین و دستورات او باید مشاور و راهنمای تمام لحظات زندگی بشر باشد. از درون قلب و از راه خرد و در رفتار و کردارهای ظاهری عینی، همه باید او را طرف مشورت قرار داد و از او یاری جست.

قاعده‌ی کلی و اصل اساسی تربیت اسلامی، ایجاد پیوند میان قلب انسان و خدا است، پیوند دائمی که هر لحظه قلب را برمی‌انگیزد تا به خدا رجوع و در هر کاری از قانون اساسی و ابدی او طلب مشورت کند، پیوندی که با آن هر چیزی کامل و تمام، و بدون آن همه چیز پوچ و بیهوده می‌شود.

برای رسیدن بدین هدف، اسلام تمام وسایل ممکنه‌ی رساننده را بکار می‌گیرد: با هماهنگ و هماواز ساختن تارهای نفسانی (همانگونه که پیش از این گفته شد)، و ارتباط دادن این دستگاه هماهنگ به‌خدا.

به‌زودی در فصول آینده، بویژه در باب «پرورش روان»، در این باره تفصیل همه جانبه‌ای خواهیم داد. امّا در اینجا که قواعد کلی این راه را بررسی می‌کنیم، در باره‌ی این ویژگی تربیت اسلامی که به همین وسیله از دیگر روش‌های تربیتی متمایز می‌شود، به کوتاهی بحث خواهیم کرد.

برخی از روش‌های تربیتی دل بشر را به یکی از مراکز و ساختمان‌های معیّن این کره‌ی خاکی مربوط می‌کند و هدف همان است. پاره‌ای از روش‌ها دل را به‌سوی فرد معیّنی از افراد مردم متصل می‌سازد و قبله‌ی آنان همان شخص است. پاره‌ای دیگر دل به افسانه‌ای از افسانه‌های ساخت اوهام بشر متصل کرده و ذهن او را از حقایق منحرف می‌کند. آنگاه راه و روش زندگی تربیت‌شدگان را بر پایه‌ی آن گذاشته و کار، درک، فکر و رفتار او را با این رنگ، رنگ‌آمیزی کرده بدان وسیله شکل می‌دهد، توجه آنان را از همه‌چیز برگردانده به همان جهت خاص متوجه می‌کند، از این رو فرد بر این «فضایل» رشد کرده خوبی‌ها، اخلاق و فضایل خود را به‌کمک آن به دست می‌آورد. هرچه از مفاهیم آن تراوش کند، اختیار کرده راه و روش خود را با منافع آن یکی می‌سازد.

و بدون تردید مقداری از انسانیت و فضایل «مطلقه»ای که تاکنون بشر بر آن دست یافته، در میان این راه و روش‌ها وجود دارد که اگر بشریت گمراه و یا منحرف شود با بصیرت خدادادی خود مقداری از «حق» را کم و بیش به او ارائه داده مانع انحراف و گمراهی مطلق او می‌شود. امّا غالباً این فضایل و مکرمت‌ها «محلی» و یا «منطقه‌ای» است و جز آن نوع که از باور به‌خدا سرچشمه و از قانون اساسی و ابدی و رضایت او کمک گرفته باشد، فضایل حقیقی «انسانی» در بین آنها پیدا نمی‌شود.

برای مثال به روش‌های تربیتی اروپایی بنگرید و میان روش‌های تربیتی اروپایی بهتر از همه، در نظر بسیاری از مردم، روش تربیتی انگلیسی است که افراد را با فضایل بسیاری تربیت می‌کند: فرد دزدی و غارت و مال دیگران را غصب نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و تقلب روا نمی‌دارد. و چه درستکاری زیبایی است که در طبع و در رفتار آنان با دیگران سرشته شده است! راستی و درستی نشاط‌بخشی که شگفتی را بر می‌انگیزد. تمایل آنان به همکاری با دیگران و از خودخواهی و خودپسندی به‌دلیل منافع «همگان» به آسانی دست کشیدن که آماده‌ی فدا کردن منافع خصوصی هستند، واقعاً قابل تحسین است!

تمام اینها درست و مورد تأیید ما است.

اما در مرزهای بریتانیا! و در آنجا که ملت بریتانیا زندگی می‌کنند. با بیرون رفتن این مرد انگلیسی، با تمام خصوصیات بالا، به اندازه‌ی مویی از مرز بریتانیا و از حدود بتی که برای پرستش آن، او را تربیت کرده‌اند، از آنجا که پایه‌ی تمام تربیت‌های فردی و جمعی او بر اساس قوم‌پرستی نهاد شده و تربیتی بومی دیده است، به‌یکباره شخص دیگری می‌شود که با شخص نخست بسیار متفاوت بوده، هیچ شباهتی با او ندارد! خودخواهی او بشدت بروز کرده، حرص و آزی زشت از خود ابراز می‌دارد. تقلب، نیرنگ، دروغ و دسیسه، غصب اموال دیگران و ربودن حق دیگران وغارت و فدا کردن تمام ارزش‌های انسانی برای منافع خصوصی خویش و پاسخ به ندای درون خود، همه از صفات ذاتی او می‌گردد!

چرا؟ آیا تغییر کرد؟

هرگز! بلکه همان شخص است، اما همیشه و همه‌جا به بتی اخلاص می‌ورزد که می‌پرستد، به‌هیچ‌وجه «به انسانیت» اخلاص ندارد، زیرا تربیت انسانی محض ندیده

است. و هرگز مخلصاً لله کار نمی‌کند: زیرا پایه و اساس تربیت او بر اصل پیوند حقیقی به خدا مربوط نیست.

این نمونه، تفاوت قاطع و شدید روش تربیتی اسلام را با دیگر روش‌های تربیتی غیراسلامی، روشن می‌نمایاند، در اینجا است که بر ما روشن می‌شود را اسلام (ندای خداوند به همه‌ی «انسان‌ها») اصرار دارد که روش تربیتی آن بر اساس عبادت نهاده شود. البته عبادت به‌معنی فراگیر و گسترده‌ی آن، و بر پایه‌ی پیوند دائمی با خدا.

در واقع نمی‌توان اجرای خیر و خوبی حقیقی را روی این زمین تضمین کرد، جز به وسیله‌ی پیوندی زنده و رسا میان قلب بشری و خدا. هیچ تضمینی برای ایجاد و اجرای حق و عدالت واقعی نمی‌توان کرد. جز به وسیله‌ی کسانی که ایمان دارند، آفریدگان سرانجام روزی برای حساب پس دادن و بررسی اعمال خود و دریافت نتیجه‌ی کار به آفریدگار خود خواهند رسید؛ و برای این ایمان، باید به ارتباط حقیقی و همه‌جانبه‌ی تمام انسان‌ها با یکدیگر از سویی، و ارتباط همه‌ی آنها با خداوند، از سوی دیگر، آگاه و متوجه باشند.

از آنجا که اسلام این حقیقت را درک کرده، عبادت را پایه‌ی اصلی قرار داده تمام آیین زندگی را بر آن پایه‌ریزی کرده است.

فرد در خلوت تنهایی خود، مردم در اجتماع خود در هنگام عبادت و یا هنگام کار، هنگام داد و ستدهای بازرگانی و یا صنعتی، سیاسی، جنگ و یا صلح، در هنگام دوستی و رفاقت و یا دشمنی و مانند آنها.

و سرانجام در هر لحظه‌ای از لحظات زندگی، اسلام فرد را چان تربیت می‌کند که در هرحال با خدا مرتبط باشد، داد و ستد او با خدا، ترس از خدا، محبت به‌خدا و بازگشت به راه خدا.

این است معنی عبادت در مفهوم اسلام.

در منطق اسلام، عبادت به معنی زهد و انجام مراسم تشریفاتی و گوشه‌گیری و رهبانیت نیست. همچنین عبادت بدان معنی نیست که در رکوع و سجود، تقوی بر قلبش چیره شود، اما با اتمام نماز، آزمندی و کینه‌توزی بر نفس او چیره شود، و یا حس شدید امانت‌داری از او سلب شود و یا از یاری حق فروماند، و یا در کارها توکل به خدا نداشته به نتیجه‌ی کارها محسوس خود توکل کند.

نه! به هیچ‌وجه! در چنین عبادتی قلب متصل به‌خدا نیست. او مانند مسافری است که در منزل میان راه گم شده و سرگردان بوده، راه به‌جایی نمی‌برد و نمی‌تواند به‌سوی مقصد راه را ادامه دهد.

عبادت، سپردن راه است؛ ره سپردنی که گاه در منازل میان راه توشه برمی‌دارد، در راه سیر می‌کند و دل او با برداشتن توشه‌ی کافی زنده و رسا آماده‌ی به جلو راندن می‌شود. با چنین آمادگی و اطمینان قلبی پیوسته به‌سوی هدف و مقصد پیشروی می‌کند.

اسلام شدیداً اصرار دارد که این نیرو توشه‌ی زنده‌ای که در قلب قرار داده شده راهنمای بشر در این راه باشد. او در خلوت خویش به تفکر مشغول است و در همان حال از سوی آن رهبری می‌شود، با دست و دیگر اعضا به‌کار سرگرم است و با این وجود هدایت می‌شود. با دیگر افراد بشریت برادرانه رفتار و حسن برادری را در آنان القاء می‌کند و از رهبری آن نور برخوردار است. با نور خود مانند مشعلی تابناک در شب ظلمانی حیات، راه را بر او روشن می‌سازد تا نلغزد و در صورت لغزش، بر زمین میخکوب نشود. او را از زمین بلند کرده گرد و خاکش را می‌افشاند. تا هنگامی که این نگهبان، مشعل هدایت را به دست داد، دل زنده‌ی متحرک مؤمن نیز به راه خویش ادامه می‌دهد.

اسلام به‌روشنی، برای عمل، اعتبار عابدت قائل است. در هر کار مادام که ضمن انجام آن قلب متوجه خدا باشد، این اصل پابرجا است:

﴿ لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَٰهَدُواْ ۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ ۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴾ (البقره/177)

«نیکوکاری بدان نیست که روی به‌جانب مشرق و یا مغرب کنید، در هر حال نیکوکار کسی است که به‌خدا، روز بازپسین، فرشتگان، کتاب آسمانی (و یا قانون طبیعی خلقت) و پیغمبران ایمان داشته باشد، دارایی خود را، بر پایه‌ی محبتش، به خویشان و یتیمان و در سفرماندگان و درخواست‌کنندگان، و آزاد کردن بندگان بدهد، و نماز برپا دارد، زکات مال را بر مستحق برساند، و با هر که عهد بسته به موقع خود وفا کند، و در دشواری‌ها و رنج‌ها و به هنگام جنگ پایدار باشد. در واقع همین کسان راست می‌گویند و اهل تقوا و پرواداری همین عده هستند».

راه و روش عبادتی که اسلام رسم می‌کند و پایه‌های تربیت را بر آن نهاده، همین راه است. شرط دارا بودن آن این است که شخص در کارهای خویش به‌خدا راست باشد و نسبت به خدا پرواداری پیشه کند، و یا به سخن دیگر، پیوسته میان او وخدا پیوندی برقرار باشد.

فصل‌های آینده بیان شیوه‌ی اسلام برای ارتباط قلب بشری با خدا است.

پرورش روان

روان چیست؟

چیزی پیچیده و مبهم و بدون مشخصات تعیین شده!

این ابهام که در طبیعت روح است، آن پیچیدگی پیرامون آن، و عجزی که برای درک کنه و عمق آن دامنگیر بشر است، موجب شده که در دوران جدید، ماتریالیست‌ها فریب خورده و نسبت به شناخت آن اهمال روا دارند و روح را به‌طور کلی به‌شمار نیاورند.

در نظر آنان هرچه محسوس است، موجود، و هرچه با حواس ظاهر درک نمی‌شود، وجود ندارد! و از آنجا که روان به وسیله‌ی حواس قابل درک نیست از این رو وجود ندارد!

امّا الدوس هکسلی[1] با وجود اینکه به دین ایمان ندارد، این نظریه را رد کرده حقیقتی را که اینان فراموش کرده، و به این دلیل در این باره مجادله می‌کنند، به‌یاد آنها آورده می‌گوید: «چاره‌ای جز اعتراف بدین امر نداریم که پاره‌ای از انسان‌ها ورای حواس ظاهری عادی، از قدرتی بهره‌ور هستند که بدان وسیله می‌توانند مجهولاتی بیرون از چارچوب محسوسات کشف کنند. در صورت ندانستن و خارج از توان بودن درک چگونگی کشف این مجهول، بایسته و شایسته نیست که آن را به‌طور کلی انکار کنیم. زیرا این ندانستن بیشتر و بالاتر از جهل ما به‌طرز انجام اعمال ادراک و یادآوری نیست. چه کسی از ما می‌تواند دریابد که ادراک و یادآوری چگونه انجام می‌گیرد؟ همچنین نمی‌توان کشف مجهول را به وسیله‌ی قدرت‌های نامحسوس درک کرد. امّا با وجود این ندانستن ما، تمام اعمال بالا، حقایقی است که انجام می‌گیرد». در این راستا، الدوس

۱ـ Alodus Huxley: نوه‌ی توماس هنوری هکسلی مشهور (1899–1825) بیولوژیست و نویسنده‌ی انگلیسی، پدر لئونارد هکسلی، سردبیر مجله‌ی انگلیسی و برادر ژولیان هکسلی. در سال 1894، متولد شده است و تألیف بی شماری دارد. وبستر (برگرداننده)

هکسلی تا پایان راه با ما نیست، امّا تا نیمه‌ی راه با ما است. اقرار می‌کند که در انسان نیروی ناشناسی است که بدان وسیله می‌تواند مجهولات نامحسوس را بداند، و همچنین اقرار دارد که ناآگاهی ما به ذات این استعداد، موجب انکار آن نمی‌شود، بلکه با وجود این جهل، چنین نیروی حقیقت علمی نیز هست. از اینها مهم‌تر اقرار می‌کند که علیرغم ندانستن کنه برخی از نیروهای درونی بشر، مانند اعمال ادراک و یادآوری، پیش از این به وجود آنها اعتراف داشته‌ایم.

و این نیمه‌ی راه است! آنگاه هکسلی بقیه‌ی راه را نمی‌پیماید و این قدرت را به کشف مجهول منحصر کرده، آن را نیز فقط به برخی مردم نسبت می‌دهد، و این نیرو را یکی از نیروهای اصلی «بشریت» نمی‌داند. امّا اگر انسان بدان توجیهات و استدلال‌ها که بر مشاعر و افکار غربی‌های ماتریالیست چیره شده خوب توجه کند، و نیز بدین موضوع توجه داشته باشد که گوینده‌ی این سخن به دین باو و ایمان ندارد، خواهد دانست پیشرفت بزرگی در راستای فهم صحیح انسان انجام شده است، فهمی که از زمان‌های بسیار دور گذشته مورد اقرار و اعتراف باور (مذهب) بوده است!

روح نیرویی است ناشناخته، مبهم، پیچیده و پوشیده از ادراک.

با وجود این چیزی است حقیقی!

اگر ما گمان کنیم که ادراک و یادآوری به‌دلیل محسوس بودن مورد باور ما است، گمان اشتباهی کرده‌ایم؛ زیرا آن دو در حقیقت، محسوس نیست، بلکه ما نتیجه‌های آنها را درک می‌کنیم، و روح نیز به‌همین ترتیب است که نتیجه‌ی آن برای ما قابل درک است. روشن و آشکار بودن این نتایج برای حواس، به آن گمان غلط برای ما منجر شده است. همان‌گونه که به نادرستی این موضوع وارد وهم ما شده است که شیوه‌ی انجام ادراک و یا یادآوری را می‌دانیم! امّا حقیقت آن است که شیوه‌ی کارکرد هیچ‌یک را نمی‌دانیم و فقط به نتایج محسوس آنها اکتفا می‌کنیم!

اگر با تدبیر و تفکر بخواهیم برای فهم صحیح روان بیندیشیم، به‌همان نتیجه خواهیم رسید!

روان چیزی است مجهول، پیچیده، مبهم و پوشیده از حوزه‌ی دریافت، امّا نتایج آن نه مجهول است و نه غیرقابل درک.

اگر بخواهیم کارکرد یادآوری را بشناسانیم، جز یک لفظ نیافته که بدان وسیله آن را تشریح کنیم، خواهیم گفت: این است کار یادآوری!

همچنین است کارکرد ادراک که برای آن نیز جز لفظی مانند آن نخواهیم یافت!

امّا در باره‌ی روان خواهیم گفت: نیرویی است که انسان به وسیله‌ی آن با مجهولات ارتباط می‌یابد، و به چیزهای غیبی غیرقابل حس، دسترسی پیدا می‌کند.

کشف مجهول، یکی از «عملیات» روان است.

الهام و اخبارهایی که در رؤیا به انسان دست می‌دهد نیز یکی دیگر از عملیات آن است.

از دور ملهم گردیدن (تله‌پاتی) نیز یکی از کارهای روان است.

تمام این کارها اعمالی بزرگ و عظیم و گفت و معجزه است که انسان در برابر بزرگی کار و شگفتی آن مبهوت می‌ماند!

با وجود این، تمام این اعمال بزرگ شگفت‌انگیز، از کارهای فرعی روان است که در برابر کار اصلی آن چیزی نیست. در حقیقت وظیفه‌ی اصلی و بزرگ روح، ارتباط با خدا است.

این ارتباط چگونه برقرار می‌شود، کشف مجهول و الهام و اخبار رویایی و تله‌پاتی چگونه صورت می‌گیرد؟ ما نمی‌دانیم. همانگونه که از طرز اعمال و انجام گرفتن ادراک و یادآوری نیز آگاه نیستیم، امّا در هر حال انجام می‌شود!

روان، نیروی ناشناخته‌ای که نه از ذات آن و نه از کارکرد آن آگاه هستیم، وسیله‌ی ارتباط ما با خدا است.

روان، به‌طور فطری به خدا هدایت شده است، و این به‌دلیل آن است که دمی گرفته از روح خدایی است که از جانب او در مشتی خاک به ودیعت گذارده شده است:

﴿ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴾

(الحجر/30)

«پس هنگامی که آن را آراستم، و از روح خویش در آن دمیدم بر او سجده‌کنان به‌خاک بیفتید».

از این رو خودبه‌خود به آفریننده‌ی خود رهبری شده با راه و روش خالق خود بدو می‌پیوندد:

﴿ وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ﴾ (الاعراف/172)

«هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه‌هایشان را برگرفت و بر خودشان گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی ما به خدایی تو گواهی می‌دهیم».

روان نیز مانند تمام آفریدگان بدون کوشش و رنج و زحمت، به‌طور فردی به‌درگاه قدس خدایی راه پیدا می‌کند:

﴿ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾ (طه/49)

«(موسی علیه السلام پاسخ داد:) پرودگار ما کسی است که تمام موجودات عالم را نعمت وجود بخشیده، سپس به راه کمال هدایت کرده است».

و از میان تمام موجودات، خدا مخلوق بشری را ارجمندتر داشت:

﴿ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلْنَٰهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴾ (اسراء/69)

«ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم، و آنان را بر مرکب خشکی و دریا سوار کردیم، از غذای لذیذ و پاکیزه بدانان روزی دادیم، و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری بخشیدیم».

از نشانه‌های این بزرگداشت، دادن دلی بیدار و عقلی آگاه به انسان است:

﴿ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ﴾ (النحل/78)

«و شنوایی و بینایی‌ها و دل‌های دریافنده برای شما قرار داد».

جریان هدایت و حق‌شناسی را عملی آگاهانه ساخت که دل بیدار و بینا نیز در آن شریک است، و بدین‌وسیله عبادت‌های آگاهانه‌ی انسانی را از عبادت‌های غریزی همیشگی جماد و گیاه و جانوران جدا ساخت.

با وجود این، باز هم انسان گمراه می‌شود. همین‌که از روش فطری خود منحرف شد و یا از روی نادانی فطرت خود را بیمار کرد، گمراه می‌شود، و به خدا هدایت نمی‌شود، با روان خود به خدا نمی‌پیوندد، از قدرت لایزالش استمداد نمی‌کند، و به درگاهش پناه نمی‌جوید.

تا هنگامی که بر روان فطرت سلیم خدادادی خود گام برندارد، همچنان گمراه خواهد ماند. تا روان او در بند تاریکی‌ها اسیر است، فراسوی محسوسات را نخواهد دید، تا پرده‌های ستبر شهوات بر وجودش سایه افکنده است، پرتو نور حقیقت را نمی‌بیند.

اما با وجود این گمراهی، با وجود اینکه بخشی از فطرت زیر غبار شهوات در تاریکی اسیر است، بخشی دیگر خودبه‌خود و به حکم روند خلقت به آفریننده‌ی خود متوجه است، و این توجه به خالق مانند توجه داشتن چشم کم‌نور و ضعیف به روشنایی است. این چشم کور نیست که از روشنایی یکباره محروم می‌شود، امّا اندکی بیش نمی‌بیند، زیرا ضعف بینایی دارد. اینگونه مردم، هم خدا را می‌پرستند و هم برخی از آفریدگان موجود را در این پرستش شرکت می‌دهند:

﴿ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ... ﴾ (الزمر/3)

«گفتند ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر اینکه به درگاه خدا ما را نزدیک گردانند».

﴿ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ... ﴾(الزمر/38)

«و اگر از این مشرکان بپرسی که زمین و آسمان‌ها را که آفریده است؟ البته پاسخ دهند: خدا، پس به آنها بگو چه می‌پندارید؟ اگر خدا زیانی را بر من چیره سازد آیا آنان را که جز خدا به خدایی می‌خوانید می‌توانند آن را برطرف کنند؟».

و یا قدرت‌ها و نیروهایی را می‌پرستند به‌گمان خداپرستی. امّا، به استثنای موارد نادری که به‌شمار نمی‌آیند، منکر این موضوع نیستند که این جهان را آفریننده‌ای است توانا، چیره و با اراده.

امّا وظیفه‌ی باور آن است که از فطرت پشتیبانی کرده بر آن تکیه کند، و آن را در همان جهتی بیندازد که خود بدان سو متوجه است و راه طبیعی آن است. وظیفه‌ی آن یاری کردن فطرت است تا به‌سوی خدا هدایت شود، همان هدایتی که ذاتاً در ساختمان آن نهفته است، اگرچه به‌سبب امراض عارضی از آن نور در حجاب مانده باشد.

وظیفه‌ی آن آزاد کردن روان از قیود ساختگی و حجاب‌های حقیقت‌پوش است، تا خدا را ببیند.

اسلام نسبت به روان عنایت ویژه‌ای دارد.

روان، در نظر اسلام، مرکز آفرینش و ذات بشری و نقطه‌ی مرکزی اوست. پایه‌ای است که تمام موجودیت انسان بر آن استوار است و بدان وسیله به‌یکدیگر مرتبط می‌شود. روان برای زندگی انسان نگهبانی است بزرگ. راهنمایی به‌سوی نور و روشنایی است. و پیوند و ارتباط حقیقی انسان با خدا است.

اسلام از این نظر دین فطرت است که عنایت فراوانی به روان دارد. و در حقیقت، بزرگترین و شدیدترین نیروی متصل به حقایق وجود انسان، همین نیروی روان او است.

نیروی جسمانی، محدود به ذات و سرشت مادی خویش است و فقط محسوسات ظاهری را در برمی‌گیرد.

میدان عمل نیروی عقلانی بیشتر است، امّا آن نیز فقط محدود به چیزهایی است که مورد تعقل واقع می‌شود، محدود به زمان و مکان، آغاز و سرانجام و محکوم به فنا است. در ذات و سرشت انسان، تنها نیروی شگرف روح است که قید و حدّ، زمان و مکان، ابتدا و انتها نمی‌شناسد و سرانجام فنا در ذاتش راه ندارد ... روان تنها نیرویی است که می‌تواند آنچه را حس و عقل و درک نمی‌کنند، دریابد و بدان بپیوندد. تنها چیزی است که می‌تواند به جاودانگی ابدی و وجود ازلی بپیوندد و بدانها راه یابد. و سرانجام چیزی است که به‌خدا می‌تواند پیوستن. همانگونه که می‌تواند از پشت پرده‌ها و موانع زمان و مکان به سراسر وجود متصل شود.

حال این پیوستن‌ها چگونه انجام می‌گیرد؟ نمی‌دانیم! امّا آن را احساس می‌کنیم! این حقیقت را به وسیله‌ی درخشش روان با صفایی حس می‌کنیم که در لحظه‌ای اندک مانند

پرتو برق، سرتاسر زندگی و حیات و ابتدا و انتهای جهان را در بر می‌گیرد. به وسیله‌ی روان آزاد این احساس به ما دست می‌دهد که سرتاسر هستی را پیموده با تمام نیروهای زنده‌اش مربوط می‌شود که به گفته‌ی علم، جهان، سرتاسر زندگی است، در آن لحظه‌ی دقیق عجب شگفتی این احساس به ما دست می‌دهد که سرتاسر وجود به لرزه می‌افتد و در اعماق خود احساس می‌کند خدا را می‌بیند!

طبیعی است که تمام مذاهب در باره‌ی روان و شناخت آن تلاش می‌کنند، و همچنین طبیعی است که اسلام، بویژه، در باره‌ی روح اهتمام می ورزد. چه اسلام است که راه و روش خود را بر اساس توجه به تمام نیروهای گوناگون بشری قرار داده با ارشاد و رعایت آنها، حق آنان را ادا کرده است.

روش اسلام برای تربیت روان، پیوندی همیشگی در هر لحظه و هر عمل و اندیشه و احساس میان روان و خدا است.

به‌طور طبیعی، برای لحظه‌ای کوتاه، روح انسان تابناک می‌شود. یکباره همچون کسی می‌شود که سپیده‌دم او را گرفته است، مانند کسی است که در شب مهتاب از خواب خوش بیدار شده نفس می‌کشد. زمزمه‌هایی می‌شنود و از آن سخنان چیزی درک می‌کند. مانند شخصی که خواست راه می‌رود و طیف‌های نور در پیشگاه او به رقص آمده‌اند و پرتوهایی افسون کننده او را در بر گرفته‌اند. در این حالت، بزرگی عالم وجود و نظم قوانین و سنت‌های جهان و دقت این نظام او را مجذوب می‌کند.

این رخداد ناگهانی او را شگفت‌زده می‌کند، جانش را به‌حرکت درمی‌آورد و او را نسبت به دانای نهان و مدبر امور، بیدار و آگاه می‌کند. تمام این حالت‌ها لحظاتی زیبا است. امّا لحظاتی بی‌دوام و ناپایدار. لحظاتی زودگذر و بی‌درنگ. لحظاتی که اثر آن با از بین رفتن مؤثر نابود می‌شود. و اسلام چنین لحظه‌ای را نمی‌خواهد و آرزوی آن ایجاد چنین حالتی نیست. این اشراق روحی را که خاموش و پنهان می‌شود و فرو می‌نشیند

طلب نمی‌کند. اشراق و درخشیدنی روانی را که اندک چیزی صفای آن را بزداید و آلوده کند و یا آن را از سیر در آفاق و آزادی همیشگی باز دارد نمی‌خواهد. بنابراین، به لحظات چیره‌ای بسنده نمی‌کند که عرضی است و یکباره هجوم آورده و یکباره نیز نابود می‌شود و اثرش به‌زودی از جان و دل آدمی بیرون می‌رود و انسان را بر روش روشن و ریشه‌داری برقراری نمی‌سازد.

اسلام می‌خواهد که این اشراق و روشن شدن روان را نسبت به حقایق، راه روشن زندگی قرار دهد. می‌خواهد شعله‌ی مقدسی را برافروزود که پیوسته بدرخشد و پرتوافشانی کند. می‌خواهد آن شعله‌ی مقدسی را که همیشگی سازد که از روح خدا سرچشمه گرفته انسان را روشن کرده است. مشعلی فروزان و تابناک و رسانندۀ به سرچشمه‌ی اصلی آن. اسلام نمی‌خواهد این پرواز و رها شدن روان از بند جسم، ناگهانی و زودگذر باشد. بلکه مایل است آن را به‌صورت جریان ثابت اصیلی درآورد که اگر لحظه‌ای وقفه و یا تاریکی به‌میان آید، ناگهانی و زودگذر باشد!

اگر چنین جریانی در انسان بوجود آید، بدون تردید از حد آفرینش و نهاد ذاتیش نیز بالاتر خواهد رفت و به‌جایی خواهد رسید که به معجزه همانند است.

از آنجا که این کار همانند معجزه و دشوار است، خدا نور رحمت خود را شامل حال بشر می‌کند، زیرا هیچ چیز محال و بیشتر از توان بشری از او نمی‌خواهد. خدا می‌داند که آزادی و رهایی همیشگی روح بشر از عامل ماده محال است. جدا شدن از این مشت خاک برای او سنگین است و انگیزه‌ی شهوت و سنگینی ماده، فشاری است برای نگهداشتن آن، از این رو می‌فرماید:

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ ﴾ (التغابن/16)

«آنقدر که می‌توانید تقوی پیشه کنید».

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ (البقره/285)

«خداوند برای هیچکس بیش از تواناییش تعین تکلیف نمی‌کند».

اما اسلام مانند مکتب‌های «واقع‌گرای» منحرفی که فقط به جنبه‌ی حیوانیت و مادیت[1] انسان توجه و ایمان دارند، نمی‌گوید: ای بشر! از آنجا که سنگینی گل زمین و انگیزه‌های شهوانی و فشار مادّه در تو وجود دارد، در والاگرایی تو فایده‌ای نیست، آرزوی رها شدن از این سنگینی‌ها را از سر خود به درکن، تا می‌توانی با تمام وجود به زمین بچسب و دل از آن برندار و مانند حیوان بخور و از لذت‌های آن بهره‌مند شو!

خیر، هرگز چنین نمی‌گوید! زیرا دین فطری اسلام به تمام نیروهایی که به‌طور ذاتی در انسان نهفته است، ایمان دارد و پیش از همه، نیروی روح و قدرت فائقه‌ی آن برای پرواز کردن و آزاد شدن از قیود جسمانی را باور دارد.

اسلام با آگاهی که نسبت به ناتوانی‌های بشر دارد و در حساب خود احترام نیز بدان می‌گذارد، در همان حدّ از کوشش و دمیدن دائم برای روشن نگهداشتن مشعل روح دست نمی‌کشد، زیرا تنها راه رفعت و ایجاد موازنه میان پرواز روح و سنگینی‌ها و فشارهایی که جان را به پستی گرایش می‌دهد، همین است. همان‌گونه که پیش از این نیز گفتیم، راه این کار، برقراری پیوندی همیشگی میان خدا و انسان است. برای این منظور وسایل چندی را مورد استفاده قرار می‌دهد:

از یک‌سو، حساسیّت و درک قلب انسان را تحریک می‌کند تا با دیدن قدرت خلاقه‌ی خدا در صفحه‌ی وجود، پیوسته وجود و قدرت مطلقه‌ی بیکران او را احساس کند.

از سوی دیگر، وجدان تقوی، و ترس همیشگی از خدا را، در دلش بیدار می‌کند تا پیوسته در همه‌ی کارها، تفکرات و هر احساسی که از او سر می‌زند خدا را در نظر داشته باشد و حاضر و ناظر بداند.

۱- نگاه کنید به کتاب «معركة التقاليد» فصل «حقایق و اباطیل»

از ناحیه‌ی دیگر، محبت خدا و طلب رضایت او را نیز در وجود برمی‌انگیزد. و از سویی آرامش وجدان و اطمینان قلبی او را به‌خدا تحریک تا در شادی و سختی آرامش داشته باشد، در برابر خدا در هر حال تسلیم و رضا پیشه و سرانجام هدف از همه‌ی اینها یکی است: اتصال قلب بشر به خدا.

عالم نشانه‌ای بزرگ بر وجود خداوند، و میدان نمایش قدرت‌های اعجازانگیز او است که عقل‌ها را به حیرت می‌اندازد.

امّا انس گرفتن ما بدین جهان بزرگ و عادی شدن آن، باعث شده است که از دیدن و آگاه شدن نسبت به بزرگی او به شگفت نیاییم. و احساس تعجبی که از این جهت به ما دست می‌دهد تا اعماق جانمان فرو نرود.

حواس هرچه را ببیند و بشنود از یاد می‌برد، از همه چیز می‌گذرد، گویا اصلاً وجود نداشته است، و به حکم خو گرفتن، فراموش می‌کند که هرچه در پیرامون او است، نشانه‌ای گویا بر قدرت توانای ابداع کننده‌ی آفریننده‌ای است که آنچه خواهد می‌آفریند.

شب و روز به دنبال یکدیگر می‌آیند و می‌روند و با اختلاف فصل و مکان، مدت هر یک در تغییر است.

خورشید در هر روز طلوع و غروب می‌کند و هیچ روزی از طلوع و غروب باز نمی‌ایستد.

ستارگان، مانند چشمی که در تاریکی باز و بسته شود، در ظلمت شب می‌درخشند و در میان خط سیر هر یک مسافت‌هایی بسیار است.

ماه که از ابتدا تقریباً دیده نمی‌شود، چنان بزرگ می‌شود که سرتاسر آن را نور فرا می‌گیرد و زمین را با نور درخشان و تابناک و زیبا و رویایی خود در خویش فرو می‌برد، سپس رو به کاهش می‌گذارد و مانند ابتدایش باریک می‌شود... و سرانجام در محاق خود ناپدید می‌شود.

زندگانی دانه‌های خُردِ نورسته که با نیرو، زمین را باز کرده به‌صورت برگی سبز و زیبا پدیدار می‌شوند.

زندگی بالنده‌ی پرنده‌ای کوچک و یا حیوانی نزار که پشت سر مادر خود راه رفته و از او غذا می‌گیرد و یا از منقار او غذا می‌خورد و یا از پستانش شیر می‌مکد.

جهانی که ظاهراً مردم بنظر می‌آید، امّا در حقیقت نیروهایی است زنده و متحرک که همیشه در جنبش است، مرتباً زندگی در آن پخش شده و هر بار پس از مرگ ظاهری دوباره زنده می‌شود.

نظامی که در تمام عالم جریان دارد، هرچند شگفتی و دقت موجود در آن مورد چشم‌پوشی قرار گیرد، این چشم‌پوشی نه موجب اخلال در گردش ستاره‌ای می‌شود و نه در طول میلیاردها میلیارد سال به اندازه‌ی سرانگشتی از مسیر خود منحرف می‌شود.

روزگار نظر خودش، ذات و حقیقتش و طرز ادراکش! و مخلوق بشری که از نظر تجهیزات دقیق و نیروهای موجود در آن خود معجزه‌ای است.

اعمال و رفتار جسمی و فکری و روانی نهفته در انسان.

آمیختگی و ارتباطی محکم و فراگیر و دقیق که تمام این اعمال را وحدت بخشیده، همه‌ی نیروهای ذاتی انسان را جمع و هماهنگ می‌کند.

همه و همه مظاهری از آیات خدا در عالم وجود است. هریک از آنها معجزه‌ای، همه عظیم و بیمناک و همه نشانه‌هایی از قدرت خلاقه‌ی آفریدگاری توانا و حکیم هستند، اما به دلیل الفت زیاد و عادت شدید، انسان بدون دقت و فکر از این آیات و نشانه‌ها می‌گذرد.

اسلام(که روان را می‌پرورد) بدین مظاهر تکیه و از آنها زندگی را درک می‌کند.

قرآن انسان را دعوت می‌کند و از او می‌خواهد چشم بصیرت خود را در آیات هستی باز و از پشت آن دست قدرت توانای آفریننده‌ی بدیع را ببیند و درک کند. این دعوت

را به شیوه‌ای انجام می‌دهد که جان‌ها جمعیت خاطر یافته از غفلتی که در نتیجه‌ی عادت و انس برای آنها پیدا شده، بیدار شوند و در آیات و مظاهر قدرت خداوندی چنان نگرند و گویا به تازگی چشم بر آنها انداخته و یا جهان جدید دیگری می‌بینند. بیدار کردن نفس از این غفلتِ عادت و انس، بس مهم و دشوار است.

قرآن در این باره قدرتی عجیب از خود نشان می‌دهد!

خو گرفتن، از طبایع انسان است، این امر یکی از ضروریات نفس است که ناچار باید انجام گیرد. نفس و حواس و اعصاب ناچار هستند با برخی از انواع تجربیات و احساسات و اماکن و اشیای معینی خو بگیرند و به آنها عادت کنند تا بدان‌وسیله تجربیات گذشته را نسبت به تجارب و احساسات و اماکن و چیزهای تازه‌ای تعمیم دهند. اگر انس و عادت نبود زندگی انسان به‌کلی از بین می‌رفت، برای مثال سخن گفتن، خواندن، نوشتن و یا حساب آموختن و مانند آنها برایش هرگز مسیر نمی‌شد! و یا اعصابش نسبت به امور عادی مشغول می‌شد و نیرویی در آنها نمی‌ماند که چیز تازه‌ای را تحمل کند...

این وظیفه‌ی انس و عادت در ذات انسان است.

امّا معمولاً از وظیفه‌ی خویش پافراتر گذاشته و از محیط محدود و لازم نفس تجاوز می‌کنند و از انجام وظیفه‌ی خویش سرباز می‌زنند، در نتیجه مشاعر کودن، بصیرت بسته، و افکار منجمد می‌شوند! در اینجا است که خو گرفتن مانعی برای پیشرفت، و بازدارنده‌ی جان از آن آزادی می‌شود که سازنده‌ی فطرت و سرشت انسانی است. در این هنگام به‌ناچار باید نفس را از خواب بیدار کرد تا چشم خود را باز و هوای آزادی «استنشاق» کند!

این چشم باز کردن و بیدار شدن شگفت‌ترین اثر را در سرشت و ذات انسان می‌گذارد. با وجود این که تشبیه مع‌الفارقی است، امّا باید گفت این کار همانند انسانی

است که از حجره‌ای دربسته با هوای فاسد و متعفن بیرون آید. در تمام اعضا و جوارحش احساس زندگی و نشاط می‌کند.

نسیمی روح‌پرور مشام جان او را معطر می‌سازد و اگر بر چهره‌اش وزش آن را احساس می‌کند. نفسی عمیق می‌کشد که تا اعماق جان او رفته از این هوای آزاد و نشاط‌انگیز خویشتن را ذخیره‌ای بسازد. در این حالت احساس می‌کند حیاتی تازه یافته است... در حقیقت زندگیش تجدید شده، زندگی حسی و معنوی او نو می‌شود و سبک‌بال از بارهای گذشته مانند پرنده‌ای که از خواب سنگین زمستانی چشم گشوده به نشاط و سرزندگی بهاری رسیده است، حرکاتی چابک و با نشاط انجام می‌دهد.

گشوده شدن چشم بصیرت جان به دنیای آزاد و رها شدن نفس از قید و بند جمود و رکود هم‌چنان اثری دارد، امّا عمیق‌تر و فراگیرتر و شگفت‌تر. سرشت و ذات نفس را به‌حرکت درآورده و بیدارش می‌کند، به فعالیت وامی‌دارد و زندگانی دوباره‌ای بدو می‌بخشد. در این حالت، تمام افکارش و احساس او تازه و تمام تجربیات او زنده است. تجربه‌ی زنده‌ای که هریک خود زاد و توشه‌ای کافی برای زندگانی است، نشاط و نیرویی است تابان و پرتوافکن که سرتاسر حیات او را درخشان می‌سازد.

شگفت‌ترین چیزی که برای نخستین بار پس از خواب غفلت انجام می‌شود، تجربه‌ی نفسانی و شگفت و زنده است. گویا انسان این چیز را باعصاب لامسه‌ی بدون روپوش، مستقیماً لمس می‌کند یکباره بسرعت احساس می‌کند و از آن متأثر می‌شود، و این تأثر را به‌همان صورت کامل و بینقص به مرکز حس منتقل می‌کند... کاری است زیبا، لذت‌بخش و فریبا که سراسر زندگی را با گستره‌ای گسترده متأثر می‌کند و لذت و بهره‌ای همیشگی عرضه می‌دارد.

اگر انسان بتواند از هر چه متأثر می‌شود، آن را همانگونه در ذهن خود نگهدارد و در زندگی از آن بهره‌ور شود که در نخستین بار از آن متأثر شده است، خواهد توانست

نوعی جوانی و تازگی در خود احساس کند که هرگز نه ناتوانی و نه پیری و نه نابودی بتواند بر آن چیرگی یابد.

اما کاری بس دشوار است؛ زیرا مطالب و امور دائمی زندگانی، زحمت و رنج‌های زندگی، کوتاهی عمر و فراوانی مشکلات، همه به یاری یکدیگر نیروهای انسان را به آخر می‌رسانند و کوشش‌های او را برای سرزنده ماندن تمام می‌کنند.

با وجود این، قرآن این کار شگفت را انجام می‌دهد!

با شیوه‌ای سحرانگیز و جوی روشن و پاک و روانی مصفا و نیالوده انسان را از عالم انس و عادت غفلت‌انگیز خود منتقل می‌کند و او را تکان می‌دهد تا بیدار شود، به‌طور مستقیم و بدون مانع، اعصاب روبازش را لمس می‌کند! و زاد و توشه‌ای کامل به او عطا کرده عیناً با تمام واقعیت و جوشندگی به مرکز حس منتقل می‌کند. از این رو رخدادها، همیشه در ذهن انسان مانند هنگامی که برای اولین بار روی داده بود، زنده و نو می‌مانند و از این تجدید حیات او را بهره‌مند می‌سازد و جان را از این بهره‌ی شگفت بی‌نیاز می‌کند.

انسان اگر به جهان قرآن پای نهد، با دیداری همیشگی، جاویدان، زیبا و دوست‌داشتنی با عالم وجود بسر می‌برد و زندگی می‌کند... دیداری که جان را لذت دهد و حس را بهره‌مند سازد و روان را آزاد کند، زندگی و عیشی آزادانه که سرتاسر تسبیح خداست.

قرآن در ذات خود کتابی زیبا پربهره است. هیچکس خواندن آن را به پایان نمی‌رساند جز اینکه دوست دارد از نو خواندن را آغاز کند. بدین جهت است که دیدار همیشگی عالم وجود در درون جان و صفحه‌ی جهان، پیوسته تازه، پایان‌ناپذیر و فناناپذیر است:

﴿ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴾ (البقره/164)

«بیگمان در خلقت آسمان‌ها و زمین و پی‌درپی آمدن شب و روز و کشتی‌ها که بر روی آب برای سود بردن مردم در حرکت است، و بارانی که خدا از بالا فرو فرستاد تا با آن آب زمین را پس از مردن زنده و سبز خرم کرد، و در پراکندن انواع جنبده‌ها در زمین و گردانیدن بادها به هر سو، و در خلقت ابر که میان زمین و آسمان مسخّر است؛ نشانه‌هایی روشن برای کسانی است که خرد خود را بکار می‌گیرند».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰۖ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَمُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتِ مِنَ ٱلۡحَيِّۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٩٥ فَالِقُ ٱلۡإِصۡبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيۡلَ سَكَنٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ حُسۡبَانٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴾ (الانعام/95 و 96)

«خداست که در دل زمین دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، این است خدای شما، پس کجا به دروغ رانده می‌شوید، شکافنده‌ی پرنده‌ی صبحگاهان و شب را برای آسایش خلق او گذاشت، و خورشید و ماه را شمار گرانی ساخت. این است اندازه گذاشتنِ مقتدر دانا».

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١١ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٣ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٤ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦ أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ (النحل/17-10)

«اوست خدایی که آب را از آسمان برای شما فرو فرستاد که هم نوشیدنی شما از آن است و هم درختی که چارپایان خود را از آن می‌چرانید پرورش دهید. زراعت‌های شما را از آن آب باران می‌رویاند و درختان زیتون و خرما و انگور و از هرگونه میوه‌ای می‌رویاند. در این کار آیت و نشانه‌ی قدرت الهی برای کسانی که می‌اندیشند پدیدار است. و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت؛ و ستارگان آسمان را به فرمان خویش

مسخر کرد، در این کار آیت و نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است. و در زمین آنچه را برای شما آفرید به انواع گوناگون و اشکال رنگارنگ؛ در این کار نیز آیت و نشانه‌ی خدایی برای مردم هشیاری که به‌یاد می‌آورند پدیدار است. و نیز او خدایی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت تازه‌ای بخورید، و از آن زیورهای استخراج کرده تن را بیارایید، و می‌بینید که کشتی‌ها در آن به حرکت درمی‌آیند، و برای اینکه از فضل او بجویید، باشد که شکر خدای را به‌جای آرید. و نیز کوههای بزرگ را به‌عنوان لنگر در زمین بنهاد تا مبادا شما را به بیرون پرتاب کند، و نهرها جاری و راهها پدیدار کرد تا مگر هدایت شوید. و نشانه‌هایی دیگر، و با ستارگان آسمان آنان هدایت می‌شوند. آیا آن خدایی که خلق می‌کند مانند آن کس است که خلق نمی‌کند؟ آیا متذکر و هوشیار نمی‌شوید؟».

﴿ وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ﴾ (النحل/65)

«و خدا از آسمان آبی را فرو فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد، البته در این کار نشانه‌ی قدرت و حکمت الهی برای آنان‌که سخن می‌شنوند پدیدار است...».

﴿ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨ أَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلطَّيۡرِ مُسَخَّرَٰتٖ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمۡسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴾ (النحل/79-78)

«و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد، در حالی که هیچ نمی‌دانستید، به شما گوش و چشم و دل‌هایی اعطا کرد باشد که شکر به‌جای آورید. آیا در مرغان رام شده در کو آسمان نمی‌نگرند که بجز خدا کسی آنها را نگه نمی‌دارد؟ در این امر برای اهل ایمان نشانی از قدرت حق پدیدار است...».

﴿ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ ﴾

(الانبیاء/44)

«آیا مردم نمی‌بینند که اراده کنیم زمین را از هر سو بکاهیم؟».

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ﴾

(الحج/5)

«ای مردم، اگر شما به روز قیامت و قدرت خدا در برانگیختن مردگان تردید دارید، بدانید که ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ی گوشت تمام و ناتمام آفریده، تا در این انتقال و تحولات قدرت خود را بر شما آشکار کنیم».

﴿ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَيُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴾ (الروم/19)

«زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را پس از مرگ دوباره زنده گرداند و همین‌گونه شما را نیز از خاک بیرون آورند..».

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴾

(فاطر/27-28)

«آیا ندیدی که خدا آبی را از آسمان فرود آورد و بدان‌وسیله انواع میوه‌های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد، و در زمین از کوهها راه‌های زیاد، در رنگ‌های گوناگون سفید و سرخ و سیاه، و از اصناف مردم و جنبندگان و حیوانات نیز به همان‌گونه رنگ‌های گوناگون آفرید، و از بندگان او فقط مردمان دانا از خدا می‌ترسند و نگرانند، خدا بیگمان قاهر و غالب (و در عین حال) بسیار بخشنده و آمرزگار است».

﴿ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ۝ خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ۝ يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ۝ إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٞ ۝ يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ۝ فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ﴾ (الطارق/5-10)

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب نطفه‌ای جهنده خلق شد که از میان پشت پدر و سینه‌ی مادر بیرون آمده است، (خدایی که او را از این آب ناچیز آفرید) او البته بر زنده کردن او دوباره پس از مرگ قادر است، روزی که اسرار باطن شخص آشکار شود، پس نیرویی در خویش و یاوری برای نجات خود نیابد».

﴿ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ۝ وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ۝ وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ۝ وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ ﴾

(الغاشیه/17-20)

«آیا در خلقت شتر نمی‌نگرند که چگونه خلق شده است؟ و در خلقت کاخ آسمان بلند که چگونه برافراشته شده؟ و کوهها را نمی‌بینند که چگونه بر زمین میخکوب شده‌اند؟ و به زمین نمی‌نگرند چگونه گسترده‌اند؟».

﴿ وَٱلَّيۡلِ إِذَا عَسۡعَسَ ١٧ وَٱلصُّبۡحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴾

(التکویر/17 و 18)

«قسم به شب تار، هنگامی که روی (جهان را) تاریک گرداند، و قسم به صبح روشن هنگامی که دم زند (و عالم را بیفروزد)».

و مانند آنها ... بدین ترتیب قرآن احساس انسان را نسبت به آیات و گواهان قدرت و حکمت خدا که در عالم هستی و وجود انسان جلوه‌گر است بیدار می‌کند، تا با قلبی روشن و احساس به بزرگی او در آن زیسته، زندگی خود را در حالی که قدرت توانای خداوندی را از ورای این آیات عظمت احساس می‌کند، از کوچک و بزرگ، همگام سازد و از پشت هر تدبیر و کارنمایی، دست با قدرت و مبدعی را ببیند؛ روان متوجه آفریننده‌ی خود شده به حمد او تسبیح گوید و حمایت او را خواستار شود.

افزون بر این، استفاده از «طبیعت» برای بیدار ساختن حس و زنده نگهداشتن آن در درون جان، به‌جایی می‌رسد که تشبیهاتی از طبیعت زنده برای نمایان کردن موقعیت‌های نفسانی و امور و شئون اجتماعی و اقتصادی می‌آورد:

﴿ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦٤ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا

مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلۡكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٞ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعۡصَارٞ فِيهِ نَارٞ فَٱحۡتَرَقَتۡۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ﴾ (البقره/266-264)

«داستان آنکس که مال خود را از روی ریا انفاق کند و ایمان به‌خدا و روز قیامت نیاورده، بدان ماند که دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تندبارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند هیچ حاصلی از آن به‌دست آورند و خدا گروه کارفران را به راه سعادت راهنمایی نکند. و مثل آنانکه مالشان را در راه خوشنودی خدا انفاق کنند و با کمال اطمینان خاطر دل به لطف خدا شاد کنند، مانند دانه‌ای است که در زمین شایسته بریزند، بر آن باران زیادی به هنگام ببارد و ثمره و حاصلی دوچندان که منتظر هستند دهد، و اگر باران بسیار نیاید اندک اندک بارد تا دوباره به ثمر رسد، و خداوند به‌کار نیکان بینا و آگاه است. آیا می‌خواهید که یکی از شما را باغی باشد از درخت خرما و انگور، زیر آن درختان جوی‌های روان و در آن هرگونه میوه موجود باشد، ناگاه ضعف و پیری او را دچار شود و دارای فرزندان خرد و ناتوان باشد و در باغ او بادی آتش‌بار افتد همه را بسوزاند؟ (داستان انفاق با ریا و منّت). خداوند آیات خود را برای شما روشن بیان کند، باشد که در سرانجام کارها و حقیقت احوال فکر کنید».

﴿ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗاۖ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ ﴾ (الرعد/17)

«خدا از آسمان آبی نازل کرد که در هر رودی به‌قدر وسعت و ظرفیت آن سیل آب جاری شد و بر روی سیل کفی برآمد، چنانکه فلزاتی را نیز که برای تجمل و زینت و یا برای اثاث و ظروف در آتش ذوب کنند، مانند آب کفی برآودر، خدا این چنین برای حق و باطل نمونه می‌آورد که (باطل مانند) آن کف به‌زودی نابود می‌شود و اما آن آب و فلز که به خیر و منفعت مردم است در زمین باقی می‌ماند، خدا داستن آنها را برای فهم و روشنی بیان می‌کند».

﴿ أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٢٤ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَاۗ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٥ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٖ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجۡتُثَّتۡ مِن فَوۡقِ ٱلۡأَرۡضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٖ ﴾

(ابراهیم/26-24)

«آیا ندیدی که چگونه خدا واژه‌ی پاکیزه را به درخت پاک و برومندی داستان زده که اصل ریشه‌ی آن برقرار باشد و شاخه‌ی آن به آسمان برشود. و آن درخت پاکیزه به اذن خدا در همه زمان میوه‌های مأکول و خوش دهد، خدا اینگونه نمونه‌های روشن برای توجّه مردم می‌آورد. و نمونه‌ی واژه‌ی پلید (و

بی‌اساس) مانند درخت پلیدی است که ریشه‌ی آن به قلب زمین نرود، بلکه بالای زمین افتد و هیچ ثبات و بقایی نخواهد یافت».

﴿ ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴾ (النور/35)

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است، داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی میان شیشه‌ای که در درخشندگی گویی ستاره‌ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزان است و بی‌آنکه روغنی آتش آن را برافروزد، خودبه‌خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به‌نور خود هدایت کند، و این نمونه‌ها را خدا برای مردم (هوشمند) می‌آورد و خدا به همه‌ی امور دانا است».

گاه هنرها نیز جان را اینچنین متأثر می‌کند. مردم زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت را در کرده حواس خود را تا آخرین حد بکار می‌اندازند تا همه‌ی این زیبایی‌ها را در وجود خود جا دهند و سرشار از آن همه لطف و صفا شوند و بدان‌وسیله دنیایی نو و زنده و پرجوش و جنبش احساس می‌کنند. اما بسیاری هستند که از این حس زیبایی و جمال‌دوستی منحرف شده آن را در اصل برای خود هدف می‌انگارند، و گمراهانه زیبایی را مورد پرستش قرار می‌دهند و جانشان مفتون آنها شده از جدیّت و کوشش در زندگی باز می‌مانند.

اما در قرآن این حس را در راه درست بکار انداخته آن را وسیله‌ی ارتباط و پیوند میان قلب بشر و خدا قرار می‌دهد و راهنمایی برای شناختن مسیر صحیح امور نفسانی و ذهنی و شئون عملی و خارجی زندگی ساخته است.

همانگونه که قرآن دل انسان و شعور باطن او را متوجه قدرت آفریننده‌ی خدا در صفحه‌ی عالم وجود می‌سازد، توجه او را به قدرت قاهره‌ای که تمام کارها به‌دست او است و هر تدبیری در جهان آفرینش در تصرف ذات واحد او است نیز جلب می‌کند.

در اینجا به شواهد فراوان از آیات قرآنی برای اثبات این مطالب نیاز نیست؛ زیرا شواهد و ادله‌ای که پیش از این برای روشن ساختن نشانه‌های قدرت خدا در جهان هستی نقل کردیم، برای آشکار کردن و بیان این امر بود که آیات ظاهراً مکرّر قرآن در واقع تکراری نیستند، بلکه هر کدام احساس و لمسی نو است از آیات روشن و آشکار پروردگار. هر کدام در جایی مخصوص قابل درک و لمس است، و هر یک از آن دلایل روشن و آشکار پروردگار. هرکدام در جایی مخصوص قابل درک و لمس است، و هر یک از آن دلایل آشکار پرتوی از نورپراکنی‌های قرآن بر دلها و فهم‌های بشری است.

در اینجا برای شاهد این مطلب بیان چند آیه‌ی پراکنده بسنده است:

﴿ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ (البقره/107)

«آیا نمی‌دانید که سلطنت آسمان‌ها و زمین مختص خداوند است و شما را بجز خدا یار و یاوری نخواهد بود؟».

﴿ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴾ (البقره/117)

«آفرینندهی آسمانها و زمین است و هنگامی که ارادهی آفریدن چیزی کند بهمحض آنکه گوید موجود شو، موجود خواهد شد».

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (البقره/255)

«خدای یکتا است که جز او خدایی نیست زنده و پاینده است، هرگز او را کسالت خواب فرانگیرد، اوست که مالک آنچه در آسمانها و در زمین است. چه کسی جرأت دارد که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او، علم او محیط است بدانچه پیش نظر خلق آمده است و آنچه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبهی علم او احاطه نتوانند کرد مگر بدانچه او خواهد . گسترهی علم او از آسمانها و زمین فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بیزحمت است چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است».

﴿ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ﴾ (آل عمران/109)

«هر چه در آسمانها و در زمین است، همه ملک خدا است و بازگشت همهی موجودات بهسوی او است».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ﴾ (الرعد/11)

«خدا به هیچ‌وجه حال مردمی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن مردم حالشان را تغییر دهند. و هرگاه خدا اراده کند که مردمی را به بدی اعمال کیفر دهد هیچ راه دفاعی نداشته، هیچکس را جز خدای یارای آنکه آن بلا بگرداند نیست».

﴿ مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا ﴾ (الکهف/17)

«هر کس را خدا راهنمایی کند او به حقیقت هدایت یافته و هر که را گمراه کند دیگر هرگز برای چنین کس هیچ یار و راهنمایی نخواهد بود».

﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ (النمل/64-62)

«آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و شر را نمایان می‌کند و شما را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد؟ آیا با وجود خدای یکتا، خدایی هست؟ اندکی از مردم از این امر آگاه هستند. آیا آن کیست که در تاریکی‌های خشکی و دریا شما را هدایت می‌کند و کیست که به وسیله‌ی بادها مژده‌ی باران رحمت می‌فرستد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ او بسی برتر و بالاتر است از آنچه شریک وی می‌شمرند. آیا آن کیست که نخست

آفرینش را آغاز می‌کند، آنگاه همه را باز می‌گرداند؟ و آن کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ مشرکان را بگو اگر راست می‌گویید برای ادعای خود دلیل بیاورید».

﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًا ﴾ (فاطر/10)

«هر که خواستار عزت است (بداند که) عزت خاص خدا (و خداپرستان) است».

﴿ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ﴾ (فاطر/3)

«آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد؟ هرگز جز آن خدای یکتا، خدایی نیست، پس ای مشرکان چگونه از درگاه حق رو به بتان باطل می‌آورید؟».

﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (فاطر/2)

«دری که او از رحمت به‌روی مردم می‌گشاید، هیچکس نتواند بست و آن را که او ببندد هیچکس نتواند باز کند و او است خدای بی‌همتای با حکمت و اقتدار».

﴿ أَوَلَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٨١ إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۝٨٢ فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴾ (یس/83-81)

«آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده بر آفرینش (موجودی) مانند شما قادر نیست؟ آری، البته قادر است که او آفریننده و دانا است. فرمان نافذ خدا در عالم هنگامی ارادهی خلقت چیزی را کند به محض آنکه گوید باش، بیدرنگ موجود خواهد شد. پس منزه پاک خدایی که ملک و ملکوت هر موجود به دست او و بازگشت شما همهی خلایق بهسوی او است».

﴿ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾ (التوبه/51)

«بگو هرگز جز آنچه خدا خواسته به ما نخواهد رسید، او است مولای ما و البته اهل ایمان در هر حال بر خدا توکل خواهند کرد».

﴿ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴾ (البقره/245)

«و خدا است که میگیرد و میدهد و بهسوی او همه باز میگردند».

﴿ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ﴾ (البقره /253)

«و اگر خدا میخواست همه با هم بر سر جنگ و نزاع نبودند، و به هرحال خدا به مصلحتی که داند هرچه مشیتش تعلق گیرد خواهد کرد».

﴿ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴾

(آل عمران/73)

«بگو: ای پیغمبر، فضل و رحمت به دست خدا است به هرکه میخواهد بخشد و خدا را رحمت بیانتها است و به همهی امور دانا است».

﴿ فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ ﴾

(آل عمران /159)

«مرحمت خدا تو را با خلق مهربان و خوشخوی گردانید».

﴿ وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا ﴾

(الرعد/15)

«هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه به طاعت خدا مشغول است».

﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ ﴾ (النحل/53)

«و شما بندگان، هر نعمتی که دارید همه از خدا است».

﴿ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴾ (الاحزاب/62)

«و بدان که سنّت خدا هرگز مبدّل نخواهد گشت».

﴿ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ﴾ (البروج/16)

«هرچه بخواهد آن را در کمال قدرت و اختیار انجام دهد».

تمام اینها آیات و نشانه‌هایی است برای متوجه ساختن ضمیر باطن و قلب بیدار نسبت به حقیقت و واقعیات بزرگی که در ساختمان عالم وجود و ساختمان نفس بشری نهفته است.

به‌راستی تنها خدای واحد، آفریننده است. خداوند تنها کسی است که تدبیر کارها به دست او است. فقط خدا است که کارها را می‌گرداند. قدرت و توانی جز قدرت او نیست. و هیچکس جز او مدبّر کارها نیست. و جز او همه‌ی آفریدگان ناتوان، از بین می‌روند و نابود می‌شوند و مالک هیچ چیز نیستند جز اینکه دیگران آنان را به تملک خویش در می‌آورند. سود و زیان فقط به دست او است. جز به دستور و اجازه‌ی او هیچکس نمی‌تواند به‌دیگری نفعی برساند و یا ضروری متوجه کسی کند. روزی به‌دست قدرت روزی دهنده‌ی او است و مرگ و زندگی و برانگیختن و پاداش دادن و همه و همه در نتیجه‌ی نظام مرتب و اساسی عالم وجود و هستی و خلقت عالمانه و منظم، فقط در اختیار خدای آفریننده و هستی دهنده است.

﴿ بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ (الملک/1)

«سلطنت ملک هستی به دست او است و بر هر چیزی توانا است».

همانگونه که قلب انسان بدین وسیله به قدرت سازنده‌ی شگفت خدا و نیروی چیره و قاهره‌اش پی می‌برد، با توجه بدین نشانی‌ها، علم همه‌جانبه و همگانی او نیز که نه در آسمان‌ها و زمین و نه در درون جان‌ها آن را همتا و همسنگی است، پی می‌برد و متوجه می‌شود.

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ۝ وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾

(الانعام/6059)

«و کلید خزائن غیب نزد خدا است، کسی جز خدا بر آن آگاه نیست. و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را می‌داند. و هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه از آن آگاه است، و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در قانون طبیعی خلقت مسطور است. و او است خدایی که هنگام شب که به خواب می‌روید، شما را می‌میراند و کردار شما را در روز می‌داند و پس از آن مرگ موقت، شما را برمی‌انگیزاند تا به اجل و زمان معین قانون آفرینشی که برای شما مقدر است برسید، سپس هنگام مرگ بازگشت شما به‌سوی او است تا به نتیجه‌ی آنچه کرده‌اید شما را آگاه کند».

﴿ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ۝٩ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۭ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ﴾

(الرعد/10-9)

« او است دانا به جهان‌های غیب و شهود و بزرگ خدای متعال، در پیشگاه علم ازلی، چه شما سخن به سرّ گویید چه آشکار و آنکه در ظلمت شب است و یا روشنی روز، همه یکسان است (و خدا بر همه آگاه است)».

﴿يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَاۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلۡغَفُورُ ﴾ (سبا/2)

« هرچه در زمین رود و هرچه از زمین به درآید و هرچه از آسمان فرود آید و هرچه به آسمان بالا رود، همه را می‌داند و او است که بر بندگان رحمت عام دارد و بسیار بخشنده است».

﴿ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴾

(فاطر/11)

«و آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده‌ی او نخواهد بود و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آنکه همه در قانون ازلی و طبیعی آفرینش ثبت است و این کارها برای خدا بسیار آسان است».

﴿ يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ﴾ (الغافر(مؤمن)/19)

«و خدا به خیانت چشم و اندیشه‌های نهانی دلهای مردم آگاه است».

اگر دل را متوجه همه‌ی این ارشادها و راهنمایی‌ها کرد و بدینوسیله تا اعماق آن را به جنبش درآورد، چنان تأثیر زنده و تازه و همه‌جانبه‌ای در آن می‌گذارد که هرگز قطع نخواهد شد و فتوری در آن اثرها رخ نمی‌دهد... با این کار میان خدا و قلب بشری پیوندی ایجاد می‌کند که شبانه‌روز، کار و یا تفکر، آشکار و نهان، تنهایی و غیرتنهایی و گذشت روزگاران هیچ‌یک نخواهد توانست آن را قطع کند.

قلب از چند راه به‌خدا متصل می‌شود:

با خشوع و تقوا پیشه کردن؛

در هر کاری از امور زندگی خدا را مراقب و ناظر دانستن.

با داشتن محبت او و خواستن رضایت او در هر لحظه.

با اطمینان داشتن به‌قدرت و تسلیم در برابر چیزی که موجب رضای اوست.

خشوع و تقوا، دو صفت بارز مؤمنی است که متأثر از قرآن باشد، از دلایل روشن و قابل لمس آن به حرکت درآید و از راهنمایی‌هایش برخوردار شود.

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴾

(المؤمنون/1-2)

«مؤمنانی رستگار شده‌اند که در نماز خود فروتن هستند».

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ﴾

(الزمر/23)

«خدا قرآن را که نیکوترین سخن و حدیث است فرو فرستاد. کتابی است که آیات آن برخی متشابه و دوپهلو است، از درک و فهم آن لرزه بر اندام کسانی

اندازد که از پروردگارخود می‌ترسند، سپس اندام و دلهای آنان آرام گیرد، آیات خدایی است که هر که را خواهد بدان‌وسیله راهنمایی کند».

﴿ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ۝٣٤ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ ﴾

(الحج/35-34)

«متواضعان و خاشعان را بشارت ده، آنان‌که اگر خدا را به یاد آورند دلهای آنان هراسان شود».

خشوع و تقوی نتیجه‌ی جولان‌های بزرگ در جهان هستی است. قرآن دست دل بشر را گرفته در این میدان پهناور عالم وجود که پر از آیات و نشانه‌های قدرت خدا است، در جهان بی‌انتهای نفس انسانی که همه پر از مظاهر قدرت قاهره‌ی خدا و نیروی بس توانای او و علم همه‌جانبه و مالکیت و سلطنت بزرگ او است، جولان داده، یکی یکی را بدان می‌نمایاند.

قلب در برابر این همه نشانه‌های محسوس و ملموسی که از هر سو او را احاطه کرده است، در برابر این همه معجزات و ملکوت دهشتناک و با ابهتی که چشم بصیرت او را متوجه قدرت الهی می‌کند، و در هر چیز که پیرامون او است نشانه‌های وجود و عظمت خدا را می‌بیند... از اشیای ریز و ناچیز گرفته تا موجودات و مخلوقات بزرگ، در موجودات بی‌جان و جامد و در جنبنده‌های زنده، در دانه‌های زیرپا افتاده‌ی شن‌های گسترده در زمین که مورد احاطه‌ی علم الهی است، در گیاه و دانه‌های ریز و درختان بزرگ پرورش یافته، در شکوفه‌های خوشبو و با رنگ‌های شگفت و گوناگون، در میلیون‌ها آفریده‌های عالم، در میلیون‌ها میلیون ستاره که همه از اراده و خواست خدا صادر شده و همه به امرش اداره می‌شوند. حرکت آنها همگی به جانب اوست. چه اختیاری از خود دارد و دارای چه چیزی می‌تواند باشد. در برابر همه‌ی این قدرتها و عظمت‌های خدایی جز فروتنی کاری نمی‌تواند بکند. در برابر این آیات و نشانه‌های

الهی جز اینکه قلب تکانی بخورد و به‌خود آید و مانند تمام موجودات دیگر، آنها که در زمین و آسمان هستند، تسبیح‌گوی آفریدگار و پروردگار خود باشد، کاری از دست آن ساخته نیست.

اگرچه تمام آیات و شواهد قدرت را دید و احساس کرد آسمانها و زمین وابسته به اراده‌ی خدا است و برابر با قانونی ازلی و ابدی و ناموس خلقت و آفرینش گردش می‌کنند و کارها در جریان است، و همه‌ی موجودات و آفریدگانی که در آسمان‌ها و زمین هستند در برابر خواست و اراده‌ی او که همان نظم ازلی عالم است، خاضع و نسبت به اراده و مقررات متقن او مطیع هستند، جز اینکه در اعماق و درون خود تقوا و پروا داشتن از خدا را احساس کند چاره‌ای ندارد. اگر سرشار از تقوای الهی شد بدون تردید او را می‌پرستد و فقط از او می‌ترسد.

هنگامی که دل، نسبت به این علم همه‌جانبه و فراگیرنده و بی‌همتای خدایی، و دانشی که از آشکارا و نهان مخلوقات آگاه است، آن علمی که حتی برای یک لحظه هم از انسان غافل نیست و هر کجا باشد او را رها نمی‌سازد، بیدار و هوشیار باشد، و هنگامی که احساس می‌کند در هر حال که باشد، هر تغییری که در وضع خود ایجاد کند، و هر فکری که از ذهن او بگذرد و هر ادراکی برای او ایجاد شود، هرچه از خاطر پوشیده و پنهانش بگذرد و هر جنبش اندکی که مخفیانه در چشم بشود، از علم فراگیر و نظر فراگیرنده‌ی خدا خارج نیست، تکان می‌خورد و به لرزه درمی‌آید، خاشعانه به روی می‌افتد، و در هر کار ریز و درشت و نهان و آشکار خدا را حاضر و ناظر دانسته، همیشه متوجه ذات متعال و دانای او است.

هنگام کار روزمرّه، هنگام تفکّر و هنگامی که احساس می‌کند، متوجه و نگران خدا است.

اگر هنگام کار کردن به‌یاد خدا باشد، هیچ عملی جز از روی اخلاص و پاکی نیت انجام نمی‌دهد. کوچکترین کار ناپسندی که ضرری به‌خود و یا دیگران برساند، نخواهد کرد و در هیچ امری بدون فکر و دقت و بی‌حساب و بیهوده وارد نمی‌شود و به هیچ‌کاری دست نمی‌زند جز اینکه به سرانجام آن می‌اندیشد، بی‌باکانه و نسنجیده اقدامی نمی‌کند، هیچ اقدامی را کوچک نمی‌شمارد... و سرانجام هر گامی را که بردارد برای خدا است، نه برای دیگری!

خدای لطیف و خبیر نیز ظاهر عمل او را به حساب نمی‌گذارد، بلکه در پشت این عمل ظاهری، به نیت و قصد او و درجه‌ی اخلاصی که بکار برده نظر می‌کند و، بر آن پایه با او محاسبه خواهد فرمود:

«**إن الله عزوجل لا يقبل من العمل إلا ما كان خالصاً وابتغى به وجهه**»[1].

و اگر در هنگام تفکر نگران خدا باشد (زیرا خدا بر افکارش آگاه است) هرگز فکر بد به خاطرش خطور نمی‌کند و آرزوی بد برای مردم نمی‌خواهد. بلکه به خیر و منافع مردم و کارهای شایسته و مفید به‌حال جامعه می‌اندیشد، و این فکر خیرخواهی بر اثر استمرار چنان در اعماق ذهن او جایگزین می‌شود که در آنجا ریشه دوانیده برای او عادتی می‌شود که از دلش سرچشمه گیرد و هرگز محو نشود.

و اگر او احساسی کند و در باطن او چیزی بگذرد، از آنجا که خدا هر راز و آنچه را نهان‌تر از اسرار است می‌داند، و حتی آنچه از خاطر و نهان او بگذرد، که احدی از آن آگاهی ندارد، و حتی آن خاطرات مبهمی که در نهانگاه ضمیر انسان برای خود شخص نیز روشن نیست، و محاط علم الهی است، با توجه به خدا و برای او ذهنش گذشته، احساس ناپاک از او سر نمی‌زند و گاه مشاعر او از آلودگی زدوده شده، نه حسد در آن راه پیدا می‌کند و نه کینه، و نه خیر و خوبی نسبت به مردم برای او خوشایند است و نه

۱ـ خداوند هیچ عملی را که خالص و برای او نباشد نمی‌پذیرد. ابوداود و نسایی.

آرزو دارد دیگران را از نیکی محروم سازد و آن را برای خود فراچنگ آورد، نه میل دارد به آرزوهای پلید و شهوات باطله و بهره‌های ناپاک برسد! زیرا او تنها نیست! و آن «اخلاقی» که شایسته است بدان آراسته شود چنان خلق و خویی نیست که در اجتماع ایجاد دورویی و نفاق کند و نمی‌خواهد در پیشگاه مردم، خود را بدان بیاراید که او را برتر دانند، و یا در نظر مردم چنین بنمایاند که اهل پوشش ناپاک و زشت و کهنه نیست و این صفات خود را پوشیده است، بلکه آراسته به اخلاقی است که از درون او برخاسته و سرچشمه‌ی آن، ایمان به اخلاق پسندیده و ایمان به‌خدا است. او نه برای اینکه در میان مردم است، و ناچار باید در نظر آنان پاکیزه باشد. رفتار و تفکرات و احساسات باطنی خود را پاک نگه می‌دارد، بلکه به این دلیل که همیشه در همه‌ی لحظات خدا را با خود می‌بیند چنین است، زیرا: ﴿**هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْ**﴾. [مجادله / 7] «او، هر جا که باشند با آنان است». نمی‌خواهد دارای اخلاقی شود که هرچه از مردم می‌پوشاند از خدا نیز بپوشاند. نمی‌خواهد بدین وسیله پشت در بسته‌ای پنهان شود که خدا از ورای آن او را نبیند. و نمی‌خواهد بدین وسیله به پیرامون احساسات منحرف خود چیزی ببافد تا در گستره‌ی علم خدا قرار نگیرد و با آن پوشش در امان باشد. تا هنگامی که خدا را در دل خویش به‌یاد دارد، قلبش چنان پاک و مصفا است که از پلیدی‌ها آلوده نمی‌شود! «گفتند: احسان چیست؟ فرمود: آنچنان خدا را بپرستی که گویی او را می‌بینی، زیرا اگر تو او را ندیده‌ای، او تو را دیده است»[۱].

و اگر این احساس لطیف و پاک را در برابر خدا در قلب خود احساس کنی و بیابی، خودت و جامعه و کارهای جامعه همه درست خواهد شد.

۱ـ این حدیث را بخاری در کتاب ایمان روایت کرده است. نگاه کنید به فصل «تعبدالله کأنک تراه» در کتاب «قبسات من‌الرسول ﷺ».

جامعه از جنایت، از ناپاکی و آلودگی‌ها، از کینه‌ها پاک می‌ماند: زیرا در حقیقت در چنین جامعه‌ای رابطه‌ی افراد با افراد و بشر با بشر مطرح نیست، بلکه هر یک مستقیماً با خدا ارتباط دارند و طرف دیگر آنان خدا است.

هنگامی که انسان در پرتو اسلام و قرآن زندگی می‌کند، از محبت و دوستی خدا برخوردار نمی‌شود، جز اینکه از خوف خدا و پروردگاش سرشار باشد.

این امر یکی از آثار شگفت و حیرت‌انگیز ایمان است.

قلب، درسایه‌ی ایمان با محبتی سرشار و شوقی همیشگی برای ملاقات خدا سرمی‌کند.

این سرکشیدن چگونه انجام می‌گیرد؟

این کار فقط یک عمل و یا یک واژه و احساس و لمسی نیست. بلکه اعمال و گفته‌ها و احساسات و لمس‌ها به‌هم می‌آمیزد و سرانجام چنین محبت شدید فیّاض و جوشانی ایجاد می‌کند.

دائم به‌یاد خدا و با خدا زیستن ... در جهان خارج و عالم درون توجه همیشگی به‌خدا، در آسمان و زمین، در نهان و آشکار، آهسته و بلند در علم شناخته شده و دنیای ناشناس.

در هر عمل و فکر و احساسی خدا را ناظر دانستن.

وجود خدا را حس کردن در تمام لحظات...

نماز و عبادت، خواندن قرآن.

و صدها احساس پنهانی و درک‌های روشن لطیف، جرقه‌هایی که ناگهان در باطن می‌درخشد، تپیدن دلها، روشنایی‌ها و اشراق‌های ناگهانی که برای انسان پیش می‌آید.

سرانجام، محبت و عشق به‌خدا را در اعماق و باطن به‌جوش می‌آورد. محبتی عمیق‌تر از آنچه زبان را یارای تقریر آن باشد و لطیف‌تر از آنکه در قالب تعبیرات گنجد،

در جان آدمی رسوخ می‌کند؛ در جهان خارج و عالم وجود پرتوافکن و درخشان است و لفظ از بیان آن عاجز و حیران!

لیکن با تمام پنهانی چنان آشکار و روشن است که دارنده‌ی آن از وجودش آگاه است و چنان در اعماق و باطن آن را خوب حس می‌کند که نیازی به تعبیر آن با لفظ ندارد، چنان وجود خود را سرشار از عشق و محبت می‌بیند که خلایی احساس نمی‌کند تا محتاج به تعبیر و بیان باشد!

این محبت که بالاترین مرتبه‌ی عبادت است، نماینده‌ی طاعت برخاسته از کمال خوشنودی خداست، نه ناشی از خشم و ترس از کیفر، این عشق پشتوانه‌ی فرمانبرداری داوطلبانه است بالاتر از آنکه تکلیف و وظیفه تعیین و قانون وضع می‌کند، فرمانبرداری داوطلبانه‌ای که نه تنها شخصیت انسان و گوهر گرانقدر بشریت را پایین نمی‌آورد، بلکه آن را به مراتب عالی انسانیت و ذروه‌ی کمال بشریت ارتقا داده و او را به پیشرفت وادار می‌کند.

آنگاه که انسان در محیط اسلام و قرآن زندگی می‌کند، چاره‌ای جز تسلیم مطلق خود به خدا ندارد. زیرا خدا صاحب تمام دارایی‌ها، پخش‌کننده‌ی تمام بهره‌های زندگی و روزی‌ها و تقسیم کننده‌ی مرگ و زندگی است. تدبیر کار در دست حکیم و بصیر او است و در تمام این کارها کسی نیست که بتواند او را یاری کند و در این کارهای بزرگ او شریک باشد:

﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (فاطر/2)

«دری که او از رحمت به‌روی مردم می‌گشاید، هیچکس نتواند بست، و آن را که او ببندد هیچکس نتواند رها کند، و اوست خدای بی‌همتای با حکمتی که اقتدار همه‌ی کارها به‌دست او است».

انسان به‌چه کسی پناه جوید جز او؟ اصولاً پناه به غیر خدا بردن چه ارزش و نتیجه‌ای دارد؟ مردم مالک چه چیز خود هستند که بتواند صاحب امر دیگران شوند؟ پناه به جز خدا بردن هیچ ارزش و نتیجه‌ای جز خواری در برابر مردم و پستی و زبونی و زیان آکار در برندارد.

﴿ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ (النساء/149)

«آیا از کافران عزت می‌جویند؟ پس بدانند که عزت فقط نزد خدا است».

آیا انسان به‌کجا میتواند پناه برد که از حیطه‌ی قدرت خدا خارج باشد؟ آیا اگر برای جلب پشتیبانی کسی بدو پناه برد، دیگر خدا نمی‌تواند خود را به‌او برساند و آیا نمی‌تواند نیروی عظیم و گسترده خود را در هر کجا باشد، رسوخ دهد؟ «بدان که اگر تمام خلق گرد هم آیند تا اندک سودی به تو رسانند هرگز نخواهند توانست بیش از آنچه خداوند در قانون و نظم طبیعی خلقت برای تو فراهم کرده است به‌تو برسانند. اگر همه گرد آیند تا اندک زیانی به تو رسانند نیز بیش از آنچه خداوند در ناموس آفرینش برای تو نتیجه‌ی عمل خودت برای تو مقدر داشته، نخواهد توانست رسانید»[1].

آیا بهتر و زیباتر و برازنده‌تر نیست که انسان به‌خدا روی آورد و در جایگاه پشتیبانی او پناه گزیند؟ ایمان چنین اثری در جانها دارد، اطمینان به‌خدا و تسلیم به قدرت او و رضا دادن به آنچه مورد رضای او است، به‌وجود می‌آورد.

همان‌گونه که در جان محمدﷺ چنین اثری نمایان شد و خود را چنان تسلیم او کرد که هیچ چیز اندکی مانع و رادع میان او و خدا نشد. تا پایان عمر تسلیم خدا و خاضع و فروتن در برابر امر او بود، در سختی و آسانی بدانچه خدا مقدر داشته بود و به ناموس طبیعی و نظم همیشگی آفرینش راضی بود، همیشه اطمینان داشت که آنچه خدا برای او اختیار کرده جز خیر و خوبی نیست:

۱ـ حدیث نبوی به روایت ترمذی.

﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡ ﴾ (البقره/216)

«چه بسیار شود چیزی را که شما ناگوار شمارید، امّا در حقیقت خیر و صلاح در آن بوده است».

و تنها خدای یکتا است که همه‌چیز را می‌داند. تنها خدای یگانه است که برای رسیدن به هدف‌های خیر، واسطه‌هایی برمی‌انگیزد و اسباب‌چینی می‌کند. با حکمت گسترده و با قدرت بی‌نظیر آن خدای سبحان و منزّه است که می‌داند هرچیز را در کجا و برای چه به‌وجود آورد و با وسیله‌هایی معین و روشن بندگان خود را به نتیجه‌ی خیر و بهینه برساند.

بشر را آن نیرو و توان نیست که به‌دنبال کاری پیامد به دست آورد و یا بدون کم و زیاد، با باوری جزم و یقین، چیزی را به وسیله‌ی چیزی دیگر به نتیجه رساند، و یا به یقین بداند بدی در کجا و خیر و خوبی در کجا کمین کرده است. تنها تدبیر کارها به‌دست توانای خدا است، توانایی که هر توانگری از آفریدگان نیازمند او است و او هر چه بخواهد یعنی آنچه خیر و صلاح مخلوقات است انجام می‌دهد.

این تأثیر را به این صورت در دل‌های مؤمنان برگزیده‌ی صدر اسلام نیز به‌جا گذاشت و خود را در برابر خدا تسلیم کردند و تا آنجا که جان‌های آنها ظرفیت داشت، از روح تسلیم به خدا و پذیرفتن اطاعت او سرشار شدند، زیرا احساس کرده بودند و برای آنها کاملاً روشن شده بود که خیر و صلاح آنان در این است، جانها، کارها و ادراک‌های خود را به حق واگذار کردند که هیچ چیز و هیچ‌کس نزد او از بین‌رفتنی نیست.

همچنین در هر نَفسی که ایمان به حق بر آن چیره شده باشد، این اثر به‌وجود می‌آید و اگر چنین تأثیری در نفس ایجاد شد، کار خود را کاملاً تسلیم خدا می‌کند، زیرا از

قدرت و اصلاح‌اندیشی او اطمینان و چنان آرامش خاطری می‌یابد که برای هر کوچک و بزرگ و امور کلی و جزیی مضطرب و نگران نمی‌شود. نه از پیشامدهای سخت ناله سر می‌دهد و نه در برابر خوشی‌ها سبکسری می‌کند.

پس از انجام کوشش لازم، برای روزی نیز بدون دلیل خود را ناراحت نمی‌کند، زیرا روزی خود را از خدا می‌داند. جاه و مرتبه نیز موجب آشفتگی خاطر او نیست. رنج‌ها و ناراحتی‌هایی که مردم به او روا می‌دارند در اضطراب او مؤثر نیست. و سرانجام تمام چیزهایی که در دنیا برای دیگران ایجاد تشویش و اضطراب و نگرانی می‌کند در او تأثیر ندارد، زیرا به قدرت قاهره‌ی خدا اطمینان دارد:

﴿ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ٢٠ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ٢١ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ﴾ (المعارج/22-19)

«انسان طبعاً سخت حریص و ناشکیبا آفریده شده است. هنگامی که شر و زیانی به او رسد، سخت بیتابی می‌کند. و آنگاه که خیری دریافت کند آن را از دیگران باز دارد، مگر نمازگزاران».

در این هنگام جان انسان آزادانه و سبک از هر سنگینی و سختی برای هر کار خیر و شایسته بکار می‌افتد.

ممکن است عده‌ای گمان کند که این تسلیم مطلق به‌خدا از بی‌اعتمادی به‌خود و یکباره واگذار کردن سرنوشت خویش به دیگری، ناتوانی و سستی، منفی بودن، و خواری است!

هرگز، هرگز چنین نیست! زندگانی محمدبن عبدالله ﷺ که بر همه کس روشن است، این ادعا و گمان باطل را رد می‌کند، زیرا در باره‌ی او نه ناتوانی، نه منفی بودن و نه سستی و عجز هرگز می‌توانست صدق کند. هرگز از رفتن به جهاد و جنگیدن در راه پیشرفت هدف از پای ننشست و هیچگاه از حرکت و پویایی دایم به‌سوی خیر و

ساختن جامعه و عمران باز نماند. نه خود چنین بود و نه آن امتی که در مکتب او مانند خودش تربیت شده بودند.

اینها بهترین نمونه‌های تسلیم مطلق به‌خدا است! بنابراین نه از منفی بودن نه ضعف و نه از بی‌اعتمادی به‌خود و کار خود را به دیگری واگذاردن است.

توکل و اعتماد به‌خدا است، نه تحمیل وظیفه ی خود بر او. توکلی است که آهنگ را محکم‌تر و برای اقدام با جرأت‌تر می‌کند.

توکلی است که سمّ کشنده و نابودکننده و خردکننده‌ی اعصاب، یعنی اضطراب و تردید را از بین می‌برد. تردید ناشی از ترس را از ریشه برمی‌کند و ناتوانی روبه‌رو نشدن با پیشامدها را نابود می‌کند.

رویدادها و پیشامدها از جانب خدا، نتیجه نیز از او است. زندگی‌ها نیز به‌دست قدرت حکیم او است. پس تردید، ترس و از پای ننشستن و به کارها اقدام نکردن برای چیست؟

هرگز چنان نیست! بلکه تسلیم به‌خدا و توکّل به‌او، اراده، نیرو و اقدام است!

این اراده‌ی آهنین و اقدام دلیرانه بود که چنان امّت یگانه و بی‌نظیر را در تاریخ ایجاد کرد. امّتی که در گستره‌ی جهان و صفحه‌ی تاریخ منتشر شد:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ ﴾ (آل عمران/108)

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند».

امّتی که برای پیشرفت باور خود پیکار کرد و نترسید. و برای در آغوش کشیدن مرگ حریص بود، امّا این حرص و شجاعت بود که زندگی جاویدان را نصیب او کرد.

عبادت وسیله‌ای کارآمد برای پرورش روان است. عبادت به‌معنای همه‌جانبه‌اش که سرتاسر زندگی را در برمی‌گیرد...

تمام عبادت‌های واجب مانند نماز و زکات و روزه و حج، برای تربیت روح است. حامی نفس و پشتیبان انسان برای رویارویی با حوادث و پیشامدها و دشواری‌های زندگی است. همچنین برای روبه‌رو شدن با سنگینی‌های بار جسم و دفع شهوات و امیال نیز هست[1].

نماز به‌ویژه، جوهر عبادت و پایه‌ی استوار آن است، به این دلیل اسلام بیش از همه چیز شدیداً توجه مسلمانان را به آن جلب می‌کند:

«هنگامی که مسلمان وضو می‌گیرد، همچنان‌که دو دست خود را از آلودگی‌های ظاهری پاک می‌کند، آن را از گناهانی نیز که بدان‌وسیله مرتکب شده است، تمیز می‌کند. وضوی واقعی گرفته نخواهد شد جز این که مسلمان این منظور را درک کند که هر گناهی با دو دست خود مرتکب شده واقعاً با آب شسته است. یعنی هر گناهی را که با دست‌های خود مرتکب شده به یاد آورد و برای طلب آمرزش متوجه خدا شود. شاید این توجه اگر تکرار شد برای مرتبه‌های بعد موجب ترک گناه و پذیرش توبه نزد خدا شود...!

«هنگامی که دو چشم خود را از خاک و ناپاکی می‌شوید، آن را از هر نگاه آلوده به گناهی نیز که انجام داده، و یا هر نظر خیانت‌باری که کرده است پاک می‌کند ... و اگر متوجه این منظور بود شاید بار دیگر چشمانش از ارتکاب گناهان شرم کند!

«و بدین‌گونه اگر هنگامی که دو گوش و دو دست و دو پای خود را می‌شوید و در درون خود متوجه این معنی است، هر مرتبه همزمان، هم بدن را از کثافت ظاهری پاک می‌کند و هم روان را از آلودگی‌های عارضی و درونی».

۱ـ نگاه کنید به فصل «عبادات اسلامی» از کتاب «فرد و اجتماع».

«رسول خدا بارها مسلمانان را متوجه این مطلب می‌فرمود و توصیه می‌کرد که این کارهای عبادی، با قصد و اراده انجام گیرد و مقصود آن حضرت پابرجا شدن و ماندن این منظورها در درون جان آنان بود».

«آن حضرت نمی‌خواست وضو (که مدخل نماز است) خودکار و بی فکر و اراده به‌طور عادت و استمرار بی‌معنی انجام گیرد؛ مسلمان به حکم عادت عملی انجام دهد، امّا در اندیشه‌ی آن نباشد و در ضمیر خود اهمیتی بدان ندهد. بلکه می‌خواست مسلمان با تمام وجود خود عمل را انجام دهد و متوجه باشد و از این روزنه، با قلبی خاشع و باطنی بیدار و هوشیار بگذرد و وارد نماز شود. زیرا در این صورت جان خود را بر لحظه‌ی راز و نیاز و آگاه شدن از خدا و از ذات خدا به‌گونه‌ای زیبا آماده کرده است. لحظه‌ای که زمین به آسمان و بشر به آفریدگار پیوسته این ذره‌ی ناچیز و بی‌مقدار فانی، به قدرت بی‌منتهای ازلی و ابدی مربوط می‌شود و نور و نیرو و پایداری و سرانجام، «وجود» را، از آن وجود جاویدان می‌گیرد.

«و نیز نمی‌خواست در وضو، شخص فقط به‌معنای ظاهری و اعمال محسوس آن توجه داشته باشد، و همه‌ی کوشش خود را چنان صرف مقدمات آن کند که به کلی از معنای حقیقی و مقصود اصلی آن غافل شود!»

«زیرا اگر صرفاً وضو مختصر به تنظیف ظاهرپوست شود، هر شستشویی به‌هرگونه که باشد و در هر زمان، رفع نیاز می‌کند! و به‌دنبال آن، معنا و حکمت آن از میان می‌رود، تا آنجا که اثر روانی خود را نیز در اعماق نفس از دست می‌دهد، آن آثاری که موجب آلودن اندرون و جان و باطن انسان می‌شود و آن اثری که جان واقعاً پاک را متوجه وجود خدا می‌کند، و آن اثر پاکیزگی و طهارتی که نفس و ضمیر انسان را دربر گرفته، و به‌طور فطری، مایل و راغب به‌خدا می‌سازد، ایجاد نمی‌شود. رسول خدا ﷺ مربّی بشریت، نمی‌خواست این اشراق زیبا و پرتوافشانی منبعث از روان پاک را، در قلب

صاف مردم خاموش ببیند و یا با انگیزه‌هایی به‌جز از این سرچشمه‌ی زنده‌ای که جان پاک را تکان می‌دهد، دل انسان دگرگون شود تا به‌جای در خود گنجاندن حق و حقیقت و عشق بدان، بارهای سنگین بیهوده و سختی‌های بی‌اساس دنیوی را بپذیرد که نتیجه‌ی آنها نیز یأس و دلمردگی و کینه و هزاران صفات منفی دیگر شود. خیر هدف و قصد آن بزرگوار چنین بود که با تطهیر جان و روان انسان، او را آزاد، تازه، زنده، جوان، شاداب، شسته از پلیدی‌ها و پران در عالم لایتناهی وجود، در ملکوت اعلی تسبیح‌گویان و همگام با همه‌ی موجودات در طلب او به تکاپو باشد.

«در حقیقت رسول خدا ﷺ هرگز نمی‌خواست انسان تن ظاهر خود را به‌یاد داشته باشد، امّا از روان ناپیدایش چشم‌پوشی کند. نمی‌خواست دنیای ظاهر محسوس در نظر او حجابی بر روی عالم نامحسوس باشد. نمی‌خواست چنان پست و ناچیز شود که هرچه را حواس ظاهر او درک نمی‌کند، نبیند! بلکه می‌خواست انسان زندگی را با تمام جوانب و عمقش مورد نظر و دقت قرار دهد. می‌خواست در سطح ظواهر محسوس و قابل درک متوقف نشود، بلکه تا ماورا و ژرفای باطن و اندرون جهان نفوذ کند و فرو رود. می‌خواست حقیقت را به تمام و کمال ببیند و سرانجام می‌خواست خدا را ببیند.

«سپس مسلمان وارد نماز می‌شود. به جهانی گسترده گام می‌نهد که جولانگاه نور است».

«در لحظاتی برین درمی‌آید که فضایی باز و گسترده بر روی قلب گشوده می‌شود، از تنگنای محدود حس و از حدود زمین و مرز محسوسات و چارچوب معلومات و مشهودات ظاهری به جهانی منتقل می‌شود که نه مرزی در گرد آن دیده می‌شود و نه پایانی دارد که به ادراک درآید و نه چیز قابل لمسی می‌بیند تا محسوس باشد! جهانی محاط از نور و بی‌انتها. نوری که فقط روان می‌تواند آن را درک کند و فراتی که روان تشنه در کنار آن بیاساید:

﴿ ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ ... ﴾ (النور/35)

«خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (روغنش آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند...».

«نمازی که انسان را به آفریدگار خود پیوند می‌دهد، زیرا انسان موجود شگفتی است که هیچ‌یک از دیگر موجودات مانند او نیستند. موجودی که جسم او در زمین ایستاده، روان او در آسمان‌ها تسبیح می‌گوید. موجودی که با تمام عجز و نیروی محدود قابل فنا، توانایی معجزه دارد. توانا است مشعلی از روان آفریننده‌ی خود بگیرد. می‌تواند سدها و موانع را در هم شکند و چنان بال‌های قدرت خویش را برگشاید که تمام جهان را فراگیرد، روان خود را چنان می‌گستراند که زندگی را در برمی‌گیرد و نهاد و وجود خود را گستراند که جاودانگی را چشیده از آب وجود سیراب می‌شود»[1].

و اما روزه...

۱ـ نقل از فصل منتشر نشده‌ی کتاب «قبسات من‌الرسول»

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (البقره/183)

«ای مؤمنان، هم‌چنانکه بر پیشنیان شما روزه نوشته (فرض) شد برای شما نیز فرض شد، شاید شما بدینوسیله تقوا پیشه کنید».

هدف نهایی روزه پروا داشتن به‌خدا و پروا گرفتن در کارها است. تقوایی که منشأ آن طاعت و طاعتی که از نافرمانی نسبت به شهوات نفس و امیال بدنی (در حال اختیار) ایجاد شده باشد. با اراده‌ای آهنین و تصمیمی قوی هوی و هوس‌های بی‌موقع و بیش از حد خود را لگام زند و نگذارد بر او چیره شود.

روزه اگر براساس اصول خود و دستور صحیح شرع به‌طور همه‌جانبه گرفته شود و تنها امساک از خوردن و آشامیدن نباشد، اگر تمام وجود انسانی از باطن گرفته تا ظاهر همه‌روزه باشد نه‌تنها روده‌ها و معده، اگر انسان در روزه به‌خدا توجه داشته باشد نه برای خاصیت بهداشتی و رژیم غذایی، و اگر متوجه باشد که هرچه از ذهن او می‌گذرد، و هر احساسی که برای او ایجاد می‌شود و هر نظر و توجه باطنی و رازی که به او دست دهد، شایسته است چنان پاک و خالص و بی‌غش باشد (به‌ویژه در این ماه) که صلاحیت روزه و بریدن از وابستگی‌ها و امیال را پیدا کند و توجه کامل به‌خدا باشد...

قلب از تقوی سرشار شده، روان پاک و سبک‌پر به افق‌های بلندی پرواز می‌کند که نور درخشان روشنی‌بخش در جریان است.

و اما زکات ... تطهیر جان انسان از بخل، و آزادسازی روان از کینه‌ها و خشم‌های شدیدی است که فقط خود آن را احساس می‌کند. به‌جای اینها احساسی از برادری عمیق باقی می‌گذارد. چنان احساسی که همیشه بشریت را یک خانواده و همه را خویش یکدیگر و هریک را صاحب پیوند با دیگری می‌داند. این برادری و محبت که به انسان احساسی می‌دهد که شیوه‌ی بهره‌برداری و مالک شدن صحیح و به اندازه‌ی مال و ملک

را بیاموزد. به او می‌آموزد که هیچ ملک و ثروتی متعلق به یک خانواده نیست، همه‌ی مردم در خیر و صلاح یکدیگر شریک و در روزی‌های همگانی خداوند صاحب سهم هستند.

حج،

﴿ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ ٢٧ لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ ٢٨ ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٢٩ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ وَأُحِلَّتۡ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢ لَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٣٣ وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ٣٤ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ

وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمۡ وَٱلۡمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ (الحج/27-35)

«و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند ... (27) تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند و در ایّام معیّنی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند پس از گوشت آنها بخورید و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید! (28) سپس، باید آلودگیهایشان را برطرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنند. (29) (مناسک حج) این است! و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است! و چهارپایان برای شما حلال شده، مگر آنچه (ممنوع بودنش) بر شما خوانده می‌شود. از پلیدیهای بتها اجتناب کنید! و از سخن باطل بپرهیزید! (30) (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد! هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می‌کند! (31) این است (مناسک حج)! و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست. (32) در آن (حیوانات قربانی)، منافعی برای شماست تا زمان معیّنی [روز ذبح آنها] سپس محل آن، خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است. (33) برای هر امّتی قربانگاهی قرار دادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنان روزی داده‌ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است در برابر (فرمان) او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم‌شوندگان را. (34) همانها که چون نام خدا برده می‌شود، دلهایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد و

شکیبایان در برابر مصیبتهایی که به آنان می‌رسد و آنها که نماز را برپا می‌دارند، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند....».

«آنان‌که با قلبی پاک برای انجام این فریضه به حج می‌روند، با شگفتی‌ها و عجایب محسوسی برخورد می‌کنند که جان آنان را صفا داده قلبشان را درخشان‌تر می‌سازد. حالت‌های «وجدی» که زیارت اماکن مقدس و انجام فرایض در آنجاها در باطن و ضمیر زائران به‌جوش می‌آورد، از آن حالت‌های نادری است که در زندگی برای انسان پیش می‌آید. حالت‌هایی که انسان را از آلودگی‌ها، آزمندی‌ها و شهوات زمین بسی بالاتر برده، فقط جان بشری را برای خدا خالص کرده او را از مشکلات و گرفتاری‌های بیهوده‌ی دنیایی به پرستش خالق یکتا متوجه می‌کند و وامی‌دارد که آمرزش خدا و خشنودی او را بخواهد».

«با آن صفا و درخشندگی باطنی که مردم در آنجا احساس می‌کنند، در مسیری به سیر می‌پردازند که رسول خدا ﷺ سیر کرده، در جای او نماز می‌گزارند. آنجا که مرکز نزول وحی و مهد نبوت و میدان مبارزه و پایداری و جنگ و پیروزی بوده است».

«اینها ادراک و احساسات عمیقی است که به‌سختی وجدان را تکان داده تا اعماق آن نفوذ می‌کند و جایگزین می‌شود... به فطرت و سرشت زدوده از آلودگی‌ها و پاک و به آن گوهر تابانی که از نور خدا روشن شده می‌پیوندد، آنجا که خدا از نور خود به ودیعت گذاشته، مرکز آمد و رفت فیوضات الهی و پرتو حق و مهیا برای ملاقات و اتصال به‌خدا شده است»[1].

اینها عبادت‌های «واجب» است... امّا تمام عبادت‌های اسلامی نیست. اسلام در حقیقت چنان معنی عبادت را وسیع می‌شمارد که تمام جنبه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد. هرکاری که انسان مرتکب و بدان‌وسیله متوجه خدا شود، عبادت است. هر عملی را که

۱ـ نقل از فصل «عبادات اسلامی» از کتاب «فرد و اجتماع»

انسان برای نزدیکی به‌خدا، یعنی ترفیع مقام انسانیت خود و برای خدا ترک کند نیز عبادت است. هر ادراک و پندار پاکی که در درون و باطن انسان انجام گیرد، عبادت است. هر خودداری و پرهیز از هر ادراک و احساس پست و ناپاکی که انسان را از درجه‌ی بشریت پائین آورد، با توجه به رضا و خشنودی خدا و خیر بشریت، عبادت است. و سرانجام انسان تا آنجا که توجه به‌خدا داشته باشد و در هر جا و هر مقام و موقعیتی که به‌یاد خدا باشد، به عبادت سرگرم است.

عبادت، بدین تعبیر، پیوندی است جاویدان میان بنده و پروردگار و این خود ترتیبی همیشگی و محکم برای روان است.

پیوندی جاویدان با خدا است. با وجود محبت و ترس او در دل، با در نظر داشتن رحمت و بزرگواری او، با در جان داشتن پروای او، با آگاهی دائم از ذات متعال او، با پناه گرفتن در زیر حمایت او، با راضی شدن به آنچه مورد رضا و محبت او است. چه نتیجه‌ای از این پیوند منتج و چه میوه‌ای از این کار به‌دست می‌آید؟

نتایج بی‌شمار و میوه‌های رسیده‌ای بسیار که با هر توجه و مراقبتی نسبت به ذات او به‌دست می‌آید. ثمره‌هایی سودمند که هرگز خشک نمی‌شود و همیشه تازه است.

از باروبرهای آن احساس زنده‌ای است به پیوند محکم و ناگسستنی میان انسان و عالم وجود ... احساسی سرشار از مهربانی، نزدیک دانستن خود، محبت و اعجاب نسبت به عالم، انسان خود بخشی از این جهان بزرگ و پهناور بی‌انتها است. از همان سرچشمه ی حکیمی صادر شده که عالم وجود را با تمام بزرگی و نظم آفریده. صادر از اراده‌ی خدا. از خواست با حکمت پروردگار. به‌این دلیل میان انسان و جهان پیوندی نزدیک و قرابتی ریشه‌دار و اصیل برقرار است. پیوندی زنده که دل را به دل و ادراک و احساس را به ادراک و احساس‌ها مربوط می‌کند!

قرآن با وسایلی چند و روش‌های گوناگون این مهربانی و جوشش نسبت به یکدیگر را زنده می‌کند؛ از جمله اینکه مشاهدات انسان را در جهان مشهود چنان زنده و جاندار می‌نمایاند و مظاهر خلقت و طبیعت را با روح معرفی می‌کند که گویی مانند زندگان در حرکت هستند.

﴿ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ﴾

(فصلت/11)

«فرمود که ای آسمان‌ها و زمین همه خواه و ناخواه به‌سوی خدا آیید، آنها گفتند: با کمال شوق و میل به‌سوی تو می‌شتابیم».

﴿ إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣ وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ ٤ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ﴾ (انشقاق/1-5)

«هنگامی که آسمان شکافته شود به فرمان حق گوش فرا دارد و البته آسمان مخلوق پروردگار را سزد که فرمان او بپذیرد. هنگامی که زمین گسترده و منبسط شود (و پستی و بلندی‌های آن هموار شود) و هرچه در درون دل پنهان داشته همه را به‌کلی بیرون افکند و به‌فرمان حق گوش فرا دهد و البته زمین که مخلوق حقّ است سزد که فرمان او را پذیرد».

﴿ إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا ١ وَأَخۡرَجَتِ ٱلۡأَرۡضُ أَثۡقَالَهَا ٢ وَقَالَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَا لَهَا ٣ يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوۡحَىٰ لَهَا ﴾

(زلزله/1-5)

«هنگامی که زمین به سخت‌ترین زلزله‌ی خود به‌لرزه درآید، و بارهای سنگین اسرار درون خویش را بیرون افکند. در آن روز آدمی گوید: زمین را چه پیش

آمد؟ آن هنگام زمین مردم را به حوادث خویش آگاه سازد که پروردگارت بدان چنین الهام کرده است».

﴿ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴾ (الحج/5)

«زمین را بنگری هنگامی خشک و بی‌گیاه، آنگاه باران بر آن فروباریم تا سبز و خرم شود و (بذرها در آن) نمو کند».

﴿ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾

(الحشر/21)

«اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم می‌دیدی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌شد».

﴿ وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً ﴾ (الاسری/12)

«و ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم و آنگاه نشانه‌ی شب و محو و آیت روز را تابان کردیم».

﴿ وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۝١٧ وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴾ (التکویر/18-17)

«قسم به شب تا هنگامی که روی جهان را تاریک کند و قسم به صبح روشن هنگامی که دم زند و عالم را بیفروزد».

و نیز آوردن تمام آفریدگان در حکمی واحد و سنجش و قانونی واحد است:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾

(الحشر/1)

«هرچه در زمین و آسمان‌ها است همه به تسبیح و ستایش خدای مقتدر حکیم مشغول هستند».

﴿ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ (التغابن/4)

«او آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است و آنچه را که شما پنهان و آشکار کنید همه را می‌دانید».

﴿ وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴾ (الروم/26)

«و هر کس در آسمان‌ها و زمین است با کمال فروتنی و خشوع مطیع فرمان او است».

﴿ إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُ..﴾. (الاحزاب/72)

«امانت [خویش] را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم که نپذیرفتند آن را بردارند، و از آن ترسیدند. و انسان آن را برداشت...».

﴿ وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتٗا ١٧ ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا ﴾ (النوح/18-17)

«و خداوند به رویاندنی [شگرف] شما را از زمین رویاند، آنگاه بار دیگر به زمین برگردانید و دیگر بار نیز شما را از خاک برانگیزد».

و چنین آیاتی که پیوند میان انسان و جهان را بیان می‌کند در قرآن فراوان است و با این اتصال و پیوند، احساس عمیق و ریشه‌دار، میان جان آدمی با روح خلقت و آفرینش حکیمانه، ایجاد می‌شود.

کارهای هنری چنان‌که گفته شد، این امر را نسبه ایجاد می‌کنند، امّا با آن وسیله به‌هدف نمی‌رسانند. بدون تردید بهره بردن از زیبایی‌های جهان، بخشی اصلی از باور اسلامی است جزیی با هدف و روشن، زیرا فراخی و پهناوری افق‌های بیکران و گستره‌ی این جهان پهناور، پنداری گسترده و ادراک و دریافتی عمیق، متناسب با عمق و گستره‌ی عالم در انسان ایجاد می‌کند، امّا شایسته است که انسان در همین جا و ظواهر زیبای طبیعت متوقف نشده به غایب و هدف نهایی ایجاد این جهان خود را برساند، و سرانجام به وسیله‌ی آن احساس عمیق و ریشه‌دار جان خویش نسبت به‌خدا برسد. هنر را با باور و ایمان، و لذت محسوس را با بهره‌های روانی، بیامیزد و با این وسعت‌نظر محسوس و همه جانبه‌ای که او را فراگرفته باطن خود را صفا دهد و جلا بخشد و در نتیجه انسانی صالح شود، زیرا با آگاه شدن از قدرت بی‌منتهای خدا و گستردگی افق دید خود، همه‌ی پرده‌های مصنوعی و خودساخته از پیشگاه چشم جان او برطرف شده به‌خدا می‌پیوندد.

از ثمره‌ها و نتیجه‌های آن ایجاد محبت و عشق نسبت به زندگی تمام جانداران است.

اگر انسان این ریشه‌ی زنده را میان خود و جهان هستی (که به چشم ظاهر، جامد، اما از نظر روح، زنده و با حرکت است) احساس کرد، به‌طریق اولی به‌زودی این حس اصیل را میان خود و دیگر زندگان با جان نیز که هم با حواس ظاهر و هم با روان، از حیات آنها مستشعر و آگاه می‌شود، احساس و درک خواهد کرد.

گفتگوی دایمی قرآن از زندگان و ژرف‌نگری که نسبت به آنها می‌شود و توجه عمیقی که نسبت به نبات و حیوان یکسان انجام می‌گیرد، این اثر را در نفس می‌گذارد،

و جان آدمی احساس می‌کند میان او و این موجودات با روح پیوندی نزدیک و ارتباطی عمیق برقرار است. و چنان محبتی نسبت به تمام موجودات زنده در انسان ایجاد می‌کند که آنچه زیان‌آور است از خود می‌راند و آنچه سودبخش و مفید است به‌خود جلب می‌کند!

با موجودات زیان‌بخش نبرد می‌کند که زیان آنها را از خود برطرف کند، اما به‌جز موجودات مضر، نسبت به دیگر آنها جز با مودّت و دوستی و صلح و صفا رفتار نمی‌کند.

این احساس دوستی و یکرنگی با موجودات جاندار و سپس با همه‌ی آفریدگان و کائنات عالم، در نفس اثر تهذیبی می‌گذارد و جان را از آلودگی‌ها زدوده یکباره خشونت او را خنثی و بدرفتاری و بدخلقی او را نابود می‌کند. زیرا معتاد شدن به ادراک و احساس‌های محبت‌آمیز و دوستانه‌ی نرم و ملاطفت‌آمیز، آن سستی و بدبینی و تنبلی را که از کوشش بی‌اندازه در راه محسوسات مادی و واقعیات ناچیز خارجی و نتیجه نگرفتن از آنها در نفس ایجاد شده پاک می‌کند و آن کوشش معتدل و مبارزه‌ی صحیح را ایجاد می‌کند که انسان برای زندگانی خویش ناگزیر از آن است.

این تیرگی و خشونتی که به‌طور طبیعی از کار رنج‌آور زیاد سرچشمه می‌گیرد، از محصولات خطرناک فعالیت بی‌اندازه است. مانند سمی است که از اثر فراوان غذا در جسم ایجاد می‌شود و انسان ناچار از دفع و رفع آن است. این اثر را نیز باید از بین برود و از جان زدود.

هم‌چنانکه بدن از برطرف ساختن سموم ناشی از غذا راحت و در صورت انباشته شدن سموم درونی مریض می‌شود و انسان ناچار از درمان آن است، نفس را نیز باید از سموم کشنده‌ی آن پاک کرد. هیچ‌چیز بهتر از محبت، توانایی از بین بردن سموم نفس را ندارد. محبت، آن روح شفاف و با صفای آسمانی که عظمت انسان در آن نمایانده

می‌شود و علو مقام و مرتبه‌ی بلند روحی که خدای بزرگ در مشتی گل دمید نیز در محبت پدیدار می‌شود.

محبت با آن میدان گسترده و پهناور خود، دوستی نسبت به همه چیز و نسبت به همه‌ی موجودات. و این همان چیزی است که اسلام و قرآن انجام می‌دهد و ایجاد می‌کند.

محبت به همه‌ی مردم ... محبتی که موجب شود انسان هر شری را از بین ببرد و هر رنج و مرارت را از سر راه بشریت نابود کند!

پرستش و بندگی دائم خدا، جاودانه زیستن در پناه پشتیبانی او، همیشه رضای او را خواستن... احساس پابرجای محبت را نسبت به نوع انسان ایجاد می‌کند.

به‌یاد داشته باشید که: مردم، همه آفریده‌ی خدا همسان و برادر در آفرینش هستند.

مردم، همه از گِل زمین و برادر در منشأ و ریشه هستند.

مردم، همه به‌سوی خدا روان و در مسیر با هم برادر هستند.

از اینجا و با توجه بدین حقایق است که محبت نسبت به انسانیت و پیوند با نوع انسان ایجاد می‌شود. اسلام با تمام ارشادها و راهنمایی‌های خود میان تمام موجودات این حس را چنان خوراک می‌دهد و تقویت می‌کند که جزیی از باور اصلی زنده‌ی آمیخته با سرشت انسان شود.

هنگامی که محبت نسبت به انسانیت، و بکه نسبت به تمام موجودات، مبدأ باور و احساسات نفسانی انسان شد، و هنگامی که این احساس در باطن وجود انسان ریشه دوانیده جایگزین شد؛ بدخواهی و کینه‌توزی در مردم حالتی ناپایدار و غیراصیل خواهد بود که با اندک توجهی بی‌درنگ از بین خواهد رفت. اساس و پایه‌ی زندگی، صلح خواهد بود و جنگ از چیزهای نادر می‌شود. اگر چه پاره‌ای کشمکش‌ها طولانی و مستمر و اگرچه آزار و اذیت زیاد شود، هیچ‌یک برای نوع انسان ایجاد کینه‌ای ریشه‌دار

نخواهد کرد، زیرا در جان خود نسبت به شر و هر نوع بدی احساس تنفر کرده امیدوار هستند در همان حال این حالت‌ها به‌راه درست افتد و به‌حد طغیان و سرکشی نرسد.

حتی اگر این آرزو و امید نیز در میان آنان از بین برود، و بدی چیره یابد، و سرانجام میان آنان جنگ به‌پا خیزد، این جنگ، جنگ وحشی‌ها و حیوان‌های درنده نخواهد بود، بلکه کوشش و جهادی میان بشرهای مترقی بلندمرتبه برای چیره شدن بر کینه‌ها و نادرستی‌ها و خشم‌ها است.

این درک و برداشت لطیف رسول خدا ﷺ بود که مثله کردن کشته‌شدگان را شدیداً نهی می‌فرمود و از ادراک انسانی او بود که می‌فرمود:

«خداوند نیکی را برای همه چیز و در حق همه کس نوشته است، اگر جنگ کردید و کسی را کشتید با آنان به نیکی رفتار کنید»[1]. و از ادراک و احساسات پاکش بود که می‌فرمود:

«درباره‌ی اسیران به نیکی سفارش کنید» و از برداشت و درک آسمانی فرا انسانی او بود که در باره‌ی خویشان سنگدل و سخت و خشن که او را با سنگ می‌زدند و به دامن او می‌پیچیدند، می‌فرمود: «پروردگارا، قوم مرا بیامرز، زیرا ناآگاه هستند». و همچنین تربیت‌شدگان آن بزرگوار، یعنی صحابه کرام و دیگر مسلمانان، دارای چنین ادراک و احساساتی بودند، با ورود آنها در هر جنگی حتی جنگ‌های صلیبی، در آن هنگام که خداوند آنان را بر دشمنان فاسق و فاجر و پیمان‌شکن که تمام پیمان‌های امن را شکسته و در بیت‌المقدس ناجوانمردانه بر مسلمین تاخته با دم شمشیرهای خود به اندازه‌ای کشتند که مسجد را تبدیل به برکه‌ای سرشار از خون کردند، امکان چیرگی داد، در آن هنگام که مسلمانان بر تمام دنیای آن روز چیره شدند و نه تنها بر آنان بلکه بر تمام

۱ـ نقل از مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن‌ماجه.

بشریت بالاتر و برتر رفته بودند، هرگز با این جنایتکاران مجرم پیمان‌شکن ناجوانمرد، عمل به مثل نکرده مانند آنان انتقام نگرفتند.

این درک انسانی و احساس شرافتمندانه‌ای است که کلید زندگی صالح و باصفای دنیایی است. این سفارش و دستور اکید خداوند به مردم روی زمین است. و این احساس در نتیجه‌ی بندگی خالص و دائم خدا و پیوند همیشگی و ارتباط با خدا ایجاد می‌شود.

خواسته‌های «انسانی» و احساسات بشری این محال را ممکن ساخته، در هر راهی که بشر رو نهد بدان برخواهد خورد.

و هر دعوت به خیری خیر خواهد بود...

اما واقع و حقیقت این است که هر دعوت و احساس انسانی که از باور به‌خدا و ایمان به او سرچشمه نگرفته باشد، از مرز خانه‌ی خود تجاوز نمی‌کند و در دنیای خارج و واقعیت عینی مفهوم ندارد. بلکه رؤیاهای زیبا و ایده‌های پرانی در آسمان‌ها است... آن حقیقت و واقعیت مبتنی بر باور به خدا و ایمان به پروردگار اسلام بود که وجود خارجی یافت و بر روی زمین عملی شد و در تاریخ نیز صفحه‌ای درخشان به‌خود اختصاص داد. گاندی با دعوت انسانی بلند پایه‌ی مصلحانه‌ی خود، آنگاه به حقیقت پیوست و به‌عمل نزدیک شد که به وسیله‌ی همسایگان و هموطنان مسلمان خود رنگ دینی و تعصب ملی و میهنی به‌خود گرفت، وگرنه فقط دعوت انسان خشک، بدون ایمان به مبدایی حکیم و قادر، نه حدی برای احترام به حقوق بشریت می‌شناسد، نه در برابر هیچ منطقی سر فرود می‌آورد و نه حکم و فرمان هیچ قانونی را خواهد پذیرفت. و کمونیست‌ها با آن ادعاهای انسانی، غصب حقوق اعراب به وسیله‌ی یهودیان

صهیونیست را در سال 1948، و جنایت‌های کشور استعمارگر فرانسه را در الجزایر قهرمان آزادیخواه، در سال 1960، مورد تأیید قرار دادند[1].

و همچنین از نتایج آن چیرگی بر انگیزه‌های جسد و ایجاد توازن در کارهای سخت و ناهموار فرودین است.

رسیدن به خواست‌ها و برآوردن حاجت‌های بدن جزیی از سرشت و طبیعت زنده‌ی انسان است. جزیی است که در حد خود بهینه و مورد کمال رضایت نفس انسانی است که باید بررسی کرد و به‌نحو صحیح نیازهای او را برآورد. نه آن را ناپاک و پلید شمرد و سرکوب کرد[2].

با وجود این، اگر انسان فقط به خواهش‌های بدن و امیال جسمی خود بپردازد و شوؤن انسانی فراحیوانی خود را رها کند، از سطح شایستگی جانشینی خدا در زمین، آنسان که خواست پروردگار برای یک بشر واقعی است، سقوط کرده، به سطح طبیعت بی‌شعور و جهان حیوانات تنزل خواهد کرد.

در آن صورت انسان خود را بنده‌ی هوس‌ها کرده، مالک نفس خویش نخواهد بود و قدرت آزادی و اختیار از او گرفته خواهد شد.

این پرستش جسد و گردانیدن نظر و توجه از کرانه‌های بلند آسمانی، به خواست‌ها و آرزوها و بارهای سنگین جسم، سعادتی برای انسان در بر ندارد. زیرا این پیروی از خواهش‌های نفسانی، آتشی است که هرگز فرو نمی‌نشیند و شعله‌ای سوزان است که هیچ‌گاه خاموش نشده از سوزاندن و به آتش کشیدن باز نمی ایستد.

۱ـ تنه جایی که نمایندگان روسیه‌ی شوروی سوسیالیستی و آمریکای امپریالیست در سازمان ملل در باره‌ی رأیی به توافق رسیدند همین مسأله‌ی فلسطین و شناختن دار و دسته‌ی صهیونیست‌ها بود. (برگرداننده)

۲ـ نگاه کنید به فصل پرورش بدن در همین کتاب.

بدین سبب، اسلام با کنترل این نیازمندی‌های لازم (نه سرکوب آن) و ایجاد توازن میان تمام نیروهای انسانی و با آزاد کردن و فرستادن روان در ملکوت خدایی، با پیوند دائمی دل به ذات او، برای اندک زمانی، انسان را از چنگ زدن به زمین و گرفتاری‌های آن رها کرده، دل سرمست را از بار سنگین جسم و بدن، سبکبال می‌کند. انسان خود را سبک دیده احساس می‌کند، بدون هیچ جاذبه‌ای بر فراز ستارگان سیر کرده گاه خوش می‌خرامد و گاه مانند پرندگان پرواز می‌کند!

از نتیجه‌های آن تسلط بر تمام نیروهای زمینی است. این نیروهای زمینی در برابر قدرت خدا و نیروی ناشی از او چه وزن و اندازه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ البته هیچ.

از این‌رو نباید هیچ نیرو و مقام و زوری را در زمین پرستید و در برابر آنها خواری و فروتنی و پستی نشان داد.

همه‌ی نیروهای جهان، با استمداد از راه و هدایت خدا، بر راه درست و راست و حق است که در این‌صورت سزاوار است انسان، با تمام نیروی خود بر آنها تکیه زند. و یا منحرف از راه خدا، گمراه از هدایت او، خارج از راه و گردن‌کش از هدایت او و خود را بی‌نیاز از راهنمایی او می‌داند و باطل است، در این‌صورت بر انسان واجب است با تمام قدرت و نیرو با آن مبارزه کند.

زیرا راه آشتی میان حق و باطل بسته است.

میان این دو، تا آن‌زمان که خدا، زمین و آنان را که بر روی آن هستند به ارث گذارد، این جنگ ومبارزه‌ای دائمی ادامه خواهد داشت.

مبارزه‌ای انسانی، با رعایت تمام اصول «انسانی»، بر اساس نقشه‌ی طرح شده‌ی آفریننده‌ی انسان. اما مبارزه‌ای است که همیشه باید توأم با برتری‌جویی و کوشش برای چیرگی بر آن باشد، نه همراه با ضعف و پستی و سستی:

﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾

(آل‌عمران/139)

«سستی نکنید، اندوهگین نشوید، شما بر همه برتر هستید اگر ایمان داشته باشید».

مؤمن با باور ناب خالص خویش از هر نیروی فاسدی در زمین نیرومندتر و از هر قدرتی قدرتمندتر است. اگر چه نیروی مادی او در برابر باطل ناتوان شود، اما باز هم قوی است. گرچه از نیروهای چشم‌پرکن ظاهری شکست بخورد، اما چیرگی واقعی و قدرت او بیشتر است. اگرچه در کار خویش ناکام شود، با وجود این نیرومندتر است. ممکن است قوای مادی او از مبارزه با باطل ظاهراً تحلیل رود، اما او قویتر است. زیرا روان او به منبع نیروها و قدرت بی‌منتها، یعنی خداوند ﷻ، پیوند داشته روح با عظمت او به قدرت و نیروی رهبری واقعی او، هدایت یافته و بزرگ و عزیز می‌شود.

استیلاء بر باطل و منکوب کردن آن در باور و تربیت اسلامی عنصری اصیل و ثمره‌ای از بهره‌های بی‌پایان عبودیت خدا و پیوندی دائم با او است. اصلی است که گاه ممکن است یکباره و گاه بتدریج در انسان تحقق پذیرد، اما در هر حال عنصری اصیل و ریشه‌دار است که ایمان بدون آن ممکن نمی‌شود.

از بهره‌های آن، یاری خواستن از قدرت خدا در برابر «نیروهای مادی» است که کوته‌نظران گمان می‌کنند واقعیت تنها همان است و هرچه جز آن باطل است!

نیروهای اقتصادی، قوای اجتماعی و سیاسی و نیروهای مادی همه دارای حقیقت هستند. اما حقایقی ناچیز که هیچ‌کدام به تنهایی نیروهایی «اصیل و ضروری» نیستند، و تدبیر و مشیت کارها فقط در دست آنها نیست.

باور و ایمان زنده و با روح است که می‌تواند با همه‌ی آنها دربیفتد، آنها را به اختیار خود در بیاورد و به راه درست ارشاد کند!

آنگاه که پس از رحلت پیغمبر ﷺ ابوبکر ﷺ به‌تنهایی بر روی نظر خود نسبت به جنگ با مرتدین و از دین‌برگشتگان ایستادگی کرد، چه قوه‌ای از نیروهای زمینی محسوس او را یاری کرد؟

لشکریان از ترس اختلاف درونی از جنگ بیزار بودند، افکار عمومی از چنین برخورد و تصادم در میان خود هراس داشت و دوری می‌کرد، بی‌گذشت‌تر و خشن‌تر از همه‌ی پهلوانان حماسی دوران جاهلیت و اسلام، یعنی عمربن خطاب ﷺ نیز او را از این کار برحذر می‌داشت و تنهایش گذاشت. فقط ابوبکر ﷺ ماند!

ابوبکر ﷺ چگونه ایستادگی کرد و پیروز شد و سرانجام نیروی سپاهیان و نیروی افکار عمومی را به‌صف خود پیوست؟

آیا چیزی جز ایمان بود؟

آیا چیزی جز آن استعداد روانی عجیبی که اسلام تربیت کرده بود وجود داشت؟

همان استعداد روانی و روحیه‌ی خوبی که به پیغمبر اسلام ﷺ در هنگام هجرت پیوست و ﴿**ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ**﴾ در غار همراه او بود. همین روحیه و روان تربیت‌یافته‌ی تعلیمات اسلام بود که خود را از دیگران بی‌نیاز دید سنجش نیروهای انسانی و میزان آن را تغییر داد.

به این دلیل اسلام بدین استعداد روانی توجه دارد و آن را در مقام اول و در ردیف دیگر نیروها قرار می‌دهد. زیرا در حقیقت روان چیزی است که ایجاد کننده‌ی واقعیات مادی و خارجی و تشکیل دهنده‌ی شرایط آن است. روان موجب آبادی و ویرانی، ایجاد کردن و نابود کردن است. روان جوهر حق است و ماده صرفاً پوششی برای آن به‌شمار می‌رود.

این راه و رسم اسلام در پرورش روان است. روشی عمیق، همه‌جانبه و فراگیرنده. هر رشته‌ای از این ساز را به‌صدا درمی‌آورد و تنظیم می‌کند، و هر جنبه‌ی زنده‌ای از

وجود انسان را دربرمی‌گیرد. روشی که تمام زندگی بشری را در برگرفته آن را با همه‌ی ریشه‌ها و بنیان‌های آن فرامی‌گرد. روشی که از هدرروی جنبه‌های وجود انسان و یا انحراف آن از راه درست پیشگیری می‌کند.

وظیفه‌ای است همیشگی که شب و روز از کار نمی‌ایستد، هر عمل و هر رفتاری در اختیار این راه و مشمول آن خواهد بود.

نه تنها عمل، بلکه امور درونی نفس او را نیز مصاحب، و احساسات و ادراکات او را انیس می‌شود و نور خدا را بر آن می‌پراکند.

پرورش خرد

پیش از این گفته شد وجود انسانی، وجودی واحد، به‌هم پیوسته و آمیخته با یکدیگر است. نه جسم از خرد جدا است، و نه خرد از روان، و نه هیچ‌کدام از یکدیگر. همچنین گفته شد که به‌ناچار هر یک را جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم، اما این ضرورت بحث، پشتوانه‌ای از واقعیت ندارد.

در این فصل و فصل آینده (پرورش بدن) مصداق این حقیقت روشن خواهد شد. به‌این دلیل در فصل جداگانه‌ی مفصلی به بحث در باره‌ی پرورش روان می‌پردازیم که تمام بنای اسلام، از قوانین و ارشادها، آیین‌ها و برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فکری، و همه چیز بر آن پایه‌ی مستحکم بنا شده است. و در این فصل و فصل آینده نشان خواهیم داد که تربیت عقل و پرورش جسم چگونه بدین پایه متصل شده با آن می‌آمیزد و ارتباط مستقیم پیدا می‌کند و در نتیجه بنایی کامل، با شالوده‌ای محکم و مصالحی واحد می‌سازد.

به‌زودی برای ما روشن خواهد شد که روش اسلام تمام رنگ‌ها و فنون تربیت را از این پایه‌ی روانی به‌یاری می‌گیرد، و همچون «خاکی» که انواع گیاهان از آن می‌روید، از

خاک روان، نهال‌های تربیت را می‌پرورد و با جوانه‌های نازک خود سر برون می‌آورد. و اندیشه‌های عقلانی و حرکت اندام‌ها از ریشه‌ی آن می‌روید.

یکی از بزرگترین نیروهای انسانی و بزرگترین نعمت خدادادی عقل او است.

﴿ قُلۡ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُمۡ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۖ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ﴾ (الملک/23)

«بگو اوست خدایی که شما را از نیستی به هستی آورد و گوش و چشم و دل به شما عطا کرد، و حال آنکه عده‌ی اندکی از شما او را سپاس می‌گزارید».

«فؤاد» در اصطلاح قرآن به معنی عقل و یا از نیروهای بیدار و آگاه انسانی، و یا به سخن دیگر، نیروی مدرکه، به‌معنی اعم آن است.

چون انسان برای تمیز و تشخیص بین اشیاء و درک خصوصیات و برداشت منافع و فواید آنها از عقل خود یاری می‌جوید، بدان فریفته شده، از «ماده‌ای» که بر روی زمین، و یا در آسمان‌ها، پیرامون او را فراگرفته‌اند، صورت‌های جدید و حقایقی نو می‌سازد.

بویژه در عصر جدید، با دیدن اختراعاتی که نتیجه‌ی عقل و کشفیاتی که ثمره‌ی آن است، این فریفتگی بیشتر شده و با رها شدن نیروی شگفت اتم و به پرواز درآمدن موشک‌ها، به اوج خود رسیده است.

این فریفتگی و مفتون شدن به عقل، به حساب روح گذاشته و موجب شد آن نیرو و استعدادی را که با خدا و مجهولات و امور نامحسوس پیوند دارد، نادیده انگارند و به‌شمار نیاورند.

این فریبی کور بود و نمی‌دید. اگر مفتون شدگان به این نیرو با چشمی باز و بصیرتی روشن بدان می‌نگریستند، راضی نمی‌شدند که بالی از موجود بشری را بشکنند و او را از حرکت بازدارند. و حال آنکه انسان می‌تواند، در عین اینکه با پای خرد بر زمین

محسوسات گام برمی‌دارد، با بالهای روان نیز در حقایق برین پرواز کند و میدان‌های گسترده‌ی آن را درنوردید.

اگر بصیرت داشت، راضی نمی‌شد نیروی بزرگ جهان خلقت، یعنی نیروی شگرف روان را برای بزرگ جلوه دادن عقل و گسترده وانمود کردن میدان عمل آن، درهم کوبد و آن را پایمال کند و حال آنکه عقل انسانی با تمام بزرگی و عظمتش، به‌تنهایی قدرت راهنمایی و هدایت بشر را نداشته، ناگزیر است در این راه ظلمانی با استمداد از چراغ فروزان روان راه را بنمایاند، تا بشر مغرور و نزدیک‌بین، افق دورتر و گسترده‌تر را دیده به همین قفس محسوس و محدود خود اکتفا نکند.

نفس اختراع‌ها و اکتشاف‌های علمی مورد توجه و هدف زندگی و هدف نهایی و حاکم بر زندگی نیست، بلکه آنچه هدف و مقصود بوده و بر زندگی انسان حکومت می‌کند، شیوه‌ی بکارگیری این وسایل و ابزار است: بشر باید توجه داشته باشد که این وسایل را در راه خیر مصرف می‌کند و یا در راه شر، برای سعادت، بشریت بکار می‌برد و یا برای بدبختی انسان‌ها، در راه جنگ است و یا صلح[1].

۱ـ چنانکه خردمندان و دانشورانی که به یک مبدأ و به صلاح انسانیت ایمان ندارند، به‌جای صرف وقت برای پژوهش در باره‌ی اموری که پشتوانه‌ی سعادت بشر و تأمین‌کننده‌ی خوشبختی و رفاه او باشد، برای پیشبرد مقاصد و هدف‌های شخصی خود و یا قبیله و نژاد خویش از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. از این دانشمندان وایزمن، نخستین رئیس جمهوری صهیونیست‌ها بود.

این شخص، نخست استاد شیمی در آلمان بود. در دوران جنگ اول به انگلستان منتقل شد و استاد شیمی دانشگاه منچستر شد. پیش از این انگلیسی‌ها و آلمان‌ها از ماده‌ی شیمیایی نیتروسلولز (Nitro Selolose)، مواد منفجره برای مصارف جنگی می‌ساختند.

وایزمن دریافت که از استن (Aceton) می‌توان مواد منفجره‌ی قویتری ساخت. بدون اینکه این کشف علمی را آشکار کند بالوید جرج فرمانده‌ی قوای انگلستان در جنگ اول و بالفور وزیر امور خارجه‌ای انگلستان تماس گرفت و در برابر وعده‌ی تشکیل دولتی یهودی در فلسطین از او، آن مواد و روش

البته عقل، میان خیر و شر تمیز قایل است و تردیدی در گزینش خیر ندارد، اما عقل راه را تعیین نمی‌کند! چه بسیار چیزها که عقل تجویز می‌کند، اما اشتباه بوده عمل به آن درست نیست، اما کسانی به دلیل روان‌های منحرف تربیت نشده، با شهواتی سرکش و نابودکننده بدان روی می‌آورند.

روح انسان است که راه تعیین می‌کند!

روح به‌خدا پیوسته و به حقیقت هدایت شده است که راه خیر را تعیین کرده عقل را وادار می‌سازد آن راه را در پیش گیرد.

روان از مبدأ بریده و از راه حقیقت منحرف، راه شر را برمی‌گزیند و خرد را نیز وادار می‌کند. به‌دنبال او در این راه کشیده شود.

اسلام دین فطرت است.

اسلام به تمام نیروها و استعدادهایی احترام می‌گذارد که از سوی خداوند منعم بخشنده به بشر عطا شده است، خدای حکیم علیم، هر استعدادی را به اندازه‌ی درست خود نه کمتر و نه بیشتر اعطا می‌فرماید. نه استعدادی را سرکوب می‌کند که ارزش واقعی آن کمتر شود و نه بدون دلیل یکی از آنها را بیش از آنچه هست مورد توجه قرار داده، ارزش بیشتری برای آن قائل می‌شود. ظرفیت و ارزش هریک را دانسته از هر کدام، برای استفاده و صلاح حال بشریت تا آنجا که می‌توانند، به‌خدمت درمی‌آورد و

تهیه‌ی آن را در اختیار دولت انگلستان گذاشت تا علیه آلمان‌ها بکار برند و پیروز شوند، طرفین به وعده‌ی خود عمل کردند.

همین دانشمندان آلمان نازی برای پژوهش در باره‌ی قدرت مقاومت انسان در برابر سرما، اتاق‌هایی با سرمای 40 درجه زیرصفر تعبیه می‌کردند و یهودیان و اسرای جنگی را در آن اتاق‌ها مورد آزمایش قرار می‌دادند. و امثال فراوان دیگر. (برگرداننده).

مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، تازندگی واقعی انسانی و شایسته به حال بشریت را بر روی زمین برقرار سازد.

و به این دلیل اسلام نیروی خرد را محترم داشته، آن را تشجیع و تشویق و تربیت می‌کند تا در راه خیر و صلاح زندگی مورد استفاده قرار دهد.

برای رسیدن بدین منظور، نهال خرد را با گُلبُن روان پیوند می‌زند تا از خاک بارور و خوشبوی روان درختی ثمردار، با بار و برهای گوناگون روییده بوی آن دماغ جان و جهان را عطرآگین سازد و میوه‌های آن عالم انسانیت را بهره‌ور کند.

اسلام برای تربیت خرد، از محدود کردن میدان عمل و جولانگاه آن آغاز می‌کند، و آن را از تشتت و پراکندگی و از بین رفتن در پشت پرده‌ی مجهولات و نادیده‌هایی که عقل را یارای قدم گذاشتن در آن نیست، محفوظ و مصون می‌دارد.

نصیب انسان را از نادیده‌ها و نامحسوسات، تا آنجا که خواست‌های کنجکاوانه و میل به کشف مجهولات آن قدرت و ظرفیت دارد، به او می‌بخشد[۱] اما انجام این عمل را به روح او وامی‌گذارد که توانا به درک مجهولات و مجهز به وسایل وصول به نادیده‌ها است. عقل در این میان وسیله‌ای است در دست روان برای رسیدن به خدا و معرفت حق، عقل با تدبر و تفکر در ظواهر و درک محسوسات، مقدمه‌ای برای درک حقیقت به‌وسیله‌ی روح فراهم می‌کند، از این رو اسلام، میدان جولان عقل را در چهارچوب تعمق در ظواهر و ادراک محسوسات، محدود می‌کند و نمی گذارد که همچون فلاسفه‌ی قدیم در بیابان بی‌انتهای فلسفه گمراه شود و با این همه جد و جهت و کوششی که بکار می‌گیرد به حقیقت، آنگونه که شایسته است، نرسد و آیینه‌ی فکر

۱ـ در این باره نگاه کنید به فصل هفتم همین کتاب «خطوطی که در نفس بشر روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند».

بشری تیره و کدر شده انواری را که بدان می‌تابد پراکنده کرده به درستی نتواند آن را بازتابد[1].

آنگاه با روش استدلال نتیجه‌دار و شناخت حقیقت، برای ورزیدن و آموختن نیروی خرد دو وسیله برمی‌گزیند:

نخست تعیین شیوه‌ی درست برای نظریه‌ی عقلی،

دوم تعمق و تدبر در قوانین و اسرار خلقت و جهان وجود، و دقت و تأمل در باره‌ی روابط دقیق و منظم آنها.

با آموزش و ارشاد به‌وسیله‌ی اول می‌رسد:

نخست عقل را از هر مطلب و مقررات و قراردادهایی که بر یقین استوار نیست خالی می‌کند، زیرا در آن صورت، پایه‌ی عقل بر گمان و تقلیدهای کورکورانه قرار دارد. بر پیروان بانگ می‌زند و بدانان هشدار می‌دهد که می‌گویند:

﴿بَلْ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهْتَدُونَ ﴾

(الزخرف/23)

«ما پدران خود را بر آیین و باورهایی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد».

﴿قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۗ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (البقره/170)

«پاسخ دهند که ما پیروی از چیزی می‌کنیم که پدران خود را بر آن دیده‌ایم. (ایا باید آنها پیرو پدران باشند) اگرچه پدران آنان نه اندک خردی را در کارهایشان بکار می‌بردند، و نه هدایت شده بودند».

و بر کسانی که از وهم و گمان پیروی می‌کنند بانگ می‌زند:

۱ـ نگاه کنید به فصل «لا تفکروا فی ذات‌الله» در کتاب «قبسات من‌الرسول ﷺ».

﴿ ...إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ ... ﴾ (النجم/23)

« چیزی غیر از گمان را پیروی نمی‌کنند».

﴿ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿٢٨﴾ ﴾ (النجم/28)

«جز در پی گمان و پندار نمی‌روند، و ظن و گمان نیز در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد».

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولاً ﴾ (الاسراء/36)

«و هرگز آنچه را علم و اطمینان نداری دنبال مکن، چه چشم و گوش و دل همه پاسخگو و مسؤول هستند».

این مسؤولیت بزرگی است. تعبیر بزرگی مسؤولیت به‌دلیل آن است که نخست سمع و بصر و فؤاد را یکی‌یکی از یکدیگر جدا می‌سازد، زیرا هر یک به صفت شخصی و به‌تنهایی مسؤول هستند سپس همه را با هم جمع کرده، برای آنها مسؤولیت مشترک قائل است. این یکجا گردآوری کردن در مسؤولیت و تأکید با قید: «کل اولئک» همه برای بیان این منظور است که پیروی کردن از هر چیز کار کوچکی نیست و برای این است که انسان عظمت این مطلب را حس کند و پیش از اقدام به هر کار و پیروی از هر مطلب، کارها را کوچک نشمرد و بدون اینکه بر او ثابت شود در برابر آن ایستادگی کرده از آن پیروی نکند، زیرا در برابر آن مسؤول و پاسخگو است.

راهنمایی‌ها در این باره بسیار است. برای مثال اصحاب کهف می‌گویند:

﴿ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۭ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ﴾ (الکهف/15)

«اینان قوم ما هستند که خدایانی بجز خدای یگانه برگرفتند در صورتی که هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها ندارند».

آیا قوم ما که جز خدای واحد خداوندان دیگری اختیار کرده‌اند، بر این کار خود دلیل روشن و محکم و بینه‌ای استوار دارند؟ عقل آنان در باره‌ی دلیلی که دارند پژوهش کرده است تا حقانیت آن بر آنان ثابت شود؟ قرآن در مورد رویداد افک می‌فرماید:

﴿ لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ﴾ (النور/13)

«چرا چهار شاهد اقامه نکردند؟ چون شاهد نیاوردند البته همین افراد نزد خدا مردمی دروغگو هستند».

لازمه‌ای اجرای حدود و اقامه‌ی آن، شاهد است تا امر ثابت شود، هیچ کاری را نباید بدون دلیل پذیرفت. پیش از صدور هر حکم شایسته است آنچنان پژوهش شود که انسان در آن باره‌یقین حاصل کند. انجام ندادن و رد کردن حدودی که از شبهات منشأ گرفته باشد (که یکی از مبادی فقه اسلامی گرفته شده از سنت است) از نمونه‌های این ارشادها و راهنمایی‌های انسان به‌سوی عقل و طرد گمان است. وضرورت پژوهش کافی را برای اثات موضوعی پیش از صدور حکم به روشنی می‌رساند. تا زمانی که انسان به دلیل قاطع و روشنی نرسیده است، امر همچنان معلق گذاشته می‌شود. همه‌ی آنها تمرین‌هایی است برای روش درست تعقل و سالم فکر کردن و روشن‌بینی محققانه.

وسیله‌ی دوم، با پژوهش و تعمق و اندیشیدن در اسرار و قوانین عالم وجود، رنگی از دقت و نظم به عقل می‌بخشد.

نظام خلقت با دقتی عجیب و نظمی خلل‌ناپذیر به گردش مداوم خود ادامه می‌دهد. این گردش منظم، افزون بر اینکه تقوی و فروتنی در برابر خدای صانع مدبر حکیم و وجه نسبت به او را در هر کاری، به‌دل بشر وحی می‌کند و الهام می‌بخشد، عقل را نیز به‌دقت نظر و نظم و انضباط در کارها و حکمت‌های او عادت می‌دهد. گردش زمین و خورشید و افلاک و سیارگان قابل محاسبه با ثانیه و دقیقه و ساعت نیست، آن را با سرعت سیر نور که در هر ثانیه 186 میل (300 کیلومتر) حرکت می‌کند، حساب می‌کنند! توجه و دقت در این حرکت و نظم عجیب سرسام‌آور، خرد را به‌دقت و نظم عادت می‌دهد.

کوچکترین اشتباه اندیشیدن در این نظم و یا اندازه‌گیری این حرکت‌ها، موجب اشتباهی بزرگ و بی‌انتها خواهد شد. اگر به گردش در آورنده‌ی باشعور این عالم نیز کمترین اشتباهی مرتکب می‌شد، تمام پیوندهای این نظام از هم گسست و همه‌ی سیارگان و ثوابت فرو می‌ریختند و بر اثر بیرون آمدن از مدار منظم خود، از بین می‌رفتند! خرد نیز با دیدن این پیوند شگفت و ارتباط دقیق و نظم مرتب، با سرعت، افکار و اندیشه‌های تحت فرمان خود را به نظم و انضباط در می‌آورد و به تنظیم و ترتیب قوای گوناگون خود و هماهنگ کردن آنها با هم می‌پردازد.

مسلمانان با وجود کمبود ابزار و وسایل، در تفکرات خود به‌چنین دقت علمی دست یافتند و جدیت و کوشش شایسته‌ی آنان در تحصیل علوم و درستی و سلامت فکر آنان، با کشفیات علمی به همه‌ی جهانیان ثابت شد. البته در زمینه‌ی افکار و اندیشه‌های نظری ماورای حس و نظریه‌های خود در آن زمان نیز به اوج رسیدند، این امر موجب ارزش و اعتبار آنان در جهان شد. مانند پژوهش‌های «ابن‌هیثم» در فیزیک نور و بصریات، و بررسی‌های «بتانی» که حرکت زمین را به‌دور خورشید سنجیده اوقات

کسوف و خسوف را حساب کرد. اینها همه شواهدی بر تأثیر روش درست تربیت اسلامی در پرورش عقل‌ها است.

در نخستین گام، اسلام عقل را به تفکر و تأمل در حکمت خداوند و تدبیر او در نظام شگفت و اعجازانگیز جهان هستی برمی‌انگیزد و این نزدیک‌ترین امر به میدان فرمانروایی روان است.

باید بیندیشد و نیک دریابد که آفریننده‌ی کاردانی که زمین و آسمان‌ها را به‌حق آفریده، خدا است. آنکه حکیمانه جهان وجود را به گردش درمی‌آورد، خدا است...

این دریای بیکرانی است که شناگر عقل را سزد که در آن به شناگری پرداخت هر دم مرواریدهای غلطان به چنگ آورد. فلسفه‌های گوناگون از ابتدای پیدایش خود تاکنون به‌چنین اقداماتی دست یازیده‌اند ولی در ذهن، و جدا از واقعیات خارجی، و صرفاً نظری و خشک که نه زندگی را به‌حرکت واداشته و نه به هدفی رسیده است. اما در آن هنگام که قرآن این اندیشه‌های نظری را با روح درآمیزد، به جنبش درمی‌آید و در تمام عالم وجود احساس حیات می‌کند. و در نتیجه دل نیز به حرکت درمی‌آید و به‌خدا می‌پیوندد[1].

مقصود از این تفکر و تأمل، ذات تفکر و تأمل نیست، و هدف نمایاندن آنها به‌صورت فلسفه و اندیشه‌های فلسفی نیز نیست، زیرا فلاسفه قرن‌ها با تفکرات فلسفی خود در وادی بیکران وجود ره سپرده، اما جز با ابهام و پیچیدگی و سرگشتگی برخورد نکرده سرانجام نیز به‌جایی نرسیده‌اند!

هدف نهایی از این اندیشه، اصلاح قلب بشری، و ایجاد زندگی در زمین بر پایه‌ی عدل و حق و نظامی است که فطرت از روز نخست در وجود عالم نهفته در بنای زندگی وجود داشته است.

۱ـ نگاه کنید به فصل «لاتفکروا فی ذات‌الله» در کتاب «قبسات من‌الرسول».

در قرآن بسیاری از آیات این حقیقت را تکرار می‌کند که ما چند آیه را برای نمونه می‌آوریم:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ (الانعام/73)

«او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به‌حق آفرید».

﴿وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ﴾ (الجاثیه/22)

«خدا آسمان‌ها و زمین را به‌حق آفریده است و سرانجام، هرکس نتیجه‌ی عمل خود را بدون هیچ ستمی به‌دست می‌آورد».

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾ (التغابن/3)

«خدا آسمان‌ها و زمین را به‌حق آفرید و شما را به‌زیباترین صورت نگاشت».

حق و حقیقت در اساس و پایه‌های وجود است. روزی که خدا جهان را آفرید حقیقت را در ذاتش نهفت. در واقع عالم را بر پایه‌ی حق آفرید و حق را در سرشت آن آمیخته است و بطلان و گمراهی در نظم هستی راه ندارد..

عالم هستی نه تصادفی نه بر پایه‌ی باطل پایه‌گذاری شده و نه بیهوده است. انسان نیز خلقتی همانند عالم بزرگ دارد:

﴿أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ﴾ (المؤمنون/115)

«آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم؟ و دیگر شما به‌سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟».

در آیه‌ی مورد مثال از سوره‌ی تغابن، حقانیت زمین و آسمان را به‌هم مربوط ساخته انسان را نیز به‌صورتی خوب و زیبا و متناسب با هر دو آفریده است.

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ﴾ (تغابن / 3)

«آسمانها و زمین را بحق آفرید و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر، و سرانجام (همه) بسوی اوست».

اساس آفرینش انسان را بر صورت او قرار داده است و این صورت از حقیقتی منشأ گرفته که زمین و آسمان نیز بر همان پایه آفریده شده است.

همچنین در آیه‌ی مورد مثال پیش از آن (آیه‌ی 22 سوره‌ی جاثیه) میان حقانیت خلقت آسمان و زمین و پاداش و جزای انسان ارتباط نزدیکی بیان می‌فرماید.

اساس خلقت بر چنان نظام حقی استوار است که هیچکس به‌طور طبیعی نمی‌تواند از آن اندکی منحرف شود.

﴿وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾

(الجاثیه/22)

«خدا آسمان‌ها و زمین را به‌حق آفریده است و سرانجام، هرکس نتیجه‌ی عمل خود را بدون هیچ ستمی به‌دست می‌آورد».

همان‌گونه که پاداش پسین با رخشی از آن حق کلی قرار داده است که در ذات آفرینش زمین و آسمان‌ها سازی است، بازگشت به ربوبیت و مبدأ و منبع آفرینش را نیز حق دانسته، بیهودگی در خلقت را نیز از خدای سبحان و متعال و آفریننده‌ی حکیم نفی می‌کند.

﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ﴾

(مؤمنون / 165)

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی‌گردید؟».

بدین ترتیب انسان از هنگام نشأت تا بازگشت به پروردگار و منبع ربوبیت، و تا روزی که از جزای عمل خود در روز جزا، برخوردار می‌شود، در تمام گام‌ها برحق استوار است و به راه حق می‌رود، هر گامی که پیموده شود از میدان حق بیرون نیست، در خلقت او نه بیهودگی راه دارد و نه بطلان و نه لهو و انحراف.

اساس فکر اسلامی سخت بر این پایه و عنایت عمیق استوار است و قرآن پیوسته توجه به مطالب یاد شده را تأکید کرده آیات خلقت را برای بشر آنچنان محسوس و قابل درک می‌کند که با درک و استشعار آنها به‌خود آید و بیدار شود ... و زندگی بر اساس چنین باوری استوار است.

حق در آسمان‌ها و زمین و مردم همه ساری است.

قرآن اساساً حق بوده و بر حق نیز نازل شده است.

﴿وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَ﴾. (اسراء / 105)

«این قرآن را به حق نازل کرده‌ایم و به حق نازل شده است».

اسلام، نفس بشری و جان آدمی را، در این جو اشباع شده از حق می‌پروراند، و احساس به حق و حس حقیقت‌طلبی را آنچنان عمیق و همه‌جانبه در ادراک و احساس او وارد می‌کند که حق جزیی از ذات او واصل باور و اساس زندگی او شود.

هیچ چیز به باطل آفریده نشده، اساس خلقت هیچ امری بر بیهودگی استوار نیست هرچه هست به‌حق به‌وجود آمده است... از آنجا که نفس بشری گاه از درک و احاطه به حقایقی که در زندگی بدانها برمی‌خورد ناتوان است، این را به‌حساب ناتوانی خود نمی‌گذارد که از حقیقت منحرف شود، اگر از راه حق منحرف شد می‌پندارد که زندگی

چیزی بیهوده بوده هرچه در آن است نیز بیهوده و بدون حکمت آفریده شده است. بدین دلیل روان او دچار سرگردانی شده به انفجار روحی و بی‌نظمی و سردرگمی می‌انجامد. حقیقت به‌وجودآورنده و برانگیزاندهٔ ذات خود را گم کرده از این رو وجود خود را ضایع و باطل می‌کند.

چه روان‌های سرگشته‌ای که این وهم و گمان نادرست آنها را گمراه و وامانده می‌کند، وجود آنها را آشفته و سرشت را فاسد می‌کند، بدون هیچ هدفی، بدبخت و معذب زندگی کرده، نه به غایت و هدفی می‌رسند و نه وجود آنها منشأ سود و منبع فایده‌ای برای اجتماع خواهد بود.

چه روان‌های سرگردانی که از این گمان نادرست، از راه حق منحرف شده در شهوت حیوانی و آمال و آرزوهای خود غرق شده، در لجنزار پلید و مرداب عفن و رنج‌آور بدبختی‌زای خویش فرو می‌روند.

چه روان‌های سرگردانی که با این وهم غلط به اشتباه افتاده سرپیچی و جبروت و کبر پیشه کرده به‌راحتی و آسایش خاطر به نشر فساد در میان مردم شتافته، ظلم و ستم بر مردم را وظیفهٔ خود می‌دانند.

و همچنین گمراهی‌ها و اشتباهات رنگارنگ و فراوان دیگر که همه از این وهم نادرست و گمان گمراه‌کننده سرچشمه می‌گیرد: نه زندگی را هدف و غایتی است و نه عالم وجود و هستی را راز و حکمتی!

بدین دلیل اسلام سخت کوشش و اصرار دارد، ادراک و حواس بشری را به‌روح حقی متوجه کند که سرتاسر جهان هستی از آسمان‌ها و زمین تا همهٔ زندگی و وجود انسان در جریان است تعمق و تفکر در بارهٔ این حقیقت را جزیی از باور قرار دهد و بدینوسیله قوهٔ هشیاری و ادراک آگاهانه را در جوّی از اشراق‌ها و نورپراکنی‌ها روح

استوار و پاپرجا و پایدار کند. چنان راهش را با خورشید فروزان روان روشن کند که در این راه دراز وانماند و در بیابان ظلمانی اوهام و تخیلات سرگردان نشود:

﴿ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴾ (آل عمران/190-191)

«بدون تردید در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد پی‌درپی شب و روز روشن دلایلی است برای خردمندان. آنان‌که در هر حالت ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خود خفته خدا را یاد کنند و پیوسته در خلقت آسمان و زمین می‌اندیشند: پروردگارا، این دستگاه با عظمت را بیهود نیافریده‌ای، پاک و منزهی. به لطف خود ما را از عذاب آتش دوزخ نگاهدار».

خردمندان «می‌اندیشند»، نیروهای هشیار و قوای بیدار خود را برای تدبر و اندیشه‌ی عمیقانه در باره‌ی آیات قدرت و نشانه‌های عظمت و حکمت خدا در جهان هستی مورد استفاده قرار داده به تأمل و تفکر در جهان هستی و آفرینش مشغول می‌شوند. اما این تفکر و تدبر، اندیشه‌ای ذهنی و مجرد و غافل از واقعیت محسوس نیست، خود را در برج عاجی، دور از جهان خارج محصور نمی‌کنند که به هدف نرسند. همچنین فارغ از یاد خدا و وجود خالق این عالم نیز نیستند که گمراه شوند؛ پیوسته در هر حال، ایستاده و نشسته و به پهلوهای خود خوابیده به اندیشیدن مشغول و در این اندیشه‌ی عمیق، فکر آنان به‌خدا متصل می‌شود. و با توجه به این واقعیت و اندیشه‌ی آگاهانه در حالی که به‌یاد خدا هستند «علم» مکتب از تفکرات آنها نیز به‌خدا می‌پیوندد[1]. این تفکر در

---

[1]ـ نگاه کنید به فصل «طلب‌العلم فریضة» در کتاب «قبسات من‌الرسول».

آیات خدا و یادآوری ذات او بدون هدف نیز نیست. بسرعت از این تفکر در خلقت و جهان هستی و وجود خود، به‌هدف رسیده از سرتاسر نهان وجود او این ندا بلند می‌شود و با بانگ رسا می‌گوید: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلاً﴾ دور از اوهام و تخیلات با فکر آزاد حقیقت را می‌شناسد. آشکار می‌شود که آیات قدرت و نشانه‌های عظمت خدا میان تفکر و نتیجه‌ی تفکر جدایی نمی‌اندازد حتی واژه‌ای «می‌گویند» نیز فاصله نشده است. در خلقت آسمانها و زمین اندیشده بودن درنگ رگ و پی و خون و گوشت و پوست آنان فریاد برمی‌آورد: پروردگار، اینها را بیهوده و باطل نیافریده‌ای: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلاً﴾. که گویی تفکر و نتیجه‌ی آن چیزی است واحد و به‌هم پیوسته که بسرعت یکدیگر را می‌ربایند. این شخص به نتیجه‌ی «ذهنی» که از تفکر بدان رسیده و آن را شناخته است اکتفا نکرده همانجا متوقف نمی‌شود و به معرفت بدون هدف قانع نمی‌شود. زیرا معرفت و شناخت حقیقی تا نتیجه‌ی عملی نداشته باشد، در زندگی بشری به‌هدف و مقصودی نمی‌رسد و وجود و نبود او یکسان است. وگرنه در جهان، حقایق بسیاری نهفته و موجود است، اما تا انسان آن را به فعل نیاورده، در زندگی خارجی و عملی خود از آن استفاده نکرده باشد، فایده‌ای ندارد و دردی را دوا نمی‌کند. حقیقتی قابل اعتنا است که به‌صورت واقعیت درآمده در زندگی واقعی انسان بکار رود. در نتیجه خردمندان که با نیروی عقل فطری خویش بدین حقیقت دست یافته‌اند و در ذهن خود نسبت بدان معرفت پیدا کرده‌اند، در این مقام درنگ نکرده، دلها و روان‌های آنها ستایش‌گوی شده، گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلاً سُبۡحَٰنَكَ﴾.

چنین با مغز هشیاری، به صرف تسبیح با زبان اکتفا نمی‌کند و همین‌که به‌وسیله‌ی این آیات محسوس خدا را شناخت و سراپا ستایش‌گوی او شد، در این مقام توقف نمی

کند. با این توشه و زاد به راه افتاده به سرمنزل ایمان واصل می‌شود که سرتاسر زندگی و اعمال و مشاعر و افکار را کاملاً در برگرفته، بدان‌وسیله می‌توان بر فراز زمین خوشبخت زندگی کرد. آن ایمان محرک را در زندگی واقعی و کارهای برونی خود وارد کرده در راه آن برای چیرگی بر هر کاری بیهوده و لغو که ارزش واقعی انسان را ضایع و یا تباه و یا کم کند، به مبارزه و مجاهده برمی‌خیزد:

﴿ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۚ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ ۖ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ ۖ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴾ (آل عمران/195-190)

«پروردگارا، این دستگاه باعظمت را بیهوده نیافریده‌ای پاک و منزهی. ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگهدار. پروردگارا، هنگامی که صدای ندادهنده‌ای که خلق را به ایمان می‌خواند شنیدیم، اجابت کردیم و ایمان آوردیم. پروردگارا، از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن ما را با نیکان

محشور گردان. پروردگارا، ما را از آنچه به رسولان خود وعده داده‌ای نصیب فرما و محروم مگردان که تو هرگز خلف وعده نمی‌کنی. پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچکس را از مرد و زن بی‌مزد نگذارم، پس آنان‌که از وطن خود هجرت کردند و از دیار خود بیرون شده در راه من رنج کشیدند و جهاد کرده کشته شدند، البته بدینوسیله بدیهای آنان را بپوشانیم و آنان را به بهشت‌هایی درآوریم که زیر درختانش نهرها جاری است. این پاداشی است از جانب خدا و بهترین پاداش نزد خدا است».

این آیات و نشانه‌ها، بهترین راه کامل و دقیق از نظر شیوه‌ی تفکر اسلامی برای تعمق و نیک اندیشیدن در باره‌ی ملکوت خداوندی است. این راهنمایی و ارشادی است برای عقل در ابتدای کار آن، و از شکوفایی آن در یکی از مهم‌ترین میدان‌های در برابرش، میدان گسترده‌ی تدبر و تعمق در آیات و نشانه‌های خدا در این عالم.

از اندیشه آغاز می‌شود به‌عمل پایان می‌یابد. عمل به اقتضای آن دستور و قانون حقی که قرآن، از آن حق سرچشمه گرفته است. جهاد و مبارزه برای برقراری و اجرای این قانون اساسی و به راه انداختن و هدایت سکان کشتی حیات در این دریای طوفانی عالم و بردن آن به‌سوی بندر و لنگرگاه سعادت ابدی و برای رسیدن به هدف نهایی آرمانی و واقعی عملی. رسیدن به پاداش پسین در نتیجه‌ی همین مجاهدات پیشین؛ پیوستن امور حیوانی و ظاهری زمین به امور عالی و معنوی همسطح بشریت آسمانی، پیوند دادن دنیا و آخرت. و سرانجام در حد نهایی، رسانیدن بشر به خدا.

تمام این راه دقیق و کامل و شگفت با راهنمایی آشنا به راه و رساننده به‌هدف که دقت و ارشاد او در کمال درستی است، در شش آیه خلاصه شده است!

هنگامی که انسان این شیوه‌ی ارشاد و راهنمایی برای تعمق و تفکر در حکمت‌ها و تدابیر الهی را به نسبت عقل بشری و استعداد او، با فلسفه‌های کهنه و نو و مشکلات پیچیده‌ی آنها که دشواری‌ها را برای عقل دو برابر می‌کند، می‌سنجد، فوری عظمت فرق

و اختلاف آنها را عظمت و ارزش بی‌نظیر راه و رسم الهی در پرورش عقل بشری، درک کرده، خواهد دانست که خدای سبحان پاک از هر عیب و نقصی، همه‌چیز را به‌حق و براساس درستی و راستی آفریده و این راه و رسم را برای به پاداشتن و اقامه و اجرای حق در سراسر زندگی قرار داده است.

اروپاییان با عقل‌های پراکنده‌ی نامنظم خود که هیچ ملاک و ضابطه‌ای نداشت، آغاز کردند به پژوهش در آیات جهان هستی، جهانیان، با سوابق سویی که از تعلیمات کلیسای قرون وسطی داشتند، بدین نتیجه رسیدند که عالم بدون آفریننده و تصادفی ایجاد شده، هیچ قاعده و نظم و حسابی در کارش نیست!

اخیراً به سمت حقیقت برگشته‌اند، اندکی از آن حقیقتی را دریافته‌اند که پایه و اساس عالم است و زمین و آسمان‌ها و زندگی و انسان به‌وسیله‌ی آن خلق شده است، و دانشمندان غربی آغاز کرده‌اند به شناختن این حقیقت که در افکار پراکنده‌ی خود به اشتباه رفته از علم صحیح دور افتاده بودند.

1. کریسی موریسون، در کتاب «دانش به ایمان فرامی‌خواند» می‌گوید:

«نظم و ترتیب بی‌نهایتی که در عالم وجود دارد، دلیل بر وجود آفریدگار است، و زندگی بدون این قواعد منظم محال است. وجود انسان بر روی زمین و مظاهر پرافتخاری که از ذکاوت و هوش انسان سرچشمه می‌گیرد همه جزیی از برنامه‌ای است که خالق جهان اجرا می‌کند.

مسلم است که انسان در هر رشته‌ای از علم منظم و با حساب پیش می‌رود و بر معلومات او افزوده می‌شود تا به حقیقت برسد. شکستن اتم دالتون (کوچکترین قالب ساختمان جهان) که از ساختمان درونی آن، تا مجموعه‌ی عظیم ستارگان محسوس و مرئی و ستارگان دنباله‌داری که پس از هزاران سال نوری به چشم ما می‌رسند، و الکترون‌های پران در فضا که همه انقلابی ناگهانی بود، برای گشادن میدان گسترده و

بی‌انتهایی جلو چشم ما، و تبدیل اساسی و ریشه‌ای فکر ما در باره‌ی جهان هستی و حقیقت واقع که دیگر هرگز به آن پندار گذشته‌ی خود در باره‌ی ماده که آن را موجودی بی‌حرکت و مرده می‌پنداشتیم، برنخواهیم گشت، معارف و معلومات جدیدی که به کشف علوم جدید منجر شده‌اند، همه در پشت ظواهر محسوس طبیعی، میدانی برای وجود مدبری کاردان و جبار بازمی‌گذارد»[1].

اما فکر اسلامی هرگز به این پراکنده‌گویی‌ها و آشفتگی فکری احتیاج نداشت، در آن زمان که اروپا پیوسته در ظلمت ناآگاهی فرورفته بود، با افکاری مبتنی بر خداشناسی و از هدایت او رهبری شده و عقلی روشن از پرتو روان در ملکوت خدایی به تعمق و اندیشیدن پرداختند و در تمام رشته‌های گوناگون علوم نظری و تجربی پژوهش می‌کردند.

اسلام نیروی خرد را راهنمایی می‌کند تا در حکمت قانون‌گذاری دقت‌نظر و اندیشه کند.

آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که پس از بیان احکام، اولی‌الالباب، صاحبان علم، تفکر و تعقل را به فلسفه‌ی آن احکام هشیار می‌سازد و می‌فرماید: خدا این مقررات و حدود را برای شما تبیین می‌کند تا بدانها هدایت شوید. برای پیشگیری از اطاله‌ی کلام از بیان مثال‌های آن خودداری می‌شود، می‌توان به آیه‌های 179، 184، 219، 230، 240، 241 و 282 سوره‌ی بقره و آیه‌های سوره‌های دیگر مراجعه کرد.

قوانین و تشریعات از جانب خدا نازل شده است، اما مجریان آنها بشر هستند، از این رو شایسته است بشر به حکمت قانون‌گذاری و تشریع کاملاً آگاه باشد وگرنه آنگونه که شایسته و بایسته است قوانین را با موارد حکم همخوان نمی‌کند و در جای درست خود بکار نمی‌برد.

۱ـ از فصل «طلب‌العلم فریضة» در کتاب «قبسات من‌الرسول».

زندگی بشری خشک و ماشینی نمی‌چرخد که بتوان قوانینی خشک و ماشینی و تغییرناپذیر برای زندگی بشر وضع کرد و به اجرا درآورد. گاه ممکن است صدها حالت گوناگون برای یک موضوع کلی پیش بیاید. اگر افراد بشر حکمت و فلسفه‌ی واقعی احکام را در ورای آنها نفهمیده باشند و ارتباط اصلی این قوانین برنهاده را با هم درک نکرده باشند، نخواهند توانست آنها را با حالت‌های گوناگونی که در زندگی عملی و بیرونی متعرض بشر می‌شود، هماهنگ کنند.

همچنان‌که از آیات تشریعی در بالا برمی‌آید، قرآن عنایت خاصی بکار می‌برد که عقل بشر را در برابر این آیات بیدارکرده به تفکر و تدبر در آنها وادارد که آنها را بفهمد و نسبت به آنها آگاهی عمیق داشته باشد تا بتواند به بهترین گونه آنها را بکار بندد. آیه‌های تشریعی بسیار دیگری نیز در قرآن هست که به صراحت از تدبر و تفکر و تعقل سخن به‌میان نمی‌آورد، اما این امر کلی را در برگرفته، عقل را به فهم و روشن کردن موضوع پیش از اعمال و اجرای آنها تشویق می‌کند.

با نظر بدون غرض به تاریخ اسلام، می‌توان کوشش عظیم و خستگی‌ناپذیر پژوهشگران اسلام را در رشته‌ی فقه دید، بسیاری از اصول فقه تا این لحظه زنده مانده‌اند. اصولی که انسان از استدلال‌های عمیق آن به شگفت می‌آید که خود یک فرهنگ عظیم و انسانی جاویدان است. شیوه‌ی تفکر آزاد اسلامی در این گستره شدیداً تشنه‌ی ارشادها و راهنمایی‌های قرآن حکیم بوده آیه‌های آن را عمیقاً فرامی‌گرفته و سخت مانع بوده است بدون وسایل عملی و فکری روشن، اقدام به رو رفتن در این گرداب کند.

در دوران اولیه‌ی اسلام، اعمال فکر در قوانین، و فهم حکمت تشریعات و ارتباط کلی میان آنها، حتی در اصول تشریعی ثابت و محکم منصف، نیز پدیدار شده است. از این رو بود که عمر ﷺ از اجرای حد دزدی نسبت به غلامان «ابن حاطب بن أبی بلتعه»

خودداری کرد. این غلامان و یا کارگران، شترهای ابن حاطب را دزدیده بودند. و حد دزدی در قرآن قطع دست است، و از احکام ثابت و محکم. اما آشکار شد گرسنگی و بی‌توجهی ابن حاطب به آنان دلیل اصلی این کار شده است. عمر ﷺ دزدی را بر آنان رد کرد و گفت: «به‌خدا قسم اگر نمی‌دانستم که شما آنان را بکار گرفته‌اید سپس گرسنه نگهداشته‌اید، به‌طوری که اگر آنچه را که حرام کرده بخورند بر آنان روا است، بدون تردید دست آنها را می‌بریدم». این اجرا نکردن حکم، نتیجه‌ی آگاهی عمیق او نسبت به حکمت قانون‌گذاری الهی به‌طور کلی بود. آن قانون‌گذاری که زمامدار را مسؤول برآوردن حاجت‌های نیازمندان و توسعه‌ی زندگی آبرومندانه‌ی آنان می‌کند، بعداً پیروی از فضایل انسانی و نظم جامعه را از آنان می‌خواهد و یا در برابر گناه به کیفر می‌رساند. از جامعه‌ی گرسنه‌ی نیازمند توقع درستکاری داشتن، انتظاری بس بیهوده است.

از جانب دیگر قوانین مربوط به امور متغیر زندگی بشری، همچون سیاست مملکت‌داری و اقتصاد (به اقتضای حکمت خداوندی) به‌طور کلی و بر پایه‌ها و اساس اصول تغییرناپذیر (بدون بیان جزییات و اشکال گوناگون آن) گفته می‌شود، تا به اقتضای زمان و مصلحت اختصاصی هر جامعه تعیین شود، این اساس و پایه‌ها چارچوب‌هایی کلی هستند که هر موضوع و مطلبی باید در آن حدود به‌جریان درآید و متناسب با هر عصر و زمان و همخوان با هر درجه‌ای از دانش نو بشری، و با جهان مادی همگام، و با شکل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، هم آواز شود، اما از آن چارچوب کلی و مرز معین تجاوز نکند. برای مثال، سیاست مملکت‌داری بر دو پایه استوار است، عدالت و شورا.

﴿ وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ ﴾ (النساء/58)

«و اگر میان مردم حکومت و داوری می‌کنید به‌عدالت داوری کنید».

﴿ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (الشوری/38)

«و کارشان را در میان خود با مشورت انجام می‌دهند».

اما بیان نمی‌کند که شورا به‌چه شکلی باشد. آیا این شورا مجمعی از رؤسای قبایل و عشایر است؟ و یا مجلس پارلمانی، گزینشی و یا انتصابی، یک مجلسی و یا دو مجلسی و ... زیرا این اشکال بر اساس زمان و مکان قابل تغییر است.

و در باره‌ی سیاست مالی چنین آمده است:

﴿ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡ ﴾ (الحشر/7)

«تا میان توانگران شما (غنایم و ثروت) دست به‌دست نگردد».

انحصار دارایی را در دست عده‌ی اندکی از مردم و احتکار مال را ناروا دانسته است، مبادا ثروت در دست گروه معدودی بماند و دیگران از آن محروم شوند. اما راه شریک کردن امت را در درآمد مشترک به‌خود افراد امت واگذاشته تا هر ملتی آن را به‌رنگ متناسب با جامعه‌ی خود درآورد و براساس ظرفیت و دانش و امکانات آن را اعمال کند، و در هر حال، از آن قاعده‌ی بزرگ و مرز کلی خارج نمی‌شود، و در نتیجه نه مانند اروپا به فئودالیسم و سرمایه‌داری پناه می‌برد و نه مانند کمونیسم سلب مالکیت از همه می‌کند [1].

به‌دلیل این امور و جز اینها است که هشیاری و بیداری انسان را نسبت به حکمت و فلسفه‌ی قانونگذاری و اندیشه و آگاهی و تدبر در آنها را خواسته است تا پشتوانه‌ی اجرایی برای گردش امور به حق و عدالت منبعث از ایمان و باور به خدا به وجود آید.

انسان را وادار می‌کند با اندیشیدن در آیات تشریعی و مقررات قانون‌گذاری به فلسفه‌ی احکام آگاه و هشیار شود و ایمانی در او به‌وجود آید که به‌اجرای احکام ایمان بیاورد، و به قوه‌ی قهریه در جامعه، به‌عنوان هیئت اجرائیه نیاز نداشته خود مجری کارها باشد، این کار فقط از باور به‌خدا و به احکام خدایی انجام شدنی است.

۱ـ نگاه کنید به فصل «انتم أعلم بأمور دنیاکم» در کتاب «قبسات من‌الرسول».

اما شایسته است ملاحظه کنیم چگونه قانون‌گذاری با هدایت به جانب خدا آمیخته می‌شود. هیچ آیه‌ی تشریعی و بیان‌کننده‌ی احکام و قوانین در قرآن یافت نمی‌شود که از ذکر خدا، و راهنمایی خوانندگان به پروا داشتن از خدا و تشویق آنان به کسب رضایت و ثوابش خالی باشد.

از مزایای این باور بزرگ این است که عقل بشری، برای به پرواز درآمدن در پهناورترین میدان‌هایی که بر روی زمین برای او مهیا شده و اعمال و اجرای آن باور در زندگی و واقعیات بیرونی، آزاد می‌شود و هیچ دری بر روی او بسته نیست، در هیچ قالب خشک ریخته شده‌ی محدود و معین شکل نمی‌گیرد که نتواند خود را از آن جدا کند. همچنین از نشانه‌های بزرگ اسلام است که برای دعوت مردم به ایمان به‌خدا هرگز عقل را در برابر خوارق عادات مقهور کننده‌ای قرار نمی‌دهد که فکر و اندیشه را متوجه آن کند، و انسان را در تار و پودهای اسرار و امور مبهم محبوس نمی‌کند که فرصت و اختیار از او گرفته شده نتواند اندکی اندیشه کند. بلکه به آسانی و روشنی خرد را مورد خطاب قرار داده، بیدارش می‌کند و با مطرح کردن مطالب و آیه‌های خلقت او را آگاه می‌کند و در ساختن ایمانی آگاهانه، خردمندانه شریکش کرده ایمانی ایجاد می‌کند سزاوار و شایسته‌ی انسانی که خدا با دادن بینش و خرد او را بزرگ و گرامی داشته است.

اما همان‌گونه که گفتیم، برای برداشتن این تجهیزات سنگین، کار عقل را تنها به‌خود آن واگذار نمی‌کند که نتواند از سنگینی بار حرکت کند؛ بلکه پیوسته راه آن را با تابشی از مشعل تابناک روح، روشن نگه می‌دارد. تابشی که با نور ایمان پیوسته رو به افزایش است.

این کار، پاسخ شایسته و متناسبی است به طبیعت فطرت و پاسخی است به‌هنگام و درخور بدان سرشت و ذات حقیقی انسانی که هیچ استعدادی از استعداد دیگر و هیچ جزیی از جزء دیگر در آن مجموعه منظم جدا نیست.

نخست عقل را آزاد می‌گذارد تا برای رهنمون شدن به حقی که در آفرینش زمین و آسمان و انسان و زندگی بشری جریان دارد، و برای شناختن راه درست عمل به اقتضای این حق در زندگی واقعی، در آیات خدا و نشانه‌های عظمت و قدرت او تدبر و تفکر و پژوهش کند، و با پژوهش و شناخت درست حق، برای همخوانی زندگی انسانی با این حقیقت کلی و اجرای آن در زمین، مبارزه کند. همچنان او را نیز برای درک حکمت و فلسفه‌ی تشریع و قانون‌گذاری آزاد می‌گذارد تا باز بدان حق کلی ساری در عالم هدایت یافته به اقتضای آن عمل کند.

بدین سبب قانون‌گذاری را با ارشاد و روشن کردن وجوه آن، و احکام را با پروا گرفتن که وجدان را با تابش خود درخشان می‌سازد، در هم آمیخته است.

این کار فقط پاسخ به خواست فطری نفس نیست؛ بلکه بهترین سیاست و تدبیری است که گردش کارها و به جریان افتادن امور اجتماعی را (نه به دلیل ترس از کیفر بلکه برای شوق و رغبت مردم به کار در دنیا) تضمین می‌کند.

البته کیفر، برای تضمین اجرای حداقل قوانین و مقرراتی وجود دارد که بدون آنها هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند پایدار و برقرار بماند. اما این عقوبت‌ها و کیفرها تمام هدف اسلام نیست. آری، اینها برای نگهداری جامعه از سقوط بسنده است، اما برای ترقی یک اجتماع و تحریک و تشویق آن به حرکت مداوم به پیش بسنده نیست. این کاری است که تنها از شوق و رغبت ناشی از درون جان انسان، عملی می‌شود.

آن تمایل و شوق شریفی را برمی‌انگیزد که با عشق و رغبت، داوطلبانه برای انجام کارهای نیک و خدمت به جامعه مهیا شده به بحث و بررسی در باره‌ی حدود و مرزهای

نهایی قانون نمی‌پردازد، و به همان قوانین موضوعه بسنده نمی‌کند که در همانجا باقی مانده کار خود را تمام شده فرض کند و گامی به‌جلو برندارد، بلکه به افق بالاتر و گسترده‌تر نظر داشته پیوسته می‌خواهد خود را بدانجا رساند و از مرزهای قانون بگذرد و در این گذشتن از مرز و بالا رفتن از سطح عمومی قوانین لذتی احساس می‌کند که هر لحظه بیشتر متمایل به اوج گرفتن می‌شود. این کار هرگز به وسیله‌ی قانون گذاری انجام نمی‌گیرد بلکه با توجیه و رهبری جان‌ها به مبدأ تشریع و افق اعلای سعادت بشر میسر می‌شود. با ارشاد دل به‌خدا و پیوستن آن به ذات باری‌تعالی و آگاه کردن او به موارد رضایت خداوند عملی خواهد شد.

این دو امر مستلزم یکدیگر است. حداقل ضروری و واجب و حداعلای بهینه. به این دلیل تشریع و توجیه در قرآن همواره با یکدیگر آمده چنان به‌هم درآمیخته‌اند که گویی هر دو یکی بوده از یکدیگر جداشدنی نیستند!

اسلام، نیروی خرد را به همین ترتیب برای پشتوانه‌ی اجرای کارها در اجتماع به‌گونه‌ای درست نیز ارشاد می‌کند.

هر اجتماعی ناچار است دارای سیاستی باشد که به وسیله‌ی زمامدار و ملت اجرا شود، سیاستی که براساس مشورت بوده طرفین خود ضامن اجرای آن باشد:

«**کلکم راع کلکم مسؤول عن رعیته**»[1].

و اگر این سیاست بر اساس آگاهی و روشن‌بینی نباشد، فساد به اجتماع راه می‌یابد، دولت متلاشی می‌شود و دشمنان بر آن جامعه چیره می‌شوند.

۱ـ «همه‌ی شما شبانی هستید و هرکدام از شما به سهم خود مسؤول رعیت خود است». حدیث نبوی به روایت بخاری و مسلم.

هر فردی از افراد امت مسلمان حق نظارت بر امور جامعه را دارد و ضمناً پاسخگوی پیشامدی است که در جامعه رخ می‌دهد وگرنه کیفر غفلتش بدو هم خواهد رسید اگر چه شخصاً ستمکار و مفسد نباشد:

﴿ وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ ﴾ (الانفال/25)

«پروا گیرید از فتنه‌ای که اگر به‌وجود آید فقط ستمکاران شما را دربرنمی‌گیرد».

بلکه همه‌ی شما را فراخواهد گرفت، زیرا از امر به‌معروف و تشویق به‌کارهای خوب و نهی از منکر و بازداشتن از زشتی‌ها سرباز زدید:

﴿ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴾ (المائده/78و79)

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی فرزند مریم لعنت شدند و این از آن بود که نافرمانی کردند و از حد می‌گذشتند. همدیگر را از آن کار زشتی که مرتکبش شدند، باز نمی‌داشتند، قطعا بد کاری بود که می‌کردند».

«من رأى منكم منكراً فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه؛ فإن لم يستطع فبقلبه وهو أضعف الإيمان»[1]، **«إن الله يقول لكم: مروا بالمعروف وانهوا**

۱ـ اگر کسی از شما کار ناپسندی را ببیند باید با دست (عملاً) آن را تغییر دهد، اگر به‌طور عملی توانایی ندارد با زبان در تغییر آن بکوشد، اگر به حرف نیز توانایی ندارد بر او واجب است که دست‌کم قلباً ناراضی از آن باشد و بخواهد که تغییر کند، و این مرحله، ضعیف‌ترین مرتبه‌ی ایمان است. حدیث نبوی مورد اتفاق همه‌ی محدثین.

عن‌المنكر قبل أن تدعوني فلا أجيب لكم، و تسألونی فلا أعطيكم، وتستنصروني فلا أنصركم»[1].

این ضمانت دوجانبه‌ای است در اجتماع، و نظارت دقیق و همه‌جانبه‌ای بر گردش امور در جامعه است. ضمانت و نظارتی که مقتضی است با آگاهی کافی همراه باشد و لازمه‌ی آن عقل‌های رشد کرده و تربیت شده‌ای است. و ناچار است نیروی عقل را برای به جولان درآمدن در این میدان تجهیز کند. این ضمانت‌نامه‌ای است برای گردش امور به گونه‌ای درست.

قرآن به اشکال گوناگون مسلمانان را بدین رویکردها راهنمایی می‌کند. در مرتبه‌ی نخست آنان را نسبت به دشمنانی آگاه می‌کند که در کمین آنان سنگر گرفته‌اند و از شر دشمنان برحذر می‌دارد. دشمنانی که پیوسته نسبت به کارهای آنان بیدار و توطئه‌ها و دسیسه‌ها می‌کنند. بار دیگر آنان را نسبت به دریافت اخبار و شایعاتی که در باره‌ی امور اجتماع در دهان‌ها افتاده است متوجه می‌سازد. دیگر بار آنان را به داوری درست درباره‌ی اشخاص و اشیا و شتاب نکردن در صدور حکم در باره‌ی موضوعی که کاملاً و از هر نظر روشن نشده است. و بار دیگر آنان را وادار و راهنمایی می‌کند که از زمامداران خود تا هنگامی که براساس دستور خدا و رسول رفتار می‌کنند اطاعت کنند و مانند آنها.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمۡ لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ

---

[1]ـ خدا به‌شما می‌فرماید امر به‌معروف و نهی از منکر کنید پیش از آنکه (بر اثر خودداریتان از این کار مورد بی‌مهری من واقع شده) اگر مرا بخوانید شما را اجابت نکنم، و از من چیز طلب کنید به شما نبخشایم و از من کمک بخواهید شما را یاری نکنم. حدیث نبوی به نقل از ابن‌ماجه و ابن‌حبان.

أَكۡبَرُۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ﴾ (آل عمران/ 118-120)

«ای اهل ایمان، از غیرهمدینان خود دوست صمیمی و همراز نگیرید، چه آنکه آنان که به غیر دین اسلام هستند از خلل و فساد در کار شما ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند، آنان همیشه مایلند شما در رنج و سختی باشید. دشمنی شما بر زبانشان آشکار شده است، در صورتی که آنچه در دل پنهان می‌دارند بیش از آن است که بر زبان آنها آشکار می‌شود. ما آیات خود را برای شما به‌خوبی بیان کرده‌ایم اگر عقل خود را بکار بندید. آگاه باشید چنانکه شما آنان را (کافران را) دوست می‌دارید آنان شما را دوست ندارند، شما به همه‌ی کتب آسمانی ایمان دارید، هنگامی با شما ملاقات می‌کنند گویند: ایمان آورده‌ایم، و هنگامی که تنها می‌شوند از شدت کینه سرانگشت خشم علیه شما به‌دندان گیرند. بگو: از این خشم بمیرید خدا از درون دلها کاملاً آگاه است. اگر شما مسلمانان را خوشحالی پیش آید از آن بدحال و غمگین شوند و اگر به شما رویداد ناگواری رسد از آن خوشحال شوند، اما اگر شما پایداری پیشه کنید و پروا گیرید از مکر و دشمنی آنان به‌شما هیچ آسیبی نخواهد رسید که همانا خداوند برآنچه می‌کنند کاملاً آگاه است».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴾ (النساء/59)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، فرمان خدا و رسول و سرپرستان فرمان از خودتان را اطاعت کنید؛ و اگر در چیزی کارتان به نزاع و گفتگو کشد، آن را به‌خدا و رسول بازگردانید اگر به‌خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هر چه بپندارید بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود».

﴿ وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا ﴾ (النساء/83)

«و هنگامی که امری را که باعث امنیت و یا ترس است به‌دستشان برسد آن را منتشر کنند، در صورتی که اگر به‌رسول و به زمامداران خودشان رجوع می‌کردند همانا تدبیر کار را آنان‌که اهل استنباط هستند می‌دانستند، واگر فضل خدا شما را در برنگرفته بود، بدون تردید به‌جز اندکی همگی شیطان را پیروی می‌کردید».

﴿ قُل لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾ (المائده/100)

«بگو: مردم پلید هرگز با مردم پاک یکسان نیستند، هرچند بسیاری ناپاکان در جهان شما را به‌شگفتی اندازد. پس ای مغزداران با فکر از خدا بترسید و پروا گیرید باشد که رستگار شوید».

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَـٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَـٰدِمِينَ ﴾ (الحجرات/6)

«ای مؤمنان، اگر فاسقی برای شما خبری آورد در باره‌ی آن بررسی کنید تا روشن شود، مبادا به سخن‌چینی فاسقی از روی نادانی به گروهی زحمتی برسانید و سخت پشیمان شوید».

این آیات و بسیاری از آیات دیگری که در این باره بحث می‌کند، در تأیید گفته‌ی ما است که تمام ارشادهای اجتماعی و برنامه‌های زندگی با متوجه ساختن مردم به‌خدا و تقوای به‌خدا همراه است. و اینها از راهنمایی‌های ایمانی جدا است که ذاتاً در این آیات نهفته است. تمام اینها برای جلب توجه انسان به این امر است که ارزش‌هایی در جامعه واقعاً ارزش دارد که از خدا سرچشمه گرفته باشد، و ایمان به‌خدا را در شخص ایجاد کند، و انسان را از تمام ارزش‌های دروغین ظاهری جدا کند، حال این ارزش‌های دروغین خواه قدرت تجاوزکارانه‌ای باشد، خواه جاه و مقامی کاذب و یا مالی که ایمان را بزداید، خوشگذرانی‌هایی که نفس و اراده‌ی انسان را فاسد کند، و یا شریک کردن قوه‌ای از قوای فناپذیر زمینی با خدا باشد. این موضوع به تکرار در خلال قرآن آمده است و از هر وسیله‌ای که این منظور را برساند استفاده می‌کند: از پند و اندرز مستقیم و صریح تا بیان داستان‌های تمثیلی و واقعی، همه برای یک منظور است: بیدار کردن قلب انسان نسبت به ارزش‌های واقعی، حقیقی، سزاوار احترام و پیروی، و هشیار کردن عقل انسان برای پژوهش و تفکر در باره‌ی این ارزش‌ها و با نظر صائب سنجیدن کارها تا در جامعه قابل اجرا شود، و سرانجام برای این است که مردم فریب ارزش‌های دروغین را نخورند که از راه راست خدا منحرف شوند، برای این است که قدرت‌های فانی، مقام‌های زودگذر، ثروت فتنه‌انگیز و شهوت‌های محرک، انسان را از مصالح حقیقی اجتماعی که از راه و روش‌های الهی سرچشمه گرفته است، منحرف نکند.

قرآن نیروی خرد را به‌نظر عمیق در باره‌ی سنت خدا و قانون فطری طبیعت و خلقت، در جهان، و روزگار ملت‌ها در سیر تاریخ متوجه می‌کند:

﴿ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَـٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ (آل عمران/137-138)

«پیش از شما سنت‌ها و قوانین طبیعی تغییرناپذیری بوده‌اند و رفتند، در پیرامون زمین گردش کنید تا ببینید آنان که تکذیب کردند چگونه هلاک شدند. این بیانی است برای عموم و پندی برای پرواداران».

﴿ أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّـٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَـٰرَ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَـٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴾

(الانعام/6)

«آیا ندیدی پیش از ایشان چه بسیار گروه‌هایی را هلاک کردیم، و حال آنکه در زمین به امکاناتی داده بودیم که شما را نداده‌ایم و از آسمان بر آنان پیوسته باران فرستادیم و در زیر پای آنان نهرها جاری ساختیم. آنان را به گناه خودشان هلاک کردیم و گروه‌های دیگری را پس از آنان پدید آوردیم».

﴿ قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴾

(الانعام/11)

«بگو: در روی زمین بگردید سپس بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است».

﴿ فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ ١٣٦ وَأَوۡرَثۡنَا ٱلۡقَوۡمَ ٱلَّذِينَ كَانُواْ يُسۡتَضۡعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلۡأَرۡضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۖ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلۡحُسۡنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْۖ وَدَمَّرۡنَا مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُۥ وَمَا كَانُواْ يَعۡرِشُونَ ﴾(الاعراف/136-137)

«ما نیز از آنان انتقام کشیدیم و آنان را در دریا غرق کردیم به کیفر آنکه آیات ما را تکذیب و از آن غفلت کردند. و ما طایفه‌ای را که آنان ذلیل و ناتوان می‌داشتند و ارث مشرق و مغرب زمین با برکت گردانیدیم، و احسان خدا بر بنی‌اسراییل به‌حد کمال رسید، به پاداش پایداری و استقامتی که در سختی‌ها کردند، و آنچه را فرعون و قومش می‌ساختند و بالا می‌بردند نابود و هلاک کردیم».

﴿ وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴾
(الاعراف/96)

«اگر مردم آبادی‌ها همه ایمان آورده پروا می‌گرفتند، بی‌گمان درهای برکات آسمان و زمین را به‌روی آنان می‌گشودیم و به‌هر حال از آنجا که تکذیب کردند، ما نیز آنان را به کیفر آنچه به‌دست می‌آوردند رساندیم».

﴿ وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٣ ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ﴾ (یونس/14-13)

«و ما گروه‌ها و نسل‌هایی را پیش از شما به کیفر ستمگری سخت به‌دست هلاکت سپرده‌ایم، و با آنکه پیامبرانی با آیات و نشانه‌ها برای آنان آمد باز هیچ ایمان نمی‌آوردند، ما نیز این‌گونه مردم مجرم را به‌کیفر می‌رسانیم، سپس ما شما را پس از آنان در زمین جانشین کردیم تا بنگریم که چگونه عمل خواهید کرد».

﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴾(الحج/40-41)

«و به راستی خداوند کسی را که [دین] او را یاری کند، مدد خواهد رساند. که خداوند توانای پیروزمند است. کسانی که اگر در زمین به آنان تمکّن دهیم نماز بر پای دارند و زکات پردازند و به کار پسندیده فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند. و سرانجام کارها خدا راست».

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾

(النور/55)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنان که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند. [چرا که] مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، اینانند که فاسقند».

﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴾ (الروم/9)

«آیا در زمین سیر نکرده اند تا سرانجام کار پیشنیان خود را ببینند که بسیار تواناتر از اینان بودند، و بیش از اینان زمین را آباد کردند و رسولان خدا با آیات روشن برای هدایت آنان آمدند (و نپذیرفتند و هلاک شدند)؟ و خدا در باره‌ی آنان هیچ ستم نکرد، بلکه خود آنان در باره‌ی خویش ستم کردند».

این دعوت‌های مکرر بدون تردید برای جلب‌توجه، و دعوتی است به‌اشاره، برای نظر در تاریخ امت‌های گذشته و پژوهش و بررسی دقیق عوامل فنا و بقای آنان با نظری روشن و آگاهانه و بصیرتی عبرت‌آموز و پندگیرنده.

این تکلیف به بررسی احوال ملت‌ها، برای حفظ کردن تاریخ برای امتحان آخر سال نیست! دعوتی برای بهره‌ور شدن از تاریخ و تظاهر به‌علم نیز نیست! دعوتی است برای

توجه کردن و پند آموختن، دعوتی است برای استفاده از تجربات بشرهای گذشته، دعوتی است که با خطوط روشن رسم شده است.

تاریخ ملت‌ها و زندگی امت‌ها در نظر اسلام (همچنان‌که واقعیت امر نشان می‌دهد) تطورات و دگرگونی‌های پی‌درپی، بی معنی و بدون هدف و غایت و بدون نظام شناخته شده‌ای نیست. بلکه این دگرگونی‌ها و گردیدن‌ها پیروی از سنت و نظامی معین است.

﴿ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴾

(احزاب/62)

«این سنت خدا (و ناموس طبیعی خلقت) است که در همه‌ی ادوار و امم گذشته برقرار بوده است و بدانکه هرگز تغییری در سنت خدا نخواهی دید».

سنت‌های خدایی و قوانین طبیعی خلقت که به‌وسیله‌ی نیروها و استعدادهایی که پروردگار در وجود انسان به ودیعه گذاشته است اعمال می‌شود، سنتی که به وسیله‌ی انسان به اختیار کردن یکی از دو راه جلوی روی او اجرا می‌شود:

﴿ وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ۝٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ۝٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴾ (الشمس/10-7)

«قسم به نفس و آنچه آن را بیاراست. تبهکاری و پرواداریش را بدو الهام کرد. هر کس خود را از بدکاری‌ها منزه و پاک ساخت رستگار شده است. و هر کس آن را به کیفر گناه آلوده ساخت البته زیانکار شده است».

دو راه و بس، راه سومی ندارد، هدایت و یا گمراهی. راه یافتن به‌روش مستقیم هستی که خدا به بندگانش نشان داده و آنان را بدان ارشاد کرده است، و یا انحراف از راه روشن و راست خدا...

نتیجه و دنباله‌ی هدایت، خیر و برکت است و قدرت یافتن در زمین و دست یافتن به نیروهای زمین؛ و به دنبال گمراهی، فساد است و ضعف و نابود شدن و از بین رفتن، اگرچه باطل همچنان پایدار ماند و درماندن خود پافشاری کند، اگرچه برای مدتی از زمان چنان خود را نگه دارد که چشم‌ها را خیره کند، سرانجام عاقبتی جز فنا نخواهد داشت.

تاریخ بشریت، تا آنجا که در ظاهر با «دگرگونی» و تغییر و انتقال از وضعی به وضع دیگر روبه‌رو بوده است، جز این دو حالت مغایر با هم عاقبتی نداشته است.

پند گرفتن نه به نیروی مادی است:

﴿ كَانُواْ هُمۡ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَءَاثَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾، (غافر / 21)

«آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر [چون قلعه‌ها، خانه‌های استوار و کاخ‌های بسیار محکم] داشتند».

نه به زیر و رو کردن زمین و استفاده از درآمدهای آن، و نه به قدرت مادی و دست یافتن به منابع سیم و زر زمین و تمکن پیدا کردن در آن:

﴿كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا ﴾، (روم / 8).

«آنان قوی‌تر و نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را [برای هدف‌های گوناگون] زیر و رو کردند و آن را بیش از آنچه اینان آبادش کردند، آباد نمودند».

و نه به تغییر یافتن ابزار تولید. به‌هیچ چیزی خارج از نفس و درون انسان نیست. پند گرفتن فقط از درون نفس انسان است و بس. خواه انسان هدایت شده و یا نشده باشد، نیروهای مادی زمین را خواه در راه خیر به خدمت درآورده باشد خواه در راه شر.

تفسیر مادی تاریخ در نظر اسلام (و واقعیت امر) چنین می‌نماید: مردی نزار و بیچاره کلیدی مانند بازیچه‌ی کودکان به‌دست گرفته می‌خواهد دروازه‌ی بزرگ و عظیم تاریخ را بگشاید! این مرد از حقایق بزرگ و مهم غافل بوده فقط مانند اطفال، به درخشندگی و جلای ظاهر توجه دارد و فقط به ظواهر اشیاء اکتفا می‌کند.

او از این حقیقت بدیهی و بسیار روشن غفلت دارد که تنها ابزار مادی تولید نیستند که وقایع تاریخ و حوادث مسیر آن را تعیین می‌کنند؛ بلکه شیوه‌ی استفاده از ابزار تولید، مسیر تاریخ و پیشامدها و وقایع تاریخ را تعیین می‌کند و روحیه‌ای است که بدان منظور به‌خدمت گرفته می‌شود!

در دوره‌ی کشاورزی، فئودالیسم در اروپا پیدا شد، اما در اسلام فئودالیسمی در کار نبود، زیرا در اروپا، باور رهبری کننده‌ای برای پراکنش دارای در میان مردم وجود نداشت، اما در اسلام چنین فکر رهبری کننده‌ای وجود داشت که امر دهد مال را میان همه‌ی مردم تقسیم کنند؟

﴿ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡ ﴾ (الحشر/7)

«تا مال بین اغنیا و توانگران شما دست به‌دست نگردد».

و هرگز هیچ کشاورزی دیده نشده که وابسته به زمین باشد و هنگام خرید و فروش زمین، کارگر کشاورز را نیز با آن خرید و فروش کنند و جزء زمین به تملک درآید، نتواند زمین را ترک کند و اگر زمین را ترک کرد قانون او را بگیرد و به‌صاحب زمین برگرداند تا هر چه خواست با او بکند! در واقع در هیچ‌یک از ممالک اسلامی سیستم برژوا[1] وجود نداشته است.

در دوره‌ی «صنعتی» نیز سرمایه‌داری و کمونیسم هر دو در کنار یکدیگر در دنیا پیدا شدند که هر یک دارای سیتم مخصوصی برای پراکنش است!

۱ــ نگاه کنید به کتاب «معركةالتقاليد».

و در هر دوره، نسبت به باور مردم در باره‌ی حقانیت هر یک و یا نسبت به پیروی از شهوات و هوا و هوس‌های آنها ممکن است باور چپی و یا راستیرا برگزینند.

و این دوره‌ها که مکتب مادیگری برای تاریخ تعیین می‌کند، همان دوره‌های تمدن مادی بر روی زمین است. اما دوره‌های مادی تاریخ به تنهایی، نه دوره‌های تاریخ است و نه انسان. در هر دوره، انسان یا راه راست واقعی زندگی و یا راه انحرافی را می‌پیموده است. دوره‌های مادی نه در این هدایت دخالت داشته و نه در گمراهی. و انسان را نه مقید به راه راست و نه مقید به راه انحرافی می‌کرده است. و پیشرفت مادی نه راه روشن معینی را جلوی پای بشر گذاشته است که حتماً آن مسیر را بپیماید، و نه در ذات این تقدم، راه راست روشنی بود که خط سیر بشریت را بنمایاند. روشن‌ترین مثال این مدعا همین روزگاری است که در آن زندگی می‌کنیم.

روزگاری که پیشرفت مادی و علمی به اوج خود رسیده است، اما بشریت، از نظر کشتار وحشیانه و دشمنی‌های بزرگی که عواطف و ارتباطات بشری را از هم گسسته، انسانیت را در رعب و هراسی دائم از نابودی گذاشته، به حضیض و پستی افتاده است. همانگونه که هدف‌های زندگی و غایت وجود انسانی نیز در نظر بشریت آنچنان پست شده است که هدفی جز لذت بردن و متمتع شدن از مادیات ندارد. و به‌دنبال این تصورات به پست‌ترین درجه‌ی انحطاط اخلاقی و اعمال غیرقانونی و نامشروع جنسی تنزل پیدا کرده و به آنچنان درجه‌ای رسیده که از حیوان نیز درگذشته است[1].

اسلام قلب بشر را ارشاد می‌کند تا چشم بصیرت خود را برای دیدن دگرگونی‌های حقیقی اجتماع باز کند و استعدادهای بیدار و آگاه خود را برای اندیشیدن و مطالعه در اسباب و نتایج این دگرگونی‌ها بکار برد، هریک از مثال‌های بی‌شمار تاریخی را که در برابر او پدیدار می‌شود و سنت و قانون طبیعی جاویدان خداوند در آنها به‌اجرا درآمده

1_ Servage

است، خوب مورد دقت قرار دهد: آن روش‌های طبیعی همیشگی که مؤمنان را در دنیا قدرت و تمکن بخشیده، ناسپاسان و از حقیقت روگرداندگان را نابود کرده است. به مؤمنانی تمکین داده که حق در هر لباسی که بوده است واقعاً بدان ایمان داشته و عمل می‌کرده‌اند. گرچه ممکن است گاه کافرانی به‌باور باطل خود افتخار کرده. بدان‌وسیله به مردم کبر فروخته باشند، و چندی با تجاوز به‌حقوق خود و دیگران و فساد در جهان، با جلال و جبروت حکومت کرده باشند؛ اما براساس یک سنت طبعی تغییرناپذیر، پیوسته پیروزی متعلق به ایمان، و خواری و شکست از آن کفر است. اگر برای لحظه‌ای پیروزی کفر و خواری ایمان را دیدید، بدانید که نقیض واقع و برای لحظه‌ی کوتاهی است!

قرآن، عقل‌ها و دلها را متوجه می‌سازد که در نتیجه‌گیری شتاب نکنند، زیرا بدون تردید بر اساس روش جریان یافته‌ی تغییرناپذیری، نتیجه‌ی بالا به دست خواهد آمد. عمر کوتاه افراد بشر نمی‌تواند مقیاس دیر و یا زودی برای نسبت‌های تاریخ باشد، و جولان دادن‌های عارضی نیز آخرین جولان نیست. نه آخرین جولان باطل در هنگام افولش است و نه نخستین جولان آن. ممکن است باطل، برای مدت معینی از زمان پیروز شود، شکوفان شود، تمکن و قدرت به‌دست آورد و بر روی زمین سروری کند، اما این جلال و شکوه پایان میدان تاخت و تاز نیست. این جزء اندکی از سنت همه جانبه‌ی خدا است[1]. باید چنین وضعی پیش بیاید زیرا مردم ناتوان و خوار می‌شوند اما خواهان تغییر وضع نیستند:

۱ـ امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلٍّ أَهْلٌ، فَلَئِنْ أَمِرَ البَاطِلُ لَقَدِيماً فَعَلَ، وَلَئِنْ قَلَّ الحقُّ لَرُبَّما وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيءٌ فَأَقْبَلَ»، [نهج‌البلاغه/ خطبه‌ی ۱۶]: حقی است و باطلی، و هر یک طرفدارانی دارد، پس اگر باطل فرمانروا شد، از روزگار کهن تاکنون چنین شده است، و اگر طرفدار حق اندک است، چه بسا (طرفداران آن زیاد شوند) و شاید هم (به کلی طرفداری پیدا نکند)، اما بدانید که بیگمان چیز که پشت کرد و برفت، کمتر امکان دارد دوباره روی بیاورد و بازگردد. (بازگرداننده)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ ﴾ (الرعد/11)

«خداوند حال هیچ مردمی را (در هر حال که هستند) تغییر نمی‌دهد تا خود آن مردم حال خود را دگرگون کنند».

و باید چنین وضعی باشد زیرا از ظلم خوششان می‌آید و آن را می‌خواهند. «**كيفما تكونوا يولى عليكم**»[1].

ادامه‌ی این وضع و فریبایی ظاهری، در حقیقت فتنه و بلایی برای ستمکاران است:

﴿ لِيَحۡمِلُوٓاْ أَوۡزَارَهُمۡ كَامِلَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴾ (النحل/25)

«تا آنکه بار سنگین گناه خود را به‌طور کامل روز قیامت به‌دوش کشند».

خداوند می‌خواهد که مؤمنان بدین‌وسیله پاک و بی‌غش شوند تا با تجهیزات کامل و سلامت و قدرت، بار رنج‌ها و رحمت‌ها را بردارند و کاملاً قدر سلامت و امنیت را درک کرده باشند:

﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩ إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمۡ شُهَدَآءَۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٠ وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ (آل عمران/141-139)

«سستی نکنید و اندوهناک نشوید، زیرا شما بلندمرتبه هستید اگر در ایمان ثابت قدم و استوار باشید. اگر به‌شما آسیبی رسید به دشمنان شما نیز شکست و آسیبی مانند آن رسید، این روزگار را دست به دست میان مردم می‌گردانیم خدا

۱ـ روایت نبوی به نقل از حاکم.

از حال کسانی که ایمان آوردند آگاه است، و از میان شما کسانی را به‌عنوان گواه برمی‌گزیند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد (در قانون سنت الهی، سرانجام ستمکار ذلیل است). تا در نتیجه اهل ایمان را از هر عیب و نقص پاک و کامل و کافران را محو و نابود کند».

و چنین اوضاع و احوالی بسیار است و گوناگون، اما سنت و قانون طبیعی خدا همیشه و همه‌جا یکسان است و تغییرناپذیر، بدون اندکی انحراف، در مسیر واقعی خود قرار گرفته است و جز آن نخواهد شد.

به‌این دلیل و برای نگهداری این عبرت در ذهن و استفاده از آنها است که مسلمانان، علاقه به پژوهش و بررسی در تاریخ و اندیشیدن در آن دارند تا با پند گرفتن از حوادث تاریخی مبتنی بر سنت تغییرناپذیر الهی، راه و روش زندگی خود را تصحیح کرده، اساس زندگی را با راهنمایی سرگذشت‌های بشری در طول تاریخ، بر این مسیر مستقیم قرار دهند.

بناچار نباید از این موضوع چشم‌پوشی کرد که روش تاریخ و جامعه‌شناسی اسلام از اساس، در حال حاضر، با روش تاریخ و جامعه‌شناسی اروپاییان، شدیداً جدایی دارد، و شایسته است که این دو بر پایه‌ی استوار دو طرح عمده و اصلی زیر در زندگی بشری، نوشته و تدریس شود: «راه راست پیمودن به‌رهبری خدا و یا منحرف شدن از راه خدا، و اثر هریک از آن دو در واقعیت تاریخ». این همان عنصر اصلی است که اروپا به‌عمد نادیده گرفته می‌خواهد ظواهر اشیا را، جدا از حقایق ریشه‌دار در سنت ازلی خدا و در واقعیت‌های تاریخی، بیاموزد!

سپس عقل بشری را برای رها کردن نیروهای مادی هشدار داده بدو می‌نمایاند که برای خدمت به انسانیت آن را مطیع و رام کند.

﴿ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ ﴾ (الاعراف/160)

«بخورید از روزی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم».

﴿ فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦ ﴾ (الملک/15)

«در پستی و بلندی‌های آن (زمین) حرکت کنید و از رویش بخورید».

﴿ وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ ﴾ (الانبیاء/80)

«و بدو صنعت زره ساختن آموختیم تا شما را از جنگ و ضربت شمسیر حفظ کند».

پیش از اینکه انسان را به رهانیدن و به خدمت درآوردن نیروی ماده و استفاده‌ی از آن متوجه کند، او را هشیار می‌کند که در باره‌ی حکمت خدا در آفرینش بیندیشد و بداند که خداوند سبحان (منزه از هر عمل لغوی) آسمان‌ها و زمین را به‌حق و به‌جا و از روی حکمت و نظم آفریده است. همچنین انسان را متوجه حکمت قانون‌گذاری می‌کند که پشتیبان اجرای حق و عدالت در میان مردم بر روی زمین است، با واداشتن بشر به اطاعت از خدا و رسول و فرمانبردن از زمامدارانی که براساس دستور خدا و رسول عمل می‌کنند و به راه آنان رفته‌اند، راه ایجاد مجتمع صالح و شایان را به انسان می‌آموزد. او را به سنت‌های گذشته‌ی خدا در باره‌ی امت‌ها در طول تاریخ متوجه کرده بدو می‌فهماند که تمکن و قدرت از آن کسانی است که به‌خدا ایمان آورده از مواهب و نعمت‌های او در راه خیر و خدمت به بشریت استفاده می‌کنند.

﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ ﴾ (الحج/41-40)

«هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است. (آنان که خدا را یاری می‌کنند) کسانی هستند که اگر در زمین به آنان اقتدار بخشیم و تمکن دهیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

و خواری و پستی برای کسانی است که به‌خدا کافر شده مواهب و نعمت‌های او را در راه تخریب و فساد در زمین بکار می‌گیرند.

﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴾ (الروم/9)

«آیا در زمین سیر نکردند تا عاقبت کار پشینیان را بنگرند که از اینان بسیار تواناتر بودند و پیش از اینان در زمین کشتزار و کاخ و عمارت برافراشتند و رسولان خدا با آیات و معجزات برای هدایت آنان آمدند (از آنجا که نپذیرفتند همه به کیفر کفر خود هلاک شدند) خدا در باره‌ی آنان هیچ ستم نکرد، بلکه آنان خود در باره‌ی خویش ستم کردند».

و از آنجا که آیات خدا را تکذیب کرده نعمت‌هایش را رعایت نمی‌کنند و آن نعمت‌ها را در راه درست خود و برای خدمت به بشریت بکار نمی‌برند، خداوند آنان را زیرورو می‌کند و نابود می‌سازد و در این نابودی اندکی ظلم بدانان نمی‌شود، نتیجه‌ی عمل خود را می‌بینند.

پیش از اینکه او را به‌سوی رهانیدن انرژی ماده ارشاد کند، روان او را برای پیوستن به‌خدا و پروا گرفتن از او متوجه می‌کند. به‌این دلیل عقل بشری، بدون اینکه فریفته‌ی آن

شود، انرژی را رهانیده آن را چکیده‌ی زندگی و تنها گوهر و عنصر اصیل حیات نمی‌داند. از نتیجه‌ی آن بهره‌برداری می‌کند. بدون اینکه خود را در اختیار آن گذارد، بلکه خود زمام آن را به‌دست دارد. در برابر آن اظهار بندگی نکرده و در راه ماده خود را فدا نمی‌کند.

این نکته‌ی حساس و قطعی، تفاوت میان نظام و باورها و افکار اسلامی با دیگران است. به‌دلایل روشن تاریخ، اسلام، نه امور واقعی و حقایق خارجی زمینی را مهمل می‌گذارد و نه به عالم مادی بی‌اعتنا است.

اسلام در سرزمین غرب، یعنی محیطی پیدا شد و نمو کرد که از شهرنشینی و تمدن مادی اندکی بیش نمی‌دانستند، آن مقدار اندک را نیز از قافله‌هایی که از گوشه و کناره‌های جهان متمدن آن روز بدان دیار می‌رفتند، یاد گرفته بودند. کاروان‌هایی که صبح در دیار آنان فرود آمده آثار مختصری از فرهنگ خود را بدانان یاد داده، شب از آنجا کوچ می‌کردند. اعراب بادیه کار مهمی جز سرودن شعر و جنگ‌های قبیله‌ای نداشتند. نه هیچ در باره‌ی علم، اندیشه‌ای و نه اختراع و بحث و پژوهشی، نه در باره‌ی دانش‌های عملی سخنی و نه از علوم نظری تجربه‌ای داشتند، اما اسلام همچون سیلی غُرّان و خروشان که با فشاری بنیانکن از ارتفاعی بلند فرو ریزد و تمام دشت و دره و رودخانه‌ها را لبریز کند، بر سر آنان فرو ریخته همه را از خواب نادانی و بی‌خبری بیدار کرده و از گور توحش و بدویت برانگیخت. آنچنان برانگیختنی که در تمام میدان‌های زندگی بشر پیشرفت کردند: در میدان علم و عمل، جنگ و سیاست، فقه و قانون‌گذاری. چیزی نگذشت که مسلمانان بر تمام علوم یونانی و مصری و هندی از پزشکی و فلک و طبیعیات گرفته تا شیمی و ریاضیات دست یافتند، و به اندازه‌ی کافی از سرچشمه‌ی آن علوم آب برداشتند، و بر هر رشته‌ای از آنها رشته‌ی زنده‌ی تازه‌ای افزودند و چنان دوره‌ی گسترده‌ای از علوم به فرهنگ و معارف انسانی تقدیم کردند که تاریخ را بیدار و

اروپا را بویژه، هشیار کرد، تا آنجا که همه‌ی نهضت‌های جدید خود را بر آن پایه قرار داد، و اگر چیزی از آن علوم و معارف را در آن دوران غفلت و بی‌خبری فرانگرفته بودند، پس از بیداری از مسلمانان آموختند. و پس از بی‌نیازی خود از آنان، نسبت به همان مسلمانانی که از آنان در اندلس و جاهای دیگر علم آموخته بودند، بیزار شدند و با آنان جنگیدند و از ممالک فتح شده بیرون کردند، سرانجام مسلمانان را کاملاً در تحت استعمار و استثمار خود درآوردند.

روش جدید علوم تجربی که پایه‌ی همه‌ی دانش اروپایی است، به اعتراف خود اروپاییان، میراث اصلی اسلامی است. ه.ر. گیب در کتاب خود «**الاتجاهات الحديثة فی‌الإسلام**» می‌گوید:

«موضوع مورد اتفاق همه، به باور من، این است که ملاحظات مفصل و دقیق پژوهشگران مسلمانان به پیشرفت معرفت علمی به‌طور مادی و محسوس کمک شایانی کرد، آنچنان که این کمک قابل لمس و روشن است. از همین پژوهش‌ها بود که در قرون وسطی روش تجربی در علوم به اروپا رسید».

این اعتراف، کوشش آشکار و قابل لمس مسلمانان را (در هنگامی که مسلمانان واقعی بودند) در بالا رفتن و پیشرفت علوم نظری و تجربی، به‌طور کافی و وافی ثابت می‌کند. اما این پیشرفت مادی (که مرحله‌های زیادی از آن را پیمودند) نه هرگز آنان را فریفته‌ی خود کرد و نه اندکی از حد انسانی بیرون شدند. و این از مزایای اسلام است!

پیشرفت علوم مادی به وسیله‌ی مسلمانان، آنان را چنان شیفته‌ی خود نکرد که از خدا و راه او و بندگی او و سیر در راه هدایت او ببرند و منحرف شوند.

آنان را آنچنان به‌خود مشغول نداشت که از جهان روان جدا شوند.

علوم مادی آنان را مفتون خود نکرد که آن را در راه شر بکار برند.

آنان را فریفته‌ی خود نکرد که مانند امروز غرب، یکسره به‌سوی ماده کریه نفرت‌انگیز رو بیاورند. آنان را مفتون خود نکرد که به بهانه‌ی پیشرفته و روشنفکر بودن، همه‌ی اخلاق خود را دور بیندازند. بلکه علم، در نزد مسلمانان، سیر خود را در مایه‌ی ایمان و باور ادامه می‌داد و در میسر خود هر روز چیز تازه‌ای کشف و به مطلب نوی می‌رسید، در راه خیر و خوبی و خدمت به بشریت پیش می‌رفت و گام می‌گذاشت، چون در راه خرد رهسپار بود[1].

در زندگی مسلمانان، آن رمیدگی و تنفر زشت، نه میان علم و دین و نه میان بشر و خدای آفریننده‌ی بشر وجود دارد.

در واقع این افسانه‌ی مسخره‌ی یونانی پرومته‌ی آتش‌دزد[2] است که در احساس ناخودآگاه اروپائیان اثر گذاشته، پنداری از خدا در مشاعر آنان نقش می‌بندد که از راه خدا و هدایت حقیقی او منحرف شوند.

۱ـ نگاه کنید به فصل «طلب‌العلم فریضة» در کتاب «قبسات من‌الرسول»

۲ـ پرومته Promethes به (تلفظ لاتینی و یوانی Prometheus) به‌معنی (از پیش‌آموخته). در میتولوژی یونان نام خدا و یا فرشته‌ای است که استعمال آتش را به‌نوع بشر آموخت. آتش را برای استفاده‌ی بشر از بهشت دزدیده بود. ژئوس برای به‌کیفر رساندن او بر صخره‌ای او را به‌زنجیر کشید، و لاشخوری هر روز آمده جگرش را می‌خورد و شب جگرش کاملاً درست سر جای خود قرار می‌گرفت. (وبستر انگلیسی)

Promethee خدا و یا فرشته‌ی آتش پسر تیتان ژاپت (از نیمچه خدایان) برادر اطلس (فرشته‌ای که زمین روی دوش او است). از نظر میتولوژی کهن یونان، پرومته کسی است که نخستین بار تمدن بشری را ایجاد کرده است. پس از اینکه انسان از خاک سرشته شد، برای جان دادن بدو آتش را از بهشت دزدید. ژوپیتر (خدای خدایان) برای تنبیه اوپاندور (نخستین زنی که خلف شده) را به‌سوی او فرستاد، اما تیتان (پدر پرومته) آن نقشه را با مهارت کشف کرد و از بین برد. سرانجام ولکان (خدای آتش و فلزات) به دستور ژوپیتر او را روی صخره‌ای ققفاز با میخ کوبید. لاشخوری جگر او را درمی‌آورد.

«اینگونه افسانه‌های یونانی است که میان بشر و خدایان او رابطه‌ای پر از خشم و کینه ایجاد می‌کند. رابطه‌ای که نه اثری از رحمت و عطوفت و دوستی در آن دیده می‌شود و نه آسایش و راحتی، پیوسته میان خدایان و بشر و میان خدایان جنگ نزاعی درگیر است که هرگز خاموش نمی‌شود و نائره‌ی کشمکش همیشه فروزان است.

«مبارزه بر سر آتش مقدس معرفت همچنان درگیر است، آتشی که بشر می‌خواهد بر آن چیرگی یابد تا به تمام اسرار هستی معرفت یابد و از خدایان شود و خدایان بشدت و با وحشیگری آنان را می‌رانند تا خود به‌تنهایی صاحب قوه و قدرت باشند و بدون مزاحمت انسان را بر عالم سلطنت کنند!

«در نظر آنان اصل و ریشه‌ی علاقه و ارتباط میان بشر و خدا از این افسانه‌ها سرچشمه می‌گیرد! ارتباطی که در اوهام اروپاییان جایگزین شده ناآگاهانه افکار آنها را به‌تصرف درآورده است. بیچارگی تنها چیزی است که آنان را در برابر خدا و مشیت او خاضع کرده است! در نتیجه از این بیچارگی خشنود نیستند و در برابر آن آرام نمی‌گیرند، در مبارزه‌ای پیگیر با خدایان، خواستار قدرت و معرفت بوده، پیوسته می‌خواهند بر آن ناتوانی چیرگی یابند و یا (به قول خود آنها) قوای طبیعت را به‌تصرف خویش در آورند، و یا همچنین به‌گفته‌ی ناخودآگاه خویش اسرار را به چنگ آورند! قدرت و معرفت را از همان خدای بتی قدیمی می‌خواهند بگیرندکه برای گرفتن آتش مقدس با او در حال مبارزه بودند!

«غربیها با همین انگیزه‌ی مخفس مطبوع که در اعماق جان و ضمیر ناخودآگاه آنان جایگزین شده چنین احساس می‌کنند که هر گامی از گام‌های علم، انسان را بالاتر از آنچه هست ترقی داده، خدایان را از مقام و ارزش والای خود پایین می‌آورد! این پیکار

سرانجام به‌وسیله‌ی هرکول (پسر ژوپیتر قهرمان قدرت) آزاد شد. برگرفته از لاروس کوچک فرانسه (برگرداننده)

همچنان ادامه دارد: هر پیشرفتی که نصیب علوم شود، به‌حساب پایین آمدن خدا از مقام جبروتی خود و بالا رفتن انسان گذاشته می‌شود، تا بدان لحظه‌ای برسد که برای رسیدن بدان، آب از دهان غربی جاری شده افسوس می‌خورد، یعنی لحظه‌ای که انسان بتواند زندگی را بیافریند و خدا شود»[1].

این‌چنین شیوه‌ی نگرش از یک‌سو و از طرف دیگر، در اروپایی که دانش، بدون نگرش خداپرستی، و ماده، بدون باورمندی به‌روح، بر آن چیره شده، پیشرفت عظیم ماده، انقلابی در ذات و سرشت انسان ایجاد کرده است. این انقلاب تا بدانجا منتهی شده است که انسان را یک ابزار حیوانی به‌شمار آورده آن را مانند دیگر ابزار و آلات بکار می‌برد. و همین ابزار و آلت شمردن انسان، در بخش مهمی از روزگاران بشریت، منشأ روانشناسی انسان بود.

«در اینجا یک عامل مهم آن را وادار به چنین نگرشی در باره‌ی انسان می‌کرد. از ابتدا انسان بود که ابزار و آلات را بکار می‌برد! و درک او چنین بود که نیروی ارشاد کننده و هدایت کننده او است. و آلات و ابزار در برابر او خاضع و رام بود، به‌هر گونه‌ی دلخواه آن را می‌گردانید، از این رو تا این هنگام بر آلات چیره و صاحب قدرت بود.

«اما پس از آن، ابزار کار دگرگون شد».

«دیگر ابزار دستی نبود که انسان با دست خود آنها را به‌جریان اندازد، به قدرت خود بر آنها آگاهی داشته باشد، اگر خواست آن را از کار باز دارد و اگر میل کرد عنانش را رها ساخته آن را به‌کار وادارد».

«ابزار کار و ماشین‌آلات مورد استفاده، به اندازه‌ای بزرگ و پرحجم شد که انسان در برابر آنها ذره‌ای شد که هیچ به‌حساب نمی‌آید».

«به‌همین دلیل و به‌دلیل اهمیت ابزار کار، یک دگرگونی در کارگاه ایجاد شد».

۱ـ نقل از کتاب «قبسات من‌الرسول» فصل «طلب‌العلم فریضة».

«پس از اینکه کارگر و یا صاحب‌کار و صنعتگر نتوانست کار خود را با دست انجام دهد، و آنگاه که دیگر بر ابزارکار آنگونه چیرگی نداشت که به‌هر سو که بخواهد بکشاند، کارگر جزء کوچکی از مجموع کار شد و آلت وابسته‌ای بدون اراده‌ای شد که برای انجام عملی، با اجزای بسیار دیگری وابستگی داشت، به‌گونه‌ای که بدون آنها هیچ‌کاره بود. عمل کارگر فقط بستن و پیوند دادن پیچ و مهره‌ها بود، و دادن مواد خام به ماشین عظیم غول‌پیکری که بسرعت همه را بلعیده بیشتر می‌خواست.

«در اینجا بود که دگرگونی بزرگی در روانشناسی انسان پدیدار شد.

«در واقع انسان، از دست دادن تدریجی چیرگی خود بر خویش، و در همان هنگام، از دست دادن انسانیت خویش را آغاز کرد».

«این ماشین غول‌پیکر، شبح مبالغه‌آمیزی اعماق نفس انسان ایجاد کرده و در نظر او چنان قدرت قاهره‌ای شده که خواست خود را بدو املا می‌کند و هرگونه که میل دارد زندگانی او را به‌تصرف درآورده و تغییر می‌دهد.

«انسان از گمراهی چنین احساسی کرد و در نتیجه، در مقابل آن، حقارت و ناچیزی خود را پذیرا شد، ادراک و مشاعر زنده و بلندپروازی‌های درخشان و پرتوافکن خود را نیز کوچک شمرد، عواطف خروشان و جوشان و شوق‌های آزاد خود را نیز (که پیش از آن به آزادی به همه‌جا سر می‌کشید) تحقیر کرد. سرانجام بتدریج بافت‌ها و پیوندهای زنده‌ی با روحش، سخت و خشک شد و مانند همان ماشین خشک بی‌روح و کور و کر سختی شد که بر انسانیت و وجود او چیره شده بود.

«و به‌طور کلی تمام زندگانی او مانند ماشین، یکنواخت و خودکار شد! در بامداد آغاز به کار کرده شب به‌پایان می‌رسد».

«چون دکمه و کلیدی، در لحظه‌ای معین (براساس برنامه‌ی ماشین) باز شده، بدون توجه به شعله‌های جمع شده، در اعماق جانش، این ماشین نفسانی آغاز به‌کار می‌کند،

پیوسته کار می‌کند و کار می‌کند و کار می‌کند... تا کار تعطیل شود. در اینجا یکباره کار متوقف می‌شود. آغاز به‌کار او نیز ناگهانی و یکباره بود. هنگامی که کارخانه از حرکت ایستاد، او نیز کار را تعطیل می‌کند. سپس به نوبت، گروه دیگری از این ادوات وابزار نفسانی جاندار کار خود را آغاز می‌کنند، و گروه دیگری خاموش و سرد و خشک و بی‌حرکت می‌مانند.

«اما انگیزه‌ی سرکوفته‌ی حیوانی بشریت، ناچار است به‌صورتی رها شود، زیرا همه‌ی آن انگیزه‌های حیوانی، ضمن زندگی یکنواخت ماشینی خشک و بی‌روح، از بین نرفته چیزی از آن مستهلک نمی‌شود.

«مانند چارپای چموشی که بند از آن برداشته باشند، عملاً منفجر می‌شود».

«پریدن بدنی شیفته و دیوانه ... به جانب جسد شیفته و سرگردان دیگری. و کینه‌هایی که در چارچوب حیوانی خود نیز واپس زده شده است، یک‌مرتبه بیرون میریزد، و برای لحظه‌ای اندکی اعصاب ناراحت پرجوش و خروش او آرامش می‌یابد، تا دوباره آماده‌ی بارگیری از نیروی سرکوفته‌ی واپس‌زده‌ای شود که هر لحظه راه فرار می‌جوید».

«زندگی انسان پیوسته چنین می‌شود، زندگی ماشینی خشک بی‌روحی که نه عواطف زنده در آن محلی دارد، و نه شوق‌های بلندپرواز و نه احساسات دقیق و عمیق. هیچ محلی برای سر کشیدن و رخ نمودن افکار بلند و یا احساسات بزرگ در آن وجود ندارد... زندگانی حیوانی که ته‌مانده‌ی حرکتها و پویایی زندگی را نیز در خود غرق کرده است. به‌این دلایل است که انسان ناپدید شده جای او را در روزگار جدید، در سراسر زمین، حیوان ماشینی پر کرده است»[1].

آنگاه آن کشمکش پیوسته‌ی دیوانه‌واری که غرب برای به‌دست آوردن ماده و چیرگی بر ماده بدان دچار است، کشمکشی است که زمین را رو به فنا و نیستی می‌کشاند.

۱ـ نقل از کتاب «فرد و اجتماع» فصل «انسان و ماشین».

تمام این عوارض و دیگر نتیجه‌ها، همه به‌دلیل گسستن پیوند میان دین و دانش و انسان با خدا است.

از این رو اسلام شدیداً اصرار دارد، دل پیوسته با خدا ارتباط داشته باشد و عقل را به حکمت خدا و راز آفرینش و آیات و نشانه های قدرت و بزرگی او در فراخنای جهان، ارشاد کند. عقلی که نیروی ماده در زمین را استخراج می‌کند. پیوند همیشگی میان بنده و پروردگار، در اسلام، پیوند دوستی و محبت و امید است و بس.

بشر احتیاج به نزاع و کشمکش با خدا ندارد تا به معرفت دست یابد، خدای واحد جهان، معرفت را با کمال بخشندگی و سخاوت، به بشر موهبت فرموده است. او دلها و دیدگان به‌بشر داده است، او کسی است که زمین را آن چنان برای بشر رام ساخته است که در تمام گوشه‌های آن بگردند و از روزی‌های آن بخورند، او کسی است که «ازطیبات و خورش‌های پاکیزه روزی شما کرده است» و او کسی است که «هر چه را در آسمانها و زمین است برای شما مسخر ساخته» و سرانجام او کسی است که «به وسیله‌ی قلم آموخت و آنچه را بشر نمی‌دانست بدو یاد داد». پاسخ همه‌ی این موهبت‌ها، شکر نعمت و شناخت او شناخت قدر نعمت‌ها است، این همه بزرگواری را باید با مودت و محبت پاسخ داد نه با سرپیچی از فرمان او و چشم‌پوشی از بخشش‌های او.

پیوند و ارتباط میان روان و خرد، در اسلام، همیشه پابرجا و ناگسستنی است و از این رو عقل آموزش دیده از معرفت خدا هرگز گمراه نمی‌شود، از راه نیکی و خیر منحرف نمی‌شود، و معلومات خود را در راه شر بکار نمی‌برد.

پیوند میان روح و ماده نیز در اسلام، پابرجا و محکم است. انسان بندگی ماده را نمی‌پذیرد و مجذوب و مرعوب ماشین نمی‌شود تا بر او چیرگی یابد. او نگهبان وجود رو به کمال خود بوده پیوسته از خدا درخواست نیرو می‌کند، از این رو پیوسته او چیره و غالب بر همه چیز، و همیشه عنصری فعال و مثبت است.

این است راه اسلام برای پروزش خرد: «رنگ‌آمیزی و شکل دادن خدا است و کیست که بهتر از خدا به‌رنگی درآورد».

﴿ صِبْغَةَ ٱللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً ﴾ (البقره/138)

«رنگ‌آمیزی و شکل دادن خدا است و کیست که بهتر از خدا به‌رنگی درآورد».

پرورش بدن

مقصود ما از بدن در بحث تربیت، عضلات و اندام‌ها و حواس و رگ‌های آن نیست. هدف ما از جسم، آن نیروی زنده‌ی حیوانی است که از بدن سرچشمه می‌گیرد و در ادراک نفسانی نمودار می‌شود، نیروی محرکه‌ی فطریات و انگیزه‌ها و انفعالات. و نیروی حیات حسی با چارچوب بسیار گسترده‌ی خود.

بدون درگیری با روانشناسی تجربی که می‌گوید: «نفس با همه‌ی احساس‌ها و اندیشه و رفتار وابسته بدان، چیزی نیست جز واکنش‌های شیمیایی و الکتریکی جسم»؛ و بدون اینکه با نظریه‌های فلسفی که بیان می‌کنند: «چشم صرفاً ظرفی برای نفس است»، مخالفتی ابزار داریم؛ می‌گوییم میان جسم و جان، پیوندی محکم و فعل و انفعال مشترک وجود دارد، نفس بر بدن اثر می‌گذارد، و بدن بر نفس، و هیچ جدایی و تفاوتی میان آن دو نیست.

در فصل‌های پیش گفتیم که سرشت انسان، واحد به‌هم پیوسته‌ی مرتبطی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را به‌اجزایی تجزیه کرد. تنها ضرورت بحث موجب شده است که هر جزیی از اجزای متصل وجود انسانی را جدای از یکدیگر بررسی کنیم، اگرچه در حقیقت نمی‌توان آنها را از هم جدا ساخت.

بویژه نمی‌توان جسم و جان را از هم جدا کرد. نمی‌توان از زندگی جسم مادی، بدون ورود در مرز نفس سخن گوییم. بینایی و شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه، حواس جسمانی است، ما هیچ‌یک بدون دخالت جان و جدای از سرشت و ذات آن،

وظیفه‌ی خود را انجام نمی دهند، و از حواس بدون صحبت از ترکیبات فیزیولوژیگ آن نمی‌توان بحث کرد، و یا برای معالجه‌ی اختلالی که بدانها دست داده، به پزشک مراجعه کرده و از ساختمان آنها صحبت نکنیم. اما هنگامی که در حد همه‌جانبه‌ی حیوانی آن گفتگو می‌کنیم، به‌عنوان یک حس به غایت پیوسته، از آن بحث به‌میان می‌آوریم، یعنی در خارج انجام گرفته است و آثار آن را می‌بینیم، و به‌صورت آثار نفسانی نمایانگر شده که به‌دلیل کارکرد حواس، وجود پیدا کرده است. دیدن بدون درک آن چیز، صرف شنیدن بدون تدبر در باره‌ی آن، چشیدن و بوییدن و لمس کردن، بدون اینکه اثری از آنها در نفس بازتاب داشته باشد، در زندگی انسان ارزش ندارد، و نتیجه‌ی رشد یافتن آن حواس است.

﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ كَٱلْأَنْعَـٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَـٰفِلُونَ ﴾ (الاعراف/179)

«دلهایی دارند که با آن در نمی‌یابند و چشمهایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان چون چهارپایانند، بلکه اینان گمراه‌ترند، ایشان بی خبرند».

یعنی حواسی دارند که اگرچه از نظر ترکیب ظاهری، سالم است، اما وظایف نفسانی خود را انجام نمی‌دهد.

همچنین اندام‌های بدن، روده‌ها و رگها و اعصاب همه، ترکیبات جسمی هستند، اما سرانجام همه‌ی اینها نیروی حیوانی متحرکی هستند، که برای تحقق اثری نفسانی، شدیداً با هم ارتباط و همکاری دارند.

اسلام برای تربیت جسم و این نیروی حیوانی، دو مطلب را با هم رعایت می‌کند. جسم را به دلیل آنکه جسم است، برای دستیابی به‌هدف نفسانی مربوط بدان، تربیت می‌کند، رسول خدا ﷺ بدین مطلب کاملاً توجه داشته است که فرموده: «**إن لبدنک علیک حقا**» بدنت را بر تو حقی است، از نظر تغذیه و استراحت و پاکیزگی و قوی کردن آن که باید ادا کنی تا انسان از آن بهره‌ی ظاهری پاکیزه‌ی حلالی که خداوند بارها بشر را به استفاده از آن می‌خواند، برخوردار شود:

﴿ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا ﴾ (القصص/77)

«بهره‌برداری از دنیایت را نیز فراموش مکن».

﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾ (الاعراف/32)

«بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود (از دل طبیعت) خارج کرده حرام، و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده است؟».

همه‌ی اینها برای آن منظور نفسانی مبتنی بر پایه‌ی جسمانی است، سپس آن نیروی حیوانی را می‌افزاید که برای تحقق هدف‌های زندگی، به‌طور کلی، لازم است.

راهنمایی‌های اسلام در این باره زیاد است. تیراندازی و اسب‌سواری و یا همه‌ی ورزش‌های بدنی که از احادیث منصوص رسول خدا است، جزیی از روش تربیت اسلامی است که منظور از آنها تقویت و پرورش جسم برای تحمیل سختی‌ها و بذل کوشش است، نه تنها برای بذل جهد و تحمل سختی، بلکه برای برداشتن نیروی کافی، بهره‌برداری انسان از زندگی و لذت بردن و تمتع از آن نیرو هست. یک بدن ناتوان مریض، نه می‌تواند بهره‌ی شایان و کافی از زندگی ببرد و نه توانا است به‌طور درست، توشه‌ی حیات را به نفس برساند تا در انجام وظایف مهم خود دچار سستی نشود؛

افزون بر اینها، در پیکار زندگی (که سرتاسر زندگی پیکار است) احتیاج به جسمی است که دارای بنیانی استوار و قابل اطمینان باشد.

به‌این دلیل آن حضرت ﷺ با عایشه رضی‌الله عنها، مسابقه‌ای گذاشت. یکبار رسول خدا برنده شد و یکبار عایشه. و بارها با ناقه‌ی قصوای خود با مردم مسابقه می‌داد[1].

سعی و هروله‌ی در مراسم حج نیز چنین اثری در بر دارد[2].

۱ـ مرحوم عباس محمود العقاد در کتاب: «راه محمد ﷺ» (ترجمه‌ی العبقریه محمد) ترجمه‌ی آقای دکتر مبشری صفحه‌ی ۱۹۳ و ۱۴ می‌نویسد:

همسر رسول اکرم ﷺ عایشه ل، چنین گفته است: «در سفری با نبی اکرم ﷺ همراه شدم و در آن هنگام دحترکی میان بدن بودم، پس از پیمودن مسافتی، پیغمبر اکرم به همراهان فرمود تا پیش روند. آنان جلو افتادند. آنگاه مرا گفت: بیا تا مسابقه‌ی دویدن دهیم و من پیش افتادم و رسول خدا چیزی نگفت. سفر دیگری پیش آمد و در آن زمان من فربه شده بودم. رسول خدا باز همراهان را فرمان داد که جلوتر بروند و با هم مسابقه‌ی دوش دادیم و او از من برد. آنگه خندید و فرمود: « این به جای آن». و در آن هنگام وی به مرحله‌ی شصتم زندگی رسیده بود. این مسابقه نشان می‌دهد که روح وی از بدنش چالاکتر و جوانتر بوده و تا پایان عمر، با نشاط حیات بوده و بر بدن و بر زندگانی چیزگی داشت.

۲ـ پوشیده نماند که هر عملی در دین اسلام باید در راستای نزدیکی به‌خدا صورت گیرد، گرچه فوائد فراوان دیگری در آن باشد. مانند روزه که هزاران اثر بهداشت جسمانی و نفسانی و روانی دارد، اما خداوند می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾، آخر و نهایت روزه تقوا است. نماز هم هزاران اثر بهداشتی و مانند آن دارد، اما نیت صرفاً باید برای نزدیکی به‌خدا باشد. سعی و هروله (دویدن و رفتن میان صفا و مروه) نیز باید برای نزدیکی باشد اگرچه اثر ورزشی و تقویت جسمانی نیز دارد، و قصد نویسنده‌ی محترم نیز همین است و در خلال کتاب این نظر برداشت می‌شود، و اصولاً باید قوی بنیه بود تا بتوان سعی و هروله و سایر مراسم حج را به‌جای آورد وگرنه یکبار در عمر چنین کرد، چندان اثر تقویتی ندارد. (برگرداننده)

همه‌ی دویدن‌ها تمرین‌هایی است برای تقویت اندام و ماهیچه و رگهای بدن و پرورش نیرو، سلامت و تمکن در آن.

اما در این بحث جدید خود در باره‌ی تربیت بدنی از نظر اسلام در حد جسم به معنای صرفاً فیزیولوژی آن (اگرچه اسلام عنایت خاصی بدین معنا و بهره‌برداری از آن دارد) متوقف نشده از آن نیروی حیوانی که از جسم سرچشمه گرفته در ادراک نفسانی نمودار می‌شود، بحث می‌کنیم که در ابتدای این فصل یاد شد، و اسلام با کوشش فراوانی بویژه به تربیت و تمرین و تقویت آن جدیت دارد.

اسلام به‌روشنی و اصرار کامل، این نیرو را به بانگ بلند، نه به طور گنگ و مبهم به رسمیت می‌شناسد و برای آن اهمیت قائل است، و حتی با تابش نورافکنی آن را روشن ساخته در معرض دید همه قرار می‌دهد.

اما همچنان‌که خرد و روان را تربیت می‌کند، جسم را نیز در معرض «پرورش» قرار می‌دهد. آن را با پاکیزه کردن و تهذیب، تربیت می‌کند نه با سرکوبی و نابودی.

اسلام، نیروی حیوانی انسان را نه به‌طور ذاتی پلید می‌داند، نه تحقیر می‌کند و نه از آن گریزان است. نمی‌گوید جسم انسان، به خودی خود، چنان ناپاک است که باید از آن پرهیز کرد و نجس است و باید خود را از آن دور نگه داشت، بلکه با صراحت کامل آن را نیرویی حیاتی شناخته افزون بر آن با دعوت به بهره‌برداری از چیزهای پاکیزه می‌خواهد از آن تمتع برده به بدن توجه کنند:

﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴾

(الاعراف/32)

«بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود (از دل طبیعت) بیرون آورده، حرام کرده است و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع؟ بگو: این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص و نیکوتر از اینها در آخرت».

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾ (الکهف/15)

«آنچه را بر روی زمین جلوه‌گر است، ما زینت و آرایش زمین قرار دادیم تا مردم را با آن بیازماییم که کدام یک عملی نیکوتر دارد».

﴿ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ ﴾ (الاعراف/31)

«ای فرزندان آدم، زیورهای خود را در مقام عبادت به خود برگیرید».

﴿ نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمْ ﴾ (البقره/223)

«زنانتان کشتزار شما هستند، پس هر گونه که خواهید، به کشتزار خود در آیید».

افزون بر اینها، رسول اکرم ﷺ برای بهره‌برداری حلال و درست از نیروی جسمانی، پاداش نیز قائل شده است! فرمود: «در همبستری شما هم اجر است! گفتند: ای رسول خدا، دفع شهوت ما هم اجر دارد؟! گفت: آیا نمی‌دانید که شما از راه حرام دفع شهوت کنید کیفر دارد؟ گفتند: بلی. فرمود: پس از راه حلال چنین کنید، پاداش نیک دارد» [1].

اسلام، به وسیله‌ی غسل و وضو، به‌روشنی برای درمان امور جسمانی می‌کوشد و در باره‌ی امور جسمانی و بهداشت آن نیز اظهار نظر می‌کند:

۱ـ به نقل از صحیح مسلم.

﴿ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ﴾ (البقره/222)

«در باره‌ی حیض زنان از تو می‌پرسند بگو: رنجی برای آنان است، در آن حال از مباشرت با آنان دوری کنید تا هنگامی که پاک شوند، هنگامی که طهارت یافتند از آنجا که خدا دستور داده است بدانان نزدیک شوید».

﴿ أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ ﴾ (البقره/187)

«مباشرت با زنانتان برای شما در شبهای ماه رمضان حلال شد».

هیچکس بدین اندازه این نیروی حیوانی پاک و دوست‌داشتنی را به رسمیت نشناخته در معرض دید همگان، با روشنایی تمام، قرار نداده است!

همان‌گونه که اسلام، در چارچوب امور جنسی، اصرار دارد تمایلات بدن به‌گونه‌ی درست خود برآورده شود، دوست می‌دارد که مرد مردانگی خود را به‌روشنی نشان دهد و زن نیز، زنانگی خود را. و از مخنث بازی و ادا و اطوارهای هر جنس و خود را به شکل جنس مخالف درآوردن سخت تنفر دارد؛ زیرا به نیروی جنسی، با فطرت دست نخورده و سالم آن احترام می‌گذارد. و این احترام گذاشتن نه بدین‌دلیل است که آن را در معرض فحشا قرار دهد و نه آن را وسیله‌ی ادا و اطوار و در جنسیت یکدیگر گم شدن.

اسلام، نه بدن را تحقیر می‌کند، نه از آن بدش می‌آید و نه آن را پلید می‌داند. بزرگترین دلیل بر این ادعا، شرکت دادن جسم است در عبادات و نینداختن آن از حساب. این ارتباط و تشریک جسم در عبادات، بویژه در نماز دیده می‌شود. وضو (گرچه دارای معانی روحی است) یک کار بدنی است و مقصود از آن تطهیر بدن پیش

از ورود در نماز است. نماز، در عین اینکه زمان بیداری فکر و آزادی روان است، در همان لحظه حرکت جسمانی نیز هست و در هنگام نماز، جسم نیز پیوسته در عمل، با عقل و روح همیاری دارد. با حرکت و خشوع و نگهداری طهارت در این امر مهم شرکت می‌کند وگرنه نماز باطل است.

روزه، در آن واحد عبادتی نفسانی و جسمانی است. به‌همین ترتیب عبادت، به‌معنای گسترده‌ی خود عبادت «عملی» است؛ زیرا در این توجه به خدا، جسم نیز شرکت دارد.

اسلام که نیروی جسمی را کاملاً محترم می‌شمارد، آن را به‌حال خود رها نمی‌کند تا با افسارگسیختگی به‌هر سو برود! بلکه آن را به‌نظم درآورده، رفتار آن را براساس اصل و قانونی در می‌آورد. زیرا این نیرو اگر به حال خودگذاشته شد، به‌طور طبیعی از حد خود تجاوز کرده سرشت و طبیعت انسان را نابود می‌کند.

زندگی، به شکلی که خدایش آفریده، دارای سلسله هدفهای حیوانی است که ناچار برای استمرار و پیوستگی حیات بر روی زمین باید عملی شوند. این هدفها، به وسیله‌ای محافظت فرد و محافظت بر نوع از طریق حفظ فرد، نمودار می‌شود و آفریدگار در فطرت، ضامن اجرایی برای اینها گذاشته است. این ضمانت اجرا را در اعماق جان، در اسکلت بنای انسان، در «ماده‌ی انسان» جسم و سرانجام در آن مشتی از خاک زمین قرار داده است که در بردارنده‌ی عناصر زمینی و شیمیایی و محرکات و غرایز و مانند آنها است.

فرد، برای حفظ خود ناچار از خوردنی و آشامیدنی و لباس و پناهگاهی است که در آن استراحت کند. و برای حفظ نوع، نیروی جنسی لازم دارد تا توالد و تناسل کند و نیرویی برای دفاع از خودش و دیگران در برابر هر تجاوزی. بدین جهات دوگانه، ناچار است که هم خود را به‌عنوان فردی مستقل و متمایز دوست بدارد؛ و هم به‌عنون عضوی

از جامعه‌ای که از او و از دیگران ایجاد شده است. همچنین ناچار است که این جامعه‌ی تشکیل شده از خود و دیگران را نیز دوست بدارد.

انگیزه‌ی حب نفس از «مهمترین انگیزه‌هایی» است که خدا در فطرت انسان به ودیعه گذاشته است، تا هم به محافظت خود و هم به حفظ نوع کوشد. و ضمانت تحقق این اهداف و اجرای این خواست‌ها را در ساختمان انسان تعبیه کرده است.

گرسنگی و تشنگی از ضمانت‌های اجرایی رفع نیاز دائمی جسم به خوردنی و آشامیدنی است، درد سوزنده‌ای که انسان از سرما و گرما و انقلاب‌های جوی احساس می‌کند، تضمین کننده‌ی رفع احتیاج بدن به لباس و مسکن و دیگر چیزهایی است که او را از گزند این عوارض در امان نگه می‌دارد. میل شدید به امور جنسی تضمین کننده‌ی تحقق توالد و تناسل مستمری است که برای حفظ نوع بر روی زمین ضرورت دارد. تمایل زیاد نفسی به بهره بردن و لذت یافتن، ضامنی است برای انسان که پیوسته هر نوع احتیاجی را که برای او پیش می‌آید از بین ببرد. به همین ترتیب هر موضوعی از زندگی دارای چنان ضامنی است که فطرت برای احساس بدان احتیاج به فکر کردن ندارد.

«درد» به تنهایی انگیزه نیست. از سویی رابط خویش است و از سوی دیگر رابط و پیغام‌رسان لذت! هر انگیزه‌ی فطری و هر خواستی از زندگی، در آن واحد، دارای دو ضامن اجرا است: ضامنی از عقب می‌راند و ضامنی از جلو به‌خود می‌کشد؛ یکی از آن‌دو، همان دردی است که از تحقق نیافتن میل ناشی شده و دیگری لذتی نهفته در تحقق خواسته است.

درد و لذتی که در ساختمان بدن و ساختمان نفس نهفته است، از بزرگترین انگیزه‌های زندگی می‌باشند.

انگیزه‌های فطری، خلاصه‌ی آمیخته‌ی نهفته در ساختمان جان و بدن است. لذت و الم به وسیله‌ی این انگیزه‌ها دور می‌شوند؛ یکی از آن دو به وسیله‌ی آنها دفع می‌شود، و دیگری را به‌سوی خود می‌کشند تا به جلو رانده شود.

و اگر خوب بدین مطلب توجه داشته باشیم، کمینگاه خطر را در میان این میل‌ها خواهیم شناخت. در عین ضروری بودن آن برای بقا و استمرار زندگی، آمادگی شدیدی برای رها شدن و افسارگسیختگی دارد. با تمام کشش و رانش شدیدی که در طبیعت این انگیزه‌ها وجود دارد، مسلم است که اگر به‌حال خود گذاشته شود، منفجر خواهد شد. و اگر افسار گسلد، مانند شتری سرکش و تیزرو، سوار خود را در معرض هلاک و نیستی قرار خواهد داد. نخست سوار خود (جسد) به امراض و علل مبتلا خواهد کرد و سپس مرگ زودرس و پیش از هنگام را به‌سوی آن می‌فرستد. و یا اگر نمیرد به سختی گرفتار شده ذره‌ای آسایش نخواهد داشت. طبیعت این انگیزه‌ها، رها شدن و افسارگسیختگی است، از این رو با هموار شدن راه، دیگر به‌هیچ چیز قانع نشده پیوسته این تجاوز از حد ادامه خواهد یافت، در اینجا است که لذت به الم تبدیل شده و تمتع از لذت‌های زندگی عذابی می‌شود.

کسی که در خوردن زیاده‌روی پیشه کند، هیچگاه سیر نخواهد شد، در اول برای سیر شدن می‌خورد، اما با عادت به پرخوری، نه تنها سیر نمی‌شود بلکه به پری و سوءهاضمه مبتلا می‌شود، نه از خوردن می‌تواند دست بردارد و نه آرامش می‌یابد.

کسی که برای راحتی و خوشی، از هیچ لذتی رویگردان نیست و پیوسته در فکر تن‌پروری است، مانند پیش احساس لذت و خوشی نمی‌کند بلکه دچار تنبلی و سستی شده پس از مدتی از سرزندگی و نشاط و حرکت می‌ماند و به چنان تنبلی ناراحت‌کننده‌ی خسته‌کننده‌ای دچار می‌شود که گویی دائم عذاب می‌کشد.

کسی که در امور جنسی زیاده‌روی کند هرگز آن لذتی که در ابتدای کار نصیبش می‌شد، بدو دست نخواهد داد. بلکه دچار یک نوع سیری و زدگی از جنس شده، نه از آن لذت می‌برد و نه او را سیر می‌کند، و پیوسته مانند گرسنه‌ای است که دنبال شکار تازه‌ای می‌گردد.

آن کس که در جمع مال و ملک بیش از حد حرص دارد، دیگر از دارایی خود لذت نمی‌برد، چنان گرسنگی و حرصی دچار او شده که سیر نمی‌شود تا بمیرد، پیوسته دارایی و مال خود را اندک دیده افزونتر می‌طلبد. بدین ترتیب آن لذت اولیه از بین رفته آنان را خاک‌نشین و بی‌بهره از لذت و عیش می‌کند.

امری دیگر نیز در اینجا پیش می‌آید.

زندگی، فقط انجام یک سلسله کارهای زیستی، به‌گونه‌ای که خدا در فطرت او به ودیعت سپرده نیست.

هرگز چنین نیست. در سرشت زندگی و ذات و فطرت آن، زیبایی نیز هست. زیبایی خارج از ضروریات اولیه و چیزی مافوق آنها است و در برابر منطق ضروریات و واجبات سر فرود نمی‌آورد. این زیبایی هنگامی پدید می‌آید که وظایف طبیعی، کار خود را به نیکی ادا کنند، صرف انجام وظیفه؛ زیبایی ندارد.

یک نظر بدین جهان پهناور، بصیرت انسان را نسبت بدان جمال بینا می‌کند.

«آیا شکوفه‌ی زیبا و خندان و خوشبوی رنگارنگ را نمی‌بینی؟»

«آیا گمان می‌کنی این شکوفه از ضروریات حتمی زندگی است؟»

«گفتند: تمام این زیبایی‌ها برای این است که زنبور عسل جذب شده، عسلی درست کند که هم غذای مردم باشد و هم شفای آنان! و یا زنبور، در باروری و بارور کردن گیاهان و انتقال مواد باروری از گیاهی به گیاه دیگر کمک کند!»

«آیا این گفته درست بنظر می‌رسد؟ در واقع این زیبایی و کشش جمالی که در غنچه‌ی گلی وجود دارد، همه به‌خاطر زنبور عسل و «احتیاج» آن است؟»

«قسم به خدا چنین نیست! زنبور عسل آفریده‌ی متواضع و فرمانبرداری است! همان اندازه به یک گل فریبای خوشبو علاقه دارد و بر آن می‌نشیند که به گل ساده‌ی عادی».

«پس زیبایی گل، ضرورت حتمی زندگی نیست! و ممکن است تمام هدف‌های زیستی به همان اندازه که در زیباترین گل انجام می‌شود در ساده‌ترین گل هم اعمال شود».

«آیا طبیعت را نمی‌بینی؟»

«سرخی تازه‌ی شفق لعلگون و جمال دلربای بامدادان را دیده‌ای؟»

«ابهت شگفت‌انگیز کوه را دیده‌ای که جانها را به‌حرکت درمی‌آورد و ضمیر و وجدانها را به جنبش؟»

«دریای بیکران مواج را در شب آرام دیده‌ای که گویا از رؤیاها و اشباح ساخته شده است؟»

«شب مهتاب... هرگز در آن بوده از لذّات آن برخوردار شده‌ای، لذت شب‌زنده‌داری در مهتاب و زیر پرتو و سایه‌ی ماه را برده‌ای؟ از رؤیاهای خیال‌انگیز و نجواهای آهسته‌ی آن بهره‌مند شده‌ای؟

«آیا همه‌ی اینها از ضروریات طبیعت بی‌روح زندگی است؟ در کجای این همه جمال دلربا و مجذوب‌کننده، نیاز ضروری دیده می‌شود؟ آیا بدون اینها زندگی امکان دارد؟ لطف و جمال دارد؟»

«آیا این رخسار زیبا را نمی‌بینی؟»

«آن چشمان خماری که جهان را با همه‌ی عمق ناپیدایش دور می‌زند... نظمی که در شبهای زیبای آن است... نگاه پرمعنی و عبرت‌انگیز آن... «روحی» که از پشت زیباییهای آن نهفته همه اینها از ضرورت و از روی ناچاری است؟ ضرورت چیست؟

«آیا تمام اعمال زیستی (مانند تغذیه و آب رسانیدن و تنفس) در زیباترین چهره و روشن‌ترین صورت، یکسان عمل نمی‌کنند؟

«آیا همان فریاد غریزه‌ی جنسی، به صرف نگاه کردن بدین زیباییها نیست که در زن و مرد بلند می‌شود؟»

«هرگز هرگز. اینها هیچکدام «ضرورت» زندگی نیست، «زیبایی» آن است».

«همه‌ی اینها خوب ادا شدن وظیفه است نه ادای وظیفه خشک و خالی».

«این است فطرت زندگی آنگونه که خدا آفریده است... فطرت و سرشت طبیعت است»[1].

موضوع دیگری نیز به‌میان می‌آید:

حفظ حیات بر روی زمین، تنها هدف زندگی نیست! بلکه هدف آن نگهداری و ترقی زندگی است.

انسان در قله و بالای مخروط زندگی روی زمین قرار دارد. مترقی‌ترین و برترین موجودات زمین است. اما بذاته در حال پیشرفت دائم به جلو و ترقی به‌سوی کمال است. با تمام نیرو و در جمیع جهات ترقی می‌کند و این ترقی مستلزم وجود نیروی فراوانی است. برای صعود به درجات کمال نیز لازم است به حدی پست نشده باشد که از بال رفتن ناتوان شود. رها کردن افسار شهوات و رفتن به دنبال آن، نیروی ذخیره شده را بتدریج تمام کرده توان لازم را برای صعود، باقی نمی‌گذارد، افزون بر آن، انسان را به آنچنان درجه‌ای از ادراک و احساس و رفتار تنزل می‌دهد که هیچ قابل بهسازی و صعود

۱ـ نقل از کتاب «قبسات من‌الرسول» فصل «ولیرح ذبیحته».

نیست و در بالا رفتن او را همراهی نمی‌کند. بویژه اگر بداند بالا رفتن از سطح حیوانی زندگی، بندی است بر پای لذّات پست و بازدارنده‌ی انسان از بهره‌های بی ارزش غیرانسانی، بیشتر در فساد و پست کردن انسان، با تحلیل نیروهای ذخیره‌ی آن، می‌کوشد!

انسان جانشین خدا در زمین است. قدرت مثبت فعال با اراده‌ای است که با اجازه‌ی پروردگار خود قدرت انشا و ایجاد دارد. اگر کوشش خود را برای به ثمر رسانیدن خواسته‌های حیوانی و محرک‌های پست بکار برد، چگونه می‌تواند سرشت واقعی انسانی خود را تحقق بخشد؟ چگونه می‌تواند این خلافت و جانشینی را عملی کند؟ چگونه میتواند تمدن و افکار را بیافریند؟ چگونه زمین را آبادان کند؟ چگونه می‌تواند آن حق و عدالت ازلی از ذات خداگرفته را برپا دارد و به‌اجرا درآورد؟ چگونه می‌تواند سنت و قانون ازلی خدا را که در ذات خلقت آسمانها و زمین و زندگی است، در زمین به اجرا در آورد؟

انسان (مشتی خاک زمین و دمی از روح خدا) اگر خود را بر روی زمین جاودانه پندارد، و از هوای نفس خویش استفاده کرده خود را به‌زمین بچسباند و بنده‌ی شهوات خود شود، هرگز نخواهد توانست موجودیت خود را به تمام و کمال تحقق بخشد.

به‌دلایل گفته شده، اسلام، انسان را آنچنان به خود نمی‌گذارد که با قبول بندگی شهوت‌ها و فرو رفتن در آنها خود را به‌جایی برساند که دیگر نتواند مالک نفس خود شود و قیدی بر آن زند، بلکه اسلام، نفس انسان را کنترل کرده، تهذیب و پاک می‌کند، اما آن را نمی‌کوبد. با سرکوبی و پایمال کردن نمی‌توان چیزی را اصلاح کرد. سرکوبی، با فکر و راه و روش زندگی اسلام منافات دارد. نگرش و روش اسلام، توجه به تمام ویژگیها و مجموعه‌ی نیروهای بشر با همه ی موجودیت آن و به خدمت واداشتن جمیع آنها برای به ثمر رسانیدن هدفهای زندگی است.

نگرش و راه و روش اسلام، احترام به تمام نیروهای بشری است تا آنجا که وظیفه‌ی خود را بر اساس سرشت فطری خدا آفریده، انجام می‌دهند.

در پرتو این راه و روش و نگرش، دیگر میدانی برای سرکوبی و جایی برای مبارزه با نیروها و استعدادهای بشری وجود ندارد.

چگونه می‌تواند چیزی را سرکوب کند که بدان نیازمند است؟ میل به خوردن را چگونه و چرا بکوبد؟ در صورتی که برای مبارزه در راه خدا احتیاج به بدنی قوی و استوار دارد تا بتواند این هدف را برآوده کند.

برای انتشار نگرش درست و سالم خود به فرزندانی نیاز دارد که آنها را در همه‌ی نقاط زمین بپرا کنند، پس چرا شهوت جنسی خود را متوقف کنند؟

برای کار و تولیدی که بدانوسیله می‌خواهد وظیفه‌ی خلافتش را تحقق رساند و زمین را آباد کند، به انسان‌های از نوع خود نیاز دارد که در این مهم او را یاوری کنند. پس چگونه چنین انسان دوستی و حب نوع را در خود بکشد؟

برای انداختن حس جنگجویی خونخوران، به نیروی جنگاوری نیازمند است، نمی تواند این حس را سرکوب کند، زیرا پیوسته با قوای شر در جهان باید مبارزه کرد تا شکست آنها بیانجامد.

به تمام نیروهای انسانی خود احتیاج دارد تا زنده بماند و برای زنده ماندن، هیچیک از این استعدادها و نیروها را نمی‌تواند سرکوب کند.

هرگز! اسلام نه نیروها را سرکوب و نه ریشه‌کن می‌کند. زیرا نه با گوشه‌نشینی و نه با غارنشینی و رهبانیت موافق است، زندگی عملی واقعی را ترک نمی‌کند در احلام و رؤیاها بسر برد، بلکه هر یک از این نیروها را تقویت و تغذیه کرده سخت اصرار دارد همه‌ی آنها برای همیشه سرزنده و فعال و سرگرم بکار خود باشند.

هیچ جزئی از اجزای حیات بشری را بی‌سرپرست و نگهدارنده و مهار کننده باقی نمی‌گذارد، زیرا فطرت و سرشت انسان فاسد می‌شود.

«ضبط» و مهار نیرو سرکوبی نیست، ظاهراً هر دو از نظر پیشگیری از پیدایش آنها، همانند است، اما یکی نیست.

فروید که تمام زندگی خود را در گفتگوی از سرکوب کردن و عقده‌های روانی فنا کرده است و آنچنان در این خیال خود فرو رفته که هر جلوگیری و کنترلی از میل و رغبت را سرکوبی و موجب اضطراب دانسته است، در کتاب «سه گفتار در باره‌ی نظریه‌ی جنسی» خود می‌گوید: «(سرکوبی ناخودآگاه) با خودداری از اعمال غریزی متفاوت است، و این کار صرفاً به شیوه‌ی اجرا بستگی دارد».

آری، سرکوفتن با خودداری کردن از انجام اعمال غریزی متفاوت است، زیرا خودداری، آگاهانه و با هدف است، اما سر کوفتن، پلید دانستن و ناخوش داشتن انگیزه‌های غریزی و به رسمیت نشناختن اهمیت آنها است.

این موضوع در اسلام اصلا دیده نمی‌شود. نظر اسلام را در باره‌ی این محرک‌های فطری دیدیم که آنها را امور واقعی زندگی و زینت‌بخش حیات انسان می‌داند، بلکه از این بالاتر مردم را به‌سوی آنها دعوت می‌کند و از این نیز بالاتر در انجام و اعمال آنها برای مردم قائل به اجر و پاداشی است!

کنترل و خودداری، عمل آگاهانه‌ی دیگر است که با درک اینکه غریزه‌ها به‌طور ذاتی پلید نیستند و نباید بر آنها سخت گرفت، و چون دریافتیم که تنها سختگیری بر وجود آنها، بلکه سختگیری به انجام وظیفه و حتی مقداری از انجام وظیفه‌ی آنها نیز درست نیستند؛ زیرا سختگیری و در فشار قرار دادن آنها موجب پلیدی آنها می‌شود، باید حفظ موجودیت فردی و اجتماعی آنها را وظیفه‌ی خود دانسته از هدر رفتن و نابودی آنها جلوگیری کنیم.

من چون احساس گرسنگی کردم، باید بخورم، این خوردن حق من است، میل به طعام عیب ندارد، گرسنه شدن و خوردن مرا از مرتبه‌ی انسانیت پایین نمی‌آورد، و احترام مردم را نسبت به من نمی‌کاهد.

اما این گفته بدان معنا نیست که آنقدر بخورم تا دچار مرض پرخوری و سوءهاضمه شوم، زیرا پرخور نیز معده را مریض و تباه می‌کند و خود را به‌رنج و زحمت می‌اندازد، و آنگاه دچار چنان گرسنگی خواهم شد که هر چه بخورم سیر نمی‌شوم.

این گفته نه بدان معنا است که مانند قطحی‌زدگان دو دستم را در خوراکی فروکرده همه چیز را یکباره ببلعم. این کار حیوان است نه انسان و من انسان هستم. حیوان محکوم است غرایز خویش است، نه می‌تواند آنها را به دلخواه خود تغییر دهد و نه می‌تواند جز رفتار غریزی عمل دیگری مرتکب شود، اما من توانایی این کار را دارم. می‌توانم اوقات را به تأخیر اندازم و یا اگر نیاز مرا مجبور به کاری کرد و نخواستم آن را انجام دهم، از فرمانش سرپیچی کنم. هر نوع رفتاری را می‌توانم پیشه‌ی خود سازم؛ مانند حیوانات خوراکی را یکباره فرو برم. و یا مانند انسانی با تربیت و متأدب به آداب، به بهترین وجهی غذا خورم.

خوردن در هنگام گرسنگی به معنای این نیست که بدزدم و بخورم. این کار حرام و ناروا است. از مال خود می‌خورم از آنچه که خدا بر من حلال کرده می‌خورم، برای سیر شدن، به مال دیگران دست‌درازی و تجاوز نمی‌کنم. خیانت و تقلب روا نمی‌دارم، از مال دیگران و از مالی که خدا حرام کرده و از کسب‌های ناروا و ننگین استفاده نمی‌کنم.

معنای آن خوار کردن خود و پست کردن کرامت انسانی برای خوردن نیست. تا نیروی خودداری کردن از هواهای حیوانی نفس در من هست، برای سیر کردن خود نه خواری پیشه می‌کنم، نه به هر پستی تن داده و نه برای لقمه‌ی نانی، دورویی و نیرنگ

بکار می‌برم. در همان هنگامی که خوراکی می‌جویم در جستجوی کرامت انسانی نیز هستم.

این گفته نه بدان معنا است که برای خوردن زندگی کنم، زیرا زندگی دارای هدفهای عالی دیگری است که بیش از آن سزاوار تحقق هستند. خوردن به‌طور ذاتی هدف نیست، وسیله‌ای رسیدن به هدف وسیله‌ی حفظ حیات است. باید به‌یاد داشته باشیم که خوردن وسیله است. وسیله را تبدیل به هدف نکنم، تمام همت خود را در خورد و خوراک و تفنن در خوراکی و لذت بردن بدان صرف نکرده، نپندارم که تنها سرگرمی زندگی و امر مهم آن خوردن است.

مقصود از این گفته این نیست که تنها خود بخورم و محرومان را به یاد فراموشی سپرم، زیرا آنان در انسانیت با من برادر هستند، در سختیها و خوشیها همه شریک و در خیر مشترک نیز باید یکسان سودمند شویم. گرچه خوردنی را از مال حلال خود تهیه کرده‌ام، اما اگر گرسنگانی در پیرامون من محروم از نعمت‌ها زندگی کنند نمی‌توانم آن را حلال بدانم، هنگامی حلال و گوارا است که بخشی از آن را خود بخورم و بخشی را نیز به گرسنگان دهم تا با من بخورند.

اگر این گفتگو یکبار با آگاهی و دقت میان انسان و نفسش جریان یافت، دیگر برای او عادت شده، خودبه‌خود با همین نگرش کارهای خود را انجام دهد. تمام این نکته‌ها «مهارکننده»ای برای شهوت خوردن هستند و هیچیک از اینها «کوبنده» نیستند که خوردن را یکباره تحریم کنند!

اگر این جریان، آگاهانه و به‌دلیل عادت، میان انسان و نفس او برقرار شد، هرگز لذت خوردن بر او تباه نمی‌شود. کدامیک از این امور بازدارنده، عیش انسان را منغض می‌کند؟! کدامیک لذت را از انسان سلب می‌کند؟ نه تنها لذتهایش را از او نمی‌گیرد، بلکه لذت‌های تازه‌ای نیز بدو می‌دهد که پیش از این نداشته است. لذت خوردن صرفاً

یک لذت حسی «شیمیایی» عصبی مادی است... اما با توجه بدان امور و اعمال آنها، لذت نفسانی و روانی نیز بدان افزوده می‌شود. والاتر و برتر از لذت بردن از مزه‌ی طعام و چشیدن لب و دهان و مانند حیوانات دو دستی به خوردن مشغول شدن، احساس انسانیت می‌کند! و لذت درک با اختیار و آزادی و به‌جای دست بسته محکوم غرایز شدن، با ارده و اختیار در آن تصرف کردن نیز بدان افزوده می‌شود. این اختیار، انسان را آگاه از موجودیت و سرشت انسانی خود می‌کند. درک می‌کند که وجود دارد. هرچه احساس اختیار کند، به همان اندازه احساس وحود می‌کند و اگر خود را در وجدان با دیگر افراد همنوع خود شریک دید، با لذت او افزوده می‌شود. اگر احساس کند که با کسب طعام پاکیزه و حلال و پرداخت زکات خود برای خدا، خود را پاکیزه می‌کند، در مملکت گسترده و فرمانروایی او زندگی می‌کند، خواهان جلب رضای او است، لذت و بهره‌مندی روانی دو برابر می‌شود.

به تمام این لذت‌های نفسانی و روانی، افزون بر لذّات محسوس مادی، به‌طور کامل توجه کن و ببین کدام شخص است که این نعمت‌های ممتد بی‌نهایت را رها کند و برای همیشه خود را به گل بچسباند و به لذت‌های حیوانی سرگرم کند؟!

در بارهٔ امور جنسی نیز کار چنین است. اگر انسان به خود بگوید:

من در اعماق نفس خود به جنس مخالف علاقه دارم، بشدت مایل به دیدار یکی از آنان و آمیزش و رابطه با او هستم و مایلم چنان با هم متحد شویم که به‌صورت شخص واحد جدانشدنی درآییم، به‌طور ذاتی هیچ عیبی ندارد و بد نیست. این احساس فطری است و خدا بشر را با این احساس خلق کرده است. هر مرد و زنی به این میل و علاقه‌ی قلبی نسبت به یکدیگر توجه دارد و برای تحقق بخشیدن به هدف زندگی و حفظ نوع بر روی زمین، ناچار به درک این احساس است. ترکیبات طبیعی جسم انسان این وظیفه را هشدار می‌دهد. تمام وظایف طبیعی جسمانی زیست‌شناسی و فعل و

انفعالات شیمیایی بدن به گونه‌ای اکمل خود، بدین وظیفه‌ی آمیزش و برخورد دو زوج اقدام می‌کنند تا نسل‌های جدیدی را تولید کنند، و این تولید بدون آمیزش ممکن نخواهد بود.

هنگامی انسان به راه‌های سالم فطرت و طبیعت انسانی خود قدم گذاشته با آن همگام خواهد شد که این میل جنسی را احساس کند، وگرنه سرشت او بیمار و شخصی غیرطبیعی است.

اما معنی این علاقه و میل، اندیشیدن دائم در باره‌ی مسائل جنسی و شغل همیشگی قرار دادن آن نیست. مقصود این نیست که تمام همت خود را بر روی همین مسئله متمرکز کنیم، زندگی منحصر به امور جنسی نیست و هدف آن نیز فقط همین نیست. وظایف و امور مهم دیگری در برابر من و همه‌ی مردم قرار دارد که باید انجام دهیم. وظیفه‌ی من دانش اندوختن، کار کردن است تا به امور تولیدی کمک کرده باشم، وظیفه‌ی من اندیشیدن در باره‌ی امور اجتماعی و به فکر امور مردم بودن است، ببینیم آیا اجتماع من راه صحیح انسانی خود را دنبال می‌کند و یا از آن منحرف شده است، در صورت انحراف از راه صحیح، دلیل انحراف آن چیست. بر من واجب است برای برگرداندن آن از راه انحرافی به راه راست به پا خیزم. مردم را به‌خوبی‌ها تشویق کردن و از بدی ها بازداشتن، وظیفه‌ی من است. ممکن است در راه امر به معروف و نهی از منکر آزار و اذیتی از سوی بدخواهان انسانیت به من برسد، وظیفه دارم خود را در برابر این آزار و اذیت‌ها مجهز کنم و در مقابل بدخواهان و دشمنان بشر پایداری کنم و استقامت ورزم و تا وظیفه‌ی انسانی خود را انجام نداده‌ام از پای ننشینم. وظیفه دارم برای راهنمایی مردم به راه حق به طور مثبت قیام کنم، بهترین راه راهنمایی مثبت مردم، سرمشق شدن است. نمونه‌ی خوبی و سرمشق مردم برای اقدام به حق گردم وگرنه کسی برای گفته‌های من ارزش قائل نیست، اگر بخواهم مردم را از فرو رفتن در شهوات

منع کرده و بگویم دلیل تباهی و فساد آنها توجه بیش از حد به شهوات است، خود نباید بیش از اندازه به شهوات رو بیاورم و در آن فرو روم. باید نمونه‌ای از کسانی باشم که مطیع شهوت نیستند.

منظور از برآوردن نیاز جنسی این نیست که دختری را بربایم تا میل جنسی خود را او دفع کنم. این دختر مال من نیست. تا بر اساس شأن خود و شأن او با هم ازدواج نکرده‌ایم، نمی‌توانم او را مال خود بدانم همانگونه که خود حیثیت و آبرو دارم باید برای او نیز حیثیت و آبرو قائل باشم، همچنانکه دوست دارم آبرویم پاک و ناآلوده بماند، باید حافظ آبروی آن دختر نیز باشم و دامن پاک او را آلوده کنم. همچنان که اگر همسری داشته باشم دوست دارم پاک باشد، فقط برای من باشد، جسم و روحش فقط به من تعلق داشته باشد، این دختر نیز باید کاملاً برای همسر آینده‌اش پاک بماند و فقط برای او باشد.

اگرچه او راضی باشد من میل جنسی خود را با او برآورم و به من اجازه‌ی این کار را بدهد، باز هم فرق نمی‌کند! من چنین حقی ندارم! او مانند نگهبانی است که مال مردم را حفاظت می‌کند، اگر به من اجازه داد، مانند این است که دزد را دعوت کرده مال مردم را ببرد! هرگز نمی‌تواند به دزد حق بدهد آن مال را ببرد، زیرا مال او نیست، نگهبان مال مردم است! این دختر نیز نگهبان آبرو و ناموش خویش است نمی‌تواند به دلخواه در آن تصرف کند و برای تصرف آن نمی‌تواند از دیگران دعوت کند! زیرا تنها آبروی او نیست! آبروی او، آبروی پدر و مادر، آبروی خانواده و سرانجام آبروی جامعه‌ی اوست، آبروی انسانیت است! آبرویی است که خداوند با اطمینان به بشر، بدو سپرده است، شایسته است امانت را به همان صورتی که دریافت کرده به صاحب امانت برگرداند، پاک و کامل و دست نخورده آن را تسلیم کند. فقط به همان اندازه حق تصرف در آن را دارد که صاحب حق تصریح کرده است.

معنای برآوردن میل جنسی آن نیست که در حس و اندیشه و اوهام خود، امور جنسی را به صورت بدن سرگشته‌ی صرفاً مادی سر تا پا شهوتی نقش ببندم، زیرا من تنها بدن نیستم، در یک لحظه از زندگیم، بدن بی عقل و تن بی‌روان نیستم، همیشه و در هر لحظه وجود من مرکب از بدن و عقل و روان است. از هم جدا نمی‌شوند. بنابراین، احساسات جنسی من نیز جزئی از وجود من است، پاره‌ای از موجودیت من به تمامی است، باید از این نظر نیز برای نوع بشر بر فطرت سالم و راه درست باشم. احساسات جنسی من باید همه‌ی سرشت و وجود، و همه‌ی شعور و ادراکم را فراگیرد. باید با میل جسمانی و تپش قلب و آرامش روان همراه، و خلاصه یکپارچه عاطفه باشد. باید چنان میل و رغبتی باشد که نتیجه‌ی آن دوستی، مهربانی، عطوفت، تفاهم مشترک، آمیزش و اختلاط روحی و برخورد و تماسی شود که سرشت و ذات انسان را به مراتب عالی و رفیع برساند. هرگز نباید اگر در اختیار من قرار گرفت، در تاریکی آن را بدزدم و یا از نگهبانی بدزدم که اختیار تصرف در آن را ندارد!

در لحظاتی می‌پندارم که ربودن ناموس دیگران و در نتیجه از خود بی‌خود شدن، سرشت مرا تحقق می‌بخشد، و وهم پندارم چنین حکم می‌کند که بدینوسیله من به آرمان خود می‌رسم. اما این تخیلات و توهمات هنگامی پیش می‌آید که آن میل جنسی به حرکت درآمده بر احساسات و ادراک من چیره شده است، برای درک واقعیت مطلب باید در ساعتی بدان بنگرم که میل جنسی در من بیدار نیست. و یا در وضع شخص دیگری که دچار این حالت خلسه شده است بیندیشم و خود را در این باره دریابم. اگر آن شخص گفت کار من و ربودن و دست یازیدن من به ناموس دیگران کار درستی است و یک عمل مترقیانه، او را تأیید می‌کنم و یا خیر؟ آیا اگر آن شخص نسبت به یکی از افراد خانواده‌ی من این کار را کرده باشد از او می‌پذیرم؟

خیر هرگز چنین نیست! معنای احساس جنسی بدین کارها ربطی ندارد. باید ندای این میل فطری را به‌گونه‌ای انسانی اجابت کنم. به گونه‌ی انسانی که صاحب امتیاز کارهای خود بوده راهش را به آزادی و اختیار برمی‌گزیند، نه به گونه‌ی حیوانی که مالک کارها و صاحب‌اختیار اعمال و گزینش وسیله نبوده، جز غرایز فطری و امیالی را که اعمال زیستی و جسمانی و فعل و انفعالات شیمیایی بدن چیز دیگری را پیروی نمی‌کند و محکوم آنها است، زیرا حیوان جسدی است بدون خرد و شهوتی بی روح...

من بشدت نسبت به شخصی معینی اظهار تمایل می‌کنم، از قیافه‌ی او خوشم آمده، رخسار او مرا به تحسین و شگفتی وامی‌دارد، رفتار و کردار او دوست‌داشتنی است. از اخلاق او در شگفتم. روان تشنه‌ام در کنار فرات وجود او آسودگی می‌یابد. ندایی مخفیانه به من بانگ می‌زند این همان کسی است که وجود تو را کامل می‌کند. این زن همان «نیمه و پاره‌ی» مکمل موجودیت تو است. این میان جان مرا سخت به‌حرکت می‌اندازد، نه خواب زودگذر و نه خیال بی‌پایه‌ای است. در بیداری و هوشیاری او را می‌خواهم، تردیدی در آن ندارم.

ذهن و خاطر من خواستار همزیستی با دختری است که باید با او زندگی کنم، پس باید این فکر را عملی کنم. نخست باید از نخستین صاحب اجازه‌ای که مالک آن امانت است اجازه بگیرم. در دل خود از خدا اجازه می‌خواهم. به خدا روی آورده توفیق خود را برای این کار و بر آنچه که موجب رضای او است می‌خواهم. با در نظر داشتن پروردگار خود، به جانب اهل و خانواده‌ی او روی می‌آورم تا او را خواستگاری کرده در این باره با آنان تفاهم و چنان رفتار شایسته‌ای کنم که احساسات قلبی من در ضمیر و قلب و جان او نیز جایگزین شود، همانگونه که رفتار او مرا به شگفتی انداخته رفتار من نیز موجب شگفتی و تحسین او شود، و به من میل کند. مردی باشم به تمام معنا مرد و خلاصه چنان شخصی باشم که آن دختر نسبت به من احساس اطمینان و وثوق کند.

و یا اگر وسیله‌ی زندگانی من فراهم نیست، صبر کنم تا خداوند گشایشی در کارم دهد و اکنون فکر خود را متوجه عملی کنم که مرا به هدف های دیگر حیات میرساند و متوجه هدف‌های دیگری شوم که برای رسیدن به آنها کوشش بیشتری لازم دارد[1].

اگر هم‌اکنون و یا در آینده موفق به ازدواج با دختری شدم که به یکدیگر تمایل و تفاهم داریم، از آن لذت حلالی که خداوند مباح فرموده است، بهره‌مند می‌شویم.

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴾ (المؤمنون/6-1)

«مؤمنان رستگار شده‌ان، آن کسانی که در نماز خشوع دارند، و کسانی که از گفتار بیهوده رویگردان هستند، و آنان که به پرداخت زکات مال خود اقدام می‌کنند، و آنان که تمایلات و نشانه‌های جنسی خود را در اختیار خود دارند. مگر برای همسران خود و یا کنیزان ملکی متصرفی آنان که در مباشرت با آنان هیچ سرزنشی بر آنان روا نیست».

در حال پاکی و از راه حلال می‌توانیم یک جسم و یک روح شویم و چنان امتزاج و وحدانیتی پیدا شود که هیچیک احساس جدایی نکنیم، ندانیم از کجا به هم پیوسته‌ایم و

۱ـ چنانکه پس از این گفته خواهد شد، در جامعه‌ی اسلامی، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و جز اینها همه با قواعد روانی و اخلاقی کاملاً توافق داشته همه به جانب هدفی واحد یعنی راه و روش خدا پیش می‌روند و همه با هم هماهنگ هستند. در چنین جامعه‌ای، آثار ناپاک و آلوده‌ای که در ادراکات را تهییج، توان تحمل و اعتماد به نفس و مقاومت در برابر مشکلات را از انسان سلب می‌کند ایجاد نمی‌شود و جامعه‌ی استوار بر بنیادهای اسلامی از این آلودگی‌ها متأثر نمی‌شود.

سرنوشتمان به کجا منتهی می‌شود. باید احساس ذات واحدی داشته باشیم که اجزای وجودمان به‌یکدیگر آمیخته است. در این صورت است که احساس آرام وجدان می‌کنم. زیرا با قلب پاک و روان بی‌شائبه بدو دست یافته‌ام، از تمام لذّات جنسی یکدیگر برخوردار می‌شویم، اما این لذت جسمانی مربوط به یک جسم بی‌روح خشک نیست، عطوفت‌های قلبی و آمیزش‌های روان نیز با آن درآمیزد، و دامنه‌ی علاقه‌ی قلبیم بسی گسترده‌تر از علاقه‌ی ظاهری جسم است. حتی در هنگام وصال جسمانی نیز هیجانات روان، و علاقه‌های نفسی چیرگی دارد. این محبت‌های قلبی و علاقه‌های روانی چنان حظ و نصیبی به جسم و جان، و آرامشی به اعصابم می‌بخشد که لذّات حسی هرگز بدانها نمی‌رسد.

این موضوع جنس، از نظر اسلام، نه سرکوبی است نه پلید شمردن آن، بلکه لذتی است کامل و فطری و همه‌جانبه، لذت و تمتعی محسوس که حیوان آن را در نمی‌یابد، اما انسان قدر آن را می‌شناسد!

تمام کشش‌های فطری، از نظر اسلام چنین است.

اسلام هیچ نیروی فطری را سرکوب نمی‌کند، زیرا نمی‌خواهد آنها را بکشد. برای رشد کامل انسان، به همه‌ی نیروها نیازمند است، نیازمند موجود سالم، قوی، فیاض و متحرکی است که بتواند بار زندگی را به راحتی تحمل کند. دارای رسالتی است که برای اجرا و تبلیغ آن رسالت نیازمند قدرت است. قدرت برای اجرای حق و عدل، قدرت برای ساختن و آبادان کردن، قدرت برای بر دوش گرفتن و به منزل رسانیدن امانتی که برعهده دارد، قدرت برای عمل به مقتضیات زندگی، قدرت برای مبارزه در راه خدا و سرانجام قدرت برای میل داشتن به زندگی.

عملاً ثابت شده تا کسی به زندگی علاقه نداشته باشد حاضر به مبارزه در راه حق نیست!

اگر بگوییم: مجاهدین حقیقی ترک علایق دنیوی کرده بدان میلی نداشته‌اند، ظاهراً دچار تناقض شده‌ایم، اما این حقیقتی است و هیچ تردیدی نیز در آن نیست! زیرا هنگامی که حب حیات و حرص به بهره‌ی دنیوی بر انسان چیره شود، همت خود را صرف جهاد در راه امور غیرحقیقی و سایه‌های حقیقت می‌کند، زیرا مبارزه در راه حق انسان را از بهره‌ها محروم می‌کند.

اما حقیقت این است که اگر کسی احساس کرد انگیزه‌ی مال دوستی در وجود او ضعیف شده، از بهره‌های زمینی رویگردان است، به اصلاح باطل و احقاق حق و جهاد در راه حق نمی‌پردازد، زیرا همه‌ی امور در نظر او یکسان است، حق و باطل برای او یکسان است. میل او نسبت به هر چیز ضعیف است، و نسبت به همه چیز بی‌توجه و بی‌تفاوت است! به همه چیز با نظر بی اعتنایی نگاه می‌کند!

آن ترک دنیا و زهدی که مجاهدان حقیقی داشتند و صفت بارز آنان به‌شمار می‌رفت، با رهبانیت و ترک دنیا و گوشه‌گیری محض از زندگی کاملاً اختلاف داشت. بدون استثنا تمام این مجاهدان دارای میلی جوشان و حیوانی و فیاض بودند. با وجود این، از سطح وجود حیوانی خود بالاتر رفته از بهره‌های زندگی کناره می‌جستند! با قدرت سهمناک تمایلات و خواستهای جوشان و حیوانی فیاض خود را ضبط و مهار می‌کردند. علیه باطل جنگیده به جهاد و مبارزه‌ی در راه حق رهسپار می‌شدند.

این زهد نشان قدرت نفسانی است، نه ترک دنیا بر اساس بی‌قیدی!

اصل، همان قدرت است. تمکن همان است. میل جوشان در هر چیز همان قدرت است. در میان انواع توان‌ها، قدرت برخورداری است که میل استوار و قوی پارسایان را تحکیم می‌بخشد، مرتبت انسانی آنها را بالا می‌برد، و بدانوسیله زمام نفس خود را محکم در اختیار می‌گیرند.

بدین ترتیب ما گوشه‌ای از شخصیت رسول خدا ﷺ، و گوشه‌ای از نگرش اسلامی را می‌فهمیم.

رسول خدا ﷺ به زندگی علاقه داشت، به اجرای همه‌ی جوانب و امور زندگی قدرت کافی داشت، و هر یک از میل‌های خود را نیز با جدیت دنبال می‌کرد. چنان راه می‌رفت که گویی از زمین کنده می‌شود، با میل و رغبت غذا می‌خورد، با تمام قدرت و تمکن پیوسته اعمال جنسی خود را ادامه می‌داد و مواظب آن نیز بود و بر آن ممارست داشت. دارای نفسی فیاض بود، دارای موجودیتی بود با انگیزه‌های جوشان و زنده، نیرو و استعدادی با منابع سرشار که با تمام قدرت، در همه‌ی جوانب زندگی، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دادند. در عین حال جنگجوی قوی و مجاهدی نیرومند بود، از هر چه موجب انصراف او از جهاد بود، خودداری می‌کرد.

موجودی متکامل بود. در عین اینکه خود را از هر چه دلش می‌خواست باز می‌داشت و با قدرت تمام از هواهای درونش جلوگیری می‌کرد، در هر جهتی از جهات زندگی نیز با اصرار و قدرت و آزادی کامل به بهره‌برداری می‌پرداخت. آزادی همین است، آزادی حقیقی، حریّتی که نمایانده‌ی آزادی میل و اراده و در اختیار داشتن قدرت، خودداری و ضبط نفس است. میل و رغبت، زمامدار و صاحب اختیار چنین کسی نمی‌شود که به هر سو دلش خواست او را ببرد، بلکه مطیع او است، خودداری کردن و ضبط نفس، در این صورت، موجب مرگ و نابودی و خواری و بی‌قیدی و بی‌اعتنایی به دنیا نمی‌شود.

این است روش تربیت نفسانی اسلام. رغبت‌ها و تمایلات درونی را آنچنان سرکوب نمی‌کند که حیوانیت آن بمیرد، نیروهای آن پراکنده شود و موجودیت آن خراب شود تا نه عملی، نه تولیدی کنند و نه آبادانی در زمین به‌وجود آورند که زندگی پیشرفت کند. در عین حال میل‌ها را نیز بدون کنترل رها نمی‌کند، زیرا اگر هیچ مانع و سدی در برابر

آنها نباشد، خود را ضایع و آنها را در زندگی حیوانی صرف می‌کند و انسان را به سطح حیوان فرود می‌آورد.

وسیله‌ی این کار همان قدرت «مهار و خودداری» است.

اسلام از زمان کودکی انسان به تربیت قدرت «مهارت کننده و نگهدارنده» اقدام کرده آن را رشد می‌دهد.

از بدو کودکی، با در نظر گرفتن معیار و مقیاس اطفال، آنان را به عاداتی وادار می‌کند که مهار کننده‌ی رفتار آنها باشد و آنان را به خودداری کردن از پاره‌ای هوا و هوس‌های متجاوز از حد آموخته می‌کند. با سخت‌گیری به این نتیجه نمی‌رسد، زیرا هدف اسلام از این کار انتقام از کودک نیست، نمی‌خواهد برای پختن و رسیده کردن، او را در حرارت آتش کباب کند و بپزد! وسیله‌ی اسلام برای این کار محبت است! آتش محبتی که در خانواده اعمال می‌شود و آن محبتی که پدر و مادر را با کودکان پیوند می‌دهد.

برای ارشاد کودک، نصیحت نرم با مدارا و در عین حال عاقبت‌اندیشانه اختیار می‌کند که در دل نفوذ کرده، در اعماق جان جایگزین گردد. به کیفر رسانیدن، نخستین راه جلوگیری نیست! بلکه وسیله‌ای احتیاطی است و در هنگامی بکار می‌رود که نه الگو قرار دادن بزرگتران فایده بخشد و نه نصیحت و نه هنگامی که کاشتن درخت دستی میان پدر و مادر و کودکان، در زمین دل او، به ثمر می‌رسد. رسول بزرگوار ﷺ فرمود: «بچه‌های خود را از هفت سالگی وادار به نماز خواندن کنید، اگر تا سن دهسالگی با نصیحت و محبت و محبت وادار نشدند، برای نماز آنان را بزنید» [1]. نه تعلیم را با چوب آغاز می‌کنند و نه تربیت را با تنبیه. در این میان زمان طولانی و درازی برای کاشتن و

۱ـ حدیث بروایت ابوداود. البته بر خوانندگان پوشیده نماند دستورهای زدن زن و بچه که در آیات و احادیث اسلامی آمده است شرایطی دارد و نباید اثری از زدن در بدن آنان باقی بماند وگرنه زننده باید جبران کند و گناهکار است. (برگرداننده)

نشانیدن این عادت پسندیده، یعنی عادت به خواندن نماز در دل آنان هست. در این زمان طولانی، نخست با محبت آغاز می‌کنند، سپس خانواده سرمشق این عمل برای اطفال خود خواهد بود، اگر وادار نشد، او را نصیحت می‌کنند و در عین حال از گفتار نرم و مدارای با او و بیان آینده‌ی سعادتمند این کار نیز خودداری نمی‌کنند ... اگر هیچکدام مؤثر نشد و بر او اثر نکرد، چاره‌ای جز اعمال اندکی شدت عمل برای درست کردن سرشت نیست، اما اینشدت عمل نه آنچنان است که سرشت و موجودیت انسان را فاسد کند. پیغمبر اکرم ﷺ دختران و دخترزادگان خود را تربیت کرد، بدون اینکه هرگز هیچ‌یک از آنان را زده باشد. در راه تربیت آنها جز محبت و ارشاد چیز دیگری بکار نبرد، خود، سرمشق و نمونه‌ی کاملی برای آنان بود، محبتی می‌کرد که آینده‌ی سعادتمندی را بدانان نوید می‌داد. پیغمبر اکرم ﷺ نه تنها برای فرزندان خود، بلکه برای همه‌ی مسلمانان، در تمام شئون زندگی، سرمشق و نمونه‌ی کامل بود.

نماز ضابطه‌ای است برای کار معین بر اساس برنامه و در وقت معینی که عادت کردن به این امر، از وسایل نگهداری نفس است. همچنین نماز انسان را عادت می‌دهد که در وقت معینی خود را به کاری ملزم کند. افزون بر اینکه خشوع و طهارت و نظارت و مراقبت به برخی از کارها و رعایت چیزهایی در نماز لازم است ـ که هر یک خود ضابطه‌ای هستند که نفس را به ضبط شهوات و مهار امیال و رغبت‌ها عادت می‌دهند ـ نماز نیز یکی از وسایل نگهداری و مهار است.

از میان عبادت‌ها، روزه، بویژه یک عمل ضبط و امساک قوی فعالی است که به روشنی یکی از وسایل اسلام را برای تربیت از راه مهار و تربیت نفس، می‌نمایاند. انسان در حال روزه به اختیار و با اراده از بسیاری از لذت‌های جایز و مباح خودداری و با جدیت و قدرت عادت می‌کند که بر امیال و هوس‌های خود چیرگی یابد و با این چیرگی، موجودیت و سرشت انسانی خود را تحقق می‌بخشد.

در حقیقت هر عبادتی برای ضبط و مهار یکی از شهوات است. برای نفس عادتی است که ادراکات و رفتار خود را مهار کند و میان راه‌های گوناگون راه حق و نیکی و اخلاص را برگزیند.

اسلام تا وسایل مهار نفس را مهیا نکند و در اختیار انسان نگذارد آن را واجب نمی‌کند! هرگز بدون وسیله چنین نمی کند! از آنجا که قدرت مهار نفس، یک قدرت اصیل بشری و موجود در سرشت او است، آن را بر بشر واجب ساخته است.

ژولیان هکسلی[1] نویسنده‌ی بی دینی که هیچ سخنی در باره‌ی ایمان به خدا و تعظیم مفاهیم دینی از او برجا نمانده است، در فصل: «یکتایی انسان» از کتاب خود با عنوان «انسان در جهان نو» می‌گوید:

«نباید فراموش کنیم که تفاوت انسان و حیوان از نظر عقل، بسیار بیش از آن اندازه است که مردم عادی می‌پندارند، همه‌ی ما از قدرت غریزه در حشرات آگاه هستیم. اما حشره قدرت پیدا کردن راه نوی را برای زندگی خود ندارند. پستانداران نیز محکوم غرازی خود بوده در این باره برتری بر حشرات ندارند. و حال آنکه تفکر انسان (حتی هنگامی که به طور عادی و یا در هوشیاری و یا اشتباه نیز به کار مشغول باشد) دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. حیوانات دارای یک رفتار محدود غریزی معینی هستند و از چارچوب تنگ آن نمی‌توانند خود را خارج کنند، اما انسان در رفتار خود آزادی نسبی دارد، و در معاملات و گرفتن و دادن به‌طور یکسان آزاد است. افزون بر این، دارای نرمش و انعطاف فوق‌العاده‌ای است که دارای نتایج روانشناسی دیگری است، اما این نتایج را فلاسفه‌ی عقلی نادیده می‌گیرند. و انسان در این خوی انعطاف و سازش، در

۱ـ ژولیان هکسلی (Julian Sorell Hoxley) متولد 1887، زیست‌شناس و نویسنده‌ی انگلیسی و نوه‌ی توماس هنری هکسلی (1895-1825) زیست‌شناس و نویسنده‌ی مشهور انگلیسی است. گرفته شده از وبستر انگلیسی (برگرداننده)

میان تمام موجودات یگانه است، در واقع این نرمش، برای مثال، وجود انسان را به جایی می‌رساند که موجودی زنده و یگانه می‌شود، موجودی که ناچار است خود را در معرض کشمکش‌های نفسانی قرار دهد. با وجود این نظریات جدید زیست‌شناسی، در وجود انسان، دستگاه‌هایی برای کاهش این کشمکش‌ها و رساندن آنها به حداقل، دیده است. این دستگاه‌ها را روانشناسان سرکوبی و برکندن و می‌نامند ...»[1].

همین دستگاه‌های زیست‌شناسی (به‌قول هکسلی) هستند که انسان را از حیوان متمایز و به او کمک می‌کنند که رفتار و واکنش‌های غریزی خود را مهار و با آزادی نسبی (به گونه‌ای که حیوان توانایی آن را ندارد) آنها را به هر جهت که دلش خواست بکشاند.

اسلام، همانگونه که دیگر نیروهای انسان را به‌خدمت می‌گیرد، از این نیروی مهارگر نیز برای پرورش جان و بالا بردن نفس و تحقق بخشیدن به موجودیت عالی انسان، استفاده می‌کند و آن را بکار وا می‌دارد.

و برای این کار وسایل بی‌شماری دارد:

همچنانکه پیش از این گفتیم، اسلام برای دستیابی بدین هدف، قلب بشر را به‌خدا و پروا داشتن از خدا پیوند داده، به او می‌آموزد در هر کار و ادراک و فکری خدا را مراقب خود بداند و خواهان عطوفت و رضایت و خشنودی او باشد. این کار با وجود اینکه سرکوبی نیست، از بزرگترین مهارکنندگان و بازدارندگان نفس سرکش از سرکشی است. دل را سرکوب نمی‌کند، زیرا خدایی که به قلب مرتبط است، بهره‌های زندگی را جایز شمرده بشر را به کسب آن تشویق می‌کند: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ

۱ـ آن چیزی که هکسلی در کتاب خود سرکوبی نامیده است، همان خودداری ناخودآگاه از انگیزه‌ی فطری است که فروید تعریف کرده است، اما آنچه را که برکندن نامیده است عملی ارادی است و ما (همانگونه که در کتاب انسان بین مادیگری و اسلام نوشته‌ایم) ترجیح می‌دهیم که «مهار و خودداری» بنامیم.

لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾[1]. خدا جز نظافت و پاکی و طهارت چیزی برای انسان نمی‌خواهد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾[2].

اسلام، دل را به آخرت و زندگانی جاویدان نیز راهنمایی می‌کند.. ایمان به آخرت چنان ایمان حقیقی زنده‌ای است که در قلب رسوخ کرده، موجب عجایب فراوان در نفس انسانیت شده است!

گرچه ایمان به آخرت، انسان را از بهره‌های دنیا منع نمی‌کند، اما او را از حرص دیوانه‌وار نسبت به شهوات پست زمین باز می‌دارد زیرا اگر نیروی آزمندی احساس کند که میدان زندگی، میدان گسترده‌ی قابل جولانی نیست، نسبت به نفس، خودکامه شده برای چپاول این بهره‌ها، در این فرصت کم‌عمر، تا پیش از مرگ، آشکارا به دشمنی و درنده‌خویی با جان پرداخته این دشمنی را به جایی می‌رساند که نفس مبتلا به جنون شود. اما چون فرصت بیکران و آرمان بی‌انتها باشد، اگر انسان در حقیقت ایمان پیدا کرده فرصت عمر دنیا کوتاه و محدود و کم است، و تا پایان زندگی و اندک است: ﴿قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ﴾[3] دنیا را پست و ناچیز شمرده از اینکه آن را بیش از حد به چنگ نیاورده است نه افسوس بیهوده می‌خورد و نه دچار اضطراب و دلهره و ترس می‌شود. با این کار دو چیز خوب را یکجا نصیب خود می‌کند: هم احساس او نسبت به مزه و طعم بهره‌های دنیوی احساسی واقعی است، نه مانند شتابکاری که از ترس تمام

۱ـ الاعراف/۳۲ پیش از این ترجمه شده است.

۲ـ البقره/۲۲۲ بیگمان خدا توبه‌کاران، و روی آورندگان به پاکی را دوست می‌دارد.

۳ـ النساء/۷۷

شدن روزی پیش از مرگ از هر چیزی بسرعت می‌چشد و لذت هیچ‌یک را هم نمی‌برد، و هم در عین حال دارای اطمینان و آرامش اعصاب و راحت وجدان است. این آرامش و اطمینان خود بر لذت بهره‌های زندگی می‌افزاید، بر لذت آن بهره‌ها و روزی‌هایی که از عقل و متانت، به آرامی چشیده و مزه‌ی همه را به‌خوبی درک کرده است.

پس مسلمان با وجود چنین ایمانی پیوسته می‌داند: این شهوت‌ها، هدف و آرمان‌های زندگی نیستند به‌گونه‌ای که انسان برای کسب آنها سراسر عمر خود را صرف کند و به رنج و زحمت بیفکند، بلکه تمام اینها وسایلی برای رسیدن به هدف‌های عالی‌تر و سزاوار توجه‌تر هستند.

غذا وسیله‌ی حفظ نیروی جسمانی است: «آدم هیچ ظرفی را پر نمی‌کند که از شکم خود بدتر باشد، چند لقمه خوردنی برای نگهداشتن نسل فرزندان آدم کافی است»[1].

امور جنسی وسیله‌ی انتشار نوع بشر است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴾ (النساء/1)

«ای مردم! از پروردگاری پروا گیرید که شما را از یک جان آفرید، و از همان جا جفت او را بیافرید و خلق بسیاری از زن و مرد از آن دو برانگیخت».

همچنین وسیله‌ی انتشار نوع ممتازی از جنس بشر است که افراد مطیع و منقاد و مؤمن به‌خدا باشند:

«ازدواج کنید و (مانند خود را) زیاد کنید زیرا من در روز قیامت به شما افراد امت افتخار می‌کنم»[1].

۱ـ حدیث نبوی بروایت احمد و ترمذی و ابن‌ماجه و حاکم.

همچنین جنس وسیله‌ای برای آرامش و راحت بشر است نه برای دیوانگی و آشفتگی زندگی او:

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً ﴾ (الروم/21)

«و نیز از آیات خدا این است که از خود شما جفت‌هایی بیافرید تا به وسیله‌ی آنها آرامش یافته با هم انس گیرید و میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد».

دارایی وسیله‌ی ایجاد اجتماع و تحکیم پایه‌های آن است:

﴿ وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا ﴾

(النساء/5)

«اموالی که خداوند قوام زندگی شما را بدان مقرر داشته به دست کم خردان ندهید».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡ ﴾

(التوبه/73)

«ای پیغمبر، با کفار و منافقان مبارزه کن و بر آنان سخت گیر».

و پشتیبان حفظ حیات در برابر تجاوزهای گوناگون است:

﴿ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (البقره/179)

« ای خردمندان، برای شما در قصاص گرفتن یک نوع زندگی است ».

نه برای خونریزی و تجاوز به دیگران:

۱ـ حدیث مرسل نبوی مروی از سعیدبن هلال.

﴿ وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ﴾ (البقره/190)

«با کسانی که با شما می‌جنگند در راه بجنگید و تجاوز از حد نکنید که خدا تجاوزکنندگان را دوست ندارد».

اسلام فعالیت‌ها و نیروهای حیوانی را در همه‌ی جنبه‌ها ارشاد می‌کند و همه‌ی موجودیت انسان را در برمی‌گیرد، و از خلاصه‌شدن نیروی انسان فقط در یک جهت پیشگیری می‌کند «نمی‌گذارد فقط در راه امور جنسی صرف شود و یا در راه مال و یا خوراکی فقط که از حد مورد اطمینان خارج شده توازن را به هم بزند».

نیروی انسان را در همه‌ی جهات از علم، عمل، بازرگانی، صنعت، کشاورزی، پیروزی و جنگ، آباد کردن زمین، ایجاد دولت، برنامه‌ی دولت، سیاست مملکت‌داری، نظارت بر کارهای جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و مانند آنها، یعنی همه‌ی اموری که زندگی انسان را در برگرفته است، ارشاد می‌کند. همه‌ی اینها چیزهایی است که زندگی را به‌خود مشغول کرده آن را گسترش می‌دهد و هرگز نیروها را در یک جنبه گرد نمی‌آورد که بقیه‌ی جوانب زندگی را خالی گذارد.

«اسلام نیروی نفسانی را در راه‌های عالی و والا به‌کار می‌گیرد و از صرف تلاش انسان فقط در زمین و همه‌ی استعدادهای او به بهره‌های محسوس ظاهری پیشگیری می‌کند. نفس را به جهاد در راه خدا راهنمایی کرده آن را سرشار از باور کند و آنچنان آن را لبریز می‌کند که همه‌ی شاخه‌های آن پر و سیراب شوند. باوری که در هر رشته‌ای از زندگی نقشه‌ای ترسیم می‌کند، باوری پاکیزه، والا و بی‌انتها، باوری که به تحقق بخشیدن و عملی کردن آرمان‌های عالی بشری در زمین اصرار داشته بشر را برمی‌انگیزد تا برای تحقق آن مبارزه کند. این هدف میان زن و مرد یکسان مشترک است. زیرا هر دو بشر هستند و هر دو خواهان پذیرفتن این باور و تحقق بخشیدن آن هستند. هر دو

تمایل دارند این باور را با تمام پاکی و صفا و گستره‌ی جهانگیر آن درون جان و اندرون جهان عملی کنند»[1].

﴿ فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ ﴾ (آل عمران/195)

«پس خدا دعاهای ایشان را اجابت کرد: من پروردگارم عمل هیچ مرد و زنی از شما را بی‌مزد نگذارم، همه از یکدیگر هستید؛ پس کسانی که مهاجرت کردند و از دیار خود اخراج شدند و در راه من رنج کشیدند و کشتند و کشته شدند، بدن تردید از بدی‌های آنان درمی‌گذرم و گناهان آنان را می‌پوشانم و حتماً آنان را وارد بهشت‌هایی می‌کنم که زیر آن نهرها جاری است. این پاداشی از جانب خدا است و بهترین پاداش‌ها نزد خدا است».

اسلام نیروهای جسمانی را نیز در راه‌های عالی بکار می‌برد. البته این کار نه به‌دلیل توبیخ بیش از حد آن نیروها است و نه به قصد سرکوبی آنها، بلکه برای نجات آن از گرفتار شدن در دام کشنده‌ی لذت‌های پست محسوس و برگردانیدن از آن راه است. به این دلیل جوانان را به اسب‌سواری تشویق می‌کند. تشویق به ورزشی می‌کند که (اگر به روش اسلامی برای تجهیز قوا انجام شود) هم برای تقویت بدن مفید است و هم شخصیت انسان را از محیط حس بالا می‌برد و نیروی جنگاوری را به مسیری عالی‌تر و

1ـ نک به کتاب «معركةالتقاليد» فصل «حين نكون مسلمين».

برتر و بهتر گرایش می‌دهد. دختران را به هنر خانه‌داری و تدبیر منزل تشویق می‌کند که خود ورزش و پرورش عالی است، و زن را نسبت به هنرهای زنانگی ماهر می‌کند و موجودیت و سرشت زنانگی او را به‌گونه‌ای پاکیزه و با ارج شکوفا می‌کند که برای برآوردن نیازهای جنسی به هر فساد و تباهی و راه‌های نادرست نیفتد. همانگونه که نیروهای جسمانی را در راه‌های سودمند و با ارزشی بکار می‌گیرند، نیروهای خاص زنانگی را نیز در راه هنرهای خاص و شایسته‌ی آنان بکار می‌برد.

اسلام هیچیک از برنامه‌های جامعه را به صورتی ترتیب نمی‌دهد که انگیزه‌های فطری را تا آخرین حد خود برساند و نابود کند، از این رو زیاده‌روی در هر امری را به‌طور کامل منع می‌کند:

﴿ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴾ (انعام/141)

«و زیاده‌روی نکنید که او(خدا) کسانی را که زیاده‌روی می‌کنند، دوست ندارد».

زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن را منع می‌کند.

﴿ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ (الاعراف/31)

«بخورید و بیاشامید (اما در خوردن و آشامیدن) زیاده‌روی نکنید».

زیاده‌روی در بهره‌ها و تمتع‌ها و تن‌پروری و رفاه را نیز منع می‌کند:

﴿ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَتۡرَفۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾

(المؤمنون/32)

«آنان که کافر شدند و دیدار در روز آخرت را تکذیب کردند و ما در زندگانی دنیا آنان را بهره‌مند کرده بودیم...».

﴿ وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ﴾ (الفرقان/18-17)

«و روزی که این مشرکان را با معبودانی که به‌جای خدا پرستیده‌اند به عرصه‌ی قیامت محشور کنند به آن معبودان می‌گویند: آیا شما بندگان مرا از راه منحرف کردید و یا خود به راه ضلالت شتافتند؟ آنان گویند: پروردگارا، پاک و منزه باد، ما هرگز جز تو کسی را شایسته‌ی ولایت و خداوندی خود نمی‌دانیم، و لکن تو این کافران و پدران آنان را به دنیا و نعمت‌های آن بهره‌ور کردی تا آنکه در نتیجه‌ی افراط در بهره‌وری، تو و دستورهای تو را فراموش کردند، و مردمی بیچاره و بدبخت و تباه شدند».

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴾ (السبأ/34)

«و ما هیچ پیغمبری را به سرزمینی نفرستادیم جز اینکه عیاشان و خوشگذران‌های آنان گفتند ما به رسالت شما کافریم و هیچ باوری به شما نداریم».

انسان را از زیاده‌روی در تملک و فراهم آوردن ثروت بازداشته برای استیلای بر مال حدودی معین کرده است که تجاوز از آن حد حرام است. همانگونه که رباخواری و احتکار را که در تمام عصرها از وسایل سرمایه‌داری و جمع ثروت‌های کلان است، منع کرده است، از غصب مال مردم و دزدی و خوردن مالی که در اجاره‌ی انسان است و مال کارگر و مزدور و تجاوز به حقوق مردم را نیز سخت بازداشته است، و چنان محل

مصرف معینی برای مال واجب کرده است که مسلمان ناگزیر به آن گونه مصرف است این مصرف‌ها برای پاک و حلال کردن مال است نه برای از بین بردن آن. زکات و صدقات و انفاق در راه خدا و انفاق به پدر و مادر و خویشاوندان و جز اینها همه، وسایل پیشگیری از زیاده‌روی در تملک، و برای کم کردن بخل و آز نفس است.

از اسراف در کشتن نیز منع کرده است:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ﴾ (الإسراء / 33)

«و هر کس که از روی ستم کشته شود، برای ولیّ [دم] او قدرتی مقرر داشته‌ایم، پس [او هم] نباید در کشتن زیاده روی کند. بی گمان او یاری شده است».

از زیاده‌روی در امور جنسی نیز پیشگری می‌کند، و برای منع رواج فساد و عوامل محرک فحشا، با معاشرت و آمیزش زن و مرد و زینت‌پرستی و آوازه‌خوانی و مطربی و داستان‌های جنسی تحریک‌کننده‌ی بی‌پرده، و هرچه موجب تشویق و تحریض مردم به زیاده‌روی و تجاوز از حد شود (حتی اگر مباح باشد) مبارزه می‌کند[1].

و نیز هر جنبش و تحریک فطری و هر رنگی از انواع رفتارهای گوناگون را از زیاده‌روی باز می‌دارد.

به‌دلیل این مهارها و بازداشتن‌ها از زیاده‌روی است که جامعه‌ی هماهنگ و متوازن، و انسان متعادل ایجاد می‌شود و روح و عقل و جسم او با هماهنگی کامل، در هر لحظه به انجام وظیفه‌ی خود سرگرم است و همه‌ی اینها به‌دلیل محترم شمردن موجودیت جسم است، نیازهای آن را خوب شناخته و درک کرده‌اند. نه آن را مطرود می‌دانند نه مورد تحقیر و توهین قرار می‌دهند.

۱ـ نک به کتاب: «معركةالتقاليد» فصل «حين نكون مسلمين».

فصل سوم
خطوط متقابل جان بشر

شیوه‌ی اسلام را برای تربیت روان و جسم و خرد، در فصل‌های گذشته بیان کرده ارتباط کامل جوانب گوناگون سرشت انسانی را نیز در واقعیت امر و در روش اسلام دیدیم که چگونه اسلام با رسوخ در تمام این منافذ سه‌گانه و پیوند دادن همه‌ی آنها به یکدیگر و ارشاد دسته‌جمعی آنها به‌سوی خدا، در ذات انسان توازن درستی ایجاد کرده است.

اینک دقیق‌تر گذشته، به تفصیل از آنها بحث می‌کنیم:

جسم و روان و خرد، در واقع خطوط عریض روشنی هستند که همه جا محسوس بوده، هر عملی در زندگی دلالت بر وجود آنها دارد، اما از سوی دیگر در جان آدمی خطوط بسیار دقیق، و یا بهتر بگوییم، تارهای بسیار نازک دقیقی هستند که اسلام همزمان، با تمام آن تارها آهنگ‌های متناسب و میزانی می‌نوازد، و با تارهای گوناگون انسان آواهایی هماهنگ و کاملاً منظم و گوشنواز خارج می‌کند.

از شگفتی‌های آفرینش بشری، همجواری این خطوط دقیق متوازی نفسانی است که هر یک در همان زمان رو به جهتی مخالف با جهت دیگر دارد. این خطوط عبارت است از: بیم و امید، خوشی و اکراه، واقع‌بینی و تخیل، نیروی حسی و نیروی معنوی، ایمان به محسوسات و ایمان به غیب، الزام‌خواهی و کار داوطلبانه، فردگرایی و جمع‌گرایی، منفی بودن و مثبت بودن، و جز اینها همه خطوطی متوازی و روبه‌رو هستند. این خطوط با وجود اختلافی که با هم دارند، مانند میخ‌های متفرقی که چیزی را به هم وصل کرده باشند، با پیوستن وجود بشر به حیات، وظیفه‌ی مهم خود را انجام می‌دهند، و هر یک در جهتی برای پیوند اجزای وجود ضرورت دارند! این خطوط همچنین افق وجود انسان را گسترده و جوانب کار را بی‌شمار و میدان زندگی او را چنان پهنادار می‌کنند که

در حد معین و سطح واحدی باقی نمی‌ماند و در نتیجه میان تمام آفریدگان خدا، برای انسان موجودیتی بی‌مانند به‌وجود می‌آورند. موجودیتی که سرانجام به همان منشأ عجیب معجزه‌ی نخست خود: مشتی خاک و دمی روح، منتهی می‌شود.

از مزایای اسلام در همگامی با فطرت، این است، این است که هیچ تاری از تارهای نفس را بدون اینکه آهنگی بر آن قرار دهد، به حال خود رها نمی‌کند. البته بر هر تاری بیش از ظرفیت آن بار نمی‌کند و کمتر از حد معین نیز از ظرفیت آن نمی‌کاهد که نغمه‌ی شایسته را سر ندهد! همه‌ی موجودیت انسان را تصرف می‌کند. افزون بر آن، چنان توازن و همسنگی منظمی در درون نفس با میخ‌های محکم کننده ایجاد می‌کند که به هیچ جهتی متمایل نشود و تارهای نفس را آنچنان کوک نمی‌کند که یک سوی آن صدا دهد و سوی دیگر بی‌صدا ماند!

شیوه‌ی شگفت اسلام را برای هماهنگ کردن این تارهای گوناگون دوگانه در این فصل بیان کرده همه‌ی وسایل مورد نیاز برای به هدف رساندن این نیروها را ارائه می‌دهیم:

۱- بیم و امید

در میان خطوط نفس، دو خط موازی دیده می‌شود که روبه‌روی هم قرار گرفته است.

انسان به‌طور طبیعی ترس و امید دارد و این دو در فطرت ترکیب شده است. این دو استعداد همجوار همراه با کودک متولد می‌شوند، طفل از تاریکی، تنهایی، سقوط، آسیب دیدن، مناظر و اشخاص نامأنوس می‌ترسد. به امنیت، راحتی، گرم شدن و برای شیر خوردن در آغوش مادر خفتن و سپس به آغوش مادر و دامن پدر و دست کسانی که به او آرامش می‌دهند و وسایل استراحت او را فراهم می‌کنند، امیدوار است. با روش کودک، این دو خط متقابل نیز رشد می‌کنند. و با رشد بیشتر، بیم و امیدها متنوع‌تر

می‌شود، اما همان دو خط با تقابل و زوجیت خود، ادراک حیات و جهات زندگی را برای شخص، معین و محدود می‌کنند. در بزرگی از مرگ، فقر، ناتوانی، زیانکاری، رسوایی، درد حسی و معنوی، معلوم و مجهول و همه‌ی این چیزهای خوفناک می‌ترسد. همه‌ی اینها نغمه‌های گوناگونی است که از یک تار به وجود می‌آید، همه از تاری که مانند جفت روبه‌روی خود (تار امید) بر قله‌ی قرار و آرامش انسان قرار گرفته از قوی‌ترین و گسترده‌ترین تارها است. همچنین شخص در کهنسالی به آرامش انسان قرار گرفته و از قویترین و گسترده‌ترین تارها است. همچنین شخص در کهنسالی به آرامش و امنیت و راحتی، ماند دوران نوزادی امید دارد، اما در سحطی دامنه‌دارتر. و نیز به فوقیت، قدرت، تمکن، مقام، موقعیت، نعمت و آرزوهایی بسیار و بی‌شمار و تمام ناشدنی امید دارد، هر آرزویی که برآورده شود، آرزی دور و درازتری جان آن را می‌گیرد.

بیم و امید با تمام قدت و درهم آمیختگی و آمیزشی که با هم دارند، و آمیزش و اختلاطی که با سرشت بشر دارند و در اعماق وجود او رخنه کرده‌اند، راه و جهت حقیقی حیات را مشخص کرده هدف‌ها و رفتارها و ادراکات و اعمار انسان را ترسیم و تعیین می‌کنند. و انسان، به میزان و نوع ترس و امید خود، راه زندگی خود را برگزیده رفتار خویش را سازگار با آنها تنظیم می‌کند.

کسی که از مرگ می‌ترسد، به هیچ کاری اقدام نمی‌کند. کسی که از فقر می‌ترسد، همتش را جمع مال قرار می‌دهد. کسی که از زور می‌ترسد، از هر عملی که موجب صدمه و زحمت او شود پرهیز می‌کند. کسی که از درد و شکست می‌ترسد، از معرکه‌ی بزرگ زندگی فرار می‌کند، و در نتیجه به سختی و فشار دچار شده به ناگزیر به شدت شکست می‌خورد. کسی که از هیچدام از اینها نمی ترسد، از بند همه آزاد است و خود را از زیر فشار آنها رها می‌کند و بر آنها چیره و توانا و سختگیر است. کسی که در فکر

مقام و قدرت و مکنت و بی‌نیازی و نعمت است، هدف‌های خود را براساس آنها طرح می‌کند و وسایلی برمی‌گزیند که او را بدانها برساند. اما کسی که کاری به این چیزها ندارد، در فکر تربیت وسایل نیز برای رسیدن بدانها نیست و از فشار آنها آزاد است، در مقابل آنها نفس خود را مالک بوده نه بندگی آنها را می‌کند و نه خوار می‌شود.

این دو خط به همین ترتیب در زندگی بشر حکمفرمایی می‌کنند.

آن ترتیبی به نتیجه می‌رسد که وسایل درست تربیت نفس را بر این دو تار بگذارد و جان را از انحراف شفا بخشد و آن را تقویت و تحکیم کند و به وضع درست خود قرار دهد.

نوازنده‌ی ماهر و استاد، پیش از کوک کردن ساز، تارهای آن را محکم می‌کند که نغمه‌ی ناسازی از آن سر نزند. اسلام نیز پیش از تنظیم ساز نفس، تارهای گوناگون گفته شده را می‌ازماید تا از استحکام آنها مطمئن شود.

از تار شل و سست و تار بیش از اندازه محکم، نغمه‌هایی سر می‌زند که گوش سالم از آن منتفر می‌شود، و ضمیر انسان را ناراحت می‌کند.

از این رو یک نوازنده، پیش از آغاز به نواختن یک آهنگ، به محکمی و درستی تارهای ساز خود تکیه دارد. ضربه‌ای به این تار و گرهی بدان تار می‌زند و خوب می‌آزماید، سپس تارهای خوب کوک شده را میان انگشتان خود قرار داده نغمه‌ای جانفزا و هماهنگ از آن سر می‌دهد.

اسلام نیز به دو خط بیم و امید تکیه می‌کند، نخست هر ترس تباه کننده و هر امید منفی را از آن دو می‌زداید، آنگاه بدان دو تکیه کرده چنان آهنگ جانفزاری روح‌پروری از آنها ساز می‌کند که سزاوار یک بشر واقعی است، از چیزهایی می‌ترسد که شایسته‌ی ترس و به چیزهایی امیدوار که سزوار امید است.

نخست همه‌ی چیزهایی را که بر دوش بشر سنگینی و فشار وارد می‌آورد، برمی‌دارد و خوف‌های درهم و برهم آشفته کننده‌ای را که واقعیت ندارد و در حقیقت امر تغییری نمی‌دهد، از تار ترس می‌زداید!

ترس از مرگ را از نفس می‌زداید! زیرا چه ارزشی دارد؟ آیا با ترس، مدت مرگ را به تأخیر می‌اندازد و یا سرنوشت نوشته شده را تغییر می‌دهد؟ خیر هرگز! و تا ترس، از واقعیت چیزی کم نکند ارزش ندارد. زیرا این نوع ترس‌ها بدون هیچ نتیجه‌ای نیروی انسان را تمام کرده، سرنوشت را در هم می‌کوبد.

از این رو قرآن، به شکلها و آهنگ‌های گوناگون، بارها این حقیقت را تکرار کرده است:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيۡنَا ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (ق/43)

«ما هستیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت همه به‌سوی ما است».

﴿ وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا ﴾ (المنافقون/11)

«زمان مرگ هر کس برسد، خدا هیچ تأثیری در آن نمی‌دهد».

﴿ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ ﴾ (آل عمران/185)

«هر نفسی چشنده‌ی مرگ است».

پرهیز از مرگ نه سودی دارد و نه واقعیت امر را تغییر می‌دهد:

﴿ أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ ﴾ (النساء/78)

«هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد هر چند در برجهای محکم باشید!».

ترس از چیزی که هول‌انگیز بنظر می‌رسد، مانند مرگ نیز روا نیست، زیرا اگر تار ترس بیش از حد کشیده شود، نغمه‌ی ناساز از آن سر می‌زند و از شدت کشیدن ممکن است پاره شود!

ترسیدن از روزی نیز چنین است و درست نیست!

﴿ قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ﴾ (یونس/31)

«بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ و یا کیست که چشم و گوش به شما می‌دهد؟ کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ کیست که فرمان او عالم را به نظم در می‌آورد؟ پس خواهند گفت: خدا!».

خوف از آزار و اذیت مردم و هر ضرری که موجب انسان از نیروهای زمینی می‌شود روا نیست:

﴿ قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ﴾

(الاعراف/188)

«بگو: بجز آنچه خدا بخواهد نه مالک سودی برای خود هستم و نه ضرری».

﴿ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾ (التوبه/51)

«بگو: به هیچ چیزی دچار نمی‌شویم جز سرنوشتی که خدا برای ما نوشته است. او مولا و سرپرست ما است. مؤمنان باید به‌خدا توکل کنند».

﴿ إِن يَنصُرۡكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمۡۖ وَإِن يَخۡذُلۡكُمۡ فَمَن ذَا ٱلَّذِي يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعۡدِهِۦ ﴾ (آل عمران/160)

«اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما چیره شود و اگر به خواری واگذارد پس کیست که بتواند پس از آن شما را یاری کند؟».

و نیز ترس از نتایج مجهولی که برای کار معلوم باشد نیز درست نیست:

﴿ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡ﴾ (البقره/216)

« چه بسا چیزی را دوست ندارید و آن چیز برای شما بهتر باشد، و چه بسا چیزی را دوست دارید و آن چیز برای شما شر و بدی است».

﴿لَا تَدۡرِي لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا ﴾ (طلاق/1)

«و تو چه دانی شاید خدا پس از آن کاری از نو پدید آورد».

به همین ترتیب، قرآن به همه‌ی ترس‌های مغشوش کننده‌ی بشر، یکی پس از دیگری، رسیدگی کرده همه را از نفس می‌زداید و بار سنگین آنها را از دوش جان برمی‌دارد تا به‌سوی زندگی پویا و با ارج و قدرت و مکنتی رهسپار شود که به قدر و سرنوشت ازلی و طبیعی خدا مطمئن بوده، به هیچ چیز دیگر تکیه نکند.

سپس تار فطری ترسی را که در نفس بشریت نهفته است، گرفته چنان آهنگ اصیلی از آن ساز می‌کند که شایسته‌ی سرشت و ذات انسان است.

هیچ‌یک از نیروهای زمین ترس‌آور نبوده و سزاوار ترس‌آور نبوده و سزاوار ترس نیستند، زیرا همه‌ی آنها رام شده‌اند. هیچ‌یک از این نیروها نه از خود دارای توانی بوده و نه ذاتاً صاحب سود و زیانی هستند. آن نیرویی در حقیقت شایسته‌ی ترسیدن است هر چیزی در تصرف و قدرت او است. آن نیرویی که به‌حق دهنده و گیرنده، رها کننده و

بازدارنده است. در این صورت ترسیدن از آن واجب و ترس او را در دل داشتن، به راه راست رفتن است.

شایسته است که ترس تنها از خدا و از چیزهایی باشد که خدا بشر را بدان می‌ترساند.

﴿ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ (آل عمران/175)

«این همان شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، شما از آنان نترسید و از من بترسید اگر مؤمن هستید».

﴿ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ ۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴾ (الزمر/36)

«آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ تو را از قدرت غیرخدا می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه کند، دیگر هیچ راهنمایی نخواهد داشت».

﴿ قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ (الانعام/15)

«بگو: من اگر نافرمانی خدای خود کنم از عذاب آن روز بزرگ می‌ترسم».

﴿ يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴾ (الانسان/7)

«به عهد و نذر خود وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که شرش همه را فراگیرد».

﴿ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴾ (الانسان(دهر)/10)

«ما از پروردگار خود می‌ترسیم در روزی که رخسار درهم کشیده و سخت هولناک است».

اما این روزی که شرش بر سر هر کس پرپر می‌زند، از گسترده‌ترین ابواب خوف در قرآن است و بیش از همه در باره‌ی ترس و بیم و نگرانی از آن روز بحث کرده و واقعاً هم قلب مؤمنی که قدمهای او بر راه راست خداوندی استوار شده است، بیش از همه چیز از آن روز می‌ترسد.

آیاتی که از عذاب آخرت گفتگو می‌کند، به اندازه‌ای در سراسر قرآن فراوان است و بارها تکرار شده که احتیاجی به بیان آنها نیست. اما در اینجا فقط به آن حقیقت روشن و آشکار موجود در آن اشاره می‌شود که خود انواع خوف‌ها و نگرانی‌ها را در برگرفته همه‌ی سطح‌ها را پوشانیده است!

به ظن قوی، عذاب‌های حسی گفته شده در قرآن، فقط وسایل ترسانیدن هستند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارٗا كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَـٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ ﴾ (النساء/56)

«کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به آتش دوزخ درافکنیم که هر چند پوست تن آنان بسوزد به پوست دیگرش مبدل کنیم تا سختی عذاب را بچشند».

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ ﴾ (البقره/24)

«از آتشی بترسید که گیرانه‌ی آن آتش، مردم و سنگ‌ها هستند».

﴿ أَذَٰلِكَ خَيۡرٞ نُّزُلًا أَمۡ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ ٦٢ إِنَّا جَعَلۡنَـٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّـٰلِمِينَ ٦٣ إِنَّهَا شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ ٦٤ طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَـٰطِينِ ٦٥ فَإِنَّهُمۡ لَأٓكِلُونَ مِنۡهَا فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ ٦٦ ثُمَّ إِنَّ لَهُمۡ عَلَيۡهَا لَشَوۡبٗا مِّنۡ حَمِيمٖ ٦٧ ثُمَّ إِنَّ مَرۡجِعَهُمۡ لَإِلَى ٱلۡجَحِيمِ ﴾

(الصافات/62-68)

«آیا این مقام عالی بهتر است و یا درخت زقوم جهنم که آن درخت را بلای جان ستمکاران قرار دادیم. زقوم درختی است که از بین دوزخ درآید، میوه‌اش گویی سرهای شیاطین است، اهل دوزخ چنان از آن می‌خورند که شکم‌ها را از آن پر می‌سازند. پس از آن شرابی از حمیم سوزان جهنم خواهند داشت. و سپس بیگمان بازگشت آنان به‌سوی جهنم است».

اما حق این است که وسایل ترسانیدن بسیار و آهنگشان گوناگون است، هر یک به نوعی نغمه سر می‌دهند. یکبار عذاب محسوس را با عذاب معنوی ممزوج می‌کند، اما جنبه‌ی حسی آن بیشتر است:

﴿ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ ١٩ يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ ٢٠ وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ ٢١ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴾ (الحج/22-19)

«کافران را لباسی از آتش دوزخ بر قامت بریده‌اند و بر سر آنان آب سوزان جهنم ریزند تا پوست بدن آنها و آنچه در اندرون آنان است، بدان آب وزان گداخته شود و گرز گران و عمودهای آهنین برای آنها آماده است، هرگاه خواهند از دوزخ به درآیند و از غم و اندوه آن نجات یابند، باز آنان را بدانجا برگردانند و گویند: بچشید عذاب آتش را».

این وصف دردناکی از عذاب‌های شدیدی است که همه‌ی آنها حسی است جز واژه‌ی اندوه. در اینجا آهنگ همیشگی عذاب نفسانی را در کنار عذاب دردناک جسمانی قرار داده است.

گاه عذاب حسی و معنوی را یکسان به‌هم می‌آمیزد:

﴿ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِ ﴾ (البقره/85)

«پس جزای این چنین مردمی از شما چیست جز ذلت و خواری در زندگی این دنیا و روز قیامت نیز سخت‌ترین عذاب را خواهند دید».

در اینجا ذلت و خواری دنیا یعنی چیزی را به میان می‌آورد که قلب انسان بیش از همه چیز از آن می‌ترسد که افزون بر عذاب روز قیامت یک رنگ عذاب آنی نزدیک است. این خواری دنیایی از خدا است، و شایسته است که از آن بترسند، زیرا در حقیقت رعب‌انگیز و هولناک است، زیرا از سوی قدرتی این ذلت و زیان می‌رسد که واقعاً خذلان و رسوایی به دست او است و در حقیقت می‌تواند چنین کند. و این رسوایی و ذلتی است که هیچ چاره و راه گریزی از آن نیست، زیرا از سوی خدا است.

گاه در آمیختن عذاب حسی و معنویف جنبه‌ی عذاب معنوی آن بر دیگری بیشتر است:

﴿ نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ ۝٦ ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ ﴾ (الهمزه/6و7)

«آتش فروزان خدا، همان آتشی که دلها و وجدان‌ها را فرامی‌گیرد».

چهره و جهت روشن آتش در اینجا عذاب حسی نیست، زیرا عذابی است که به قلب و وجدان می‌رسد و شراره‌ی آن ضمیر باطن را شعله‌ور کرده و ترس و وحشتی در دل ایجاد می‌کند.

گاهی نیز عذاب خالص معنوی است:

﴿ يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ﴾ (الانفطار/19)

«روزی که هیچکسی برای دیگری اختیار ندارد. امر و فرمانروایی در آن روز برای خدا است».

﴿ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ۝ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ﴾ (عبس/34 و37)

«روزی که مرد از برادر و مادر و فرزندان خود می‌گریزد، هرکس از ایشان دارای شأن و موقعیتی است که او را بی‌نیاز می‌کند».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ۝ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ﴾ (الحج/1و2)

«زلزله‌ی روز قیامت رویداد بسیار سختی خواهد بود، روزی که آن رویداد بزرگ را ببینید، هر زن شیرده طفل شیرخوار خود را فراموش می‌کند و هر آبتن بار خود را بیفکند، مردم را از وحشت آن روز مست و از خود بی‌خود می‌نگری، و حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است».

در اینجا مقصود از ترس و وحشت صرفاً ترس نفسانی است، وحشتی که نفس از زیر آن می‌گذارد و جان از شدت سنگینی آن پایمال می‌شود، و از عذاب حسی صحبتی نشده است.

در پاره‌ای موارد عذاب معنوی را به اوج خود می‌رساند:

﴿ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ ﴾ (البقره/174)

«در روز قیامت نه خدا با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را تزکیه می‌کند».

﴿ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ ﴾

(آل عمران/77)

«در روز قیامت نه خدا با آنان سخن می‌گوید نه به آنان نظر لطفی می‌اندازد، و نه آنان را تزکیه می‌کند».

همچنین همه‌ی درجات و میزان‌ها را در برمی‌گیرد.

تمام مردم در ترکیبات نفسانی یکسان نیستند. بیشتر مردم افرادی حسی و سطحی هستند که همه‌ی زندگی را از راه حس و لمس دریافته‌اند. تعداد اندکی نیز این سطح بالاتر رفته، موقعیت‌های نفسانی و حالت‌های معنوی را مهم دانسته از آنها متأثر می‌شوند. شخص به نسبت دگرگونی‌های مزاج و ظرفیت خود، ممکن است گاهی اهل محسوسات و ظواهر، و گاهی اهل معنا و باطن باشد. از این رو اسلام همه‌ی آهنگ‌ها را از سطح‌ها و طبقات گوناگون تار خوف به گونه‌ای میزان می‌کند که هر کس را از جهتی در برگیرد. و سرانجام هر کس در حالتی ازحالتها، در دایره‌ی آن واقع می‌شود، نمی‌گذارد که اندک لحظه‌ای هدر رفته کسی از آمدن در این آهنگ گسترده محروم بماند و یا آوایی متناسب با ساختمان ذاتی و به اندازه‌ی نیرو و توان او به وی نرسد!

و اما امید. اسلام راهی درست برای همگام شدن با امید برمی‌گزیند که آن را به وضع مورد پسند و قابل اعتماد و استواری برساند.

نخست امید به آرزوهای فریبنده و ارزش‌های آشفته‌ی دروغین را به‌سوی ارزش‌های حقیقی و راه درست برمی‌گرداند.

بشر به بسیاری از نعمت‌های گوناگون موجود در زمین، مانند دارای و فرزند و شهوات و مقام و عزت و قوه و قدرت، امیدوار است و افزون بر اینها، به انواع لذت‌های جسمانی و نفسانی نیز امید دارد. البته همان‌گونه که پیش از این گفته شد، اسلام، نه شخص را از بهره‌ها و لذت‌های پاک و پاکیزه محروم می‌کند، و نه رهبانیت و انصراف

از کارهای دنیا فرا می‌خواهد، بلکه مردم را آشکارا به آن نوع نعمت‌ها دعوت کرده، تحریم آنها را بسیار بد می‌داند:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾.

(اعراف / 32)

«بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: «آن [پاکیزه‌ها] در زندگانی دنیا برای مؤمنان است. روز قیامت [هم] ویژه [آنان] است».

اما در عین حال دوست ندارد مردم به اندازه‌ای در شهوات فرو بروند که بهره‌های فناشدنی زمین آنان را از ارزش‌های حقیقی جاودان و باقی بفریبد و باز دارد. به این دلیل در جاهای بسیاری تکرار می‌کند که خدا نعمت‌های پاکیزه‌ی زمین را تحریم نکرده از آنها بدش نمی‌آید. اما: «کردارهای پاینده و شایسته، بهتر و پایدارتر است».

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ ١٤ ۞قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۚ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴾ (آل عمران/14و15)

«برای مردمان حبّ خواسته‌ها [ی نفس] از [قبیل] زنان و فرزندان و مالهای انبوه از [جنس] زر و سیم و اسبهای نشاندار و چهار پایان و زراعت آراسته شده است، این [همه، مایه] بهره زندگانی دنیاست، و خدا [ست که] نیک فرجامی به نزد اوست. بگو: آیا شما را به بهتر از این خبر دهم؟ پرهیزگاران به نزد پروردگارشان باغهایی دارند که از فرو دست آن جویباران روان است، که در آن جاودانه‌اند. و [نیز از] همسرانی پاکیزه و از خشنودی خدا بر خوردارند. و خداوند به [حال] بندگان بیناست».

﴿ قُلْ مَتَـٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ ﴾ (النساء/77)

«بگو: زندگانی دنیا بهره‌ی اندکی است و جهان آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند از همه چیز بهتر است».

﴿ وَزُخْرُفًا ۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَـٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَٱلْـَٔاخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (الزخرف/35)

« ... اینها همه بهره‌ی زندگی این جهان است، و پایان و سرانجام نزد پروردگارت برای متقیان است».

و مانند اینها...

اسلام، با بهره‌ور ساختن بشر به روزی‌های پاکیزه‌ی زمین و آبادان ساختن جهان و گردیدن در گوشه و کناره‌های آن برای کسب روزی، به او هشدار می‌دهد که بهره‌های زمینی او را نفریبد و سرشت خود را در آن مستغرق نکند و توجه او را به امید به خدا در دنیا و آخرت جلب کرده رضا و ثواب و خشنودی او را بخواهد.

همانگونه که پهناورترین دامنه‌ی ترس زا در قرآن، ترس از عذاب آخرت در برگرفته است، نعمت‌های آخرت نیز گسترده‌ی پهناوری دارند.

هرچه در آن باب از عذاب گفته شد در این باب از نعیم جهان دیگر و لذت‌های آن گفته می‌شود.

نخست، بهشت اخروی موعود برای اهل تقوی به صورت نعمت‌های محسوس به ذهن شخص متبادر می‌شود:

﴿ مُّتَّكِـِٔينَ عَلَيۡهَا مُتَقَٰبِلِينَ ١٦ يَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ وِلۡدَٰنٞ مُّخَلَّدُونَ ١٧ بِأَكۡوَابٖ وَأَبَارِيقَ وَكَأۡسٖ مِّن مَّعِينٖ ١٨ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنۡهَا وَلَا يُنزِفُونَ ١٩ وَفَٰكِهَةٖ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ٢٠ وَلَحۡمِ طَيۡرٖ مِّمَّا يَشۡتَهُونَ ٢١ وَحُورٌ عِينٞ ٢٢ كَأَمۡثَٰلِ ٱللُّؤۡلُوِ ٱلۡمَكۡنُونِ ٢٣ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾

(الواقعه/24-15)

«بر تخت‌های مرصع نشسته، همه روبه‌روی یکدیگر بر آنها تکیه‌زده می‌نشینند. پسرانی که حسن و جوانی آنان ابدی است پیرامون آنان می‌گردند، با کوزه‌ها و مشربه‌ها و جام‌های پر از شراب ناب، نه، هرگز از آن شراب‌ها دردسری یابند و نه مست شوند، و هر چه میوه‌ی خوش برگزینند، و گوشت هر مرغی که بخواهند و میل کنند و زنان سیه‌چشم زیبا که مانند مروارید در صدف هستند، پاداشی است در برابر آنچه انجام می‌دادند».

اما با وجود این همه تکرار در وصف محسوسات و نعمت‌های ظاهری، بندرت محسوسات به تنهایی گفته شده است. در اغلب جاهایی که در باره‌ی اینگونه نعمت‌های محسوس گفته می‌شود، همراه با نعمت‌های معنوی است. حتی شدیدترین جایی که تقریباً همه نعمت‌های محسوس، در قرآن بیان شده است یعنی این آیه‌ها، با جملات زیر تکمیل شده است:

﴿ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا تَأۡثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلٗا سَلَٰمٗا سَلَٰمٗا ﴿٢٦﴾ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ ﴾

(الواقعه/26-24)

«به عنوان پاداشی است به [جبران] آنچه می‌کردند. در آنجا نه سخنی بیهوده و نه [حرفی] گناه آلود بشنوند. مگر این سخن را که [همگی] سلام گویند و سلام».

و نعمت‌های حسی به چنان جو پاک و با صفایی منتهی می‌شود که در آن محیط پاکیزه نه بیهودگی وجود دارد و نه گنهکاری، محیطی با آنچنان سلامت و صفا که همه‌ی افراد موجود در خود را فراگرفته صدای سلام و تهنیت آنها فضای بهشت را پر کرده است.

آنگاه در بسیاری از سوره‌های قرآن اشاره به نعمت‌های معنوی، به تنهایی پراکنده است و یا مانند آیه‌های پیش، همراه با نعمت‌های حسی است.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿٢٣﴾ وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ ﴾ (الحج/23و24)

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وارد بهشت‌هایی می‌کنند که زیر درختان آن نهرهایی جاری است، و در آنجا دستبندهایی از طلا و مروارید به دست کنند و تن به جامه‌ی حریر بیارایند و به گفتار خوش و راه پسندیده هدایت شوند».

﴿ وَإِذَا رَأَوۡهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ٣٢ وَمَآ أُرۡسِلُواْ عَلَيۡهِمۡ حَٰفِظِينَ ٣٣ فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ ﴾

(المطففین/24-22)

«بیگمان نیکوکاران در نعمت هستند بر تخت‌ها می‌نگرند و در چهره‌های آنان خوشی نعمت‌ها را می‌شناسی».

﴿ وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاعِمَةٞ ٨ لِّسَعۡيِهَا رَاضِيَةٞ ٩ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٖ ١٠ لَّا تَسۡمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةٗ ١١ فِيهَا عَيۡنٞ جَارِيَةٞ ١٢ فِيهَا سُرُرٞ مَّرۡفُوعَةٞ ١٣ وَأَكۡوَابٞ مَّوۡضُوعَةٞ ١٤ وَنَمَارِقُ مَصۡفُوفَةٞ ١٥ وَزَرَابِيُّ مَبۡثُوثَةٌ ﴾

(غاشیه / 8-16)

«رخسارهای دیگری در آن روز از آثار نعمت شادان است. از تلاش و کوشش خود خشنود هستند. که در بهشت بلند مرتبت مقام یافته‌اند، در آنجا هیچ سخن بیهوده نشنوند. در آن بهشت چشمه‌ای جاری است. و در آنجا تخت‌های عالی و بلندپایه نهاده‌اند. و قدح‌های بزرگ گذاشته، صف‌اندرصف بالش مرتب کرده و فرشهای گرانبها گسترده‌اند».

﴿ وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ مُّسۡفِرَةٞ ٣٨ ضَاحِكَةٞ مُّسۡتَبۡشِرَةٞ ﴾ (عبس/38و39)

«رخسار طایفه‌ای فروزان است و خندان و شادمان».

﴿ يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨ فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ٢٩ وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ﴾ (الفجر/30-27)

«ای نفس مطمئن و آرام، به‌سوی پروردگارت باز گرد که تو خشنود و او راضی از تو است. پس در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت من داخل شو».

در این مثال، نعمت روحی خالص آمده هیچ شائبه‌ای از بهره‌های حسی دامن معنویت او را مشوب نکرده است. فقط اطمینان و رضا در حوزه‌ی قدرت خدا است. خدا این «نفس» را ندا داده می‌فرماید: برگرد به جانب «پروردگارت» برگرد با رضا و خشنودی که هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است. سپس با نظر بلند مهربانش در او نگاه کرده می‌گوید! «در شمار بندگانم» درآمده، «به بهشتم درآی»، افزون بر این، آن نفس را به خود نزدیک کرده تکریم نیز می‌فرماید.

مانند این را در جای دیگر فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ﴾

(مریم/96)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بزودی خدای رحمان برای آنان محبتی قرار می‌دهد».

بهره‌ها و لذتها تلطیف و تصفیه شده به درجه‌ی «محبت» خدا نسبت به بندگان او می‌رسد که عالی‌ترین و شگفت‌ترین بهره‌ها است.

همانگونه که گفتیم مردم صنف‌هایی در سطح و طبقات گوناگون هستند. پاره‌ای زندگی محسوس را اختیار کرده، گروهی هم معنا را برگزیده‌اند. هر بشری به‌سوی یکی از این دو حالت بشر متمایل بوده کفه‌ی ترازوی میل او بدانسو بیشتر است و یا همزمان میان هر دو آمیزش و اختلاطی به‌وجود آورده است. از این نظر آهنگ‌های قرآنی بر همین تار چند جانبه‌ساز شده است، آهنگ‌هایی بر این یک تار ساز می‌کند که هم حیات و هم معنویات را در بر می‌گیرد. قرآن نعمت‌های حسی را آنچنان وصف می‌کند و چنان مزه‌ی خاص و دوست‌داشتنی بدان می‌دهد که حتی کسانی که به نعمت‌های حسی نیز علاقه ندارند بدان سو جلب می‌شوند!

اسلام از راه این دو تار روبه‌رو و همجوار، زمام نفس بشریت را به‌دست می‌گیرد! به او وعده می‌دهد و به آرزو می‌اندازد، به‌خوف و وحشت دچار می‌سازد و در این میان تمام بذرهای شایسته‌ای را می‌نشاند که قصد دارد در قرارگاه نفوس بکارد.

اسلام این دو خط را که نزد مؤلفان اسلامی به نام «برانگیختن و ترسانیدن» است، به‌هم ربط می‌دهد و همه‌ی فعالیت‌های زندگی بشری را هم بدان دو خط می‌پیوندد.

قرآن، تمام راهنمایی ها و اوامر و نواهیش را به یکی از این دو خط، و یا به‌طور کلی به هر دو، پیوند می‌دهد، و این نواهی و اوامر را به اندازه‌ای تکرار می‌کند تا در اعماق نفس جایگزین شود و قرار گیرد و این جایگزینی و ملازمه نیرویی شود که آگاهانه و یا ناآگاهانه، بشر را متوجه خیر و از شر دور کند.

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلًا ﴾ (الكهف/107و108)

«آنان که به خدا ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، بهشت‌های فردوس آنان را جایگاهی است. همیشه در آن بهشت ابدی هستند و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت».

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ (یونس/63و64)

«آنانکه ایمان آوردند و پرواداری داشتند، ایشان را در دنیا و آخرت بشارت است».

﴿ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا

فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ۝٧ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٨ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾

(المؤمن/9-7)

«آنان که عرش الهی را بر دوش گرفته‌اند و آنان که پیرامون عرش هستند به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند و به او ایمان می‌آورند، و برای کسانی که ایمان آوردند از خدا آمرزش می‌خواهند: ای پروردگاری که علم و رحمت را بر همه چیز گسترده‌ای، کسانی را که توبه کردند و راه تو را دنبال کردند بیامرز و آنان را از عذاب آتش دوزخ محفوظ دار. پروردگارا، آنان را وارد بهشت عَدن کن که آنان و پدران درستکار و همسران و فرزندانشان را وعده کرده‌ای که تو با قدرت و حکمتی. و نیز آنان را از انجام اعمال زشت نگه‌دار که تو هر که را از زشتکاری نگه‌داری در آن روز، در حق او مرحمت بسیار کرده‌ای که این است در حقیقت رستگاری بزرگ».

سپس آیات دیگری در قرآن آمده این اعمال و عمل شایسته و بایسته را روشن و گسترده می‌سازد و مقررات بی‌شمار آن را به‌خوبی بیان می‌کند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴾ (الصف/12-10)

« ای کسانی که ایمان آوردید، آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک نجات دهد هدایت بکنم؟ به خدا و پیغمبر او ایمان بیاورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید؛ این کار از هر چیز برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. تا خدا گناهان شما را بیامرزد و در بهشتی داخل کند که زیر درختان آن نهرها جاری است و در بهشت‌های عدن جاودانی منزل‌های نیکو عطا فرماید. این همان رستگاری بزرگ است».

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتَۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ ۞ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾

(آل عمران/171-169)

«البته نپندارید آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان روزی دارند. آنان از فضل و رحمتی که خدا به آنان داده است شادمان هستند و به مؤمنانی که هنوز بدانان نپیوسته‌اند و بعداً به آنان ملحق خواهند شد، مژده دهند که نه ترسی برایشان است و نه اندوهگین باشند. آنان را به فضل و نعمتی از خدا بشارت دهند و اینکه هرگز خدا اجر اهل ایمان را ضایع نخواهند گذارد».

﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ

إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴾ (التوبه/24)

«بگو: اگر شما پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان خود و مالی را که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیمناک هستید و خانه‌هایی را که بدانها دل خوش داشته‌اید، از خدا و رسول و جهاد در راه خدا بیشتر دوست دارید، منتظر باشید تا هنگامی که خدا فرمان خود را فرو فرستد و خدا بدکاران را هدایت نمی‌کند».

﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَٰتٍۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾ (الفرقان/70-68)

«و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک نمی‌خوانند، و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی‌رسانند، جز اینکه به حق باشد. و هرگز عمل زنا نمی‌کنند که هر که چنین کند به کیفر گناه خود می‌رسد، و عذاب او در قیامت مضاعف شود و با ذلت و خواری در دوزخ جاویدان شود، مگر کسانی که از گناه توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح به‌جای آورند، پس خدا گناهان آنان را به خوبی‌ها بدل کند که خدا در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربان است».

﴿ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (البقرة / 275)

«کسانی که ربا می‌خورند، برنخیزند جز مانند کسانی که شیطان از مس کردن آنان را دیوانه کرده است، به این دلیل که گفتند: خرید و فروش مانند ربا است، و حال آنکه خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. هر کس که پند و اندرز خدا بدو رسیده و این کار را رها کرد، خدا از گذشته‌ی او در گذرد و سرانجام کار او با خدا باشد، و کسانی که دوباره بدین کار زشت اقدام کنند تا همیشه در دوزخ می‌مانند».

﴿ وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ١ ٱلَّذِي جَمَعَ مَالٗا وَعَدَّدَهُۥ ٢ يَحۡسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخۡلَدَهُۥ ٣ كَلَّاۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ ٤ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ ٥ نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ ٦ ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ ٧ إِنَّهَا عَلَيۡهِم مُّؤۡصَدَةٞ ﴾ (همزه/9-1)

«وای بر هر عیبجوی هرزه‌زبان. کسی که مالی اندوخته به شماره‌اش سرگرم است. می‌پندارد مالش او را جاودان کند؟ هرگز! بلکه بدون تردید به آتش سوزان درافتد. چه میدانی آن آتش سوزان چیست؟ آتش فروزان خدایی است.

آتشی که بر دلها زبانه می‌کشد. آن آتش از هر سو آنان را در بر گرفته در ستون‌هایی بلند زبانه می‌کشد».

بدین ترتیب، اسلام تمام آهنگ‌های بیم و امیدی را که ممکن است در دنیا، به زندگی بشر دچار شود؛ بر این دو تار متقابل از می‌کند. و از این آهنگ پردامنه، نغمه‌های جدیدی بیرون می‌آورد که نفس را از ترس از امور زمینی و وابستگی به بهره‌های بیهوده‌ی زندگی آزاد کرده، بشر را در راه خیر به کار بیاندازد و در همه‌ی میدان‌های عمل به فعالیت وادارد: میدان سیاست، میدان اجتماع، میدان اقتصاد، آبادانی زمین، همه بر پایه‌های پاکیزگی و صفای خلق، پاکی ضمیر، جلب رضای خدا و فرار از عذاب پروردگار. آواهایی از آن خارج می‌کند که ضمیر بشری را پاکیزه می‌کند، و به اندازه‌ای هشیار می‌کند که با بیداری، کوچکترین لمس و گسترده‌ترین توجیه را درک کرده به جایی می‌رساند که وقتی گمان برد خدا از عمل او راضی است، برایش بسنده بوده و اقدام به عمل می‌کند و هنگامی که احساس کند خدا از کاری به غضب می‌آید از آن دوری می‌کند. مسلمانان اولیه‌ای که بر اساس قرآن تربیت شده بودند دارای همین روش و همین نگرش بودند، حساسیت بسیار آنها نسبت به امور، و همچنین اطمینان به خدا تا جایی بود که با همین حال، شب و روز خود را با خدا دانسته نه در هنگام عمل و نه در هنگام استراحت از او غافل بودند. در باره‌ی چنین مردمی آفریدگار گفته است:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾. **صدق الله العظيم.** (آل عمران / 110).

«شما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

۲- خوشی و اکراه

خوشی و اکراه نیز دو خط متقابل نفس است. این دو خط نیز مانند دو خط موازی بیم و امید و در کنار آنها، بخش گسترده‌ای از نفس و زندگی را در بر گرفته است.

اسلام، همان رفتار را با این دو خط می‌کند که با دو خط نخستین کرد، نخست این دو رشته‌ی همجوار را محکم و سپس آهنگی بر آن ساز می‌کند که بدون سستی و یا شدت زیاد، شایسته است از آن خارج شود.

انسان، بدون تردید خود را دوست دارد، و این حب نفس و خویشتن دوستی در فطرت او درآمیخته است:

﴿ وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ﴾ (العادیات/8)

«و بدون تردید او (انسان) شدیداً خیر دوست است».

دوست دارد که از تمام انواع گوناگون لذّات حسی و معنوی برخوردار شود، شخصی مبرز، مشهور، قوی، متمکن و صاحب قدرت باشد، همیشه بر همه کس قاهر و چیره باشد، بر بسیاری از چیزها چیره شود، عمر جاودانه باید و سرانجام نقطه‌ی مرکزی و محور جهان هستی باشد.

انسان از چیزهایی نیز بدش می‌آید... از هر چیزی که جلو خواست‌های او را سد می‌کند اکراه دارد از هر سد و عایق مادی و معنوی که از به ثمر رسیدن میل و رغبت‌های او پیشگیری می‌کند، از مردمی نیز که ممکن است از چیرگی منحصر به فرد او بر امور پیشگیری کنند و خود را در این تسلط شریک بدانند، اکراه دارد و سرانجام هر رنج و زحمتی که دچار شود و از هر تجاوزی به حق او شود، نزد او نامطلوب است.

اینها همه آواهایی است که از دو تار خوشی و اکراه جان بشری بیرون می‌آید. بسیاری از آنها ناشایست و پاره‌ای نیز شایسته است.

اسلام با فطرت نمی‌جنگد بلکه آن را تربیت، آراسته و پیراسته می‌کند. اسلام می‌خواهد مردم بر اساس فطرت خود دوست بدارند و برخی چیزها را ناپسند شمارند. اما خوشی و اکراه مطلق و نامحدود، طوری نفس را سرکوب، و نیروی او را زایل و انرژی‌های او را در جهت‌های گوناگون پراکنده می‌کند و به بندگی در برابر هر چیز بی‌اعتباری وامی‌دارد که رهایی از آن امکان‌پذیر نیست، اگر حس دوست داشتن و ناپسند شمردن به یک شهوت سرکش بی‌کنترل تبدیل شود، نه تنها به دیگران، بلکه به خود نیز در نفس آسیب می‌رساند و این کشمکش و برخورد به دره‌ی نیستی و پرتگاه سقوط می‌کشد.

از این رو اسلام برای تمایلات خوشی و اکراه، مهارکننده‌هایی قرار داده است. این نگهدارنده‌ها و مهارکننده‌ها، به روان و خرد، و همه با هم، به خدای واحد پیوند دارند.

اسلام، از اینکه کسی خود را دوست بدارد، بدش نمی‌آید، زیرا همانگونه که پیش از آن گفتیم، خویشتن دوستی انگیزه‌ی فطری قوی بوده بزرگترین عاملی است که انسان را آماده‌ی شتافتن به جانب کار و آبادانی و سازندگی و تولید می‌کند، یعنی نفس انسان را به‌سوی چیزهایی می‌راند که اسلام مردم را بدانها می‌خواند. و هر راهی را که موجب با نشاط و خوشی پایان یافتن آنها شود در برابر انسان قرار می‌دهد.

اما اسلام حب نفس را به عنوان حس نابود کننده‌ای نمی‌شناسد که بر انگیزاننده‌ی شهوت‌ها باشد، بلکه آن را ستمی در باره‌ی نفس می‌داند، حقیقت نیز چنین است، زیرا کسی که برای وسوسه‌های نفسانی، زمام خود را به آن سپارد، ظلم کرده و آن را به پرتگاه هلاکت می‌اندازد[1].

اسلام حب نفسی را به رسمیت می‌شناسد که نصیحت‌پذیر و پندنیوش بوده، به راه درست و شایسته رفته باشد. به جهتی سیر می‌کند که سعادت دنیا و آخرت و بویژه

۱ـ نک به فصل گذشته «پرورش بدن».

سعادت آخرت او که سرای همیشگی است، تأمین شود زیرا نعمت‌های آخرت جاویدان و عذابش پابرجاست. در حالی که زندگانی دنیا:

﴿ لَعِبٌ وَلَهۡوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٌ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗا ﴾ (الحدید/20)

«بازیچه است و لهو و عیاشی و آرایش و تفاخر میان شما و حرص زدن به مال و فرزندان. در واقع زندگی دنیا مانند بارانی است که (از آن) گیاهی می‌روید و کفار را به شگفتی آورد، سپس بنگری که زرد و خشک شود و بپوسد».

کدام نادانی است که سرای همیشگی و نعمت جاویدش را به نعمت‌های فناپذیری بفروشد که هرگز در این دنیا لذت کامل از آن به‌دست نمی‌آید، و پیوسته با هزاران درد و نگرانی‌ها آمیخته است که کمترین آن نابودی است؟.

نه، خویشتن‌دوستی این نیست، و سزاوار انسان نیست که خود را چنین دوست داشته باشد. دوستی و محبت حقیقی انسان نسبت به خودش عبارت از محبتی است که او را از فرود آوردن سر بندگی و خواری در برابر شهوت‌های حیوانی و پست زمینی، در امام دارد و خواری رسوایی و عذاب دردناک روز کیفر را نیز از او دور کند.

اسلام، برای دستیابی بدین هدف؛ چنان نغمه‌های دل‌انگیز و زیبا و خوش‌آهنگ و دلپسندی بر تار دوستی ساز می‌کند که انسان را به حب به نفس به شکل درست خود برساند.

نخست با آهنگ‌هایی گوناگون نغمه‌ی محبت به خدا را بر آن ساز می‌کند.

بدو می‌آموزد بخشنده‌ی نعمت دهنده‌ای که زندگی را به انسان بخشیده خدا است. کسی که همه‌ی نیروها و مزایا و صفات ذاتی را به او بخشیده، آفریننده‌ی او یعنی خدا است:

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ﴾ (التغابن/3)

«(خدا) آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را به بهترین صورت درآورد».

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ ۝١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ۝٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ۝٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ﴾ (الرحمن/4-1)

«(خدای) رحمان، قرآن را آموخت. انسان را آفرید. نطق و بیان را بدو تعلیم داد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ۝٦ ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ﴾ (الانفطار/7-6)

«ای انسان، چه چیزی تو را [نسبت] به پروردگار بزرگوارت فریفت؟. آنکه تو را آفرید، آن گاه استوار ساخت، سپس [آفرینشت] را معتدل گرداند».

﴿ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٍ﴾ (السجده/7)

«آن (خدایی) که هر چیز را به نیکوترین گونه بیافرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد».

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعًا﴾ (البقره/29)

«او کسی است که هر چه را در زمین است برای شما آفرید».

﴿ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾ (الحج/65)

«آیا ندیده‌ای هرچه را در زمین است خدا برای شما تسخیر کرد، و کشتی به امر او در دریا حرکت می‌کند و آسمان را از افتادن بر روی زمین جز به دستور او بازداشته است؟ بدون ترید خدا نسبت به مردم بسیار مهربان است».

﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ ﴾ (الانعام/1)

«حمد و ستایش به درگاه خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی و روشنایی برقرار کرد».

﴿ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا ﴾ (النحل/81)

«و خدا از آنچه آفرید برای شما سایه‌های فراهم کرد و از کوهها پوشش و خانه پدید آورد».

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ﴾ (الروم/21)

«از نشانه‌های رحمت خدا این است که از جنس خود شما همسرانی برای شما آفرید تا به وسیله‌ی آنان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد».

﴿ وَإِنَّ لَكُمْ فِي ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلْأَعْنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴾ (النحل/69-66)

«و البته نگرش و توجه به چارپایان برای شما عبرت است که در شکم آنها از میان سرگین و خون، شیر خالصی درست می‌شود که برای نوشندگان گوارا است. و از ثمرهای نخل و انگور شربت شیرین و شهدی می‌گیرید و روزی پاکیزه‌ای به‌دست می‌آورید. در این نیز برای کسانی که می‌اندیشند نشانه‌هایی هست. پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کمرهای کوه و شاخه‌های درختان و چیزهایی که برای سقف بکار می‌برند منزل گیر، آنگاه از میوه‌ها بخور و راههای پروردگارت را به اطاعت پوی. از شکم آن شربت رنگارنگی بیرون می‌آید که شفای مردم در آن است».

اسلام به مردم می‌آموزد خدا با این همه نعمت که برای انسان آفریده است، نسبت به بندگان خود بسیار مهربان و صاحب رحمت است و برای آنان خیر و خوبی را می‌خواهد:

﴿هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (الحج/78)

«و شما را برگزید و رنجی و مشقتی در دین برای شما تعیین نکرده است».

﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ ﴾ (البقرة / 185)

«خدا برای شما حکم آسان و ساده را خواسته است نه تکلیف دشوار».

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ (البقرة / 286)

«خدا برای هیچکس تکلیفی تعیین نمی‌کند مگر به قدر توانایی».

این خدای مهربان حکیم، بر گناهکاران و خطاکاران، اگر بر گناه و بدی خود اصرار نورزند، مهربان است و همه را می‌بخشد:

﴿ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ﴾ (آل عمران/136-134)

«خدا دوستدار نیکوکاران یعنی کسانی است که اگر کار زشتی از آنان سر زد و یا به خود ستم کردند خدا را به یاد آورده برای گناهان خود از او آمرزش بخواهند، جز از خدا گناه آمرزنده کیست؟ (نیکوکاران) کسانی هستند که اگر به زشتی عمل خود آگاه شوند بر آن اصرار نمی‌کنند، پاداش اینان آمرزش پروردگار و بهشت‌هایی است که نهرها زیر باغهایش جاری است. جاویدان در آن بهشت هستند. چه نیک پاداشی اهل عمل دارند».

﴿ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴾ (الفرقان/70)

«جز کسانی که (از کار بد خود) برگشته و کار درست و شایسته انجام دهند. خداوند کارهای بد اینچنین افراد را به حسنه و کار نیک تبدیل می‌کند و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ ﴾ (الزمر/53)

«به بندگانی که در حق خود ظلم و اسراف کرده‌اند بگو از رحمت خدا نومید نشوید».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ ﴾ (النساء/48)

«خدا گناهی کسی را که برای او شریک قایل شود نمی‌آمرزد، اما گناه کسانی را که گناه دیگری جز شرک کنند اگر بخواهد می‌آمرزد».

اسلام، پس از محبت خدا، آهنگ محبت جهان هستی، آفریده‌ی خدا، را ساز می‌کند، همچنان که پیش از این گفتیم، اسلام دوستی و صمیمیت عمیقی میان انسان و جهان گره می‌زند. دوستی محکم از این نظر که از یک مبدأ بوده و آفرینش هر دو از جانب خدا است (علم جدید نیز وحدت ساختمانی عامل هستی و زندگی انسان را کشف کرده است). دوستی از این نظر که هر دو در پرستش خدا و تسبیح و تنزیه نسبت به دو اشتراک دارند، دوستی در انسان از این نظر که در تسخیر جهان منافعی فراوان برای او وجود دارد.

آنگاه آهنگ دل‌انگیز محبت و عشق موجودات زنده‌ای را برای انسان می‌نوازد که در سکونت بر روی زمین شریک هستند...

مردمی که آفریدگار آنان را از یک گوهر آفریده، ناچار به محبت به همدیگر هستند، زیرا همه برادر هستند در آفرینش و در حس محبت همه با هم برادر، از نظر زندگی بر سطح این سیاره همه با هم برادر، از نظر مصالح مشترک با هم برادر، از نظر مبدأ و منتهی نیز همه با هم برادر هستند.

قرآن این برادری را آنچنان به مردم گوشزد می‌کند و حق این برادری را با چنان صورت زیبایی یادآوری می‌کند که وجدان و ضمیر باطن را به حرکت و جنبش وامی‌دارد:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ ﴾ (النساء/1)

«ی مردم، از آن پروردگارتان پروا بدارید که شما را از یک تن یگانه آفرید و همسرش را از او خلق کرد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند. و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، و از [گسستن] رابطه خویشاوندی پروا دارید».

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ (آل عمران/103)

«این نعمت بزرگ خدا را به یاد آورید که همه‌ی شما با هم دشمن بودید و خدا در دل شما مهر یکدیگر را به وجود آورد و به لطف و نعمت خدا همه با هم برادر شدید».

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ ﴾ (الحشر/9)

«و کسانی که پیش از ایشان خانه را برای ایمان مهیا کردند، هجرت‌کنندگان به خانه‌ی خود (انصار، اهل مدینه) را دوست دارند، و از آنچه بدانان داده شد هیچ

حاجتی در دل خود نسبت بدانها نمی‌یابند، و اگر چه به چیزی احتیاج داشته باشند، (مهاجرین را) بر خویشتن مقدم می‌دارند».

﴿ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ﴾ (الحجرات/11)

«و هرگز از خود عیب‌جویی نکنید».

﴿ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ ﴾ (الحجرات/12)

«و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید».

احادیث با صفا و پر از لطف رسول اکرم ﷺ نیز در این باره بسیار است:

«هیچکس از شما ایمان نیاورده است تا هنگامی که آن چیزی را برای خودش دوست دارد برای برادر خود نیز دوست بدارد»[1].

«تبسم و لبخند تو به برادرت صدقه و احسان است!»[2].

«به هر کس که می‌شناسی و نمی‌شناسی سلام کن»[3].

«در میان بندگان خدا کسانی هستند که پیغمبر نیستند، اما پیغمبران و شهیدان بدانان رشک می‌برند. گفته شد: آنان کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: آنان گروهی هستند که بدون داشتن خویشی و نسبتی با یکدیگر فقط به نور خدا (به وسیله‌ی نور ایمانی که خدا در دل آنان گذاشته است) به یکدیگر محبت می‌ورزند. رخسار آنان نور و بر

۱ـ حدیث نبوی نقل از بخاری.

۲ـ به روایت ابن حبان و بیهقی.

۳ـ به روایت بخاری و أبوداود و نسائی و ابن ماجه.

منبرهای نور قرار دارند. اگر مردم از چیزی بترسند آنان را ترسی فرا نگیرد و از آنچه که موجب اندوه مردم است، دلتنگ نمی‌شوند. سپس این آیه را خواند: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ (یونس / 62)[1]. «آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند!».

تمام اینها انگیزه‌ها و محرک‌هایی برای سوق دادن بشر بدان محبت باصفای پاکی است که شایسته‌ی برادران نیکوکار و ارجمند است.

هنگامی که اسلام همه‌ی آوازهای نشاط‌آور جان‌پرور را بدین ترتیب تنظیم می‌کند، به‌طور طبیعی حب ذات و خویشتن‌دوستی متوازن هماهنگی در انسان ایجاد می‌شود که در جای درست خود قرار می‌گیرد و آن را به چنان درجه‌ای می‌رساند که نه ظلم و ستم بر کسی روا می‌دارد و نه حقوق دیگران را به نفع خود غصب می‌کند.

اما حس اکراه و ناخوشایندی ... اسلام این حس غریزی را متوجه قوای شر در زمین می‌کند.

جایز نیست که انسان از خدا، از رسول خدا، و یا هر کدام از ملائکه و فرستادگان او بدش بیاید، و همچنین نباید از جهان هستی، زندگی و یا از انسان کراهت داشته باشد ... اما انسان موظف است که این حس فطری را علیه شر، با تمام اشکال و گوناگونی، به هر گونه و نوعی که هست و هرجا که باشد، بسیج کند.

ستم، به‌هر گونه‌ای بد است، سزاوار است که انسان از آن احساس ناخوشایندی کند و در برابر آن مقاومت از خود نشان دهد:

۱ـ به روایت نسائی و ابن حبان.

«يَا عِبَادِی، إِنِّی حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلاَ تَظَالَمُوا ».
(حدیث قدسی). «ای بندگان من، من ظلم را بر خود حرام کرده ام، پس شما هم بر یکدیگر ظلم نکنید».

دشمنی بد است باید آن را بد انگاشت و در برابر آن پایداری کرد:

﴿ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ ﴾

(البقرة / 194)

« هر کس در حق شما تجاوز کند به همان اندازه به حق او تجاوز کنید ».

﴿ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (البقرة / 179)

«ای خردمندان، در قصاص گرفتن گونه‌ای زندگی شما را است».

تجاوز به حق ناتوان در اجتماع بد است. وظیفه‌ی هر کسی است که آن را بد بداند و در برابر آن بایستد:

﴿ وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴾ (النساء/75)

«چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما!».

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُوْلَـٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ (نساء / 97- 99)

«کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صفِ کفّار جای داشتید؟!) گفتند: ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم. آنها [فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که براستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتاً مستضعفند) نه چاره‌ای دارند، و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند. ممکن است خداوند، آنها را مورد عفو قرار دهد و خداوند، عفو کننده و آمرزنده است».

فتنه کردن مردم در دین خدا بد است. باید آن را ناپسند دانست و در برابر آن مقاومت مبارزه کرد:

﴿ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ ﴾ (البقره/191)

«فتنه از آدم کشی شدیدتر است».

﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (البقره/193)

«و با آنان (دشمنان فتنه‌انگیز دین) بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند و فقط دین برای خدا باشد».

فساد و تباهی در زمین و جنگ با خدا و رسول خدا جلو راه خدا را گرفتن، شری است که همه باید از این کار بدشان بیاید و وظیفه دارند که علیه آن بجنگند و مبارزه کنند:

﴿ إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ ﴾ (المائده/33)

«جزای آنان که با خدا و رسولش می‌جنگند و [به قصد] فساد در زمین می‌کوشند، فقط آن است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دستشان و پاهایشان در خلاف جهت همدیگر بریده شود و یا از سرزمین [خود] تبعید شوند».

کارهای زشت، آشکار و نهان بد است، باید آنها را ناپسند دانست و از بروز آنها جلوگیری کرد:

﴿ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ ﴾ (النور/2)

«هر یک از زن و مرد زنا کننده را صد تازیانه بزنید و در ادای کیفر خدا، چنانچه به خدا و روز آخرت ایمان دارید، نسبت به آنان مهربانی نشان ندهید».

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ﴾ (النور/19)

«کسانی که دوست دارند در میان مؤمنان کار زشت رواج پیدا کند، در دنیا و آخرت دارای عذاب دردناکی هستند».

هر انحرافی از راه خدا شر است، باید آن را نامطلوب دانست و در برابر آن ایستاد:

«هر کس از شما که ناپسندی را دید، وظیفه دارد از آن پیشگیری کند و آن را تغییر دهد. اگر قدرت ندارد باید با زبان در تغییر آن بکوشد، اگر با زبان نیز نتوانست قلباً باید از آن کار ناراضی باشد که این (بد دیدن با قلب) ضعیف‌ترین حد ایمان است»[1].

مجموعه‌ی بدی‌ها و شرور، روی‌هم رفته، همان شیطان است... شیطان است که تمام بدی‌ها در وجود او نمایانیده می‌شود. شیطان است که انسان را به هر بدی می‌خواند، از این رو سزاوار است که انسان همه‌ی نیروی تنفر و بیزاری از بدی‌های خود را به سمت او متوجه کند، و چنان اعلان جنگی با او بدهد که نه آتش‌بسی و نه آشتی و متارکه‌ای در آن باشد:

﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا۟ ٱلشَّيْطَٰنَ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ ٱعْبُدُونِى ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا ۖ أَفَلَمْ تَكُونُوا۟ تَعْقِلُونَ ﴾ (یس/62-60)

«ای آدمیزادگان! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، زیرا دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید راه راست این است؟ و گروه بسیاری از شما نوع انسان را گمراه کرد؟ با وجود این باز هم عقل را بکار نمی‌بندید؟».

۱ـ حدیث متفق علیه (بخاری و مسلم).

مؤمن باید با تمام قدرت و نیرو همه‌ی زندگی خود را برای دفع این شر و چیرگی بر آن بسیج کند. برای این کار باید بین دو حسی (خوشی و اکراه) توازن و هماهنگی ایجاد کند و از هر تاری آهنگی بجا و درست بیرون بیاورد.

۳- واقعیت و تخیل

دو نیرو در فطرت انسان وجود دارد که روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند: نیروی واقع‌بینی و نیروی خیال‌اندیشی. برای تحقق بخشیدن به ذات و سرشت و کامل کردن موجودیت، سزاوار است که انسان از هر دو استفاده کند و فعالیت و تحرک خود را در هر دو نیرو بکار برد.

در واقع تاکنون آیین جهان ما چنین بوده است که گاهی بدین سو گرویده، گاهی بدان‌سو، یکباره به‌سوی واقعیت و بار دیگر به‌سوی خیال. و در بسیاری از این حالت‌ها هماهنگی نداشته است.

دنیای امروز پس از اینکه مدتها در عالم «رمانتیک» خود و اندیشه‌های بی‌اساس دور و دراز غرق بود، بشدت به‌سوی «واقعیت» میل کرده است!

هر دو انحراف است!

عالم رمانتیک، واقعیات خارجی زمین را بیهوده می‌گذاشت و ندیده می‌گرفت و شخص را در جهان رؤیاها سرگردان و شیدا می‌کرد. واقعیت خارجی امروز، عمداً رویاها را سرکوب کرده، به واقعیت محدود ناچیزی متمایل شده است که برای حواس قابل درک است. مردم را در حالی که زیر فشار امور ضروری هستند، به کار وامی‌دارد؛ آن واقعیتی را به مردم فهمانیده که در ماده‌ی محسوس و وجود خارجی حیوان هست، از حد ضروریات مادی زندگی فراتر نمی‌رود؛ چنان انسان را در میان این فشار سخت

ضرورت قرار داده است که نه از آن نجات پیدا می‌کنند و نه از سطح آن گامی فراتر می‌نهند!

این واقعیت ناچیزی که آن را داروینیسم قدیم[1] مشخص می‌کرد، به ضروریات حتمی و غیرقابل اجتنابی می‌انجامد که در دسترس است، نه از آن حد بالاتر می‌رود و نه حاضر به تصور زیباتر و کامل‌تر و برتر از آن است. از آن رو همیشه در سطح پست محدود و پرفشاری می‌ماند و انسان را آنچنان در تنگنا قرار می‌دهد که او را در آخر کار به ماشین جانداری تبدیل کرده و همانگونه که با ماشین رفتار می‌کند او را هم در اختیار دارد و مانند حیوان به هر سو که خواست می‌راند.

زیرا این نگرش با یک بال زندگی می‌کند، یعنی بال واقعیت محسوس، بال دیگر خود، بال خیال را بریده است. و یا بهتر است در باره‌ی آن بگوییم: او با پاهای به زمین بسته زندگی می‌کند، و پر و بال پران در فضای خود را شکسته است.

اسلام، به شیوه‌ی همیشگی خود، دوست دارد همه‌ی نیروهای بشری را بکار وادارد و بر تارهای جان همساز کند تا آنچنان‌که شایسته مقام بشریت است، سرشت انسانی با به آستانه‌ی توازن و همبستگی همه‌جانبه و به رشد واقعی و افق گسترده‌ی خود ترقی دهد. در نتیجه این دو تار حساس، ساز جان را در چارچوب خود چنانکه شایسته‌ی ذات آنها است، کوک می‌کند.

آزادی عمل کامل به حس واقعیت‌خواهی، در حد زندگی دنیا و میدان زمین می‌بخشد:

ساختمان حکومت و دولت، برنامه‌ی دولت، پشتیبانی و نگهداری از آن، نظم دادن به اجتماع با تمام نیازهای مادی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن، استخراج معادن زمین و نیروهای زمینی و بکارگیری آنها به نفع بشریت، عقد قراردادها و تنظیم پیمان‌های

۱ـ نک به «معركة التقاليد» و فصل «برتر از واقعیت» از کتاب«فرد و اجتماع».

جنگ و صلح و مانند آنها با دولت‌های دیگر و چنین کارها، همه مربوط بدین حس است. و هرچه را که انسان بر روی زمین بدان «نیازمند» است، همه‌ی «ناگزیری‌هایی» که بشر خود را بی‌نیاز از آنها نمی‌بیند، دانش‌های گوناگون، اختراعات و تمام برنامه‌های زندگی را در اختیار او می‌گذارد.

اما اسلام به همین چند چیز ضروری محسوس و محدود قانع نیست، ادراک و فهم انسان را با نگهداشتن و متوقف کردن در حدود این واقعیت ناچیز، متحجر نمی‌کند. هرگز حاضر نیست درک انسان را از عالم نامحدود و گسترده، به همین محسوسات اندک منحصر کند تا پست و تباه شود. چنین نمی‌کند تا کشمکش و سرگرم شدن به جهان ماده آنها را به پایان نرساند، تا احساسات انسان دستخوش کینه‌ها، حسدها و طعم‌ورزی‌ها نشود.

اسلام به ندای فطرت انسانی پاسخ می‌گوید... ندای فطرت زنده و حتی فطرت سرشته در جماد را نیز استجابت می‌کند!

به همین اکتفا نمی‌کند که کوه، کوه است، بلکه کوه را با تمام زیبایی و شگفتی آن تصویر می‌کند، خواه پوشیده از برف و خواه پوشیده از جنگل باشد! به این امر که ابر فقط حامل آب است بسنده نمی‌کند، زیبایی‌های آن را با رنگ‌های گوناگون و رنگین کمانی را که از بازتاب پرتو خورشید در ذرات آب ایجاد می‌شود، می‌بیند و منظره‌ی شگفت و دل‌انگیز آن را نیز تماشا می‌کند! به گیاه بودن گیاه بسنده نمی‌کند، برگ دادن و شکوفه کردن آن را نیز دیده از شکوفه‌ی زیبا و شکل دل‌انگیزش نیز بهره‌مند می‌شود! پرنده بودن هر پرنده‌ای را بس نمی‌داند، پریدن زیبا، و چهچهه‌ی دل‌افزا، بازی کردن لذت‌زا و جهیدن شادی‌بخش آن را نیز بنظر آورده، از خرامیدن‌های گوناگون آن نیز بهره می‌برد! به حیوان بودن حیوان، بسنده نمی‌کند، جست‌وخیز و خراکیدن آن را نیز بنظر آورده شیطنت‌های با لطف و به انسان انس گرفتن آن را نیز می‌بیند!

آیا انسان باید فقط در جهان «ضرورت‌های ناگزیر از آن» و جهان «واقعیت‌های محسوس خارجی» زندگی کند؟ آیا باید فقط مخالفت کردن با جهان هستی و فطرت را برای انسان خواست؟ فقط کسانی این امر را باور دارند که فطرت اصلی آنها منحرف و سرشت‌های آنها فاسد شده باشد.

اسلام هرگز حاضر نیست انسان را در چارچوب این واقعیت ناچیز خارجی محصور کند، بلکه خواستار زندگی انسان در یک جهان «واقعی بزرگ بی‌انتهایی» است که ضرورت‌های زندگی و هم زیبایی‌های زندگی را در برمی‌گیرد، هم آنچه را که هست و هم آنچه را که سزاوار است باشد در بر می‌گیرد، زیرا هر دو از عناصر اصیل تشکیل‌دهنده‌ی زندگی انسان است.

به این دلیل نیروی خیال‌اندیشی را به‌عنوان تکیه‌گاهی برای نیروی واقعیت خارجی بکار وادار کرده آن را از قیود واقعیت محسوس بالاتر می‌برد.

تا نیرو دارد آن را در راه تخیل برای رسیدن به کمال مطلق مشغول می‌کند، زیرا خیال‌اندیشی در راه کمال مطلق موجب اصلاح «واقع اندیشی‌ها» و تغییر مسیر آن از بسنده کردن به موجودیت‌های خارجی، به کوشش در راه رسیدن به کمال می‌شود. در اینجا است که پس از مدتی تخیلات ذهنی به واقعیت خارجی تبدیل می‌شود! و بشر را به سطح قدرت و توان واقعی آن می‌برد!

واقعیت را به تصور کمال و جمال در دنیای دیگر، سرگرم می‌کند. با صدها مناظر دیدنی و صورت‌ها و حالت‌های گوناگون بدان خوراک و نیرو می‌دهد، فقط این حدیث پیغمبر ﷺ در باره‌ی بهشت در این زمینه بسنده بنظر می‌رسد: «چیزهایی در آنجا است که نه هرگز چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه هیچوقت به قلبی گذشته است!» همین جمله برای اندیشه و ادراکات ذهنی بشر بسنده است که خود را بدانوسیله به زیبایی و کمال مطلق برساند، نیرویی که نه تنها برای فرد است و نه برای افراد گروهی، بلکه برای

همه‌ی بشریت و همه‌ی گروه‌ها و در همه جا است! این خیال‌اندیشی و ادرامات ذهنی فقط برای یک تمتع و لذت بردن منفی بی‌هدف نیست که پس از آن دیگر چیزی نباشد: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ﴾ «پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی». و هدف نیز فقط بهسازی دل بشر بر روی زمین است و بس، بهسازی دل بشر برای اینکه بدن انسان در زمین به کار مشغول باشد و قلب او به آسمان متوجه، برای اینکه در هر کاری خدا را در نظر داشته باشد تا پاداش و آمرزش و رضای او را جلب کند.

از این رو اسلام، واقعیت خارجی و ادراک و اندیشه‌های ذهنی، هر دو را به خدا می‌پیوندد. هم از واقعیت خارجی و هم از اندیشه‌های ذهنی برای اصلاح جانها و زندگی استفاده می‌کند!

٤- نیروی حسی و نیروی معنوی

در نزدیکی دو خط گذشته، دو خط متقابل دیگر قرار دارد به نام: نیروی حسی و نیروی معنوی، هر یکی از آن دو مکمل دیگری و در عین حال هر یک در جهتی به‌کار خود سرگرم است.

نیروی حسی همان نیروی بدنی پیوسته به حواس و اعصاب و فعل و انفعالات شیمیایی و زیستی و جسمانی اندام است. نیروی معنوی آن نیرویی است که کسی نمی‌تواند آن را از نظر «مکان» و «ماهیت» محدود کند و بشناسد، اما اندیشه‌ی تصوری مجردی وجود دارد که «کلیات» و «معنویات» را درک می‌کند. همان نیرویی است که «فضلیت»، «ارزش‌های عالی» «عدالت»، «حق» و «زیبایی» و دیگر کلیات و معنویات و مجردها را درک می‌کند.

ژولیان هکسلی در کتاب خود: «انسان در جهان نو» در فصل «یگانه بودن انسان» می‌گوید: «نخستین و بزرگترین خاصیت روشن انسان یگانه و بی‌همتا، توانایی او بر تفکرات مجرد ذهنی است. از این خاصیت اساسی انسان، نتایج فراوانی به دست آمده است که از همه مهمتر رشد روزافزون آداب و رسوم اجتماعی است».

در جای دیگر از همین فصل می‌گوید:

«وجه تمایز انسان از دیگر حیوانات، همین خواص است، تمام چیزهایی که زیست‌شناسی نامیده شده است، بیش از همه از یک و یا سه خاصیت زیر به وجود می‌آید:

اول: قدرت انسان به تفکر خصوصی و عمومی.

دوم: بر عکس حیوان که رفتار و عقل آن از یکدیگر جدا است (و محتوم غریزه است نه عقل)، یک وحدت نسبی در کارهای عقلانی انسان برقرار است.

سوم: وجود واحدهای اجتماعی مانند: قبیله، ملت، حزب جمعیت‌های دینی و وابستگی و تمسک هر کدام به آداب و رسوم و فرهنگ خود است.

البته نتایج فراوان دیگری نیز برای دگرگون کردن عقل از مرحله‌ی پیش از انسان به مرحله‌ی انسانیت، از این خاصیت بزرگ خاسته است که بدون تردید در کار خود از ناحیه‌ی زیست‌شناسی بی‌مانند است و باید علوم ریاضی خالص کاملاً نظری، موهبت گرایش موسیقی، ذوق‌ها، ابتکار و ابداع‌های هنرمندان، دین و آرمان‌دوستی را از آنها دانست».

این نیروی دوگانه هر دو در انسان موجود است، اما آن نیرویی که «انسانیت» به صفت خاص خود بدان تعبیر می‌شود و آن نیرویی که انسان را بی همتا و یگانه ساخته است و در حیوان وجود ندارد، همان نیروی معنوی است که کلیات ذهنی و معنویات و مجردات را درک می‌کند. با وجود این، جاهلیت جدیدی که بشر قرن بیستم را فراگرفته

است، کم کم به اهمال و سهل‌انگاری نسبت بدین نیرویی که انسانیت را به صفت خاص خود متمایز می‌کند، دچار شده، به بزرگ کردن نیروی مشترک میان انسان و حیوان متمایل شده است.

جاهلیت جدید، نیروی معنوی را جز در یک میدان، بکار نمی‌برد، و آن نیز میدان «علم» نظری و عملی است. البته بدون تردید این میدان گسترده است و افق گسترده‌ای را هر روز جلو چشم انسان باز می‌کند و او را به جلو می‌برد، اما میدان جولان این نیرو، بس پهناورتر و گسترده‌تر از میدان علم است. هنر، باور، فضایل، اخلاق و ارزش‌های عالی همه می‌توانند در این جولانگه، میدان تاخت و تازی به دست آورند و رفیع‌ترین جوانب انسان را نیز در بر می‌گیرد.

در دنیای جدید، هنر با وجود امکانات گسترده‌ی خود، به ادعای «واقعیت» گفته شده برخاسته و بدان سراشیبی سقوط می‌کند و هر روز در پرتگاه خطرناک‌تری از این ادعا و به‌سوی واقعیت خارجی مادی و واقعیات حیوانی سوق داده می‌شود، از این رو آن بلندپروازی و آزادی بال و جستجو پی‌جویی همیشگی خود را برای جمال و کمال از دست داده است.

و اما باور و ایمان و همراهان ایمان، چون فضایل و اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی، مانند روزگار جاهلیت اولیه‌ی خود، در این جاهلیت جدید نیز از ویژگی‌های غالب و چیره بر افکار مردم، خوار و بی‌مقدار شده به‌جایی رسیده است که مردم مانند افسانه‌ای عجیب از آن سخن می‌گویند و می‌خندند و مسخره می‌کنند. پیوسته باور و ایمان را از شخصیت اصیل انسانی خود خارج کرده، خویشتن را در زمین جاودانه می‌پندارند و در دنیای حیوانی محصور می‌کنند:

﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ١٧٥ وَلَوۡ شِئۡنَا لَرَفَعۡنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ

أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِ إِن تَحۡمِلۡ عَلَيۡهِ يَلۡهَثۡ أَوۡ تَتۡرُكۡهُ يَلۡهَث﴾ (الاعراف/176-175)

«و حکایت آن کس را بر این مردم بخوان که ما آیات و نشانه‌های خود را بدو بخشیدیم، از آن آیات سرپیچید، شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. اگر ما می‌خواستیم با آیات خود بدو رفعت مقام می‌بخشیدیم، اما او جاودانه به زمین چسبید و هوای نفس خود را پیروی کرد، در این صورت مَثَل او مانند سگ است؛ چه بدان حمله کنی و چه آن را به خود واگذاری زبان به عوعو می‌کشد».

اما اسلام، وظیفه‌ی همگام شدن با فطرات انسان را، پیوسته برعهده گرفته است تا توان او را به نهایت خود برساند، نه از وظیفه‌ی خود دست برمی‌دارد و نه، تا ظرفیت فطرت اقتضا دارد، از زیر بار همگامی با آن می‌گریزد، جاهلیتی را که می‌بیند دامنگیر مردم شده است، او را مأیوس نمی‌کند، زیرا آمده است تا جاهلیت را از بین ببرد و معارف صحیح را منتشر کند و پیوسته این کار را از وظایف مهم خود برای اصلاح زندگی بشری می‌داند.

اسلام با هر دو جهت فطرت همگام شده هم به نیروی حسی آن غذا می‌دهد، و هم مجال فعالیت و ابداع و آفرینش را به نیروی معنوی او می‌بخشد.

تمام لذائذ حسی، تا آنگاه که در دایره‌ی پاکیزه‌ی قابل اطمینانی باشد که نه ضرری به فرد رساند و نه به جمع، هیچگونه منعی ندارد و مجاز است. لذت‌های خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و سکونت و جنسی، ابزار و اداواتی که انسان برای آسان ساختن زندگی و تسهیل کوشش‌ها و لذت بردن بیشتر از بهره‌های حلال خود فراهم می‌کند؛ همه روا است، زیرا همه‌ی اینها غذای کاملی برای نیروی حس است.

اما نیروی اصیل انسانی که وجه تمیز میان انسان و حیوان است، همان نیروی معنویت است. اسلام بدین نیرو توجه فراوانی دارد و آن را پایه‌ی زندگی انسانیت قرار می‌دهد، زیرا واقعاً پایه‌ی انسانیت انسانی همین نیرو است.

نخستین کاری که اسلام (ضمن اهمیت فراوانی که برای این نیروها قائل است) انجام می‌دهد، اعطای باور و ایمان بدین نیرو است. باوری گسترده، آزاد و همه‌جانبه. باور، به معنی ایمان به‌وجود خدا و ایمان به وحدانیت او. باور به معنای بندگی کردن نسبت به خدا و خالص کردن دین و ایمان خود نسبت به او. پندار عالم وجود و برداشت زندگی بر پایه‌ی ایمان به‌خدا. باور به معنای ایمان آوردن بدان حقیقتی که خدا آسمان‌ها و زمین را از آن آفریده است. به‌معنای اقامه و اجرای این حقیقت بر روی زمین، شناختن و ایمان آوردن به حقیقتی که در ناموس خلقت و همه‌ی جهان آفرینش نهفته است، حقیقتی که گردش عالم و نظم جهان هستی بر پایه‌ی آن استوار است. باور به خدا به معنای ایجاد و تشکیل جامعه‌ی انسانی بر اساس همان حقیقت الهی که قرآن (قانون اساسی جاویدان و همگانی جامعه‌های انسانی) را نازل کرده است. باور به معنای جهاد د راه خدا و جهاد در راه حق و در راه اسلام. مبارزه و جهاد برای تشکیل و ایجاد جامعه‌ای پاک و هماهنگ و معتدل که هم به خدا ایمان داشته باشد و هم قوانین الهی در آن جامعه اجرا شود ...

این است باور و ایمانی که اسلام بذر آن را در جان‌ها می‌کارد، و نیروی معنوی را با آن غذا می‌دهد.

زندگی در پرتو این ایمان و باور، بسیار لذت‌بخش است. لذت‌های دیگری نیز دربردارد. لذت ارتباط همیشگی با خدا و توسعه‌ی افق فکری و دید انسان تا آنجا که با عالم هستی، با تمام گستردگی بپیوندد و یکی از نیروهای عالم وجود شود. با نیروهای دنیای هستی در آمیزد، خود را وارد در آن قانون کلی و ناموس بزرگی کند که پایه‌ی

عالم هستی بر آن قرار دارد. خود را آنچنان جزء آن قانون کلی و نظام عالم هستی بداند که گویی از آن جداشدنی نیست، آن ناموس آفرینشی که حتی در وجود ناچیز و رو به فنای انسان نیز جریان دارد.

این گفته شعر نیست! واقعیت است! واقعیتی که علم جدید، با همه‌ی اسرار و رموز خدا دادی از آن پدیدار شده است! در حقیقت کشف نیروی اتم و نیروی جاذبه در تاریخ علم، چیز تازه‌ای بود. نه تنها در تاریخ علم بلکه در تاریخ «معرفت»، به معنای گسترده‌ی خود، نیز تازه بود. واقعیتی که بر انسان آشکار کرد که تقسیم دنیا به ماده و غیرماده چیزی جز وهم و خرافه نیست! بلکه حقیقت تمام عالم هستی مجموعه‌ای از «نیروهای» همیشه متحرک است، این نیروها هم پیوسته در حرکت و هم پیوسته به یکدیگر مربوط هستند، چنان به هم مربوط که اگر جایی از آن مختل شد، در بهم پیوستگی آن فساد روی داده منفجر می‌شود و در جهان روبه‌فنا می‌رود.

انسان نیز یکی از این نیروهای جهانی است. نیرویی که اسرار و ناموس آفرینش بر آن حکومت کرده، او را متوجه اراده‌ی خدای واحدی می‌کند که جهان و زندگی و انسان را خلق کرده است. اگر تنها خدا را پرستش کرد و رو به‌سوی او آورد، خود را چنان می‌سازد که با ناموس بزرگ طبیعت (که خود نیز جزیی از آن است) همخوان و هماهنگ شود. اگر با محبت به جهان هستی روی آورد، متوجه خواهد شد که در خلقت طبیعت با آن «برادر» است. آنگاه که با حس دوستی، به «انسانیت» روی آورد و در چارچوب آن دوستی عمل کرد و راه پیمود، آن ناموس عالم هستی را تحقق بخشیده است، آن ناموس و قانونی که می‌گوید: جهان هستی «نیروهایی» هستند جاذب یکدیگر، به هم پیوسته و متحرک که پیوسته یکدیگر را می‌ربایند و اتصال و ارتباط خود را ازدست نمی‌دهند.

به این دلیل است که همه‌ی «فضایل» مانند راستی و نظافت و استقامت و پاکی، و تمام «ارزش‌های عالی» از حق و عدل تا زیبایی و کمال و مانند آنها همه، جزیی از اجزای ساختمان عالم و ساختمان انسان هستند. همه جزیی از فطرتی است که آفریده‌ی خدا است. اگر انسان نیرویی از عالم وجود شود، اگر همراه با فطرت راه زندگی پوید و همگام با ناموس خلقت شود، همه بدین دلیل است که بدین فضایل و ارزش‌های عالی تمسک جسته است. همچنین عکس این حالت: سرپیچی از فطرت، انحراف از ناموس خلقت، جدا شدن از نیروی کلی عالم بزرگ و خود را در مرزهای تنگ و ناچیز خودخواهی محصور کردن نیز بر اثر دور شدن از این فضایل و ارزش‌های عالی و جاودانه، وابسته شدن به امیال و شهوت‌ها است.

این است برداشت و تصور زندگی با وجود ایمان، و این همان حقیقت واقعی است که علم هر روز بیشتر آن را کشف می‌کند. اسلام این برداشت را پایه‌ای اساسی و غذای کاملی برای نیروی معنوی قرار داده است، پایه و قاعده‌ای که انسانیت بر آن استوار است البته اسلام، ایمان را لذت رؤیایی خیال‌انگیز و حالت منقطع از واقعیات قرار نمی‌دهد! خیر هرگز! هر چیزی در اسلام دارای هدف و غایتی است! هدف عالی که عبارت از اصلاح قلب انسانی و هموار کردن و به راه انداختن آن بر فطرت و سرشتی است که خدا سرشته است. از این نظر اسلام بیش از اندازه به «فلسفه‌ی» مجرد خالصی که صرفاً تخیّلی و دور از واقعیت‌ها است، و بدان اندازه گردش می‌کند تا دوباره در نتیجه‌ی دور به همان جای اولش برگردد، نمی‌گرود، چه این فلسفه غذای حقیقی شایسته‌ای است به زندگی نمی‌بخشد. اسلام اندیشیدن و تأمل کردن در ملکوت خدا را بد نمی‌داند. بلکه انسان را سخت و با اصرار و حرارت نیز بدین اندیشه دعوت می‌کند، اما از سرگردانی او در آن وادی بی‌انتها و محصور ماندن در این برجی عاجی بی‌روزن، و این تخیل و تأمل پیشگیری می‌کند، بلکه او را از یک سو به واقعیات زندگی و ادراک و رفتار عملی

می‌بندد، و از سوی دیگر اندیشه‌ی او را به سیر در آن عوالم آزاد می‌گذارد که با این طرز اندیشیدن، بازتاب مستقیمی در زندگی عملی مردم بر روی زمین به‌جا گذارد.

در فصل روش پرورش خرد، آیات زیر را عرضه داشته روشن کردیم که این نوع اندیشیدن و تفکر به ایمان می‌انجامد:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأَيَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٠﴾ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ (آل عمران / 190)

«به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز برای خردمندان نشانه‌هاست. آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش [آرمیده] یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می‌کنند. [و می‌گویند:] پروردگارا، این را باطل نیافریده‌ای، پاکی برای توست، پس ما را از عذاب آتش [جهنم] حفظ کن».

چنین اندیشه‌ای به ایمان و این ایمان مستقیماً به عمل و جهاد در راه تحقق بحشیدن بدان نگرش ایمانی می‌انجامد که از اندیشه در ملکوت خدا ایجاد شده است. بدین ترتیب همانگونه که این دو نیروی حسی و معنوی در نفس و باطن انسان به یکدیگر مربوط هستند، در زندگی عملی نیز ارتباط می‌یابند. و این آیین شگفت واقعاً معجزه همان «آیین فطرتی» است که قرآن کریم از آن سخن می‌گوید:

﴿ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ﴾ (الروم/30)

«این سرشت خدایی است که مردم را بر آن سرشت آفریده است. تغییری در آفرینش خدایی نیست، این است دین برپای دارنده».

٥- محسوس و نامحسوس

نزدیک بدان خطوط گذشته، دو خط دیگر نیز وجود دارد: ایمان بدانچه برای حواس قابل درک است و ایمان بدان چیزهایی که برای حواس (ظاهربین) قابل درک نیست[1].

اینها دو نیروی فطری در سرشت و ذات انسان، و هر دو نیروهایی اصیل و انسانی هستند، زیرا حیوان به هیچ چیزی «ایمان» ندارد. با وجود این، ایمان به محسوسات مزیت بزرگ و با ارزش انسان نیست، زیرا ایمان به محسوسات، نزدیکترین نیروی حسی مشترک میان انسان و حیوان است. مزیت اساسی شخصیت انسانی و موهبت بزرگ خدادادی انسان، ایمان به نامحسوسات و امور غیبی است.

با وجود این امر بدیهی روشنی که علوم تجربی نیز (آنگونه که از سوی ژولیان هکسلی بیان شد) آن را تأیید می‌کند، جاهلیت جدید، بصیرت انسان را به‌سوی محسوسات می‌کشد و محو می‌کند، سرشت او را محدود و فقط در محیط محسوسات محصور می‌کند و می‌گوید: تنها این است «واقعیت»!

مکتب مادی از زبان مارکس می‌گوید: «حقیقت جهان منحصر در مادیت آن است» همه‌ی ممالک غربی با اختلاف سطحی با نظریات اقتصادی او مخالف هستند، اما در یک چیز با هم مشترک هستند، و آن، ایمان به مادی بودن زندگی و انسان است![1]

١ـ خطوط متوازی سه‌گانه‌ی واقعیت و خیال‌اندیشی، حسی و معنوی و محسوس و نامحسوس، نخست بنظر می‌رسد که یک چیز هستند و در حقیقت نیز ارتباطی با یکدیگر دارند، اما با وجود این، چنانکه خواننده ضمن بحث تفصیلی خواهد دید، از یکدیگر متمایز هستند.

اسلام به تمام نیروهای انسانی ایمان دارد و هر نیرویی را که برای انسان غذا تهیه می‌کند به او می‌بخشد.

به تمایل انسان نسبت به باور داشتن امور غیبی و نامحسوس، ایمان دارد، و همه‌ی عالم وجود را با تمام محسوساتی که در آن است برای استفاده‌ی او ارائه می‌دهد.

انسان مستیقماً به وسیله‌ی حواس بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی و لمس یا به وسیله‌ی دوربین و میکروسکپ و تلسکوپ می‌تواند جهان مادی گسترده در برابر خود را درک می‌کند.

این جهان مادی گسترده در برابر تجربیات و کوشش و فعالیت‌های انسان، همه برای استفاده از منابع قدرت و نیروی آن است.

مکاتب مادی غرب این را اختراع یا در قرن بیستم اکتشاف نکرده است! گفته‌ی ه.ا.ر.گیپ را نقل کردیم که گفت: روش علوم تجربی جدید در واقع به وسیله‌ی پژوهشگران مسلمان به اروپا منتقل شده است، و پژوهش‌های علمی مفصل و دقیق مسلمانان موجب آماده شدن راه پیدایش علوم جدید شد، جاده‌ها را آنان هموار کردند.

مسلمانان با ارشادی که از دین خود مبنی بر همگانی و هماهنگی با فطرت، دیده بودند، به عالم ماده و نیروی مادی نهفته در انسان ایمان داشتند، از این رو دقایق این جهان را مورد دقت و ملاحظه قرار دادند، قوانین طبیعی را کشف کردند و نیروهای طبیعت را بکار گرفتند. علوم مسلمانان در این رشته حقیقی و بسیار سودمند بود. در این زمینه از علوم پزشکی مسلمانان یادآوری می‌کنیم که تا سده‌ی هیجدهم در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد و نظریات حسن بن هیثم را در مباحث رؤیت[۲] که تا سده‌ی

۱ـ در این باره نک به کتاب «انسان بین مادیگری و اسلام» و کتاب «معركة التقاليد» به تفصیل توضیح داده شده است.

۲ـ مبحث رؤیت و عدسی‌ها و ساختمان چشم از بحث گسترده‌ی نور از علم فیزیک است. (برگرداننده)

نوزدهم در آنجا تدریس می‌شد[1]. و اصولاً واژه‌ی شیمی از واژه‌ی کیمیای عربی در تمام زبان‌های اروپایی رایج است، و بسیاری از اصطلاحات نجوم و هیئت ریشه‌ی عربی دارد.

تنها اثر تشویقی دین اسلام به علوم این نیست، بلکه اسلام به روش خاص خود «محسوسات» را به گونه ای کامل، برای تربیت قلب بشری و مربوط کردن آن با خدا مورد استفاده قرار می‌دهد. اگر چشم‌ها را به نگریستن در «دنیای ماده» متوجه می‌کند تا قدرت خلاقه و سازنده‌ی خدا را در آن ببیند، چشم را در خدمت دل درآورده است. نه تنها حس بینایی بلکه حواس شنوایی ، چشایی، بویایی و لامسه را نیز برای این منظور مورد استفاده قرار می‌دهد. چشم را متوجه دیدن می‌کند:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا ﴾ (الرعد/2)

«(خدایی) که آسمانها را چنانکه می‌بینید بی‌ستون برافراشت».

﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ١٧ وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ١٨ وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ١٩ وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ ﴾

(الغاشية / 20-17)

«آیا به شتر نمی‌نگرند چگونه خلق شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده و کوهها که چگونه در زمین استوار شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟».

۱ـ این دانشمند نوشتارهای دیگری نیز در علوم تجربی دارد. برای شناختن «سهم دانشمندان اسلامی در دانش جهانی» نک به سخنرانی آقای محمد تقی جعفری تبریزی با همین عنوان در انجمن ماهانه‌ی دینی.

﴿ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَيَنۡعِهِۦٓۚ ﴾ (الانعام/99)

«هنگامی که میوه‌ی (آن باغها) پدید آید و برسد در آنها به چشم عقل بنگرید».

گوش را متوجه شنیدن می‌کند:

﴿ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ ﴾ (الرعد/13)

«رعد به ستایش و تسبیح او مشغول است».

حس چشیدن را متوجه می‌سازد به:

﴿ وَنَخِيلٌ صِنۡوَانٌ وَغَيۡرُ صِنۡوَانٍ يُسۡقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٍ فِي ٱلۡأُكُلِ ﴾ (الرعد/4)

«(نخلهای) گوناگون با آنکه همه از یک آب مشروب می‌شوند، برخی را بر پاره‌ای در طعم و مزه برتری دادیم».

﴿ وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ لَّبَنًا خَالِصٗا سَآئِغٗا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴾ (النحل/66)

«و در وجود چهارپایان، برای شما (درسهای) عبرتی است: از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم!».

به همین ترتیب تمام حواس جسمانی را بیدار کرده به یکسان وظیفه‌ی آنها را برای تدبیر امور زندگی گوشزد می‌کند، و برای استخراج و فعال کردن نیروی ماده و بکار گرفتن آنها برای انسان و یا برای آگاهی انسان از نشانه‌های عظمت و قدرت خدا در جهان هستی، و فهم و دریافت قدرت خلاقه‌ی معجزه‌ی خدا، به فراخور استعداد و ظرفیت هر یک، کاری بدانها واگذار می‌کند، گمان نمی‌رود که هیچ مکتب «مادی» بیشتر از اسلام بتواند محسوسات و امور نامحسوس را در خدمت انسان درآورد!

اما غرب ماتریالیست، در همین حقیقت محسوس نزدیک متوقف شده نامحسوسات را انکار کرده است! زیرا چون روح را نه می‌بیند، نه می‌چشد و نه لمس می‌کند، منکر است! خدا را نمی‌شناسد! زیرا خدا کسی است که نه

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ (الانعام/103)

«چشم‌ها او را در نمی‌یابند».

و نه هیچ حواس دیگری او را درک می‌کند. از این رو هرچه برای حواس قابل درک نیست، در حساب غرب ماتریالیست، موجود نیست. و یا برای یادآوری! وجود دارد، اما در حاشیه‌ی زندگی و ضمیر باطن! منزه و والاتر از وصفی است که می‌کنند.

﴿ كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا ﴾

(الکهف/5)

« بزرگ سخنی است که از دهان آنان بیرون می‌آید، چیزی جز دروغ نمی‌گویند».

این سقوط و واژگونگی که بسیار بدتر از روزگاران سیاه جاهلیت کهن مورد توجه جاهلیت جدید قرار گرفته است، بسیار ننگ‌آورتر از آن است، زیرا ممکن است عذرهایی مانند نادانی، عقب‌ماندگی و بسته بودن درِ عقل‌ها به روی آنان، برای مردم آن روزگار بیان کرد، اما بدبختی اینجا است که جاهلیت جدید ادعای دانش و فرهنگ نیز دارد و گمان می‌کند که می‌داند.

﴿ يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ﴾

(الروم/7)

«از زندگی دنیا نمودهایی سطحی می‌دانند در حالی که از آخرت و پایان کار ناآگاه هستند».

غرب به دلیل ایمان نداشتن به روح و به‌خدا و روز آخرت به پرتگاهی سقوط کرده است که هیچ سقوطی پس از آن نمی‌توان تصور کرد و دیگر جایی برای پرت شدن به پایین‌تر از آن باقی نمانده است. در همه‌ی چیزها از شئون اخلاق و سیاست تا تمام جوانب زندگی به یک حد حیوانی رسیده است. این اخلاق غربیان که به هیچ چیز پای‌بند نبوده هر کاری دلشان خواست می‌کنند، روی زمین را آلوده کرده است. کشتارگاه‌هایی که در هر گوشه و کنار زمین برای ناتوانان به‌پا داشته‌اند و در عرض یک ربع قرن دو جنگ جهانسوزی که برافروختند و ترس همگانی از جنگ نابودکننده‌ی سوم نیز همه را فرا گرفته است؛ این نزاع و کشمکش دیوانه‌وار آنها برای استثمار جهان، این دلهره و اضطراب و نگرانی‌های دایمی، این شدت غمها و زدوبندهای جنگ سردی که اعصاب را تباه و موجودیت انسان را رو به نابودی می‌برد. همه از نتایج حتمی و چاره‌ناپذیر باور نداشتن به‌خدا و روز آخرت و انکار روح است. نتیجه‌ی حتمی مخالفت با فطرت و سرشت انسانی و ایمان نداشتن به نامحسوسات است.

حاشا که اسلام (ندای خدا برای مردم) این اشتباه را مرتکب شود، هرگز اشتباه نمی‌کند که با فطرت انسانی مخالفت کرده همه‌ی روزنه‌ها را بر نفس بشری ببندد و تنها منفذ حواس ظاهر را به روی آنها باز بگذارد.

﴿ الٓمٓ ﴿١﴾ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴾

(البقرة / 3-1)

«الم. آن کتابی است که تردیدی در آن نیست، برای متقیان هدایت است، کسانی که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز برپا می‌دارند و از آنچه ما روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند».

نخستین صفت مؤمنان ایمان آنان به غیب است! این غیب با تمام جوانب خود حقیقتی است! خداوند سبحان به نسبت حواس بشری «غیب» است. مؤمنان ندیده به خدا ایمان می‌آورند، با وجود اینکه او را نمی‌بینند، اما مستقیماً به وسیله‌ی روح (نه حواس) با روش فطری خدادادی، به روشنی احساس ارتباط و پیوند با خدا می‌کنند.

از سوی دیگر مؤمن واقعی همان انسان کامل است. انسانی که همه‌ی جنبه‌های فطرت او را به جلو می‌راند و کسی که ندای فطری او را به نام محسوسات اجابت می‌کند، و این همان جنبه‌ی قابل درک بوسیله‌ی روح انسان است.

قرآن، ایمان به غیب را پایه‌ی هر ایمان قرار می‌دهد و اساس همه‌ی شئون زندگی زیرا همانگونه که وضع جاهلیت اروپایی را در این عصر می‌بینیم، انسان بدون این ایمان نمی‌تواند برای خود بایستد.

اما قرآن، ایمان به غیب را منحصر به خدا و روز آخرت نمی‌کند. بلکه آن را پایه‌ی باورمندی قرار می‌دهد که برای بهبود کارها بر روی زمین، چاره‌ای جز آن باور نیست و افزون بر این، آن نیروی ایمانی که غذای پربرکتی برای باور انسان به ملائکه و جن و شیطان نیز قرار می‌دهد.

در باور اسلامی، به اندازه‌ای شخصیت شیطان با اشاره و کنایه ابراز شده که تقریباً به‌صورت وجود قابل لمسی درآمده است! قرآن در جاهای بسیاری قلب آدمی را از این شیطانی که ما را می‌بیند اما ما او را نمی‌بینیم، هشدار داده است:

﴿ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡۗ ﴾ (الاعراف/27)

«شیطان و گروه شیطان از جایی شما را می‌بینند که شما آنها را نمی‌بینید».

و انسان را به دشمنی با او و اعلان جنگ علیه او تشویق می‌کند، زیرا او موجب اخراج آدم از بهشت شد و وعده کرده است که فرزندان آدم را اغوا و به‌سوی دوزخ روانه کند.

و همانگونه که گفته شد، آنقدر اوصاف جاندار و روشنی از «شیطنت» شیطان برای انسان بیان می‌فرماید که آن را به صورت شخصیت بارز روشنی با خصوصیات و نشانی‌های آشکار، درآورده است:

﴿ وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴾ (الانفال/48)

«و یادآور هنگامی که شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود و بدانان گفت: هیچکس امروز بر شما غلبه نخواهد کرد و من فریادرس شما هستم. آنگاه که دو سپاه (اسلام و کفر) روبه‌رو شدند، شیطان از عقب رو به فرار گذاشت و گفت: من از شما بیزارم! من چیزی می‌بینم که شما را نمی‌بینید! و من از خدا می‌ترسم که کیفر خدا بسیار سخت است».

﴿وَقَالَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمۡ وَعۡدَ ٱلۡحَقِّ وَوَعَدتُّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُكُمۡۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُمۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصۡرِخِكُمۡ وَمَآ أَنتُم بِمُصۡرِخِيَّ إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُۗ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ (ابراهیم / 22)

«شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلّف کردم! من بر شما تسلّطی نداشتم، جز

اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنا بر این، مرا سرزنش نکنید خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم! مسلّماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!».

و روشن است که برای متوجه کردن نیروی بشری و تجهیز آن برای مبارزه با شر نهفته در جان‌های خود و دیگران، شیطان به‌صورت یک «جریان» همیشگی در باور ایمان درمی‌آید تا دلها و زندگی بشری بهبود یابد و همیشه این رمز شر در برابر چشم انسان باشد تا دشمن خود را بشناسد.

اما جریان حق در باور و ایمان اسلامی چنین نیست:

﴿ قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا ٢ وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةٗ وَلَا وَلَدٗا ٣ وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطٗا ٤ وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ٥ وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا ٦ وَأَنَّهُمۡ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ أَحَدٗا ٧ وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا ٨ وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩ وَأَنَّا لَا نَدۡرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ أَرَادَ بِهِمۡ رَبُّهُمۡ رَشَدٗا ١٠ وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَۖ كُنَّا طَرَآئِقَ

قِدَدًا ﴿١١﴾ وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعۡجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَن نُّعۡجِزَهُۥ هَرَبًا ﴿١٢﴾ وَأَنَّا لَمَّا سَمِعۡنَا ٱلۡهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦۖ فَمَن يُؤۡمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخۡسًا وَلَا رَهَقًا ﴾ (الجن/16-1)

«بگو: مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان به آیات قرآن گوش فراداده گفتند: ما آیات عجیبی شنیدم. به راه رشد هدایت می‌کند، بدین سبب ما بدان ایمان آورده هیچکس را شریک پروردگار خود نمی‌کنیم. و اینکه بسیار بلندمرتبه است شأن پروردگار ما که هرگز همسر و فرزندی نگرفته است. و البته کم‌خردان ما دروغ و بیهوده‌هایی نسبت به خدا می‌گفتند. و ما می‌پنداشتیم که هیچ جن و انسی به‌خدا دروغ نمی‌بندد ... و ما نمی‌دانیم برای زمینیان شر اراده شده است، و یا پروردگار رشد و هدایت را برا آنان خواسته است؟ برخی از افراد ما درستکار و برخی چیز دیگری، ما هم دارای راه‌های گوناگون هستیم. و ما چنین می‌پنداریم که نه خدا را در زمین می‌توان ناتوان کرد و نه از میان قدرت او راه فراری وجود دارد. و ما از آنجا که به راه هدایت قرآن گوش کردیم بدان ایمان آوردیم، و کسی که به پروردگار خود ایمان آورد نه از نقصان خیر بر خود می‌ترسد و نه از رنجی ...».

این اشاره‌ی مفصل به جن، در سوره‌ی جن، و اشاره‌ی گذرایی که در سوره‌ی احقاف به جن می‌کند:

﴿ وَإِذۡ صَرَفۡنَآ إِلَيۡكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلۡجِنِّ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْۖ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوۡاْ إِلَىٰ قَوۡمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾ (الاحقاف/30-29)

«هنگامی که ما تنی چند از جنیان را به‌سوی تو برگردانیدیم که به آیات قرآن گوش کنند، هنگامی که نزد رسول رسیدند گفتند: گوش کنید، چون به انجام رسید، هشداردهنده به‌سوی قوم خود برگشتند و گفتند: ای قوم، ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده بود در حالی که پیش از خود را تصدیق و به حق و راه راست هدایت می‌کرد».

هیچ‌یک نه مانند جریان ایمان به خدا و روز آخرت است، و نه مانند شیطان در گستره‌ی باورمندی.

ممکن است انسان به باوری پیابند و آن باور برای او بسنده باشد، بدن اینکه یادی از جن و اینگونه مباحث تفصیلی بکند، اما همان‌گونه که پیش از این بیان شد، اسلام، انسان را با تمام شئون فطرت بشری همگام می‌کند و از جمیع منافذ و روزنه‌های آن، برای رسانیدن او به انسانیت واقعی، استفاده می‌کند. هیچ روزنه‌ی کوچک و بزرگی از فطرت را به‌حال خود رها نمی‌کند که مورد استفاده‌ی دیگران قرار گیرد. ایمان به موجودات و کائنات غیرقابل درک برای حس، درجات آدمی نفوذ کرده است، و این ریشه آنچنان پابرجا است که اسلام به‌همراه آن گام برمی‌دارد تا به باوری در نفس انسان تبدیل شود، بدین منظور آن را بیدار و زنده کرده میدان تاخت و تاز آن را نیز گسترده می‌کند. به این دلیل حقیقت جن را بیان می‌کند، نه برای آنکه باور داشتن جن از پایه‌های ایمان است، بلکه به قصد ارائه‌ی به آن نیروی فطری بشری به‌منظور نیرو بخشیدن به آن است: زیرا اسلام می‌خواهد از همه جهت در آن نفوذ کند ... اما ما باید خوب توجه کنیم که اشاره به جن و نتیجه‌ی آن چیست!

پیش از آن گفتیم که اسلام بر هر تاری، به اندازه‌ی ظرفیت واقعی و نیاز آن، آهنگی ساز می‌کند. در حقیقت در این دو جا که قرآن از جن سخن گفته است و در چند جای دیگر نیز، مانند داستان حضرت سلیمان پیغمبر ؈، و جاهای دیگر که اشاره‌ای به وجود جن می‌کند، نه برای این است که بشر را برای پژوهش‌های مفصل در باره‌ی جن

و تعداد آنها و رفتار و اخلاق آنها و شیوه‌ی ارتباط آنها با انسان و کیفیت تسخیر جن و میزان نیرو و استعداد آنها، سرگرم کند. تمایل ندارد که مانند زمان راحتی و بیکاری که مسلمانان سرگرم این‌گونه بحث‌ها بودند، وقت خود را به بیهودگی بگذرانند، بلکه اشاره‌ی زودگذر به جن برای این است که افق دید و گستره‌ی جولان جان آدمی را بیشتر کند و انسان را از چارچوب تنگ و محدود حواس ظاهر بیرون بیاورد، به او بفهماند که جهان هستی پهناورتر از آن چیزی است که قابل درک و دیدن انسان باشد. برای آگاهی او از وجود آیات و نشانه‌های خدا در این جهان بی‌انتها است که اگرچه با حواس ظاهری انسان قابل درک نیست، اما وجود دارد. همه‌ی اینها برای آن است که شاید چشم بینای او را باز کرده ایمانی که بدو وحی شده در جان او جایگزین شود.

پس برای این منظور هنگامی که در سوره‌های جن و احقاف از جن سخن می‌گوید، موجوداتی هستند که برای دعوت همجنسان خود به اسلام و ایمان به خدا قیام کرده‌اند. به جن فقط برای «تفریح عقلانی» اشاره نشده است، برای هدف جدی‌تری است. بیان این حقیقت است که همه‌ی مخلوقات مؤمن به خدا او را ستایش کرده و دیگران را به‌سوی خدا دعوت می‌کنند، فقط گمراهان از این روش سرباز می‌زنند که آنان نیز در جهنم قرار دارند و لعنت خدا بر آنها است. در نتیجه اگرچه جریان جن مانند جریان شیطان جای همیشگی در باور و ایمان ندارد، اما سرانجام برای هدفهای یاد شده مکانی را هرچند مختصر، اشغال کرده است.

اشاره به ملائکه نیز به همین منظور است. ملائکه نیز نشانه‌های قدرت خلاقه‌ی خدا است.

﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ (فاطر/1)

«سپاس خدایی را که آفرینندەی آسمانها و زمین است و فرشتگان را رسولان خود کرد، دو، سه، چهار باله. هر چه بخواهد در آفرینش موجودی می‌افزاید که خدا بر هر چیزی توانا است».

ملائکه به امر خدا بر دلهای بشر نازل می‌شوند:

﴿ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ﴾ (الشعراء/193-194)

«روح‌الامین قرآن را به قلبت فرود آورد تا از هشدار دهندگان به مردم باشی».

﴿ رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴾ (الغافر (المؤمن) /15)

«روح را از فرمان خود بر هر که از بندگانش که بخواهد می‌فرستد برای اینکه از روز دیدار هشدار دهد».

﴿ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴾ (التحریم/6)

«از امر خدا سرپیچی نمی‌کنند و آنچه بدانها حکم شود انجام می‌دهند».

این فرشتگان، برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند:

﴿ ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ﴾

(الغافر/7)

«فرشتگانی که عرض عظمت الهی را بر دوش گرفته‌اند و آنان‌که پیرامون آن هستند به سپاس و ستایش پروردگار خویش تسبیح می‌گویند و بدو ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آوردند آمرزش می‌خواهند: پروردگارا که علم و رحمتت همه چیز را فراگرفته است، کسانی را که به‌سوی تو بازگشته از راه تو پیروی کردند ببخش، و آنان را از عذاب دوزخ نگه‌دار».

با این روشها، اسلام از راه ایمان جان آدمی به پدیدارها و ناپیداها، در وجودش نفوذ، و موجودیت کامل او را کامل‌تر می‌کند. از همه‌ی راهها و روزنه‌های آن به درون جان راه پیدا کرده و آن را به‌سوی خدا رهبری می‌کند.

٦- فردگرایی و جمع‌گرایی

از خطوط دوگانه در وجود انسان یکی هم این دو خط پیوسته به یکدیگر و در عین حال متناقض است: احساس انسان به یکتایی خود از یک سو و احساس به تجمع با دیگران و زندگی با آنان که گویی یکی از آنان است.

این پدیده دارای اثر عظیمی بر زندگی بشری است.

موجودیت جامعه بر پایه‌ی کوشش برای توافق میان این دو امر ظاهراً متناقض و ادامه‌ی رستگاری برآمده از این توافق، استوار است.

بسیاری از آیین‌ها و مکاتب فلسفی میان این دو محرک فطری، در حال کشمکش و تشویش و نگرانی هستند، پاره‌ای از مکاتب به اندازه‌ای دایره‌ی فردگرایی را گسترده می‌گیرند که به خد خودخواهی پستی می‌رسد و موجب جدایی روابط اجتماعی و تشتت و پراکندگی نیروهای اجتماع می‌شود. پاره‌ای دیگر از این آیین‌ها به اندازه‌ای دایره‌ی اصل اجتماعی را گسترده می‌کنند که موجودیت و شخصیت فرد را نادیده گرفته، او را موجود ناچیز سرگردان نزار و بیچاره‌ای می‌دانند که جز در زندگی اجتماعی در حال دیگری شخصیتش برای او اثری ندارد.

در روزگار کنونی، ما بر روی زمین دو مکتب گریزان از یکدیگر را می‌بینیم که هر یک به راهی می‌روند.

سرمایه‌داری غرب بر پایه‌ی (فردگرایی) انسان استوار است. این نظام حدود فرد را آنچنان گسترده می‌داند که او را برای تصرف و دخالت در بسیاری از امور آزاد می‌گذارد و سرانجام این آزادی خود او و دیگران را می‌آزارد. نه از فعالیت بیش از حد فرد پیشگیری می‌کند و نه این حس دارای مرز معقولی است. زمام شهوات و هوسهای خود را روی دوش انداخته، اخلاق و آداب را لگدمال می‌کند و در جهتی که می‌رود نه قائل به حقی برای دیگری است، و نه در رفتار خود برای خودی حقی می‌شناسد. مال و ثروت خود را هم ابزار به بند کشیدن دیگران و مکیدن نتیجه‌ی زحمت و خون دل دیگران می‌سازد تا آنها را به صورت کالایی فاسد و بهره‌هایی مادی درآورد. در نتیجه‌ی این کارها، سیاست مملکت و اجتماع را تباه و نگرش و تصور مردم را از زندگی خراب و فاسد می‌کند. با وجود این، آزادی شخصی را برای خود حفظ کرده هیچ قدرتی را بر خود تحمل نمی‌کند!

در شرق نیز کمونیسم بر پایه‌ی اجتماعی بودن انسان تکیه دارد. این سیستم میدان عمل اجتماع را هرچه بیشتر گسترده کرده جلو تمام فعالیت‌های فردی را می‌گیرد. البته

حقیقت اجتماع را در وجود دولت می‌نمایاند و فرد حق کاری جز برخی از فعالیت‌های بسیار بدیهی حسی را ندارد که آن نیز برای نفس کشیدن نیروهای سرکوفته و واپس‌زده‌ی او است! شرکت عملی مردم را در سیاست مملکت و امور اجتماع منع می‌کند و به‌دلیل اینکه حزب بیش از خود آنان به مصالح آنان آشنا است، نظم خشک بی‌روحی بر آنان تحمیل می‌کند: کار و شغل، محل اقامت و حتی نگرش و ادراک و حکومت پلیسی و جاسوس بازی و آتش و اسلحه بر مردم حکومت می‌کند. هر انتقاد و پیشنهادی که از سوی مردم به دولت، و یا پایه و مایه‌های دولت مانند حزب و مانند آنها شود، خیانتی به شمار می‌آید که شخص حتماً باید از آن گناه خود را پاکیزه کند، زیرا این کار انگیزه‌ی گناه فردی است و با موجودیت جامعه‌ی مقدس کمونیست ضدیت دارد، این گناه نسبت به جامعه‌ی مقدس از فردی سر زده است که تقدس و پاکی در سرشت او نیست، زیرا فرد است!

مکتب‌های گوناگون فلسفی نیز در این باره اشتباه و خطاهای زیادی مرتکب می‌شوند و نمی‌توانند خود را از این تنگنا رها کرده به حقیقت ساده‌ی روشنی برسانند که مورد تأیید و پشتیبانی واقعیت آشکار است.

این مکتب‌های فلسفی به‌طور جزمی بیان می‌کند که انسان در سرشت خود موجودی فردگرا است و جامعه بدون میل و اراده از خارج، بر او تحمیل کرده است. از این رو برای شخصیت فرد فشارآور و کوبنده است، پس اصل اجتماعی زیستن، برای شخص ناخوشایند و بی‌مورد است، و به هم ریختن و جدا کردن اجتماع از هم روا است!

و یا پاره‌ای از آنها می‌گویند: جامعه‌گرایی اصیل است. کودکی که ضعیف زاده می‌شود نه توان و قدرتی دارد و نه شخصیتی. و اگر در اجتماع نباشد نه می‌تواند رشد کند و نه زندگی ... برای گذران همیشگی و رشد وجود خود پیوسته احتیاج به اجتماع

دارد. پس به این دلیل فردگرایی پلید است و باید در برابر آن ایستاد. این تمایل فردی سزاوار کوبیدن و نابود کردن است.

چرا؟!

این فلسفه‌ها از طبیعت دوگانه‌ی آمیخته در سرشت بشری آگاه نیستند، هنگامی که به‌طور سطحی به طبیعت انسان می‌نگرند، با تناقض روبه‌رو هستند، اما، در واقع این دو طبیعت گوناگون با یکدیگر ارتباط دارند، و با همین تناقض و پیوستگی، وظایف مهم خود را در زندگی موجود بشری انجام می‌دهند. همانگونه که نیروهای مطلوب و نامطلوب، بیم و امید، مثبت و منفی، حسی و معنوی، ایمان به محسوسات و نادیده‌ها، وظایف خود را به‌خوبی انجام می‌دهند، این دو نیروی متقابل و نقیض، و در همان حال به‌هم پیوسته، در این دستگاه شگفت آفرینش انسانی، به انجام وظیفه سرگرم بوده و با فعالیت خود: آفریدگانی با جنبه‌های گوناگون، اما همسرشت، برای ما ایجاد می‌کنند!

این دو خط متقابل (فردگرایی و جامعه‌گرایی) در ریشه‌ی فطرت انسانی، هم حقیقت و هم اصالت دارد، و همانگونه که در زندگی واقعی اضطراب و تشویش پیش می‌آید، در باطن نفس و ضمیر انسان نیز بر اثر افزوده نشدن بر نسبت تعیین شده برای هر واحد تشکیل دهنده‌ی ذات انسان، و انحراف هر یک از مسیر خود، و تجاوز به خط سیر دیگری، و فشار آوردن بر روی آن، به تناقض خواهد انجامید. اما اگر هر کدام به راه صحیح خود بروند، نه رمیدگی و نفرتی میان فرد و جماعت پیش می‌آید و نه جدایی و شکافی.

در حقیقت کاری دشوار است، اما محال نیست.

چه چیزی در زندگی انسان دشوار نیست؟!

﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِي كَبَدٍ ﴾ (البلد/4)

« در حقیقت ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم».

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَـٰقِيهِ ﴾

(الانشقاق/6)

«ای انسان! تو با کوشش و زحمت به‌سوی پروردگارت می‌روی، و در نتیجه بدو خواهی رسید».

در هر چیز و در هر گام و در هر حرکتی رنج و کوشش هست. حتی در ادراک و تفکر نیز هست. البته نوع رنج و متفاوت است. یکی از آن دو، راهنما، بینا کننده و رساننده‌ی به حق است، کوشش و رنج، انسان را به دریافت حقایق و واقعیت‌های این جهان، و بهترین پاداش در آخرت، نایل می‌کند. و دیگری، گمراه و منحرف‌کننده و جدا از حقیقت واقع است، انسان را در لذت‌های محسوس فرو برده سپس به نابودی می‌کشاند!

اسلام میان این دو کشش فطری ریشه‌دار ظاهراً متناقض، به اندازه‌ی توان بشری، سازگاری ایجاد می‌کند.

و چنان بدین کار آغاز می‌کند که هر دو به یکسان اصالت خود را حفظ کنند. به یکی از آن دو به چشم اصالت و به دیگری به چشم اعتباری نگاه نمی‌کند، به یکی بر اساس ضرورت و احترام آنگونه غذا نمی‌دهد که موجب خوار دیگری شود و یا از حساب زندگی بیرون رود.

اسلام دین فطرت است و فطرت انسان عبارت است از: فرد در درون و جزء جمع، ریشه‌ی فردگرایی میل به ورود در جمع را دارد، و همانگونه که در خوابیدن، برای پیشگیری از خستگی پهلو به پهلو می‌شود. همیشه میان این دو کشش متقابل متناقض، در حال گردیدن و نوسان است! اما در تمام لحظات، به اختلاف نسبت و مقدار، هر دو جنبه را در برمی‌گیرد.

اسلام چاره‌ی کار را در توجه به هر دو کشش می‌داند و هر دو را پشتیبان یکدیگر می‌کند بدون اینکه به کشمکش برخیزند!

اسلام به هر دو کشمکش به‌طور یکسان نیاز دارد، زیرا زندگی نمی‌تواند بدون یکی، بر دیگری بنا شود و استوار ماند، به این دلیل اگرچه توانایی نیز داشته باشد، هرگز یکی از این دو نیرو و کشش فطری را سرکوب نمی‌کند و از وجود نمی‌زداید.

انسانی که در ذات و وجود او شخصیت نیست، جامعه‌ای می‌سازد مستضعف و ذلیل، به تسلط و حکمرانی «فرد» دیکتاتور زورگویی تن در می‌دهد! تا این دیکتاتور وجود دارد آن مردم بی‌شخصیت و خوار نیز به ریسمان سست او در آویخته‌اند، اما با رفتن دیکتاتور، وابستگان ناتوان نیز یکی پس از دیگری به دره‌ی ذلت سقوط می‌کنند!

و انسانی که به دلیل انحراف، ابراز شخصیت و خودنمایی کند و آن را به حد منم زدن پست و سرکشی از همه‌ی قوانین خلقت برساند، نمی‌تواند با توافق و سازش در جامعه زندگی کند. بر اثر این روحیه مجبور است اجتماع را در هم بریزد و بپراکند و خود و جامعه را به نابودی بفرستد.

بنابراین، انسان باید هم در فردگرایی و هم از نظر جامعه‌گرایی و همکاری با جامعه، تعادل و توازن را حفظ کند تا جامعه از اشخاصی بی‌شخصیت و توخالی و خودخواه و متنفر از اجتماع تشکیل نشود. اشخاصی با وجود واقعی انسانی، و همچنین پشتیبان یکدیگر

﴿ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٌ مَّرۡصُوصٌ ﴾ (الصف/4)

«صف در صف و به هم پیوسته که گویی پایه‌ی ریخته از سرب است».

و این همان اجتماعی است که اسلام برای رسیدن بدان در تلاش و کوشش است.

اسلام برای رسیدن به چنین اجتماعی از ابزارهایی استفاده می‌کند. اسلام با مربوط کردن قلب بشری به خدا، فردی می‌سازد که دارای شخصیت مستقل و مثبت و نیرومند باشد!

انسان به طور فردی به پروردگار خود می‌پیوندد!

این پیوند عمیق مطمئن آشکار که در ژرفنای جان هر انسان جایگزین است، پیوند شخصی فردی انسان با خدا است!

گاه انسان چنان در عبادت و حب خدا مستغرق می‌شود که هر چیزی از عالم وجود را فراموش کرده فقط به یاد خدا است! در این لحظه‌ی استغراق عمیق، همه‌ی جهان هستی را شفاف و مصفا می‌بیند، از هر چیز و هر کس خود را رها کرده به هیچ چیز توجه ندارد جز قلب پرتپش خویش و پرتو درخشانی که قلب پر هیجان و نگران او را به خدا مربوط می‌کند!

انسان در این لحظه‌ی حساس، پر از نیرو و توانی می‌شود که به‌سوی زندگی رو می‌آورد. به‌سوی چنان شخصیتی رو می‌آورد که ذات و وجود او مثبت و فعال می‌شود، و چنان قدرت شگفتی بدو می‌بخشد که در برابر هر کس و هر پیشامدی ایستادگی[1] و احساس می‌کند برخوردار از همان مشعل نورانی مقدسی است که انسان اول، هنگام خلقت از خاک به وسیله‌ی خدا، برخوردار بود، و پروردگار از روح با عظمت و مقدس خود در آن دمید. از این رو چنین انسانی با قدرت، فعال، با اراده و با شخصیت است. در برابر هیچ چیز، جز حقی که از سوی خدا نازل شده است، سر تعظیم فرود نمی‌آورد. راضی نمی‌شود در برابر هیچ ارزش و قدرت شخصی و مادی خوار شود و به‌خواب رود و یا در برابر آنها روش منفی پیش گیرد، زیرا احساس می‌کند چنان شخصیت سرشار از مشعل نور خدایی است که توان برابری با تمام این قدرت‌ها را دارد، و حتی قدرتی نفسانی بالاتر از همه‌ی آنها در خود احساس می‌کند اگرچه برای مدت کوتاهی نیروی مادی او در برابر آنها شکست بخورد!

به این دلیل است که ادیان با خودکامگی‌ها مخالف هستند و خودکامگان دین را دوست ندارند، زیرا از سویی نمی‌توانند ببینند مردم غیر از خودکامه، دیگری را دوست

۱ـ در این باره نک به فصل «منفی‌گری و مثبت بودن» در پایان همین مبحث.

دارند و به فرمان او هستند! و از سوی دیگر خود او حاضر نیست فرمان خدا را اجرا کند و به‌خدا محبت داشته باشد، زیرا همین اجرا کردن فرمان خدا، بشر را به انقلاب علیه گردنکشان وامی‌دارد و آنان را تشویق می‌کند علیه استبداد و خودسری‌ها برخیزند و «هر کس از شما کار ناشایستی را دید بر او واجب است آن را تغییر دهد...»[1].

این پیوند فردی شخص با خدایی است که شخصیت مستقل به انسان داده او را مانند حیوانی به‌حال خود وانمی‌گذارد که در گله‌ی گوسفندان از بین برود.

البته عنصر دیگری در اینجا به میان می‌آید که این فردیت مستقل را تربیت کند و هر فردی را نسبت به شخصیت خود آگاه می‌کند.

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾ (فاطر/17)

«هیچکس بار گناه دیگری را به‌دوش نمی‌گیرد».

﴿ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴾ (المدثر/38)

«هر نفسی در گرو دستاورد خویش است».

﴿ لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا ﴾ (البقرة / 48)

«هیچکس به‌جای دیگری مجازات نبیند».

﴿ بَلِ ٱلْإِنسَـٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ ۝١٤ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ ﴾

(القیامه/14و15)

« بلکه انسان نسبت به (نیک و بد) خود آگاه است. هرچند عذرها بر خود بیفکند».

همه‌ی اینها در نتیجهٔ استقلال شخصیت و محترم بودن فرد است، هر انسانی مسؤول عمل خویش است، نمی‌تواند دیگران را مقصر بداند و بار دیگران را نیز به دوش

۱ـ بخشی از حدیث نبوی است.

نمی‌گیرد. ادراک همیشگی شخص نسبت به مسؤولیت فردی موجب می‌شود که سرشت و شخصیتی معین و محدود با پیرامون او رخ دهد هشیار و بیدار باشد و از آنها غفلت نکند!

این غذای اسلام برای روح فردی است!

واقعاً غذای شگفتی است، زیرا در عین تقویت روحیه‌ی فردی، روحیه‌ی اجتماعی را نیز در قلب انسان جایگزین می‌کند.

همان آفریدگاری که به قلب متصل بوده، پرتوی از نور درخشان خود را بدو داده است، دل انسان را چنان برای برادرش نرم می‌کند که او را دوست بدارد، بر خود ترجیح دهد و سرانجام خود را در وجود او فنا کند!

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَـٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ ﴾ (الحشر/9)

«و کسانی که خانه‌ی گل و خانه‌ی دل خود را برای (مهاجرین) پیش از آمدن آنها آماده کردند، کسانی را که به شهر آنان مهاجرت کردند دوست می‌دارند، و هیچ حاجتی در دل خود نسبت بدانچه آورده‌اند ندارند؛ و با وجود اینکه خود به چیزی نیاز خاصی داشته باشند، باز هم مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دهند».

منتهای محبت، آخرین حد بخشش و نهایت ایثار و از خود گذشتگی.

دوستی همان رشته‌ی زنده‌ای است که اجتماع را به یکدیگر پیوند می‌دهد و چنان بنیان و ساختمان استواری بنا می‌کند که گویی از سرب ریخته شده است. چونکه هر آجری از این ساختمان بر روی وجود محکم خود برپا ایستاده است، ساختمان چنین

جامعه‌ای دارای آجرهای کج و ناهموار و ناهماهنگ نخواهد بود که از حد خود خارج شود!

اجتماع بی‌مانند اولیه‌ی اسلام در تاریخ؛ بر اثر پراکنده شدن همین محبت در جان افراد و تقویت محبت بود. آن اجتماع از افراد پوک بی‌مغز و بی‌شخصیتی تشکیل نشده بود، هر فردی از افراد آن به تنهایی امتی بود، هر فرد چنان به سرنوشت خود و دیگران علاقه و دلبستگی داشت و احساس مسؤولیت می‌کرد که گویی خود به تنهایی عهده‌دار کار همه است، با وجود چنین شخصیت عظیم مثبت عجیب یگانه‌ای که براساس محبت بنا شده بود، هیچ احساس نمی‌کرد که موجودیت و شخصیت هر کس از کجا آغاز شده به کجا پایان می‌یابد، زیرا دوستی، حدود را از بین برده بود.

قرآن با راهنمایی و ارشاد پیوسته‌ی خود به همکاری و مشورت و سازش، این روح اجتماعی را تقویت می‌کند و غذا می‌دهد:

﴿ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ ﴾

(المائدة / 2)

«و بر پایه‌ی نیکوکاری و تقوی با یکدیگر همکاری کنید نه بر اساس گناه و تجاوزکاری و دشمنی».

﴿ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا ﴾ (آل عمران/103)

«به یاد آورید نعمت بزرگ خدا را هنگامی که شما با هم دشمن بودید خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و با لطف خداوند همه برادر یکدیگر شدید، بر لبه‌ی پرتگاه آتش بودید و بدینگونه خدا شما را نجات داد».

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (الفتح/29)

«محمدﷺ فرستاده‌ی خدا است، و کسانی که با او هستند بر کافران سخت دل و با شدت عمل و یکدیگر مشفق و مهربان هستند».

افزون بر این، به مسلمانان اجتماعی می‌فهماند که مسؤولیت اجتماعی باید از سوی همه‌ی افراد اجتماع به عهده گرفته شود و در این مسؤولیت تمام مردم یکدیگر را پشتیبانی کنند، زیرا در واقع هر فردی مسؤول است و همه نیز مسؤولیت دارند:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ ﴾ (آل عمران/110)

«شما بهترین امتی هستید که [از دل تاریخ] برای مردم بیرون آورده شده‌اید که امر به معروف و نهی از منکر کرده به خدا ایمان داشته باشید».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ ﴾ (محمد/7)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید خدا نیز شما را یاری می‌کند».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ ﴾ (الحجرات/6

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد در باره‌ی آن بررسی کنید تا خوب روشن شود».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ﴾ (الصف/10و11)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که به رهایی شما از عذابی دردناک بینجامد؟ ایمان به‌خدا و رسول او آورده با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید».

بالاتر از همه‌ی اینها، اسلام ذاتاً شرایط تشکیل جامعه‌ای همکار و همدرد، برای مسؤولیت ایجاد وظایف و تکالیف اجتماعی خود را دارد، زیرا هر فرد ناچار است مسؤولیت دیگری را به عهده بگیرد. حتی افکار و اخلاق و فضایل اسلامی نیز به جامعه نیاز دارد، به گروه برگزیده‌ای نیاز دارد، تا در آن رشد و نمو کند و زندگی خود را به انجام رساند. به آغوش بازی نیاز دارد که محل گرد آمدن نسل‌های رشد یافته است تا به رنگ و شکل آن فضایل و افکار و تصورات اسلامی بالان و تربیت شوند. هیچ‌یک از این کارها به وسیله‌ی افراد پراکنده درست نمی‌شود، و چنین نظامی نیز افراد پراکنده‌ی غیراجتماعی تربیت نمی‌کند، وگرنه کوشش‌های انسانی آنان از بین می‌رود، و آن نتیجه و ثمر ایده‌آل را نمی‌دهد. با این چنین نظام و تدابیر عملی، چنان جامعه‌ی تشکیل متشکل هماهنگی ساخته می‌شود که تمام مشکلات و مهمات را آسان کرده بسیار زودتر و بهتر به آروزها و نتایج زحمات خود می‌رسند[1].

و بدین ترتیب هدف و عمل افراد جامعه یکسان و واحد، دلها به هم نزدیک، حس همکاری در همه بیدار می‌شود و سرانجام به‌طور یکپارچه به‌خدا مربوط می‌شوند. اختلاف و دوگانگی و دشمنی پیش نیامده، کنش‌های فردی و اجتماعی هر دو را در یک نظام قرار می‌دهد و برای خدمت به انسانیت بکار می‌برد.

۱ـ نک به فصل آینده‌ی کتاب: «اجتماع مسلمانان».

۷- اجباری و داوطلبی

دو خط متناقض در موجودیت و سرشت انسان روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند که در آغاز، این تناقض در یک وجود و در جوار یکدیگر انسان را به شگفتی وامی‌دارد. واقعیت این است که دوگانگی، یک ویژگی همگانی برای شخصیت بشری است، و این دوگانگی از همان مشت خاک و دمی روح سرشت اولیه‌ی انسان سرچشمه گرفته است. در نتیجه، این دوگانگی و تناقض ظاهری موجود در سرشت بشری، مایه‌ی شگفتی نیست. چیزی که در حقیقت باید مورد تعجب انسان باشد و شخص نمی‌تواند از تعجب در برابر آن خودداری کند، روش روشن منحصر به فرد بی‌مانند اسلامی است که همه‌ی تناقضات را به یک رشته می‌کشد و به نظم واحد هماهنگی در می‌آورد.

در وجود انسان تمایلی است برای برعهده گرفتن چیزهای معینی. میل دارد در برابر برخی از چیزها خود را ملزم به رعایت آنها کند و به اجرا گذارد، حتی اگر خود را از هر تعهد و قیدی نیز آزاد ببیند، برای ارضای این میل طبیعی خود در برابر کارهای معینی نیز خود را ملزم می‌داند! به این دلیل خودسری مطلق، نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود پیدا کند، زیرا جزء طبیعت و فطرت انسان نیست!

با وجود عمق این میل فطری بشری برای ملزم کردن خود در برابر برخی چیزها، از سوی دیگر میل دارد که مقید به چیزی نباشد! برخی کارها را دوست دارد برای خود آن کارها را انجام دهد نه در برابر اجباری!

هر دو خط، ریشه‌دار و عمیق است و به‌خوبی وظیفه‌ی خود را در جریان زندگی به انجام می‌رساند.

تمایل شخص به اجبار خود در برابر برخی از امور، پایه‌ی تشکیل «حکومت» در آیین و نظام بشری است. نه تنها حکومت، بلکه برنامه‌ها و تشکیلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و مانند آنها نیز بر این پایه استوار است. مردم دوست دارند در نظام

معینی متعهد باشند و برای اجرای احکام نظارت بر قوانین تعهد شده، شخص و یا گروهی را برمی‌گزینند و بدینوسیله «اجتماع» و «دولت» و دیگر نهادهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

در واقع درک تمایل به گردن نگذاشتن و خود را در چارچوب نظام‌های بی‌روح محصور نکردن، سرچشمه و پایه‌ی ابداع و ابتکار بشری و پیشرفت دائم جامعه‌های انسانی به جلو است. مردم همانگونه که دوست دارند به نظامی گردن گذارند، از سوی دیگر نیز تمایل به رهایی از هر تعهدی دارند، و یا می‌خواهند انجام کار بر اساس الزام و وظیفه نباشد، بلکه بر پایه‌ی اراده و خواست فطری و میل باطنی باشد. هر دو حال در نفس فرد و در روح جامعه، ایجاد جنبش می‌کند.

این دو خط فطری، اگر با روشهای عمومی وابسته و هماهنگ نباشد و «آگاهی» درست نسبت به امور نداشته باشد، مانند هر چیز دیگری از جاده‌ی راست فطرت منحرف می‌شود.

اگر خط اول فاسد و تباه شد، اجرای یک قانون درست عمومی، به بندگی نسبت به نظام موجود، و یا بندگی نسبت به بشر دیگر، و یا در برابر یکی از عادت‌های نفسانی، و یا یکی از آداب و رسوم اجتماعی تبدیل شده، دیگر انسان صاحب اختیار و مالک اراده‌ی خود نیست تا از این قید آزاد شود، و یا موجودیت و شخصیت جدا و متمایز خود را نسبت به معبود درک کند.

اگر خط دوم منحرف شود، از هر قید و تعهدی سر باز زده خودسری پیش گرفته نه حد و مرزی می‌شناسد و نه نگهدارنده و کنترل کننده‌ای. از تنها چیزی که پیروی می‌کند هواهای نفس و شهوات جسمانی است. و با این آزادی ظاهری از قید و بند قوانین و مقررات، در واقع به سطح پست بندگی شهوت‌ها فرود می‌آید.

بسیاری از چیزهایی که در نفس انسان از واژگونی این دو خط ایجاد می‌شود یکسان هستند. اگر شخصی بی‌شخصیت و بی‌روح شود خود را مجبور به فرمانبرداری از نظام و دولت و یا فردی می‌کند، و چنانچه بی‌قید و خودسر و به اصطلاح آزاد از همه چیز نیز شود از قید و بندهای اخلاقی و شنیدن نداهای وجدان سر باز می‌زند، و در نتیجه، انسان از ناحیه‌ی این دو جنبه‌ی منحرف خود غرق در بندگی کامل و حیوانیت مطلق می‌شود.

اسلام، به‌طوری که می‌دانیم، تمام تارهای ساز جان را ساز کرده نغمه و آهنگ‌هایی متناسب و فراخور هر یک از آنها خواستار می‌شود.

خط اجبار را ساز می‌کند. بدین ترتیب که بدان اندازه از اوامر و نواهی و تعلیمات و تشکیلات بر آن بار می‌کند که ضروری است، و بدون آن مقدار جامعه از هم پاشیده می‌شود. البته احتیاط و مراقبت لازم و کامل را به‌کار برده از بکارگیری این نیروی مهیا شده صرفاً برای اجرای اوامر حکومت، و یا فقط زمامدار، و یا جامعه و یا برای آداب و رسوم و سنت‌های اجتماعی پیشگیری می‌کند، و تنها و تنها ملزم به اجرای امر خدا است، فقط برای خدا نه برای فردی از افراد بشر. به این دلیل وجدان بشری از هر بندگی آزاد می‌شود جز بندگی خدا.

بر تار داوطلبی، و یا میل به اجرای برنامه‌های خشک نکردن نیز آهنگی ساز می‌کند، و در نتیجه: دوست دارد هر عملی که نفس انسانی از نظر انجام وظیفه و تعهدات الزامی انجام می‌دهد، با کمال خلوص نیت و فقط برای خدا باشد. بدین ترتیب، آن وظیفه‌ی قانونی و تکلیف اجباری که باید به زور به‌جا بیاورد، به یک عمل بهینه و مورد پسند تبدیل می‌شود. ثمر و نتیجه‌ی حقیقی ایمان همین حالت است.

پس از اینکه جان انسانی، بر اساس میل و علاقه، این مقدار تکالیف حتمی و ضروری خود را که در سطح پایینی است، برای پیشگیری جامعه از فساد و تباهی انجام

داد، در را برای انجام کارهای بالاتر از تعهد و وظیفه‌ی حقیقی والا مرتبه‌ی خالص و شریفی باز می‌گذارد که بدون وجوب و الزام و اکراه بجا می‌آورد. داوطلبی حقیقی که باعث ساخته شدن انسان برای بالا رفتن از مراتب ایمان و درجه‌های نزدیکی به خدا می‌شود، به همین نوع عمل است:

﴿ وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْ ﴾ (الانعام/132)

«برای هر کس درجه‌هایی بر اساس عمل او فراهم است».

اسلام، شخص را به انجام تعهد در برابر «فرایض» و حدودی ملزم می‌کند. این فرایض و حدود بسیار است و شاخه‌های بی‌شماری دارد که عبادات و معاملات و سیاست مملکت‌داری و اقتصادی و قوانین گوناگون جنایی و مدنی و بازرگانی و دولتی و جز اینها را دربر می‌گیرد. این مقررات و حدود (جز عبادت‌های اسلامی) میان هر نظام حکومتی مشترک است و باید مردم را ملزم به رعایت آنها کند، و قدرتی برای اجرای آنها در میان مردم وجود داشته باشد. اسلام بدینوسیله کشش‌های فطری انسان را برای میل به تعهد در برابر چیزهایی، درک کرده بدانها پاسخ مناسب داده است.

اما اسلام در نخستین گام، عبادت‌های الزامی را نیز بدین سلسله فرایض می‌افزاید و تفاوت مهم و عمده‌ی اسلام با دیگر آیین ونظام‌های روی زمین در همین امر است، زیرا تمام این سیستم‌ها به پاکی ظاهر انسان و زندگی آشکار او اکتفا کرده با پاکی قلب و ضمیر انسان اهمیتی نمی‌دهند، و کاری ندارند که درون شخص از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها پر باشد و یا نباشد! نتیجه‌ی حتمی اجتناب ناپذیر و همیشگی این نظم؛ پست کردن و خوار شمردن آرمان‌ها و اصول انسانی است، واداشتن «انسانیت» است به یک کشمکش وحشیانه، برای به‌دست آوردن غنایم و بهره‌های زمین، سرکوب و آشفته کردن سرشت بشری، تشویش و نگرانی و خرابی اعصاب است. همچنانکه امروز در جهان می‌بینیم.

در دومین گام، اسلام عبادت‌های الزامی را طوری ترتیب می‌دهد که به‌خدا بیانجامد:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴾ (النساء / 59)

«ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و زمامداران خود را اطاعت کنید، و اگر در چیزی کارتان به نزاع کشید به حکم خدا و رسول برگردانید، اگر به‌خدا و روز آخرت ایمان دارید. این کار از هر چیزی برای شما بهتر و نیک فرجام‌تر است».

نخست اینکه هر امری سرانجام به خدا بر می گردد. دوم، فرمانبرداری از زمامداران (اولی‌الامر) به‌خودی خود هدف نیست. از سوی دیگر، اطاعت از زمامداران و فرمان بردن از سلطه‌ی آنان، برای وجود خود آنها نیست، بلکه اطاعت از اوامر آنان برای فرمان بردن از اوامر خدا است، ابتدا و انتهای هر کاری خدا است.

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾ (المائده/38)

«دست دزد، چه زن و چه مرد را ببرید، این کیفر عمل آنان است، این عقوبتی است که خدا در باره‌ی آنان مقرر داشته است».

کیفر دادن از سوی خدا نه از سوی بشر، و در این قانون‌گذاری نیز بشر دخالتی ندارد. بلکه بشر مأمور اجرای قانون برای خدا است.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ

ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ وَلَا تَسۡـَٔمُوٓاْ أَن تَكۡتُبُوهُ صَغِيرًا أَوۡ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةٗ تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٞ وَلَا شَهِيدٞۚ وَإِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴾ (البقره/282)

«ای مؤمنان، اگر به وامی تا سررسیدی مقرّر [با همدیگر] معامله کردید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای [آن را] دادگرانه بین شما بنویسد و هیچ نویسنده‌ای نباید از آنکه چنان بنویسد که خدا به او آموخته است سرباز زند. او باید بنویسد. و کسی که وام بر عهده اوست املا کند و باید از خداوند، پروردگارش پروا بدارد و از آن چیزی نکاهد. اگر کسی که وام بر عهده اوست، کم خرد یا ناتوان باشد یا خود نتواند املا کند، باید سرپرست او عادلانه املا کند. و دو شاهد را از مردانتان گواه گیرید، و اگر دو مرد [حاضر] نباشند، یک مرد و دو زن از کسانی از گواهان که می‌پسندید [گواه گیرید] تا اگر کسی از آنان فراموش کند یکی از آنان به دیگری یاد آوری کند و گواهان هرگاه که فراخوانده شوند، نباید سرباز

زنند و از آنکه آن را- خواه اندک باشد یا بسیار- تا سررسیدش بنویسید، دلگیر مشوید، این به نزد خداوند به قسط نزدیکتر و برای گواهی دادن استوارتر و به آنکه به شک نیفتید [به احتیاط] نزدیکتر است. مگر آنکه تجارتی حضوری باشد که آن را در میانتان دست گردان می‌کنید، پس در اینکه آن را ننویسید، گناهی بر شما نیست. و چون خرید و فروش کنید، گواه گیرید و به نویسنده و به گواه نباید زیان رسد. و اگر [چنین] کنید، آن [کار] برای شما نافرمانی است و از خداوند پروا بدارید. و خداوند [اینچنین] به شما آموزش می‌دهد و خداوند به همه چیز داناست».

بدین ترتیب، هر ارشاد و قانوگذاری به‌خدا مربوط است، از ناحیه‌ی خدا صادر و به‌خدا منتهی می‌شود.

از این مرحله‌ی عالی و والامرتبه، یعنی مرحله‌ی انجام فرایض و تعهداتی که برای اطاعت از خدا انجام می‌شود، نه برای پیروزی از یک نظام و یا فرد بشری و یا دولت مخصوص و یا آداب و رسوم مخصوصی، بتدریج به درجه‌های عالی داوطلبی، یعنی انجام تعهدات برای دوستی خدا می‌رسد، نه به دلیل ترس از کیفری که خدا در برابر سرپیچی از فرمان خود واجب کرده است.

﴿ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ﴾ (طه / 112)

«کسی که کارهای شایسته انجام می‌دهد و ایمان دارد نه باید از ظلمی بترسد و نه پایمال شدنی».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ

وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ إِن كُنتُمۡ خَرَجۡتُمۡ جِهَٰدٗا فِي سَبِيلِي وَٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِيۚ تُسِرُّونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعۡلَمُ بِمَآ أَخۡفَيۡتُمۡ وَمَآ أَعۡلَنتُمۡۚ وَمَن يَفۡعَلۡهُ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴾ (الممتحنه/1)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبّت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حقّ برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول اللّه و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!».

سپس از این حد فراتر رفته به درجه‌ی عالی‌تری از داوطلبی می‌رسد، سطح پایین و مراتب ضروری وظیفه را انجام می‌دهد، و نفس مرتبه‌ی بالاتر و بهتر از آن حد را برمی‌گزینند، و شخص را به کارهای فرای وظیفه و تشویق به انجام آنها وامی‌دارد:

﴿ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥۚ وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴾

(البقرة / 184)

«و کسانی که به زحمت طاقت روزه گرفتن دارند، عوض هر روز فدیه دهند و گرسنه‌ای را سیر کنند، و کسی که از روی میل و رغبت این تحمیل را بپذیرد بسی برای او بهتر است. و اگر روزه بگیرید، با وجود سخت بودن آن، باز هم برای شما بهتر است اگر می‌دانستید ».

﴿ إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ﴾ (البقره/271)

«اگر صدقه دادن‌ها را آشکار کنید چه نیکو است، اگر پنهانی باشد و آن را به فقیران نیز بدهید، بسی شما را نیکوتر است، (بدینوسیله خدا) از بدی‌های شما چشم می‌پوشد، و خدا بدانچه می‌کنید آگاه است».

﴿ وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖۚ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴾ (البقره /280)

«اگر (بدهکار) تنگدست باشد، باید تا هنگام گشایش مهلت دهید، و اگر بدهی او را بدو ببخشید اگر می‌دانستید برای شما بهتر بود».

﴿ وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡۚ وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ (النساء/25)

«و هر کس از شما توانایی [مالی] نداشته باشد که با زنان آزاد مؤمن ازدواج کند باید از ملک یمینهایتان که کنیزان مؤمنات‌اند، ازدواج کند و خداوند به ایمان شما داناتر است. [همه] از [جنس] یکدیگرید. با آنان (کنیزان) به اجازه سرپرستشان ازدواج کنید و مهرشان را به شایستگی، در حالی که پاکدامن باشند نه پلیدکار و نه دوست نهانی گیرنده، به آنان بدهید. آن گاه چون شوهردار شدند، اگر مرتکب زنا شوند نصف عذابی را که زنان آزاد دارند، خواهند داشت. این [حکم ازدواج با کنیزان] برای کسی از شماست که از گناه بترسد و آنکه صبر کنید، برای شما بهتر است و خدا آمرزنده مهربان است».

آنگاه به درجه‌ی دیگری فرا می‌رود.

هیچ چیز حتی فرمانبرداری فراتر از وظیفه را نیز نمی‌خواهد!

تصویرهای زیبای گیرا و افسون کننده‌ای رسم می‌کند ... پرتو درخشان نورافکنی بر روی آنها می‌افکند و در برابر دیدگاه می‌گذارد. هر کس بخواهد به اندازه‌ی توانایی خود، فرمانبرداری می‌کند، و با وجود این کاملاً درک می‌کند که انگیزه‌ای ذاتی او را به‌سوی این کار می‌راند، نه اجباری در آن هست، نه وجوب و نه حتی دعوتی برای این کار!

﴿ وَٱلۡقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرۡجُونَ نِكَاحٗا فَلَيۡسَ عَلَيۡهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعۡنَ ثِيَابَهُنَّ غَيۡرَ مُتَبَرِّجَٰتِۢ بِزِينَةٖۖ وَأَن يَسۡتَعۡفِفۡنَ خَيۡرٞ لَّهُنَّۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴾ (النور/60)

«زنان پیر و بازنشسته‌ای که امید ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس(روی) خود را برگیرند و زینت نپوشند و ظاهر نکنند، اما اگر عفت پیشه کنند، باز هم برای آنها بهتر است، خدا شنوا و داناست».

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (المؤمنون / 11-1)

«بدون تردید اهل ایمان رستگار شده‌اند، آنانکه در نماز خود فروتن و از گفتار بیهوده رویگردان هستند. و آنان که به پرداخت زکات مال خود اقدام کننده‌اند. و کسانی که اندام جنسی خود را، مگر برای زنان خود و یا کسانی که مالک آنان هستند می‌پوشانند که در این باره سرزنش نمی‌شوند. کسی که از این فراتر بخواهد تجاوزکار و ستمگر است. و مؤمنان کسانی هستند که امانت‌ها و پیمان‌های خود را کاملاً رعایت می‌کنند و آنان که همیشه مراقب نمازهای خود هستند. همین کسان وارث بهشتند، کسانی که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاوید هستند».

هیچ کلمه در این آیات یافت نمی‌شود که حاکی از اخبار و یا واجب ساختن باشد؟ آیا یک دعوت مستقیم به عمل کردن از مؤمنانی که چنان تصویر شگفت‌آوری را از آنها رسم کرده است، در این آیات دیده می‌شود؟ هرگز دیده نمی‌شود! تنها خود این منظره است که دیگران را به‌خود می‌خواند. آن جاذبیتی که در این تصویر شگفت‌انگیز وجود دارد، مردم را به مراتب عالی و والا فردا می‌خواند و یا اخبار و آزادی کامل نیز دعوت

می‌کند، آن آزادی و اختیاری که وجود رفیع‌تر، کامل‌تر، زیبا و باصفاتر انسانی را تحقق می‌بخشد!

و همچنین آیات زیر:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ﴿٣٢﴾ وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ (فصلت / 33-30)

«کسانی که گفتند: پروردگارمان خداست، آن گاه استوار ماندند. فرشتگان [با این پیام] بر آنان فرو می‌آیند که نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشتی که وعده داده می‌شدید خوش باشید. ما در زندگی دنیا و [نیز] در آخرت دوستانتان هستیم. و شما در آنجا آنچه را که دلتان بخواهد، دارید و هر آنچه که درخواست کنید. خواهید داشت. [به عنوان] پذیرایی از سوی [خداوند] آمرزگار مهربان. چه کسی خوش سخن‌تر است از کسی که به [سوی] خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم».

آیات زیر به روشنی چهره‌ی درخشان گروندگان صمیمی و بندگان ناب خدا را ترسیم می‌کند، و مشعل فروزانی فراراه رهروان راه حقیقت قرار می‌دهد:

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾ وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا

وَقِيَـٰمًا ﴿٦٤﴾ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُوا۟ لَمْ يُسْرِفُوا۟ وَلَمْ يَقْتُرُوا۟ وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾ وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَـٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَـٰلِحًا فَأُو۟لَـٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَـٰتٍ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٠﴾ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾ وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا۟ بِٱللَّغْوِ مَرُّوا۟ كِرَامًا ﴿٧٢﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا۟ عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ أُو۟لَـٰٓئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا۟ وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَـٰمًا ﴿٧٥﴾ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴾ (الفرقان/63-76)

«و بندگان [خداوند] رحمان آنانند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند و چون نادانان آنان را مخاطب قرار دهند، با [صلح و] سلام پاسخ گویند (63) و کسانی که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند (64) و آنان که

می‌گویند: پروردگارا، عذاب جهنّم را از ما بگردان. بی گمان عذابش پایدار است (65) به راستی آن بد قرارگاهی و [بد] مقامی است (66) و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روی نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و [شیوه‌شان] بین این [دو حدّ] معتدل است (67) و آنان که با خداوند معبودی دیگر را [به نیایش] نمی‌خوانند و جانی را که خداوند [کشتنش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند. و هر کس چنین کند به [کیفری] دشوار بر می‌خورد (68) روز قیامت عذاب برایش دو چندان شود و در آنجا خوار [و زبون] جاودان ماند (69) مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد، پس اینانند که خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده مهربان است (70) و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد پس او چنان که باید به خداوند روی آورده است (71) و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر [کار یا سخن] بیهوده بگذرند، بزرگوارانه بگذرند (72) و کسانی که چون به آیات پروردگارشان پند یابند، بر [شنیدن] آن کر و کور [به سجده] نیفتند (73) و کسانی که می‌گویند: پروردگارا، از همسرانمان و فرزندانمان مایه روشنی چشم به ما عنایت کن و ما را پیشوای پرهیزگاران ساز (74) اینان به [پاس] آنکه بردباری کردند به مرتبتی بلند پاداش می‌یابند و از [دعای] خیر و سلام در آنجا برخوردار گردند. (75) در آنجا جاویدان [خواهند بود] نیک قرارگاه و [نیک] مقامی است».

این یکی از وسایل والای تربیت است. در واقع از تو می‌خواهد چنین باشی، اما لفظ خواستن و وادار کردن در آن نمی‌بینی! نمونه‌ی زیبایی بر انسان عرضه می‌کند. وجود تو پس از این نمایش ضامن اجرای عملی شدن این اشاره خواهد شد، و کسی که بخواهد مانند این نمونه‌ی زیبا در معرض ابطال گذاشته شود، به زودی بدان جایگاه خواهد رسید!

۸- منفی و مثبت بودن

دو خط دیگر در نزدیکی این دو خط هست که اگرچه با سازگاری ندارند، اما موجود هستند و عبارت از دو خط منفی بودن و مثبت بودن است.

در هر شخصی، یا اختلاف نسبت و موقعیت، این دو استعداد متناقض منفی و مثبت وجود دارد. حال ممکن است هر کس از یکی کمتر و از دیگری بیشتر داشته باشد.

اگر ما در اینجا سرگرم بحث تربیتی نبودیم و می‌خواستیم انسان را از نظر روانشناسی و زیست‌شناسی مورد بحث قرار دهیم، به تفصیل از حقیقت شگفتی از آفرینش است که به گمان می‌رسد منشأ هر دو، استعداد نفسانی متناقض باشد! خدا بدانچه آفریده داناتر است، و او باریک‌بین و آگاه است. این منشأ از هر کجا باشد، با تمام تناقضات عجیب همجوار و متقابل خود، فطری است.

اگر مردم را بدون راهنمایی به‌حال خود گذارند، فطرت و سرشت‌های ذاتی آنان به چپ و راست منحرف می‌شود، و از تارهای ساز جان، آهنگ‌های دل‌آزاری سر می‌زند که گوش از شنیدن آن تنفر دارد.

همچنانکه در بخش پیش اشاره کردیم. در نتیجه‌ی انحراف، این روح منفی فطری در انسان به یک بندگی ذلت‌آوری، در برابر یک فرد و یا یکی از روشها و یا عادات و آداب و رسوم اجتماعی تبدیل می‌شود. و با اینکه این نیروی منفی فطری بذاته دارای ارزشی بوده و احترام آن واجب است، اگر به بندگی تبدیل شد، سرشت و شخصیت انسان را مسخ و زشت می‌کند. و با وجود این تنها ضامن به راه آوردن فساد در زمین را تلف می‌کند و آن نظارت آگاهانه‌ای بر مردم و ارزشها و عادات و آداب و رسم است که این نظارت آگاهانه با این روحیه نابود می‌شود.

بدون این نظارت آگاهانه درست کردن فساد امکان ندارد و ممکن نیست که از بنده‌ای این روح نظارت پدید آید!

اگر انسان در برابر دولت و یا آیینی خود را خوار شمرد، شخصیت و انسانیت خود را از دست داده است و قدرت فرمانروایی بر امور از او سلب می‌شود. در نتیجه قدرت راهنمایی و راه یافتن را نیز از دست می‌ده و کاملاً منفی می‌شود، مطیع محض است نه فرمانده، و دنباله‌رو است نه پیشرو دستورهایی در برابر او می‌گذارد و باید اجرا کند و هرگز، حتی برای آزمون نیز، در این دستورها نمی‌اندیشد که دریابد واقعاً به کارهای نیک و شایسته و یا به فساد می‌انجامد.

هنگامی که انسان در برابر عادت و شهوتی خود را ذلیل دانست تا آخرین حد به همراه آن رفته بندگی آن را اختیار می‌کند. اگر دنبال اعتیاد رفت می‌بینی که ناگهان بنده‌ی پیاله‌ای شراب و برگ توتون و یا ماده مخدر دیگری است. یک فنجان چای و یا قهوه و یا نوشیدنی گوارای دیگری او را بنده‌ی خود می‌کند. و یا اگر رفاه‌طلب شد: بندگی فرش و بستر نرم و پارچه‌های گرانبها و نعمت‌ها و زندگی آسوده را پیشه می‌کند. و یا اگر بنده‌ی شهوت شد در برابر امور جنسی و مال و ستیزه‌جویی بندگی پیشه می‌کند... و در برابر هر چیزی که از او خواستند سر بندگی فرود می‌آورد. نه مالک نفس خویش است و نه صاحب اختیار آزادی خود و نه صلاحیت اصلاح مفاسد روزگار را دارد. برای این کار نیازمند به روحیه‌ای مثبت و آگاهی از امور و قدرت حاکمیت بر شهوات است. به این نیاز دارد که برای مدتی معین و یا برای همیشه، خود را از لذت‌های زندگی بی‌نیاز بیند، زیرا مبارزه در راه بهبود مفاسد موجب محرومیت از لذت‌های زندگی و بلکه به محرومیت از خود زندگی منتهی می‌شود.

و انسان در برابر یکی از آداب و رسوم ریشه‌دار و یا بی‌پایه‌ی اجتماعی ذلت پیشه می‌کند و به دنبال آن به‌راه می‌افتد. همیشه با آن همراه است و در اعماق جان خود بدان ایمان ندارد. در نتیجه دورو می‌شود و جامعه را به پرتگاه نفاق و دورویی می‌کشاند.

اینها از عیب های منفی بودن نامتناسب و بیش از حد است که نغمه‌ی ناساز سر می‌دهد.

مثبت بودن نیز اگر از مسیر عادی خود خارج و منحرف شد، به خودپسندی و دشمنی و اصرار در کینه‌توزی و سخت‌گیری بدل می‌شود و آن نیز را در امور بد و ناپسند صرف می‌کند.

انسان می‌خواهد وجود خود را ثابت کند، می‌خواهد موجودیت و شخصیت خود را تحقق بخشد و برای این کار به ویرانگری می‌پردازد: زیرا ویرانی آسان‌تر از سازندگی است! به حقوق دیگران تعدی و تجاوز می‌کند، زیرا جانهای پست بدین کار بیشتر مایل هستند! خلاصه انواع و اقسام بدیها را مرتکب می‌شود تا ابراز وجود کرده انگشت‌نما شود و یا مانند هر شخص «اصالت وجودی» هر قید و مقررات اجتماعی را زیر پا گذاشته خود را از همه‌ی پیوندها رها می‌کند. و تنها کار و رفتار و فکری را درست می‌داند که به نظر او درست باشد. در نتیجه اجتماع را پراکنده می‌کند. در خود هیچ احساس ندارد! بالاتر از همه چیز، حتی به معصیت خدا و انکار وجود پروردگار خود می‌نازد تا به او بگوید: شجاع، آزاد فکر، پیشرفته و روشنفکر است!

انحراف‌های گوناگونی هستند که از فطرت سلیم سر نمی‌زند! فطرت سلیم وجود خود را در راه خیر تحقق می‌بخشد و ذات و شخصیت خود را نیز در این راه ثابت می‌کند. این فطرت در چنان قله‌ای رفیع و والایی است که بالای آن نیز قله‌هایی قرار گرفته، تنها کسانی می‌توانند بدان دست یابند که دارای وجودی مثبت بوده، مالک نفس‌های خود باشند، بدان‌سو راهنمایی شده و رهبر دیگران نیز بشوند، و مردم را به چیزهایی بخوانند که خیر در آنها است، و برای همه پیشروانی که به‌سوی رستگار و سعادت باشند.

﴿ تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ﴾

(الفرقان / 74)

«زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد».

اسلام بدین دو نیرو دست یافته، هر یک را در جای درست خود می‌گذارد، و جان انسان را در نتیجه‌ی به‌هم آمیختن این دو نیرو، با ساختمانی درست و سرشتی نیرومند تحویل می‌دهد، و همانگونه که ساعت پس از گذاشته شدن میخ‌ها و پیچ و مهره‌های آن در جای صیحح خود بکار می‌افتد و عقربه‌های آن گردش می‌کند، جان انسان نیز با درست شدن این نیروها به وظیفه‌ی خود می‌پردازد.

اسلام حس منفی بودن انسان را کاملاً در برابر خدا قرار می‌دهد.

و نیروی مثبت بودن شخص را در برابر رویارویی با تمام قدرت‌های عالم وجود.

بدین ترتیب نفس را اصلاح و زندگی را پایدار می‌کند.

در برابر خدا، کاملاً منفی، زیرا خدا آفریدگار و مدبر و مالک همه‌چیز و گرداننده‌ی همه‌ی کارها است. او زنده کننده و میراننده‌ی آفریدگان است، براساس مشیت و قانون آفرینش روزی را گسترانده برای همه‌ی افراد اندازه تعیین می‌کند. بر همه‌ی بندگان او چیره است و هرچه خواست می‌کند. خدا کسی است که حقاً هر چه خواست از جایی اجرا می‌کند که پدیدار نیست، زیرا مردم همه جز او نفع و ضرر خود را نمی‌دانند و او است که خیر و شر تمام بندگان خود را به‌خوبی می‌داند و کارها را در راه صلاح خلق بکار می‌اندازد.

این حقیقتی است. یک حقیقت «علمی» است! تنها خدا مالکی است که هرچه خواست می‌کند.

در نتیجه، موقعیت انسان در برابر خدا، تسلیم کامل مطلق محض است، نه حق مواخذه‌ی خدا را دارد و نه پرستش و نه تردید و پیشنهاد و اعتراضی، زیرا هیچ‌یک از

این کارها در عمل فایده ندارد. اصلاً عناد و دوشمنی با خدا چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد! آیا می‌توان در برابر خدا عرض اندام کرد؟ هرگز نمی‌توان! پس بهتر و زیباتر و سزاوارتر همان تسلیم محض است!

این تسلیم، تسلیمی کریمانه است، تسلیم در برابر نیرویی همسنگ با انسان نیست که ایجاد خشم و کینه‌ای در نفس کند. تسلیم در برابر دشمن چیره‌ای نیست. بلکه تسلیم در برابر پرودگار مهربانی است که در ابتدای تمام سوره‌های قرآن (جز یک سوره) بدین رحمت مطلق همه‌جانبه و گسترده وصف می‌شود: «**بسم الله الرحمن الرحیم**». و نیز تسلیم در برابر قدرت شری نیست که بخواهد بدین وسیله آن را به خدمت خود درآورد! منزه‌تر و والاتر از این سخن‌ها است. بزرگ و بلندمرتبه پروردگاری است شایان تسلیم، تسلیم در برابر بخشنده‌ی موهب‌دار با فضل منعمی است که نه از زور و اجبار نعمت‌های خود را به کسی می‌بخشد و نه برای طلب و خواست کسی. وجود انسان، نعمت‌ها، کرامتهای انسانی و همه چیز را به انسان موهبت فرموده است. با تسهیلات فراوانی، از هر نظر انسان را مورد پشتیبانی و یاری خود قرار داده است: چه از نظر تصویر و منظر نیکو، و چه از نظر قدرت او در تسخیر عالم برای مصالح و منافع خود، و چه از نظر قدرت بر زندگی، و چه پیشرفت در زندگی.

در این صورت بشر خود را به‌گونه‌ای بزرگوارانه و «شایسته‌ی انسانیت خویش» تسلیم کرده، هیچ اثری از خشم و کینه در آن وجود ندارد!

تسلیم از محبت است! نه تسلیم از ناچاری و اجبار!

در حقیقت خدای قاهری است که بر تمام بندگان خود چیرگی دارد. صاحب تمام وسایل چیرگی است. ملکوت همه چیز در دست قدرت او است، اما خدا ذاتاً بندگان خود را دوست دارد و از ایشان خشنود می‌شود، و آنان را به محبت به خدا و خشنودی از خودش دعوت می‌کند:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ (آل عمران/31)

«ای پیغمبر، بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد».

﴿ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ (المائده/119)

«و هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند که این در واقع پیروزی بزرگی است».

این تسلیم از اطمینان خاطر نسبت به خدا است.

﴿ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴾ (الشوری/10)

«به همان خدایی کار خود را واگذار می‌کنم که پرودگار من است و از همه‌جا به‌سوی او باز می‌گردم».

انسان از این تسلیم خالص نیرو می‌گیرد تا در برابر چیزها و اشخاص و پیشامدها کاملاً ثابت و پابرجا باشد!

در واقع چیز شگفتی که در جان مؤمن ایجاد می‌شود، همان ایمانی است که ظرف جان را سرشار کرده، با قدرتی سازنده، ایجاد کننده و رهبری کننده، مبارز، با عزت، مجاهد و چیره شونده او را به جلو می‌راند!

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (المنافقون / 8)

«عزت و ارجمندی مخصوص خدا و رسول او و مومنان است».

مومن در برابر هر چیزی صاحب عزت و استقلال روحی است.

﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ۝١٣٩ إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ ﴾ (آل عمران / 140-139)

«نه خود را پست شمرید و نه دلتنگ شوید، از همه برتر هستید، اگر مومن باشید... اگر شما را زخمی برسد در حقیقت به دشمن شما نیز زخمی مانند آن رسیده است. ما روزگار را به همین ترتیب میان مردم دست به دست می‌گردانیم».

عزت و برگزاری در برابر پیشامدها است.

﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُ ﴾

(الجاثیه/13)

«هر چه را که در آسمانها و زمین مسخر شما گردانیده است همه از او است».

عزتی است در برابر همه چیز، عزت کامل و همه‌جانبه‌ای در تمام جهات است.

این معجزه‌ی ایمان است. تسلیم کامل برای خدا این نیروی شگفت را به‌جان آدمی عطا می‌کند که با هر چیزی به مبارزه برخاسته، بدان‌وسیله بر هر چیزی چیرگی و برتری یابد و هرچه را می‌خواهد با آن بسازد.

بندگی نه برای قدرت‌های مادی سزا است نه اقتصادی، نه در برابر دولت و یا اجتماعی روا است، و نه در برابر قدرت اعتیاد و آداب و رسوم ملی و غیرملی، هیچ چیزی بر روی زمین تغییرناپذیر و «لازم‌الاتباع» نیست جز سنت آفرینش خدایی: ﴿**فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلاً**﴾. از سنت و روش خدا است که جان با امان، قدرت وجودی توانایی می‌شود که با قانون بزرگ و ناموس عظیم خلقت همگام می‌گردد و اسرار آن را

می‌فهمد و قوا و نیروهای آن را به بند می‌کشد و بکار می‌گیرد، زیرا همه‌ی این قدرت و استعدادها به‌دستور خدا مسخر انسان شده است.

از اینجا است که مسلمانان اولیه‌ای که واقعاً سرشار از ایمان بودند، چنان نظامی ایجاد کردند که هرگز بر روی زمین پیشینه‌ای نداشت. چنان نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و روانی که نه ضرورتی از ضرورت‌های جهانی موجب تشکیل آن شده بود، و نه جبر تاریخ و نه نتیجه‌ی حتمی یکی از عوامل و موقعیت‌های زمینی، بلکه تنها انگیزه‌ی ایمان بود که چنین جامعه‌ای را بر پایه‌ی نیرومندی اراده ایجاد کرد.

از اینجا است که می‌بینیم مسلمانان نخستین با دلهایی سرشار از عشق و ایمان به خدا در حقیقت بر تمام نیروهای مادی و اجتماعی و بشری چیرگی یافتند و با وجود تعداد اندک، در برابر تمام نیرنگ‌ها و قدرت و نیروهای اقتصادی قریش پایداری کردند و با تمام عادات و آداب و رسوم و مفاهیم عرب رویارویی کردند، آنگاه تنها با قدرت ایمان، در برابر همه‌ی دسایس و نیرنگ و سرکشی‌های بشری ثابت قدم مانده بر آنها چیرگی و برتری یافتند و همه را مغلوب کردند و شکست دادند.

از اینجا است که ابوبکر ﷺ به‌تنهایی، فقط با نیروی ایمان به خدا و حق، در برابر تمام نیروهای روی زمین ایستادگی کرد، و با ایمانی که برای وصول به حق و رسیدن به مقام قرب الهی داشت، و به حق در برابر خدا تسلیم شده بود پابرجا ماند، و خدا نیز او را یاری کرد. و از آنجا که «درک» می‌کرد که پیشامدها و وقایع و تاریخ هیچ‌یک در برابر قدرت خدا نیرویی ندارند، با همه‌ی آنها به مبارزه برخاست تا پیروز شد.

انسان بدین ترتیب، روح منفی فطری خود را در جای درست خود به حق بکار می‌برد، و در نتیجه از بزرگترین نیروهای مثبت روی زمین می‌شود.

فصل چهارم
وسایل تربیت

در فصل‌های گذشته، دقت و توجه فراوانی را که به همه‌ی تارها و رشته های نفس بشری شده دیدیم و دریافتیم که تمام جنبه‌ها مورد نظر قرار گرفته و هیچ نکته‌ای فروگذار نشده است، و به اندازه‌ای روشن بیان شده که قابل لمس است. با وجود این، ابزار و ادوات تربیتی اسلام پایان نیافته همیشه تیری در ترکش دارد.

اسلام وسیله‌های چندی برای پرورش بکار می‌برد، از جمله الگو و نمونه‌ی عملی نشان دادن:

پند و اندرز؛

کیفر و پاداش؛

داستان و امثال؛

عادت دادن به چیزی؛

بین پیشامدها ...

هر رنگی از این رنگها را از منفذی وارد جان انسان می‌کند و هر یک، زخمه‌ی ویژه‌ای برای به‌صدا درآوردن یکی از تارهای ساز جان است. انسان را هنگامی به‌حال خود وا می‌گذارد که در تمام منافذ جان او رسوخ و از وسایل تربیت پر کرده باشد. هیچ تاری نمی‌ماند، مگر اینکه آهنگی بر آن ساز کند و همه‌ی جنبه‌ها را در نظر گیرد.

در زیر وسایل یاد شده را که اسلام بکار می‌برد، بررسی می‌کنیم:

۱- تربیت به وسیله‌ی الگو

پیروزمندانه‌ترین وسیله‌ی تربیت، پروردن با یک نمونه‌ی عملی و الگوی زنده است.

نوشتن کتابی در موضوع پرورش آسان است! و ترسیم نقشه‌ای خیالی نیز اگرچه کامل و همه‌جانبه و گسترده باشد، آسانتر. اما این روش و نقشه تا هنگامی که به یک

حقیقت واقعی بر روی زمین تبدیل نشده، و تا هنگامی که گویای رفتار و دریافت‌ها و افکار بشر نشده است و عملاً اصول و اهداف آن روش را روشن نکرده است، مرکبی بر کاغذ و نقشه‌ای معلق در فضا است. تنها روشی به اجرا درمی‌آید، و به جنبش درمی‌آورد و تحولی در تاریخ ایجاد می‌کند که عملاً بر روی زمین و در زندگی اجتماعی بکار برده شود.

خدای منزهی که این روش والامرتبه‌ای معجزه‌آسا را وضع کرد، می‌دانست که باید بشری آن را بکار بندد. انسان است که باید بار این روش را بر دوش گرفته به حقیقت واقعی تبدیل کند تا مردم آن را نیک شناخته به حقانیت آن اعتراف و سپس از آن پیروی کنند.

مردم ناچار باید سرمشق و نمونه‌ای عملی ببینند.

به این دلیل محمد ﷺ را برانگیخت تا سرمشقی برای جهانیان باشد:

﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ﴾ (احزاب/21)

«یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و صورت کاملی از روش تربیت اسلامی را در وجود آن حضرت گذاشت که در تمام جریان تاریخ نمونه‌ای جاویدان و زنده است.

از عایشه، رضی‌الله عنها، از خُلق و خوی رسول خدا ﷺ پرسیده شد، گفت: خُلق او قرآن بود!

پاسخی دقیق، شگفت، مختصر و کامل. خُلق او قرآن بود! زبانی زنده و گویا برای روح و حقایق و راهنمایی‌های قرآن. از این رو مانند خود قرآن وجود بزرگی بود. قدرتی از آفرینش خدا که تمام نوامیس و اسرار خلقت در آن متکامل و همه‌ی نیروها

در وجود او گرد آمده بود. شگفت‌ترین موجودی که جهان آفرینش به خود دیده است و صفات ملکوتی آسمانی را با خواص حیوانی زمین به هم آمیخته بود. شگفت‌آور نیست که زایش او را زایش نور گویند.

اخیراً دانش به حقیقتی معترف شده است که از روزگاران پیش، روح بشری به آسانی آن را می‌شناخت. علم کشف کرد که ماده عبارت است از انرژی به تشعشع متحول می‌گردد[۱].

روان بشری از روزگاران گذشته به‌سادگی و بداهت دریافته بود که انسان انرژی است، و انرژی انسان به تشعشع و پرتوافشانی دگرگون می‌شود، سرانجام به نور تبدیل می‌شود، اما هنگامی تمام این حقیقت را دریافت که محمدبن عبدالله ﷺ را دید. یکپارچه انرژی از نور شفاف و درخشان که خدا او را برانگیخته بود تا راه مردم را بر روی زمین روشن کند.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ۝٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ﴾ (احزاب/46-45)

«ای پیغمبر، ما تو را گواه نمونه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم، و فراخواننده‌ی مردم به‌سوی خدا به دستور خود او، تو را چراغی درخشان و روشنگر فرستادیم».

این نور، در دلها و جانها پرتو افکند، راه برای مردم روشن شد، راه یافته و رهبری شده در این راه روشن گام برداشتند و به حقیقت رسیدند.

نور محمدی جانها را روشن کرد، جانهای منور جهانیان به او دلبستگی پیدا کرد، محبت او آنچنان در جانها ریشه دوانید که در عالم بی‌مانند بود. هیچ فردی از افراد بشر

۱ـ درباره‌ی انرژی و ماده نک به کتاب «ذره‌ی بی‌انتها» نوشته‌ی آقای مهندس بازرگان (برگرداننده).

به درجه‌ی محبوبیتی که محمد ﷺ رسید، دست نیافته است. این محبت حتی در دل کسانی که با دین خدا معارضه می‌کردند نیز جا داشت. دشمنان این راه و دین جدید نیز دلشان آکنده از محبت او بود!

همچنانکه طبیعی است جنگ میان حق و باطل برپا، و حق پیروز شد. ظلمتی که روشنایی را از مردم در پرده نگهداشته بود برطرف شد، و نور محمدبن عبدالله ﷺ درخشان و پرتوافکن مانند نورافکنی پیوسته درخشان، باقی ماند، و همانگونه که خواست خدا بود، در طول نسلها و روزگاران مردم را هدایت و قلب آنها را به خدا مربوط کرد.

وجود محمد ﷺ از شگفتی‌های عالم وجود بود و از نیروهای جهان هستی و معجزه‌ای از نشانی‌های قدرت و عظمت خدا بود.

بزرگی‌های غیرقابل ارزیابی در وجود او جمع بود.

شخصیت‌های بسیاری در این شخص واحد گنجانده شده بود. و هر یک از این شخصیت‌ها آنچنان تکمیل یافته بود که گویی فقط در همان رشته تخصص داشت و از رشته‌های دیگر جدا بود. افزون بر این، تمام این شخصیت‌ها به صورت تکامل یافته‌ی خود، در حدی گسترده و محیطی بیکران، در وجود او تکامل یافته به جریان افتادند و مجموعه‌ی آنها، نفس واحدی در او ایجاد کرده بود که گویا همه‌ی جانها را در خود داشت، و همه با نظم و هماهنگی شگفتی در وجود او ترکیب شده بود!

مسیح ﷺ در روحانیت برجسته بود. آن حضرت همه‌ی روحانیت مسیح عليه السلام را به اندازه‌ی میانه‌ای در وجود خود داشت.

از سوی دیگر چنان قدرت حیاتی مادی فیاضی داشت که از متخصص‌ترین مردم در این زمینه متعادلتر بود: چنان راه می‌رفت که گویی در سراشیبی حرکت می‌کند و از زمین کنده می‌شود. آنگونه کاری را انجام می‌داد که شخص فکر می‌کرد همه‌ی حواس و

فکر او بر آن کار متمرکز شده است. در هنگام جنگ مانند تندبادی بر سر دشمن فرود آمده هیچ چیزی نمی‌توانست مانع او شود. علی ﷺ گفت: «شجاع‌ترین و جنگاورترین شخص ما کسی بود که در جنگ به پیغمبر ﷺ نزدیکتر باشد!» آن حضرت در ازدواج و تمتع بردن از بهره‌های پاکیزه‌ی زندگی مانند کسی بود که گویی تنها برای همین درست شده است! با کمال قدرت و حرارت به مردم سلام می‌کرد، اگر از چیزی و یا کسی خشنود بود، یاران او اثر شادمانی را در چهره‌ی او می‌دیدند. اگر از چیزی خشمگین می‌شد، آثار غضب در رخسار او آشکار شده بر پیشاپیش عرق می‌نشست ... خلاصه در هر جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی دارای قدرت حیاتی مادی سرشار و فیاضی بود.

آنچنان مرد سیاستمداری بود که از افرادی پراکنده و متشتت چنان امتی بنا نهاد که هیچ رویداد تاریخی توان از بین بردن آن ساختمان عظیم را نیافت، زیرا از وقت و فکر و روح و کوشش و ادراک و احساسات خویش به اندازه‌ای صرف آن کرده بود که هر یک برای به پایان رسانیدن عمری کافی بود، حتی این اندازه فکر و کوشش و مانند آنها ممکن بود زندگی‌هایی را فرا گیرد.

مردی جنگی بود که روش‌ها و نقشه‌ی دقیق جبهه را ترسیم و سپاه را فرماندهی می‌کرد، می‌جنگید و پیروز می‌شد. گویی فرماندهی جنگی است که فقط تخصص جنگاوری دارد و جز آن هیچ نمی‌داند.

هم پدر بود و هم نیک شوهری، خانواده‌ی بزرگی را با هزینه‌ی بسیار سرپرستی می‌کرد. هم هزینه‌های نفسانی و فکری و ادراک و احساس بدانها می‌رسانید و هم هزینه‌ی مادی. گویی والاترین و متخصص‌ترین پدری است که چشم روزگار به خود دیده و تنها کار ویژه‌ی او سرپرستی از خانواده است.

دوستی، خویشاوندی و یاوری با مردم ذهن و فکر او را بخود مشغول کرده و یاد آنان تمام جان او را پر کرده بود. از آنان عیادت و دیدن می‌کرد، از محبت و دوستی

خود در اختیار آنان می‌گذاشت و عطوفت و مهربانی خود را مانند شخصی با قلب انسان دوستانه که زندگی خود را دیگران می‌بخشد، وقف شئون و کارهای مردم کرده بود.

عابدی که شبها را به عبادت پروردگار به روز می‌رساند. گویی کارش فقط عبادت است و مختصص در انجام آن، هیچ رابطه‌ای با دنیا ندارد و هیچ فکر دیگری او را به خود مشغول نمی‌کند، مثل اینکه هیچ کششی در نفس او بسیج نشده، در موجودیت او هیچ میل و رغبتی به حرکت درنمی‌آید.

با وجود همه‌ی اینها، بزرگترین دعوتی را که تاکنون جهان شاهد بوده است برپا ساخت. دعوتی که وجود کامل و واقعی انسان را تحقق بخشید و چنان جوششی در شخصیت و سرشت او به وجود آورد که تا بیکران‌ها کشیده شد. بزرگواری‌هایی غیرقابل اندازه‌گیری و ارزیابی. تمام این شخصیت‌های پراکنده در وجود او گرد آمده مجموعه‌ی آنها بر یک نظم و سازش و میزان هماهنگ شده بود. از هر یک از آنها بدن تمایل به چپ و راست، به‌طور کامل بهره می‌گرفت، زیرا نیروهای بزرگ دیگری بود که هر یک از آنها را در جهت خود هماهنگ می‌کرد.

محمدبن عبدالله ﷺ، نور وجودی که جهانیان را درخشان کرده بود. مردم حق داشتند که او را با تمام وجود کامل و واقعی انسان را تحقق بخشید و چنان جوششی در شخصیت و سرشت او به وجود آورد که تا بیکران‌ها کشیده شد. بزرگواری‌هایی غیرقابل اندازه‌گیری و ارزیابی. تمام این شخصیت‌های پراکنده در وجود او گرده آمده مجموعه‌ی آنها بر یک نظم و سازش و میزان هماهنگ شده بود. از هر یک از آنها بدون تمایل به چپ و راست، به‌طور کامل بهره می‌گرفت، زیرا نیروهای بزرگ دیگری بود که هر یک از آنها را در جهت خود هماهنگ می‌کرد.

محمدبن عبدالله ﷺ، نور وجودی که جهانیان را درخشان کرده بود. مردم حق داشتند که او را با تمام وجود دوست بدارند، از رفتار و وجود او به شگفت آیند و از او با ایمان کامل پیروی کنند.

همچنانکه خدای حکیم در فرستادن قرآن با این روش همه جانبه‌ی معجزه‌آسای بزرگ، حکمتی نهاده است، از بعثت آن حضرت نیز با این صورت متکامل از همه جهت رشد یافته، حکمت عظیم او آشکار است. محمد ﷺ آن وجود بی‌مانند هستی، همشأن قرآن، و خلق و خوی او قرآن بود!

محمد ﷺ الگوی مردم در زندگی عملی و بر روی زمین بود، با اینکه بشری از آنان بود، تمام این صفت‌ها و استعدادها را در وجود او نمایان می‌دیدند و همه‌ی این مبادی زنده را تصدیق می‌کردند، زیرا با چشم خود می‌دیدند نه در کتاب می‌خواندند! این صفات و ویژگی‌ها را در بشری می‌دیدند، جانهای آنان به‌سوی او پرواز کرده، احساسات و ادراک آنان به‌سوی او متمایل می‌شد. می‌خواستند پرتوی از مشعل فروزان وجود او را کسب کنند. هر کس به اندازه‌ی توانایی خود از آن برخوردار می‌شد و هر کس به اندازه‌ی گنجایش خویش شخصیت و وجود خود را به سمت اوج عظمت او بالا می‌برد. نه از این کار مأیوس می‌شدند و نه از آن برمی‌گشتند. و نه این کار را رؤیای شیرین لذیذی می‌دانستند که شبحی از خاطرات خوش در ذهن به‌جای می‌گذارد ... واقعیتی را دیده بودند که بر سطح همین زمین و در میان خود آنان حرکت می‌کرد. یک حقیقت عملی می‌دیدند و نه آرزویی خیالی.

از این رو رسول خدا در طول تاریخ بزرگترین الگوی بشریت بود. و پیش از ینکه با گفتار خود مربی و راهنمای خلق باشد، با رفتار شخصی خود بهترین تربیت کننده و رهبر بود. و این کا را هم بر پایه‌ی تعلیمات عالیه‌ی قرآن و هم از نظر احادیث خود

می‌کرد. نخست از خویش نمونه‌ی عملی دستورهای قرآن را نشان می‌داد، پس از آن مردم را بدان دستورها فرامی‌خواند.

به وسیله‌ی او خداوند ﷻ چنان امتی را ساخت که در مورد آنها فرمود:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ ﴾ (آل عمران/110)

«شما بهترین امتی هستید که از میان خلق‌ها برای مردم پدید آمده‌اید تا برای صلاح بشر، مردم را به نیکوکاری وادار کنید و از بدکاری بازدارید و ایمان به‌خدا آورید».

و به وسیله‌ی وجود او بود که خدا بر این امت منت گذاشت:

﴿ لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴾ (آل عمران/164)

«بی‌گمان خدا بر مؤمنان منت گذاشته است که رسولی از خود آنان در میان آنان برانگیخت تا آیه‌های الهی را بر ایشان بخواند، آنان را تزکیه و پاک کرده، کتاب و حکمت بدانان بیاموزد اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند».

تا آسمان‌ها و زمین هستند این سرمشق نیز باقی و برقرار است.

شخصیت رسول خدا ﷺ نمونه‌ای برای یک دوره و یا یک نسل، یک ملت، یک مذهب و یا مکان معینی نیست. یک نمونه والای جهانی و همیشگی برای همه‌ی مردم و همه‌ی نسلها است:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةً لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (الأنبیاء / 107)

«ما تو را نفرستادیم جز رحمت برای جهانیان».

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا ﴾ (سبأ / 28)

«ما تو را نفرستادیم جز اینکه برای همه‌ی مردم جهان بشارت‌دهنده و ترساننده باشی».

او برای همه‌ی جهانیان و همه‌ی مردم است و برای همه‌ی زمانها از روز بعثت تا پس از آن. متعلق به همه‌ی نسلها در تمام زمین. آیتی جاویدان که نه از بین می‌رود، نه کاستی و نه نابودی می‌پذیرد.

همانگونه که بیش از یکهزار و سیصد سال پیش در شبه جزیره‌ی عربستان زنده بود، امروز نیز بدون هیچ کمبود و تغییری زنده است[1]. وجود او مانند آفتاب و سنت و قوانین عالم وجود و نیروها است که تغییری در آنها داده نمی‌شود و از گذشت روزگار گرد فنا بر چهره‌ی آنها نمی‌نشیند.

اکنون که این واژه‌ها خوانده می‌شود، سیرت و رفتار جاویدان او جان را به جنبش درآورده آنچنان از قواعد و میزان‌های رفتار او متأثر می‌شود که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آن را چنین متأثر کند. و جوش و خروشی در اعماق نفس انسان پدید آورد.

طبیعی است، کسانی که آن حضرت را دیده و زندگی خود را به‌طور مستقیم (و بدون واسطه) از فیض وجود او کسب کرده‌اند، زاد و توشه‌ی کاملی برای ساختن عجیب‌ترین پیشامدها و رویدادهای تاریخی با وجود اندکی تعداد، در ارواح و قلوب و افکار و احساسات و اجساد خود اندوخته‌اند. همانگونه که اتم با کوچکی اندازه، هنگامی رها شود نیروی بزرگی ایجاد می‌کند و شگفتی‌ها به‌بار می‌آورد، آنان نیز با

۱ـ در این باره نگاه به گفتار برنارد شاو که در پانویس کتاب «خداپرستی و افکار روز» نوشته‌ی مهندس بازرگان گزارش شده است. (برگرداننده)

وجود کمی تعداد، به سبب داشتن آن همه نیروی کسب شده از ذات بزرگوار آن حضرت، در جهان انفجاری سازنده (نه ویران کننده) ایجاد کرده منشأ آن اثرها شدند.

اما این قدرت زندگی مادی که در وجود رسول خدا ﷺ نهفته بود، با وجود عظمت و بزرگی و نیروی پرتوافشانی طراوت و سرزندگی که قلب او را زنده نگهداشته بود، چنان روشن و فیّاض بود که هر کس بدان برمی‌خورد و ادراک خود را برای فهم آنها باز می‌کرد، می‌توانست آنها را به‌روشنی لمس کند.

این صفات و ویژگی‌ها چیزهایی نیستند که به آسانی در جانها و زندگی ایجاد شوند.

ملت‌ها همیشه تا نسلها، از قهرمانان کوچک محلی خود زنده می‌مانند، اما این قهرمانان تنها پاسخگوی نیاز یک نسل معین در محل معینی از زمین و یک محل محدود هستند. هرچه این «قهرمان» در مقیاس‌های انسانی والاتر و بلندمرتبه‌تر باشد، زندگی ملت وابسته بدان قهرمان نیز طولانی‌تر و گسترده‌تر است، و با گذشت روزگاران جاودانه‌تر می‌ماند. اما چگونه می‌تواند آسمان را برای زمینیان به زمین آورد؟ چگونه می‌تواند چنان آیت وجودی شود که همه‌ی جنبه‌های زندگی را دربرگیرد؟

خداوند ﷻ محمد ﷺ را برای همه‌ی مردم به‌عنوان پیغمبری فرستاد. او بهتر می‌دانست رسالت خود را بکجا بگذارد. آن خدای لطیف دقیق و آگاه، از آفریده‌ی خود بهتر آگاهی دارد. آن حضرت را چنان سرمشق جاویدانی برای بشر کرد که تا همیشه از نور وجود او جان خود را درخشان کنند و بر اساس روش هدایت او تربیت شوند. شخصیت بزرگوار او را زبان گویای قرآن می‌بینند و از این رو بدین دین می‌گرایند، زیرا با چشمان خود می‌بینند که چیزی تحقق یافته است. وجود محمد ﷺ یکی از تدابیر خدای سبحان است که این تدبیر با تنزیل قرآن حکیم برابری می‌کند.

همانگونه که اسلام شخصیت پیغمبر خود را سرمشق و نمونه‌ی عملی همیشگی قرار داده است، آن شخصیت برای هر نسلی در هر زمان نو و بر اساس واقعیت‌های زندگی مردم هر دوره‌ای نیز هست.

اسلام، این سرمشق را به مردم عرضه نمی‌کند که فقط به شگفت آیند و در عالم خیال و ذهن در باره‌ی آن بیندیشند، اما عملاً از آن استفاده‌ای نبرند[1].

آن را عرضه داشته است تا مانند آن را در خود تحقق بخشند و به رنگ آن نمونه ی واقعی درآیند، هر کس به اندازه‌ی ظرفیت و استعداد خود از آن شعله‌ی فروزان پرتوی بگیرد و تا حد توانایی خود برای رسیدن بدان قله‌ی کمال از کوه حضرتش بالا رود. برای این منظور، همیشه زندگی مادی ظاهری آن بزرگوار فیض بخش و شاخص و در معرض انظار عموم بود، نه یک داستان اخلاقی تخیلی که محبت او روان‌ها را در بیابان بیکران خود سرگردان کند بدون اینکه از واقعیتش تأثیر بپذیرند و از آن نمونه‌ی عالی سرمشق بگیرند.

از آنجا که اسلام (آنچنان که در ابتدای این بخش گفتیم) سرمشق دادن را بزرگترین وسیله‌ی تربیت می‌داند، پایه‌ی روش تربیتی خود را بیش از هر چیز بر این سنگ استوار می‌کند. کودک ناچار است که در خانواده‌ی خود سرمشقی داشته باشد تا از هنگام طفولیت خویش از مبادی اسلامی و روش والامرتبه‌ی آن سیراب شود: مردم باید در جامعه‌ی خود الگویی داشته باشند تا برای بر دوش کشیدن بار تربیت واقعی سودمند برای نسل‌ها، به رنگ و شکل اسلام و آداب و رسوم پاکیزه‌ی آن درآیند: جامعه ناچار است در رأس خود رهبر و یا فرماندهی و یا زمامداری داشته باشد که این مبادی رفیع اسلامی در وجود او محقق شده باشد تا مردم و پیروان نیز خود را با آن هماهنگ کنند.

۱ـ نک به مقدمه‌ی کتاب «قبسات من‌الرسول».

برای همه‌ی اینها شخصیت رسول اکرم ﷺ بهترین سرمشق است، زیرا تمام مبادی و ارزشها و تعالیم درخشان در وجود او متمثل شده بود.

از این رو اسلام روش تربیتی خود را بر اساس همان راه و رسمی می‌گذارد که آن پیغمبر والامقام، سکان کشتی اجتماع و زندگی را به آن سو رهبری کرد.

اسلام، امر مهم تربیت را به کوشش فردی رها نمی‌کند که احیاناً به موفقیت انجامد و یا در جنین خفه شود و یا بذر آن را بادها و گردبادها درو کنند! بلکه آن را یک زنجیر گسترده‌ی طویل همه‌جانبه‌ای قرار می‌دهد که از زمامدار آغاز شده به کودک شیرخوار پایان می‌یابد: حکومت اسلامی، مجتمع اسلامی و تربیت اسلامی همه هماهنگ و در یک سلسله هستند. بدیهی است که هر سیستم و آیین، روش تربیتی را بر پایه‌ای می‌گذارد که برای اجرای آن قیام کرده است. و اسلام از هر آیین و نظام، برای اعمال این کار سزوارتر است، زیرا به هیچ وسیله و ابزار دیگری نمی‌تواند روش خود را عملی کند. لذا ناچار است از ابزارها و وسایل مخصوصی سود جوید تا راه و رسم منحصر به فرد بی‌مانند خود را در گردش تاریخ به جریان اندازد و عملی کند. زیرا می‌خواهد اجتماع اسلامی تشکیل دهد، کودکان را با سرمشقی که در این جامعه برافراشته از اصول اسلامی آبیاری می‌کند و هر خانواده و پدر و مادری نیز باید نمونه‌ای از تعلیمات اسلامی باشند[1].

کودکی که می‌بیند پدر و مادرش دروغ می‌گویند، ممکن نیست راستی بیاموزد.

کودکی که می‌بیند مادرش به پدر و یا پدرش به مادر و یا نسبت به خود او خیانت می‌کند، امکان ندارد امانتداری بیاموزد.

فرزندی که مادر خود را بی‌پروا نسبت به هر ننگ و عاری ببیند فضیلت نخواهد آموخت.

۱ـ نک به فصل «جامعه‌ی مسلمان» در همین کتاب.

فرزندی که پدر خود را نسبت به خود سنگدل و سختگیر ببیند نمی تواند مهربانی و همکاری با دیگران را بیاموزد.

خانواده تربیت کننده‌ای است که نخستین بذرهای تربیت را در جان طفل می‌کارد و رفتار و ادراک و اندیشه‌ی او را می‌سازد.

از این رو سزاوار است خانواده پاک باشد، مسلمان باشد تا نسل مسلمانی پرورش دهد که مبادی و آداب اسلامی در جانشان محقق شود. این اصول و تعلیمات اسلامی را مستقیماً از سرمشقی فر گیرد که او هم از رسول خدا ﷺ برگرفته باشد.

افزون بر این، شایسته است که سیره‌ی نبوی و رفتار رسول خدا در زندگانی او همیشه بخشی از راه و رسم تربیت باشد. در خانه و آموزشگاه و کتاب و روزنامه و رادیو، پیوسته سیره‌ی پیغمبر ﷺ گفته و عملاً اعمال شود تا پیوسته نمونه‌ای عملی از آموزش‌های زنده و روش اسلامی در ادراک و اندیشه‌ها جای گزیند.

تربیت کردن با پند و اندرز

استعدادی در جان آدمی است که از سخن متأثر می‌شود. البته این استعداد موقتی است، از این رو گفته باید تکرار شود.

پند و اندرزی که مستقیماً از راه ضمیر باطن و وجدان راه خود را به جان انسان باز می‌کند، آن را سخت به جنبش درآورده نهفته‌های او را برمی‌انگیزد. این کار برای لحظه‌ی کوتاهی است. مانند سیلی که اگر ته نشست‌های آن را درآورند، واقعیت و ماهیت آن سیلگیر نمایان می‌شود، اما اگر به حال خود گذاشته شود دوباره رسوبی بر رسوبهای آن افزوده شده هیچ حرکتی در عمق آن ایجاد نمی‌شود. جان انسان نیز در هر لحظه احتیاج به لایروبی دارد.

از این نظر اگر الگویی در کنار پند و اندرز نباشد که شخص عملاً اثر پند و اندرز را در وجود او عملی و اجرا شده ببیند تا از او پیروی کند، موعظه به تنهایی بسنده نیست. آن سرمشقی احساسات و افکار را به خود وابسته می‌کند که در منظر عام و برای همه قابل لمس باشد و نگذارد کسی که می‌خواهد از او پیروی کند در بیابان بی‌انتها سرگردان بماند.

از سوی دیگر موعظه برای نفس ضرورت دارد. در نفس انسان پاره‌ای انگیزه‌های فطری هست که همیشه احتیاج به ارشاد و تهذیب دارند، و این کار جز با موعظه و پند و اندرز میسر نمی‌شود. در این صورت انسان تنها به الگوی با صلاحیت، و یا تنها به موعظه، بسنده نکرد هر دو را با هم دریافت داشته است.

ممکن است نه پدر کودک دزدی کند و نه مادرش. اما طفل با انگیزه‌ی کودکانه‌ای به‌سوی دزدی بگراید! امکان دارد که والدین طفل دروغ نگویند. اما کودک برای تکمیل کمبودهایی که در خود و یا خانه و یا در پدر و مادرش احساس می‌کند، دروغ بگوید! نه پدر سخت‌دل است نه مادر. اما بچه پرندگان را گرفته خفه می‌کند و یا دم و گوش گربه‌ها را می‌کشد! در اینجا ناچار باید به بچه پند و اندرز داد. البته باید بسیار آرام و با لطف و مؤثر باشد تا طفل به راه صواب و اخلاق و خوی نیکو برگردد.

انسان کلانسال نیز مانند کودک به پند و اندرز نیاز دارد، چه در حقیقت تنها سرمشق شایسته‌ای که با موعظه‌های لطیف و ملایم همراه باشد، می‌تواند نادرستی ها را به راه راست برگرداند.

اگر حاکم از حق و عدالت منحرف شود، بر حکومت‌شدگان ستم می‌گردد. اگر زمامدار خودکامه باشد، ملت را پست می‌کند! این انحراف‌ها همه در نتیجه‌ی ضعف نفسانی آمیخته در طبیعت انسان و پیروی کردن از شهوات، به وجود می‌آید.

در اینجا نیز ناچار باید موعظه را بکار برد!

قرآن پر از ارشاد و پندر و اندرز است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓ﴾ (النساء/58)

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌های مردم را به صاحبان آن پس دهید. و اگر میان مردم به قضاوت و حکمی می‌پردازید به عدالت داوری کنید. خداوند به بهترین گونه در این باره به شما پند می‌دهد».

﴿ وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ﴾ (النساء/36)

«و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همنشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند،) دوست نمی‌دارد».

﴿ وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا

تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ﴿١٦﴾ يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ﴿١٨﴾ وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ﴾

(لقمان/19-13)

«به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش- در حالی که او را موعظه می‌کرد- گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است (13) و ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمّل می‌شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! (14) و هر گاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن و از راه کسانی پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم. (15) پسرم!

اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد خداوند دقیق و آگاه است! (16) پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهمّ است! (17) (پسرم!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست ندارد. (18) (پسرم!) در راه‌رفتن، اعتدال را رعایت کن از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است».

﴿ لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومًا مَّخۡذُولٗا ٢٢ ۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥ وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ٢٦ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧ وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا ٢٨ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ

ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ﴿٣٠﴾ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٤﴾ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٦﴾ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا ﴾ (الإسراء / 38-22)

«هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست! (22) و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و

بزرگوارانه به آنها بگو! (23) و بالهای تواضع خویش را از محبّت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده! (24) پروردگار شما از درون دلهایتان آگاهتر است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هرگاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می‌بخشد. (25) و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن، (26) چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطینند و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود! (27) و هرگاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو! (28) هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حدّ (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی! (29) به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می‌دارد او نسبت به بندگانش، آگاه و بیناست. (30) و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما آنها و شما را روزی می‌دهیم مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است! (31) و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است! (32) و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است! (33) و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حد بلوغ رسد! و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود! (34) و هنگامی که پیمانه می‌کنید، حق پیمانه را ادا نمایید، و با ترازوی درست وزن کنید! این برای شما بهتر، و عاقبتش نیکوتر است. (35) از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند. (36) و روی

زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد! (37) همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است».

اینها همه نمونه‌هایی از پند و اندرزهای قرآن بود، وگرنه همه ی قرآن برای متقی و پرواپیشه پند و موعظه است!:

﴿ هَـٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ (آل عمران / 138)

«این قرآن بیان کننده‌ی حقایق برای مردم و هدایت و موعظه برای متقیان است».

۳- تربیت کردن با کیفر

اگر نمونه‌های عملی و پند و اندرزهای خیرخواهانه سودی نبخشید، ناچار بایددست به اقدام شدیدتری زد تا کارها هر یک بر روند خود قرار گیرد، و چاره‌ی قاطع در این مورد به کیفر رساندن است[1].

پاره‌ای از شیوه‌های تربیتی جدید، نه تنها از تنبیه و کیفر نفرت دارد، بلکه حتی به زبان آوردن آنها نیز برایشان ناخوشایند است!

اما نسلی که بدون تنبیه تربیت شود، نمونه‌ی آن نسلی است که بی‌بندوبار و خودنما و بی‌شخصیت در آمریکا زندگی می‌کند.

تنبیه برای هر کسی ضروری نیست. کسی که با الگو قرار دادن نمونه‌ی عملی و یا موعظه، غنی شده است، در زندگی به کیفر هیچ نیازی ندارد. اما بی‌تردید همه‌ی مردم چنین نیستند، بلکه کسانی هستند که برای یک‌بار و یا چند بار به شدت عمل نیازمندند.

تنبیه، نخستین و نزدیکترین وسیله‌ای نیست که برای تربیت افراد به ذهن مربی می‌رسد. ابتدا پند می‌دهد و با مهربانی و نرمی او را به عمل خیر می‌خواند، و مدت‌های

۱ـ مقابل و مکمل تربیت با کیفر، تربیت با تشویق و پاداش است و ما در اینجا از هر دو گفتگو می‌کنیم، اما به دلیل اهمیت تنبیه پس از سرمشق گرفتن و موعظه، در اینجا آن را به تنهایی بیان می‌کنیم.

مدیدی صبر می‌کند شاید جان‌های منحرف به راه بیایند و دعوت به خیر را استجابت گویند.

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴾

(فصلت/34-33)

«چه کسی خوش سخن‌تر است از کسی که به [سوی] خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم. و نیکی و بدی یکسان نیست. به شیوه‌ای که آن بهتر است، پاسخ گوی. پس ناگاه [می‌بینی] کسی که میان تو و او دشمنی‌ای است، گویی دوستی خویشاوند شده است».

﴿ ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ﴾(النحل / 125)

«مردم را با سخنان حکمت‌آمیز و پند و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان».

﴿ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ﴾ (المزمل / 10)

«در برابر چیزهایی که (مخالفان می‌گویند) صبر و پایداری پیشه کن».

همان موعظه نیز خود وسایل گوناگون دارد و فقط یک وسیله نیست. قرآن پر است از اشاره‌های دقیق لطیف و ندای رسا و مؤثری که وجدان و ضمیر باطن را به‌حرکت درآورده به انواع وسایل بر آن تأثیر می‌کند.

اما واقعیت این است که هیچ‌یک از این وسایل در برخی از مردم تأثیر ندارد. حتی گاه موعظه و ارشاد، برخی را گمراه‌تر و از راه منحرف‌تر می‌کند!

عقلانی و منطقی نیست که وجود اینگونه افراد را نادیده بگیریم و یا بیش از اندازه تظاهر به رقت قلب و مهربانی کرده شدت عمل را در باره‌ی آنها بد بدانیم!

آری، اینان بیمار و منحرف و تنها با «درمان روانشناسانه» قابل بهبود هستند! هیچکس نیز درمان‌های نفسانی روانپزشکی و یا هر نوع معالجه‌ی دیگری در باره‌ی آنان را منع نمی‌کند، اما نباید وسایل تربیتی خود را به گونه‌ای بکاربریم که به انحراف بیشتر نفوس بیانجامد و بهانه‌جویی کنیم که فلان شخص چنین و چنان کرده است، زیرا این کار موجب تحریک و تشویق نفس به انحراف شده و به افزایش تعداد منحرفان می‌انجامد.

تربیت همراه با دقت و مهربانی و لطف بسیار، ممکن است که اطفال را به درستی و پاکی و راستی برساند، اما اگر این رقت و لطف و مهربانی و عطوفت از حد گذشت چنان ضرری به‌وجود و شخصیت طفل وارد می‌آورد که اصلاح‌ناپذیر است.

در این باره جان نیز مانند جسم است! اگر با جسم خود زیاد مدارا کردی و نرمش نشان دادی با هیچ کوششی توان تحمل سختی‌ها را نمی‌توانی بر او هموار کنی و سختی ترس از کیفر را نیز به هیچ‌وجه تحمل نخواهد کرد، در نتیجه این چنین بدنی نه هرگز قوی و نیرومند خواهد شد و نه به استقامت و درستی اول برمی‌گرداند. اگر با جان خود نیز بیش از حد مدارا کردی هیچ ناخوشایند و بدی را تحمل نخواهد کرد و در نتیجه، خوشگذران و منحرف شده به هیچ راه راستی در نخواهد آمد. افزون بر این، صاحب خود را به مشقت و زحمت دچار کرده هیچ فرصتی برایش باقی نمی‌گذارد که آن را به ضبط و نگهداری و مهار ادراک‌ها و شهوات عادت دهد. بازندگی عملی و واقعی مردم برخوردار کرده به مردم حق نمی‌دهد که بر اساس میل خود عمل کنند!

از اینجا است که ناچار از اعمال «مقداری» از دوراندیشی در تربیت کودکان و بزرگسالان هستیم. پیش از اینکه بخواهند دیگران را اصلاح کنند، باید نفس خود را با داشتن این دوراندیشی لازم به صلاح آرند.

دوراندیشی و احتیاط فرمان می‌دهد که مربی گاهی کیفر دادن و یا تهدید به کیفر را بکار برد. اسلام همه‌ی وسایل تربیتی را بکار می‌برد که هیچ جنبه‌ای از جان انسان مورد

غفلت و بی‌توجهی قرار نگیرد. هم سرمشق را به‌خدمت می‌گیرد، و هم ند و اندرز، و هم تشویق و پاداش را. در عین حال ترسانیدن و بیم دادن را هم در همه‌ی مراتب، از تهدید به تنبیه تا اعمال تنبیه، مورد استفاده قرار می‌دهد.

یک‌بار شخص خلافکار را به نارضایتی و ناخشنودی خدا از او تهدید می‌کند. گرچه این تهدید در نفوس مؤمنان سخت اثر می‌کند، اما آسان‌ترین مرحله‌ی تهدید است:

﴿ أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ﴾ (الحدید/16)

«آیا زمان آن نرسیده است که قلب مؤمنان به یاد خدا خاشع شود و قلباً به حقایقی که نازل شده است توجه کنند و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی برای آنان نازل شد که دوره‌ی طولانی بر آنان گذشته دلهای آنان سخت شده است و بسیاری از آنان فاسق و بدکار هستند؟».

بار دیگر تهدید شدیدتری کرده به روشنی خلافکاران و مجرمان را از غضب خدا می‌ترساند (همانگونه که در داستان افک[1] آمده است).

﴿ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ

۱ـ داستان افک داستان تهمتی است که به عایشه ل بستند و برای رفع اتهام، آیات سوره‌ی نور نازل شد (برگرداننده).

﴿ وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦ يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾ (النور/17-14)

« اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شما را در بر نمی‌گرفت، به مجرد خوض در این‌گونه سخنان عذاب بزرگی بر شما نازل می‌شد. همینکه این حرف‌های نفاق‌انگیز را از یکدیگر دریافت کردید، بدون اینکه نسبت به آنها علم و آگاهی داشته باشید، به زبان می‌آورید و چیز کم و آسانی می‌پندارید، در صورتی که نزد خدا موضوع مهم و بزرگی است. زیرا با شنیدن این سخنان، نگفتید روا نیست که این‌گونه حرفها را به زبان آوریم و نگفتید بارپروردگارا، از هر عیبی منزهی این تهمت، بهتان بزرگی است؟ خدا به شما پند و اندرز می‌دهد که اگر ایمان دارید هرگز به چنین گفته‌هایی اهمیت ندهید».

بار دیگر تهدید را سخت‌تر و شدیدتر کرده آن را اعلام جنگ با خدا و رسول او می‌داند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾

(البقرة / 279-278)

«ای اهل ایمان، از خدا بترسید و پروا گیرید و هرچه را که از ربا و سود آن باقی مانده است رها کنید و از فکر آن دست بردارید اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، اگر چنین نکنید آماده‌ی جنگ با خدا و رسول او باشید».

بار دیگر به کیفر اخروی تهدید می‌کند:

﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ﴾

(الفرقان/69-68)

«کسانی هستند که دیگری را با خدا به خدایی نخوانده و نفس محترمی را که خدا حرام کرده است نمی‌کشند، جز اینکه واقعاً و از روی حق مستحق قتل باشد. و زنا نمی‌کنند، هر کس چنین کند نتیجه‌ی گناه خود را دریافت خواهد کرد، و عذاب او در قیامت دو برابر شده، با ذلت و خواری همیشه در آن عذاب باقی خواهد ماند».

آنگاه به عذاب در همین دنیا تهدید می‌کند:

﴿ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡـٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ (التوبه/39)

«بدانید که اگر به جهاد بیرون نشوید، خدا شما را به عذاب دردناکی مبتلا کرده قوم دیگری را به جای شما برمی‌گمارد».

﴿ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ﴾ (الفتح / 16)

«و اگر مثل گذشته نافرمانی و پشت کردید، خدا شما را به عذاب دردناکی معذب می‌کند».

﴿وَإِن يَتَوَلَّوۡاْ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ (التوبة / 74)

«اگر روی بگردانند خدا در دنیا و آخرت آنان را به عذاب دردناکی معذب خواهد کرد».

مراتب کیفر را نیز برای هر کسی حدا تعیین می‌کند!

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ﴾ (النور/2)

«هر یک از زن و مرد زناکار را یکصد تازیانه بزنید».

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا﴾ (المائدة /38)

«دست زن و مرد دزد را به مجازات کاری که کرده‌اند، ببرید».

به نسبت درجه‌ها و مراتب مردم، درجه‌های کیفر متفاوت قرار داده است! قلب برخی از مردم با اشاره‌ای کوچک می‌لرزد و وجدان آنها به حرکت درمی‌آید، و به همان یک اشاره بسنده می‌کنند و از راه منحرف به راه راست و درست برمی‌گردند. پاره‌ای دیگر از مردم هستند که هیچ چیز آنان را از راه غلط باز نمی‌دارد، مگر خشم آشکار و روشن و فریاد غضب‌آلود. به پاره‌ای تنها تهدید به عذابی که در آینده در باره‌ی آنان اجرا می‌شود اکتفا می‌کند، و به برخی ناچار باید چوب را نزدیک کرد تا با دیدن چوب در نزدیکی خود از کار بد بپرهیزند، پس از همه‌ی اینها، عده‌ای هستند که حتماً باید سوزش کیفر را با جسم خود احساس کنند تا به راه راست درآیند!

٤- تربیت با داستانسرایی

در داستان افسونی است که جانها را مسحور می‌کند!

آن چه افسونی است که چگونه بر جان اثر می‌گذارد؟ هیچکس نمی‌تواند برای آن حد و مرزی رسم کند!

آیا این خیال است که از داستان برانگیخته می‌شود و منزلگاه‌ها و محلهای رویداد داستان را یکی‌یکی پی‌گیری و به واقعیت ملموسی در ذهن تبدیل می‌کند؟

و یا «شرکت وجدان» انسان با قهرمانان داستان موجب تأثیر آن بر جان آدمی شده به صورت روشن و فیاضی در احساسات و افکار درمی‌آید؟

و یا بر اثر متأثر شدن جان آدمی از موقعیت‌های داستان است هنگامی که انسان در عالم خیال، خویشتن را در رویدادهای آن می‌داند و از دور بر جریان نظارت می‌کند اما می‌خواهد نجات دهنده و نجات یافته باشد؟

این تأثیر سحرانگیز داستان هر چه باشد از گذشته با بشر پیش آمده، همیشه همراه با زندگانی او بر روی زمین سیر می‌کرده، و نیز هرگز از بین نمی‌رود!

هر چه باشد بدون تردید خواننده و شنونده‌ی داستان نمی‌تواند یک حالت منفی نسبت به قهرمانان و رویدادهای داستان از خود بروز دهد، و در این میان کاملاً خود را کنار نگه دارد. بلکه (آگاهانه و یا ناخودآگاه) خود را در نمایشگاه حوادث جا می‌برند و در ذهن، خود را همراه با بازیگران در همه جا می‌بیند، و میان خود و قهرمانان داستان هماهنگی ایجاد می‌کند و مانند آنان، با پیشامدها روی موافق و یا ناسازگاری نشان می‌دهد و در شگفتی‌های آنان شریک می‌شود.

از آنجا که اسلام این تمایل فطری افراد را به داستان و تأثیر افسونگر داستان را در دلها می‌داند، آن را به‌عنوان وسیله‌ای برای تربیت و قوام جانها بکار می‌گیرد.

انواع داستانها را نیز بکار می‌گیرد: داستان تاریخی با مقاصد و جاها و اشخاص و رخداد واقعی، داستان واقعی که نمونه‌های گوناگونی از حالتها و خصوصیات بشری را عرضه می‌دارد. حال خواه این نمونه‌ای از بشر واقعیت داشته، خواه شخصی باشد که آن نمونه در وجود او نمایش داده شده باشد. همچنین داستانهای تمثیلی را نیز که بذاته واقعیتی ندارند، اما ممکن است در لحظه‌ای از لحظات زندگی، و یا روزی از روزگاران پیش آید، مورد استفاده قرار می‌دهد.

تمام داستان‌های پیامبران و تکذیب‌کنندگان رسالت و دشمنان آنها و مصائبی که از این ناحیه بر آنان روا داشته‌اند، از نوع اول است. در این نوع داستان، نامهای اشخاص و اماکن و پیشامدها را به صورت کاملاً مشخص و معینی بیان کرده است: موسی ﷺ و

فرعون، عیسی و بنی‌اسرائیل، صالح و ثمود، هود و عاد. شعیب و مدین، لوط و همشهریان او، نوح و قوم او، ابراهیم و اسماعیل و مانند آنان.

و از داستانها، داستان دو پسر آدم است:

﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧ لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٩ فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾

(المائده/30-27)

«داستان پسر آدم را برای آنان بخوان که با قربانی دادن نزدیکی یافتند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد و به اولی گفت: من البته تو را خواهم کشت. گفت: خدا قربانی پرواگیران را می‌پذیرد. اگر تو به کشتن من دست یازی هرگز من برای کشتن تو اقدام نمی‌کنم، زیرا من از خدایی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم. من تو را نمی‌کشم تا هم گناه قتل من به تو باز گردد و هم گناه نافرمانی خودت، و در نتیجه از اهل آتش شوی، آری، جزای ستمگران، آتش دوزخ است. پس از این گفتگو، سرانجام نفس او وی را به کشتن برادر ترغیب کرد و در زمره‌ی زیانکاران درآمد ...».

و یا داستان کسی است که دو باغ داشت:

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ٣٢ كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ٣٣ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ٣٦ قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا ٣٧ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ٣٨ وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالٗا وَوَلَدٗا ٣٩ فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدٗا زَلَقًا ٤٠ أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرٗا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبٗا ٤١ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ٤٢ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴾ (کهف / 43-32)

«برای آنان داستان آن دو مرد را مثل بزن، که به یکی از آنان دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن را با نخل خرما پوشانیدیم، و میان آن دو باغ را نیز کشتزاری ترتیب دادیم. آن دو باغ کاملاً بدون هیچ عیب و آفتی میوه‌ی خود را داد و در میان آنها نهرهای آبی جاری کردیم. و کسی که دارای باغ میوه بود در حالی که با دوستش گفتگو می‌کرد، او را مورد خطاب قرار داده گفت: من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم عزیز و محترم‌تر هستم، روزی در حالی که بر خود ستمکار بود، به باغ خود وارد شده گفت: گمان نمی‌کنم هرگز این باغ و دارایی من از بین برود، هرگز گمان نمی‌کنم قیامتی به پا شود، و با فرض بازگشت به‌سوی پروردگار خود، در آن جهان نیز به جای آن باغ بهتری خواهم یافت. نخست از خاک و سپس از نطفه آفرید و سرانجام تو را مردی آراسته کرد؟ لکن پروردگار من خدای واحد است و هیچ کسی را شریک پروردگارم قرار نمی دهم. چرا هنگامی به باغت داخل شدی، نگفتی: همه چیز به خواست خدا است و قدرتی جز قدرت خدا نیست؟! اگر مرا می‌بینی که از حیث مال و فرزند کمتر از تو هستم چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو را به من دهد و، بر باغ تو چنان آتشی از آسمان فرستد که باغ تو یکسره نابود و با خاک یکسان شود، و یا جوی آبش چنان به زمین فرو رود که هرگز نتوانی آن را به‌دست آری. و همه‌ی ثمر آن نابود شود، و از حزن و اندوه برای هدر رفتن و بیهوده شدن همه‌ی خرج‌هایی که برای باغ خود کردی دست به دست بمالی و از حسرت خشک شدن درختان آن گویی: ای کاش، کسی را با پروردگارم شریک نمی‌گرفتم. و هیچکسی نیست که در برابر خدا او را یاری کند و مورد پشتیبانی قرار گیرد».

قرآن داستان را برای همه‌ی انواع تربیت مورد استفاده قرار داده آنقدر توجیه و ارشاد می‌کند که همه‌ی راه و روشهای تربیتی مورد نظرش را فرا گیرد: تربیت روان، پرورش خرد و تربیت بدن؛ هماهنگ کردن خطوط متقابلی که در نفس انسان قرار دارد، تربیت با

سرمشق و تربیت با پند و اندرز. همه‌ی آنها را برای تمام جوانب کار خود گردآوری می‌کند و با بکارگیری واژه‌هایی اندک مطالب فراگیر و کامل بسیاری با بیان می‌کند، و همه نوع تعبیرهای هنری و مشخصات و ویژگی های داستان گویی را در اختیار می‌گیرد: از فریادهای مقطع طنین‌انداز گرفته تا کلمات مرسل و روان و الفاظ منظم و خوش‌آهنگ موسیقی، مجسم کردن اشخاص داستان و زنده کردن آنان در نظر خواننده، ترسیم دقیق خطوط و آثارچهره‌ی آنان؛ همه برای فراهم کردن آن لحظه‌ی حساس و قاطعی است که دل انسان از داستان پند گیرد و آهنگ‌های جان‌فزایی از آن بیرون آورد[1].

داستان آدم ﷺ، بویژه، از مهم‌ترین داستان‌های ارشادی قرآن است. آن داستان، داستان بشریت نخستین و داستان تمام بشریت در مدار تاریخ است:

﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسْمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُواْ سُبْحَٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ ۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّيٓ أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ

۱ـ در اینجا نمی‌توان توضیحات کافی و وافی و شایسته در باره‌ی داستان‌های اسلامی بدهیم. در این باره پژوهش مفصل در کتاب «التصویر الفنی فی‌القرآن» نوشته‌ی سید قطب، شده است.

فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٣٤﴾ وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣٥﴾ فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ عَنۡهَا فَأَخۡرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِۖ وَقُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (البقرة / 39-30)

«و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه گذارنده‌ام. گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در زمین می‌گماری که در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد و حال آنکه ما به سپاس و ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: من چیزهایی می‌دانم و بدانها داناتر هستم که شما نمی‌دانید، همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم داد و آنگاه همه را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید اسماء اینان را بیان کنید. گفتند: خدایا منزهی تو، غیر از آنچه را به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، هرآینه دانای حکیم تو هستی. گفت: ای آدم، ملائکه را به نامها (و حقایق آنها) آگاه کن. هنگامی که آدم آنان را آگاه کرد، خدا فرمود: به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین دانا هستم و هر چه را آشکار و یا پنهان کنید می‌دانم؟ و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده

کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. و گفتیم: ای آدم، تو با جفت خویش در بهشت جایگزین شو و از هر نعمتی که می‌خواهید آنجا استفاده کنید، اما بدین درخت نزدیک نشوید که در آن صورت از ستمکاران خواهید بود. پس از آن شیطان، آدم و زوجه‌اش را بدان سو لغزانید، و در نتیجه آن دو را از آن موقعیت بیرون آورد و گفتیم (از مقام ملکوتی و بهشت فطرت) فرود آیید که برخی از شما (بر اثر خارج شدن از محیط فطرت) دشمن برخی دیگر هستید. زمین برای شما قرارگاه و محل روزی شما تا روز قیامت است. پس آدم سخنانی از پروردگار خود دریافت داشت و به خدا برگشت، زیرا خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. گفتیم: همه از بهشت فرود آیید تا آنگاه که از جانب من برایتان راهنمایی بیاید. هر کس از رهنمای من پیروی کند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهد شد، و کسانی که آیات ما را نادیده بگیرند و دروغ انگارند، اهل دوزخ و در آتش همیشه معذب هستند».

این داستان «انسانی» است که آفریدگار او را ارجمند و بلندمرتبه ساخته، جانشینی خود را در زمین بدو بخشیده است، تا برای خود سروری باشد و بدون هیچ شریکی تنها خدا را بپرستد، اما اینان به سبب یکی از شهوات نفسانی ضعف به خرج داده است، شهوت جنسی، شهوت مال، شهوت مالکیت، شهوت قدرت، شهوت علم، شهوت جاودانگی و جز اینها، از اقسام شهوت‌هایی که در او سرشته است، او را از پا در آورد و زمام خود را تسلیم کرد. از این رو نتوانست سرور خود شود و وظیفه‌ی مهم و سنگین خود را که خلافت در زمین و آبادانی آن بود فراموش کرد. فراموش کرد که وظیفه‌ی مهم او آن حقیقت بزرگ، یعنی پیوند دادن زمین به آسمان است. با این فراموشی‌ها جاویدان به زمین چسبید، و در این جهان کوچک با مرز و حدود ناچیز و احساسات تنگ محصور ماند، با وجود این، خدا او را از رحمت خود طرد نکرد و در رحمت خویش را به روی او گشود: «آدم از پروردگار خود سخنانی دریافت داشت و به جانب

خدا برگشت». خدای رحیم به انسان نزدیک است. او را به پیش خود خوانده به راه خودش هدایت می‌کند. مادام که از مقام منیع انسانیت به مرتبه‌ی پست حیوانیت گرایش نکرده است و تا آن هنگام که دریچه‌ی قلب او برای پذیرش نور هدایت باز و چشم بینای او به خدا است، این رحمت و هدایت الهی او را در برمی‌گیرد. در این هنگام است که به خلافت با فهم و رشد کافی عادت کرده با نور رهبری خداوندی موجودیت و شخصیت بلندپایه‌ی انسانی خود را تحقق می‌بخشد و خویشتن را در زیر کنف پشتیبانی او درمی‌آورد[1].

امری طبیعی است که قصه‌های قرآن به‌سویی توجیه و ارشاد شده است که برای هدف‌های دینی مورد نظر قرآن بکار رود تا آن هدف‌ها محقق شود. اصولاً قرآن کتاب داستان نیست، بلکه کتابی تربیتی و ارشادی است و از این رو با چنان دقت و توجهی بیان شده است و آن اندازه قواعد فنی در آن رعایت شده که از نظر هنری و فنی و روش‌های تربیتی، داستان را در خدمت اغراض و هدف‌های دینی درآورده است. و جزء روش‌های پرورش اسلامی، داستان‌ها را نیز مطلقاً برای پرورش افراد مورد استفاده قرار می‌دهد، به شرط اینکه داستان پاک و درست باشد.

مقصود از پاکی و درستی این نیست که صحنه‌های درخشانی بدون ذره‌ای بدی به نفوس بشری عرضه کند!

قرآن برای «قهرمان داستان» آن نمونه‌ای را برمی‌گزیند که بلندپایه، والامرتبه، پاک، پیشرو و باصفا باشد تا شایستگی سرمشق شدن را پیدا کرده دیگران را به پیشرفت و والاگرایی تشویق کند. و از میان قهرمانان منحرف کسی را برمی‌گزیند که سیاهی دلها و بدی کجروی‌های آنان قابل تصویر باشد، تا دیگران با متنفر شدن از کردار آنان، خود را

۱ـ نک به جزء اول تفسیر «فی ظلال القرآن= در سایه قرآن» نوشته سید قطب (برگردان فارسی آقای احمد آرام صفحه ۴۵ تا ۴۹).

اصلاح کنند و از کجروی‌های خود پند گرفته، بدان راهها نروند. با هدف‌هایی که قرآن دارد، این کار کاملاً منطقی است، افزون بر این که همه‌ی این داستان‌ها و صفات و ویژگی‌های قهرمانان داستان همه حقیقت دارد. در نمونه‌های دست‌چین شده‌ی دیگر، بویژه در داستان‌های بلندی که با گستره و دامنه‌ای، با واکاوی به نمایش می‌پردارد، نفس بشری را با تمام «ناتوانی‌های بشری» به‌طور کامل و فراگیر در معرض دید عمومی می‌گذارد. هیچ‌یک از توجیهات و کارهای هنری قرآن مانند کارهای هنری جدید نیست که از انسان تعبیر و برداشتی حیوانی داشته باشد و جنبه‌های ضعف قهرمان را ننماید تا قهرمان شایان تحسین شود و برای او هورا سر دهند! قرآن ضمن نمایش همه‌ی زشتی‌ها و زیبایی‌های قهرمانان، جنبه‌های محسوس و ظاهر و به اصطلاح واقعیت شخص را هم به تماشا می‌گذارد، اما زیاد روی همان جنبه توقف نمی‌کند، بسرعت از نمایش آن می‌گذرد و آن بخش از انسان را زیر روشنایی‌های صحنه قرار می‌دهد که شایسته‌ی او است، تا بدانوسیله انسان بر ناتوانی‌ها و نکات ضعف خود چیره شود. چهره‌ی واقعی شایان مقام انسانیت او را با روشنی خاصی در پرتو نور درخشان صحنه‌ی زندگی می‌نمایاند، آن چهره‌ای که حقیقت انسان است. (انسانی) که خدا ارجمند و گرامی داشته بر بسیاری از آفریده‌ها برترش گذاشته است و با او پیمان بسته با رشد و درایت، جانشینی خدا را در این زمین به بهترین روی، به انجام رساند.

خدای حکیم، سلیمان، داود، یوسف، موسی† و دیگر انبیاء را به این دلیل در معرض ابتلا و آزمایش درمی‌آورد که بدون «دستکاری»، ضعف خود را هم بنگرند. فتنه و بلاها، ضعف‌ها و فروتنی‌ها همه، متعلق به انگیزه‌های فطری نفس است. اما با وجود واقعیت آنها، جز از یک جهت، شایسته نیستند که گرد آیند! و آن جهت اینکه با این وسایل انسان به خود مراجعه کند و لحظات ضعف و بد خویش را شناخته و در صدد اصلاح آنها برآید و از آن مقام پست به بالا گراید و به خدا پناه برد.

﴿ وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ ۝٢١ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنۡهُمۡۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ خَصۡمَانِ بَغَىٰ بَعۡضُنَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فَٱحۡكُم بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَلَا تُشۡطِطۡ وَٱهۡدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَٰطِ ۝٢٢ إِنَّ هَٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ وَلِيَ نَعۡجَةٞ وَٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ ۝٢٣ قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩ ۝٢٤ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ۝٢٥ ﴾ (ص/25-21)

«و آیا حکایت آن دو ستیزه‌گران را شنیده‌ای که از بالای محراب عبادت بر داود وارد شدند، سخت از آنان هراسان شد. گفتند: مترس! ما دو تن ستیزه‌گریم که یکی بر دیگری ظلم کرده است، میان ما به حق داوری کن، طرف هیچ‌یک را مگیر و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من نود و نه میش دارد و من یکی دارم. با قهر و چیرگی به من خطاب کرده می‌گوید: این را نیز به من واگذار کن. (داوود) گفت: البته از این تقاضا بر تو ستم روا داشته است که می‌خواهد آن یک میش را نیز بر میش‌های خود بیفزاید. در واقع بسیاری از شریکان و معاشران بر یکدیگر ظلم می‌کنند مگر کسانی که ایمان دارند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، و این دسته بسیار کم هستند. و با این پیشامد داوود دانست که ما او را آزموده‌ایم، بنابراین، از پیشگاه خدا آمرزش طلبید و با تواضع و فروتنی به

رو درافتد و به خدا برگشت. ما نیز برای این کار او را بخشیدیم. او نزد ما بسیار مقرب و نیکو منزلت است».

﴿ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ ۝٤١ ٱرۡكُضۡ بِرِجۡلِكَۖ هَٰذَا مُغۡتَسَلُۢ بَارِدٞ وَشَرَابٞ ۝٤٢ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۝٤٣ وَخُذۡ بِيَدِكَ ضِغۡثٗا فَٱضۡرِب بِّهِۦ وَلَا تَحۡنَثۡۗ إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ۝٤٤ وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ ۝٤٥ إِنَّآ أَخۡلَصۡنَٰهُم بِخَالِصَةٖ ذِكۡرَى ٱلدَّارِ ﴾

(ص/35-30)

«و ما سلیمان را به داوود دادیم، چه نیکو بنده‌ای! سلیمان بسیار متوجه خدا بود و به درگاه او توبه می‌کرد. پسینگاه اسب‌های تندرو نیکویی بر او عرضه شد. گفت که محبت این مال‌های نکو مرا از یاد پروردگارم غافل کرد تا ذکر خدا در پشت حجاب حب مال از من رخ پوشید. آنها را پیش من آرید! پس آغاز کرد به دست کشیدن بر گردن و یال و ساق و پای اسبان. ما سلیمان را بدین ترتیب در برابر فتنه و آزمایش قرار دادیم که کالبدی را بر تخت او بیانداختیم، آنگاه متذکر شد و به درگاه خدا بازگشت. گفت: پروردگارا، مرا ببخش و چنان ملک و سلطنتی به من عطا فرما که پس از من هیچ‌کس را سزاوار آن چنان ملکی نکنی، زیرا تنها تو هستی که بسیار موهبت می‌فرمایی».

﴿ وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ .... ﴾ (یوسف / 34)

﴿قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٣ فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾(یوسف / 33- 34)

«ن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود! ...

گفت: پروردگارا، زندان نزد من بهتر از عملی است که زنان مرا بدان می‌خوانند. پروردگارا اگر به لطف خود مکر و حیله‌ی اینان را از من نگردانی و دفع نکنی، می‌ترسم بدانان میل کرده در آن صورت از جاهلان باشم. پروردگار روی اجابت بدو نشان داده مکر و نیرنگ زنان را از او دفع کرد، زیرا خدا بسیار شنوا و به حال بندگان بسیار آگاه است».

﴿ وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٦ قَالَ

رَبِّ بِمَآ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ فَلَنۡ أَكُونَ ظَهِيرٗا لِّلۡمُجۡرِمِينَ ١٧ فَأَصۡبَحَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسۡتَنصَرَهُۥ بِٱلۡأَمۡسِ يَسۡتَصۡرِخُهُۥۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِيّٞ مُّبِينٞ ١٨ فَلَمَّآ أَنۡ أَرَادَ أَن يَبۡطِشَ بِٱلَّذِي هُوَ عَدُوّٞ لَّهُمَا قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقۡتُلَنِي كَمَا قَتَلۡتَ نَفۡسَۢا بِٱلۡأَمۡسِۖ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٩ وَجَآءَ رَجُلٞ مِّنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلۡمَلَأَ يَأۡتَمِرُونَ بِكَ لِيَقۡتُلُوكَ فَٱخۡرُجۡ إِنِّي لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢٠ فَخَرَجَ مِنۡهَا خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢١ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلۡقَآءَ مَدۡيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهۡدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴾ (القصص / 15- 22)

«او (موسی ؏) به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود. موسی؏ مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد). موسی ؏ گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است». (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! عرض کرد: پروردگارا! بشکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود! موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در

انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخبار)، ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می‌زند و از او کمک می‌خواهد، موسی به او گفت: تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی! و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد،) گفت: ای موسی، می‌خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می‌خواهی جبّاری در روی زمین باشی، و نمی‌خواهی از مصلحان باشی! (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: ای موسی! این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام! موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای عرض کرد: پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش! و هنگامی که متوجّه جانب مدین شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!».

این نکات و مانند اینها، لحظات «ناتوانی بشری» است که قرآن بدون مدارا و ملاحظه‌ای دارندگان آن ضعف‌ها، به نمایش می‌گذارد، اما از آنها قهرمان نمی‌سازد. زیرا حقیقت انسانی آنها نیستند! فقط داستان آدم عليه السلام نمونه‌ی روشنی از روش قرآنی است که به بهترین وجه در آن دیده می‌شود. و متنهای اختلاف میان این روش را با روش اروپایی (که از حالت‌های ضعف و ناتوانی انسان قهرمان می‌سازد) به‌روشنی و صفا و پاکی و درستی، می‌نمایاند!

چنانکه پیش از این گفتیم، این نکات ضعف آدم مربوط به هنگام فراموشی او است. هم خود و ارزش خود را فراموش می‌کند، و هم پیمانی را که با خدای خود بسته است؛ پیمانی که برای جانشینی پروردگار دارد. اینها را فراموش می‌کند و به‌سوی یکی از امیال و شهوات گرایش نشان می‌دهد. شیطان نیز از این ناآگاهی استفاده کرده او را می‌لغزاند و زمام او را به‌دست می‌گیرد.

قرآن بدین ترتیب داستان انسانیت را عرضه می‌دارد. این همان حقیقت بشری است که در روزگاران و قرون و گردش تاریخ انجام گرفته قرآن آنها را روشن می‌کند. حتی لکه های سیاهی را نیز که بر دامن بشریت نشسته است، به نمایش می‌گذارد، تا آیندگان و نسل‌های دیگر از آنها پند گیرند. اما ادبیات اروپایی، با تمام انحراف‌ها و لغزش‌ها، همین لکه های سیاه را به‌عنوان مفاخر انسان و قهرمانی‌های پرافتخار نمایش می‌دهد! لحظات عصیان و سرپیچی آدم را لحظه‌ای می‌داند که موجودیت انسان به نیرویی غالب و فعال تبدیل شد. لحظه‌ای بود که می‌خواست به بهشت جایگاه آدم دست یابد، و این لحظه‌ای را که آدم با سرپیچی از سفارش خدا، با آزادی خواست موجودیت خود را تحقق بخشد و خودراه بازگشت و مسیر خویش را برگزیند، هیچ بد نمی‌دانند!

ادبیات اروپایی هرگاه می‌خواهد از انسانیت بحث، و تاریخ او و یا یکی از صفات او را بیان کند، انسانی را نمایش می‌دهد که از هدایت خدا جدا و از راه او منحرف است. همیشه تأثیر افسانه‌ها و اساطیر یونان در اعماق قلب او رسوخ کرده نمی‌تواند از داستان کشمکش دائمی میان بشر و خدا که در افسانه‌های کهن خدایان یونانی آمده است، خود را رها کند، هدف از آن داستان‌ها جنگ همیشگی میان خدایان و آدمها، و پیروزی انسان بر خدایان ستمگر گردنکش است! [1]

ادبیات اروپایی به‌طور آشکار، پر از مقاصد و هدف‌های ناپاک است. به مردم چنین می‌نمایاند و می‌آموزد که برای تحقق ذات و شخصیت خود تا می‌توانند نسبت به پرودگار عصیان ورزند و در شهوت‌های خود غرق شوند! گویا فرمانبرداری از خدا با نابود شدن شخصیت و زوال موجودیت برابر است! این فکر و نظریه، افزون بر اینکه بیمار و منحرف است، در سطح فکر کودکان است! فقط کودک می‌پندارد که هنگامی می‌تواند وجود خود را تثبیت کند که از فرمان بزرگتران سرپیچی کند، و با فرمانبرداری

۱ـ در این باره نک به داستان «پرومته‌ی آتش دزد» در فصل پرورش خرد.

شخصیت او پست می‌شود، اما هنگامی که این کودک رشد کرد و بزرگ شد و عمق حقیقت زندگی را فهمید و شناخت، درمی‌یابد که برای ابراز وجود و تثبیت ذات دو راه وجود دارد نه یک راه: راه سرپیچی و راه فرمانبرداری، راه هدایت و راه گمراهی. انسان با انحراف از راه راست و ستیز با حق، نمی‌تواند شخصیت خود را ثابت کند، مگر اینکه در حالت ضعف و بیماری و سقوط باشد. اما در حال استقامت و درستی و مرتبه‌ی بلند، هنگامی شخصیت خود را در سطح عالی می‌بیند که انگیزه‌های خیر، هدایت، راستی و ردستی و بالا رفتن به قله‌ی انسانیت را پیروی کند، و با اطاعت از آن انگیزه‌های خیرخواهانه‌ی ناشی از نور هدایت خدا است که می‌تواند هستی و سرشت خود را تحقق بخشد. یعنی باید شهوات و خواست‌های خود را در اختیار گیرد تا توانایی بالا رفتن از سطح حیوانی و رسیدن به اوج انسانیت را در خود ایجاد کند.

این حقیقت بشری است که بر روی زمین زندگی می‌کند، و همان حقیقتی که داستان آدم در قرآن رمزی از آن است.

نکته‌ی بارز و روشن دیگری که در داستان‌های قرآنی دیده می‌شود، نمایش و بیان داستان‌های «زشت و پلید و رسوا» است. البته این داستان‌ها برای لذت خواننده و یا شنونده بر اثر انحراف‌های جنسی او نیست. همچنان‌که مکتب‌های گمراه کننده‌ی جدید حتی داستان‌های «واقعی» و «طبیعی» را نیز برای لذت بردن و نشئه‌های انحرافی خوانندگان می‌نویسند. لحظه‌ای که از امور جنسی صحبت می‌شود، چه انحرافی و چه غیرانحرافی باشد، سزاوار نیست در آنجا توقفی شود و از یک یادآوری سریع بیشتر توضیح داد؛ زیرا زندگی، امور جنسی نیست. عارضه‌ای در زندگی روی می‌دهد و از بین می‌رود، میدان تاخت و تاز آن نوع از هدف‌های عالی زندگی را باید پهناور کرد که شایسته‌ی عملی شدن هستند و بایسته است مفصل و روشن در باره‌ی آنها بحث کرد. شایسته است ایمان بزرگ شخص نسبت به عالم هستی و زندگی و انسان را به تفصیل

گفت، وتا آنجا در باره‌ی آن بحث کرد که ادراک انسان از ایمان و طرز تفکر لبریز شود، و جان انسانی برای تحقق کمال و زیبایی‌هایی که وظیفه دارد در میدان زندگی رها شود و به حرکت درآید. وظایف او عبارت است از: تشکیل و برپا کردن مجتمعی پاک، تربیت جان‌هایی با استقامت و استوار، برپا کردن حق و عدل در زمین، برخوردار کردن مردم از حقوق خودشان، زیبا کردن زندگی به درجه‌ای که سزاوار زندگی شود، بدون فریفته شدن شخص به زندگی و یا انحراف او. و امثال این هدف‌های بزرگ و با عظمتی که احساسات و افکار بشری را به خود مشغول داشته و انسان بلندپایه‌ی والایی را سرگرم کرده که سزاوار آباد کردن روی زمین است. از این رو ارزش ندارد در ایستگاه جنس زیاد توقف شده بیش از اندازه در باره‌ی آن بحث کنیم، و انواع و اقسام تفنن بکار بریم، زیرا در این صورت، از مقدار لازم برای زندگی انسانی تجاوز کرده‌ایم و چیزی را که باید برای رسیدن به هدف‌های عالی زندگی به‌عنوان وسیله بکار ببریم با هدف اشتباه گرفته‌ایم، سرانجام کاری کرده‌ایم که با واقعیت زندگی تفاوت داشته و نباید چنین کرده باشیم. تمام اینها در صورتی است که صحبت از مسأله‌ی جنسی پاک و در حد مشروع و قانونی آن باشد، چه رسد به اینکه مسأله‌ی جنسی منحرف از حقیقت و خارج از حد شرعی و قانونی نیز باشد که در این صورت سزاوار نیست جز با بیان تنفر از آن صحبت شود.

این قاعده‌ای است که در تمام داستان‌های قرآنی در باره ی «کار زشت و رسوا» رعایت شده، شایسته است در همه‌ی داستان‌های «اسلامی» رعایت شود. اسلام نه هنر را تحریم کرده است، نه وصف ادراک جنسی (چه پاک باشد چه ناپاک) و نه توصیف لحظات سقوط و ضعف انسان را. اما این چیزها را آنگونه که باید و شاید و بدان اندازه به نمایش می‌گذارد که بایسته است. آنجا که باید نکات ضعف و ناتوانی انسان را بنماید، او را به صورت قهرمانی درنمی‌آورد، لحظه‌ای را که باید با اشاره بگوید و

بگذرد، تا انسان بدانوسیله خود را به مرتبه‌ی بلند شایان شخصیت واقعی برساند، با طول و تفصیل برگزار و در آنجا درنگ نمی‌کند که همیشه با واژگونگی در محیط زندگانی باقی بماند. به هین ترتیب، بدون هیچ تعارض و نزاع و ایجاد کشمکش و فتنه‌ای، مطالب هنری و ذوقی را طرح ریزی می‌کند. اسلام بدون اینکه از اهداف ریشه‌دار خود خارج شود و یا از حق کناره‌گیری و یا هنر را به خطابه‌های پند و اندرزی که دارای تأثیرهای سطحی است تبدیل کند؛ در روش تربیتی خود استفاده‌ی شایانی از داستان و داستان‌سرایی می‌کند[۱].

۵- تربیت کردن با عادت

پیش از این نیز اشاره کردیم که عادت؛ نقش بزرگ و مهمی را در زندگی بشری ایفا می‌کند. عادت، برای اینکه کوشش انسان را در زندگی روزمره به یک امر عادی آسانی تبدیل کند، بخش بزرگی از تلاش و مجاهدت انسان را می‌گیرد تا آن را در میدان‌های تازه‌ی کار و تولید و نوآوری و ابتکار بکار برد. اگر این موهبت خدادادی عادت، در فطرت بشر گذاشته نشده بود، انسان همه‌ی عمر را برای یاد گرفتن، راه رفتن و سخت گفتن، و یا آموختن حساب صرف می‌کرد.

اما همین عادت، با تمام اهمیت و عظمتی که برای انسان دارد، اگر بدون «آگاهی» لازم و کامل باشد، به عنصر بیهوده‌ی نارسایی تغییر شکل می‌دهد و به صورت یک عمل خودبه‌خودی در می‌آید که نه جان آدمی متوجه اعمال خود می‌شود و نه قلب انسان از آن متأثر می‌گردد.

۱ـ امیدوار هستیم به زودی کتابی با عنوان «منهج الفن الإسلامی» تقدیم خوانندگان کنیم.

اسلام عادت را به‌عنوان وسیله‌ای از وسایل تربیتی، مورد استفاده قرار داده هر چیز خوب و خیری را به عادت تبدیل می‌کند، جان بدون هیچ رنجی به وسیله‌ی عادت قوام می‌گیرد و بدون هیچ زحمت و مقاومتی استوار می‌ماند.

در همان هنگام که کار به‌طور عادی انجام می‌گیرد، آن هدف و مقصودی را نیز که باعث ایجاد آن عادت برای رسیدن بدان شده است پیوسته به یاد او می‌آورد و از ادامه‌ی عمل به‌طور خودکار، بیروح و خشک پیشگیری می‌کند. همیشه به انسان یادآوری می‌کند چرا و برای چه مقصود و منظوری بدین کار عادت کرده است، پیوند زنده‌ای میان قلب بشری و خدا ایجاد می‌کند و چنان رابطه‌ی متصل کننده‌ای ترتیب می‌دهد که مانند سیم برق، نور درخشانی به قلب می‌رساند و چنان پرتوافکنی و نورافشانی‌ای می‌کند که هرگز ظلمتی در آن راه نخواهد یافت.

اسلام به از بین بردن عادت‌های بدی پرداخت که از زمان جاهلیت در محیط عربی ایجاد شده بود و بر آنجا حکومت می‌کرد. بدین منظور دو وسیله اختیار کرد: یا عادت را فوری و بدون درنگ به دور انداخت، یا بتدریج و به کندی ریشه‌ی آنها را با تیشه‌ی خویش برید. برای هر یک از عادت‌ها، به نسبت نوع و میزان ریشه دوانیدن آنها در جان، یکی از این دو وسیله را برگزید.

هر عادتی که به اساس و ریشه‌ی پندارها و باور بستگی داشت و مستقیماً به خدا مربوط می‌شد، از همان ابتدای کار بی‌درنگ قطع و به‌دور انداخته شد. این عادت مانند زخم‌های عفونی و ورم‌های ناپاکی بود که در بدن پیدا می‌شود و باید آنها را از ریشه درآورد و به‌دور انداخت وگرنه زندگی کردن ناممکن می‌شود.

شرک با تمام عادت‌ها و وابستگی‌های آن، از عبادت و پرستش بتها تا گرد آمدن پیرامون آنها و انجام مراسم معینی برای آنها، در نخستین لحظه و با ضربتی برنده قطع شد، زیرا شرک و ایمان با هم به یک راه نمی‌روند، عبادت و بندگی خدا یا پرستش

موجوداتی غیر از خدا با هم امکان‌پذیر نیست. از این رو مسلمان یک بازگشت کامل آشکار و سریعی، از محیط فکری قدیمی که در آن بسر می‌برد، به محیط جدید ایمانی کرد، به محیطی رو گذاشت که هرچیزی در آن حدود برپایه‌ی وحدانیت خالص خدا بنا شده بود، فقط یک نیروی توانا بر عالم هستی چیره و همه‌ی کارها در قدرت تصرف او است.

هیچ متارکه و سازشی با عادت ننگین زنده به گور کردن دختران امکان نداشت، زیرا بر پایه‌ای غیرایمانی و غیرانسانی استوار بود. عادتی مانند ترس از فقر نیز که نخستین انگیزه‌ی زنده به گور کردن دختران بود روا نبود که با جان روشن از نور ایمان مطمئن به خدا بتواند بیامیزد. این کار، یعنی زنده به گور کردن دختران، ظلمی بود که هرگز نمی‌توانست با «حقی» که شالوده‌ی خلقت آسمان‌ها و زمین بود سازش کند:

﴿ وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ۝٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴾ (التکویر/9-8)

«آنگاه که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود: به چه گناهی کشته شدند؟».

عادت‌هایی مانند دروغ و غیبت و سخن‌چینی و طعنه زدن و بدگویی و عیب‌جویی و کبرفروشی و تفاخر و امثال این عادت‌های نفسانی بد، به رویارویی قاطعی نیاز داشت و اسلحه تیزی که بتواند اینها را ریشه‌کن کند؛ ارشاد زنده کننده‌ای بود برای قلب به جانب محبت الهی و اتصال بدان، در آشکار وگرفتن و دادن با خدا.

تمام اینها عادت‌هایی بود که با تحریکی جان‌آفرین و با روح، ممکن بود نفس انسانی را در یک لحظه از محیط آن عادت‌ها، منتقل و از دورترین نقطه‌ی چپ بدون هیچ کُندی و تدریجی، به آخرین حد راست برد!

اما عادت‌های اجتماعی را که بر افکار و ادراک و مشاعر «فرد» به تنهایی سایه نینداخته با احوال و اوضاع اجتماعی و اقتصادی نیز در آمیخته است، نمی‌توان چاره کرد

جز اینکه بتدریج و به پیروی کُند متوسل شده با پند و وعظ مستمر و ارشاد دائم و زنده کردن دلها، با آن رویارویی و مبارزه کرد.

شرابخواری، زناکاری، ربا، بردگی، بدان اندازه که در اجتماع ساری و جاری بود و اجرا می‌شد، کمتر به عادت‌های فردی و باطن شخصی ارتباط داشت. اینها عادت‌هایی نیستند که نفس بتواند یکباره از آنها دست کشیده هرگز مشتاقانه به جانب آنها دوباره روی نیاورد و بدان عادت برنگردد!

از این رو، اسلام برای قطع آنها، بتدریج و اقدام گام به گام و درجات متفاوت پناه برد، و یا تا هنگام رشد و نمو کامل جامعه‌ی اسلامی، تحریم آنها را به تأخیر انداخت.

نخستین اشاره برای تحریم شراب این آیه بود:

﴿ وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًا ﴾ (النحل/67)

«و از میوه‌های خرما و انگور که نوشابه‌های شیرین و رزق نیکو از آن به دست آرید ...».

میان مستی و روزی نیکو تفاوت گذاشت. این آیه ارشادی لطیف و اشاره‌ای دقیق بود و قلب‌های هوشیار مسلمانان احساس کردند که سرانجام دیر و یا زود خدا شراب را تحریم خواهد کرد.

سپس دومین اشاره این بود:

﴿ يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَا﴾ (البقرة / 219)

«در باره‌ی شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: دارای گناه بزرگی هستند و نوعی منفعت نیز در آنها برای مردم هست، اما گناه آنها بزرگتر از نفع آنها است».

در این مرحله عقل و وجدان قانع می‌شوند و نفس از الفت و انسی که گرفته است به تکان و جنبش درمی‌آید و از عادتی که داشته است آماده‌ی خارج شدن می‌شود.

سومین اشاره به شراب این بود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ ﴾ (النساء/43)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی نزدیک نماز نشوید».

مسلمانان را از مستی در حال نماز منع کرد. این کار در واقع نهی از دست به دست کردن شراب در میان مسلمانان بود، زیرا زمان نماز طوری بود که مسلمان عملاً نمی‌توانست شراب بخورد و پیش از فرا رسیدن هنگام نماز به هوش آید.

آخرین گام قاطع و دستور صریح، تحریم در این آیه بود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾ (المائدة/90)

«بدون هیچ تردیدی شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرهای گروبندی (رسم جاهلیت) همه پلید و ناپاک و از عمل شیطان است البته باید از آنها دوری کنید تا رستگار شوید».

کار تحریم زنا نیز بتدریج انجام شد، و از نصیحت آغاز شد تا تهدید به عقوبت و کیفر اجمالی و سبک تا تهدید به عقاب سنگین معین. و همچنین وادار کردن اجباری دختران و کنیزان به فحشاء که نخست فرمود: اگر خود به عفت مایل هستند نباید آنها را بدین کار وادار کرد، و به جای آن عقد موقت را جایز دانست و مباح کرد. پس از این گام نیز گامی فراتر نهاده، زنا و اکراه دختران به فحشا و ازدواج موقت همه را تحریم کرد و همه‌ی درها را به روی این کارها بست، جز ازدواج دائمی که به نام خدا به قصد همیشگی و دائم بودن آن صیغه‌ی عقد را جاری کنند.

تحریم ربا نیز تا سال دهم هجرت، آن هنگام که نمو و رشد جامعه‌ی مسلمانان تکمیل شد و جان اسلامی در کالبد همه دمیده شد، به تأخیر افتاد.

و اما برای لغو کامل برده‌داری نیز از وسایل کُند تدریجی استفاده شد. وسایل به گونه‌ای ترتیب داده شد که در آخر به آزاد کردن بردگان منتهی شود؛ زیرا الغای بردگی به نهی تدریجی و کُند نیاز داشت، و لازم بود پیش از اینکه قانون از خارج، آزادی بردگان را اعلام کند، این فکر از درون جان‌های آنان بجوشد. همچنین وسیله‌ای بود که بتدریج احساس بردگان را نسبت به انسان بودن آنان تحریک کند. با وادار کردن برده‌داران به خوشرفتاری با بردگان خود، احساس شخصیت را در آنها بیدار کرد. با مربوط کردن بردگان به خدا، طعم آزادی را کم‌کم در کام آنان گذاشت که اگر آزاد شدند از مزه‌ی آن تنفر پیدا نکنند، و هنگام روبه‌رو شدن با مشکلات زندگی، به خود به قدرت خدای آفریدگار خود اتکاء داشته باشند[1].

کاشتن بذر عادت‌های خوب و شایسته نیز راهها و مراحل گوناگونی دارد.

برای جانشین کردن ایمان به جای کفر، وسیله‌ای استخدام می‌کند که وجدان را به جنبش درآورد، زنده و ملهم کند، وسیله‌ای که یک باره جان را از تصوراتی به تصورات دیگر و از درکی به درک دیگر منتقل کند. البته نمی‌گذارد با انتقال به این گام، همان جا بماند! بسرعت آن را به عادت تبدیل می‌کند! عادتی که با زمان و مکان و اشخاص درآمیخته است. سپس شخص مسلمان را از محیط کفری که داشته است بیرون می‌آورد تا با مؤمنان دیگر ارتباط پیدا کند، با آنان مهربان شود، و میان او و مؤمنان پیوند دوستی و «خویشی» همانند همخونی ایجاد شود و حتی از آن هم نزدیکتر باشد! پس از آن مؤمنان را عادت می‌دهد که از ایمان سخن بگویند و کارهای آنان بر اساس ایمان باشد.

۱ـ در این باره نک به کتاب «شبهات حول الإسلام» فصل مشروح «الإسلام والرق». (این کتاب به نام «اسلام و نابسامانی‌های روشنفکران، ج ۱» به فارسی برگردانده شده است).

با آنان نماز می‌خواند و نماز را برای آنان عادی می‌کند. همراه با آنان به قرآن گوش فرا می‌دهد تا گوش کردن به قرآن برای آنان عادی شود. با آنان می‌جوشد تا جوشش و دوستی به صورت عادت درآید، و بار بلاهای خود را با هم به دوش کشند تا کم‌کم تحمل مشکلات در راه عقیده و ایمان برای آنان عادت شود! مسلمانان را وادار می‌کند همراه با مؤمنان به جنگ کفار رود تا کم‌کم جنگ با کفار برای آنان عادت شود!

جامعه‌ای تشکیل می‌دهد که فقط افکار و پندارها و فضایل اسلامی در آن حکمفرما باشد و بر آن، در یک زمان، عملاً عادت‌های فردی و اجتماعی به یکدیگر مربوط گردد، تا دوام و استمرار آن عادت‌ها تضمین می‌شود و بدون کُندی و جمود جریان پیدا می‌کند، با برخورد و ضمیمه شدن همه‌ی عادات فردی و اجتماعی، نظام اجتماعی توانایی ایجاد می‌شود که ساختمانی بس محکم و استوار دارد.

همه‌ی عادت‌های نفسی دیگر مانند: راستی، وفا، محبت، مهربانی، بخشش، ایثار و مانند آنها نیز دارای همین آثار اجتماعی است.

اسلام برای ایجاد عادت‌های نیکو، به برانگیختن و تحریک وجدان و ضمیر باطن و ایجاد میل و رغبت در کار پناه می‌برد. پس از آن میل را به کار واقعی مشخصی تبدیل می‌کند که دارای حدود و ویژگی‌های روشن است، ظاهر و باطن را با هم آمیخته هر دو را همشأن و موافق با یکدیگر می‌کند: میل و رفتار، آنگاه میل و رفتار را از صورت فردی بیرون آورده آن را حلقه‌های رابط سلسله‌ی محکم اجتماع می‌کند.

نماز میل و رغبتی است که در باطن انسان برای پیوند یافتن با خدا و خواستن از او و طلب روزی از درگاه او، ایجاد می‌شود. این رغبت باطنی به عملی با مراسم و مشخصات مخصوصی تبدیل می‌شود. این عمل مشخص و معین فردی به یک کار دسته‌جمعی مورد علاقه و محبت همه تحول می‌یابد.

زکات میلی است که در اندرون نفس انسان پیدا می‌شود برای آزاد کردن جان انسانی از بخل و ایجاد مهربانی و همدردی با نیازمندان و همکاری با اجتماع. این میل درونی به کار ظاهر مشخص و معینی با حدود خاص تغییر شکل می‌دهد که هم نسبت و حدود آن در دارایی معین است و هم هنگام پرداخت آن، این کار فردی به نظامی بدل می‌شود که پایه‌ی حکومت اسلامی و جامعه بر آن استوار است.

به‌همین شیوه تمام عادت‌های اسلامی از زنده کردن رغبت و خواست آغاز شده، آنگاه این رغبت باطنی به عملی زنده و مجسم و مشخص تبدیل می‌شود. در این تغییر و دگرگونی اندک کوشش طاقت‌فرسا و غیرقابل تحمیل نیز برای انسان پیش نمی‌آید، و با وجود اینکه این رغبت کم‌کم به صورت عادت درمی‌آید، این عادت، آگاهانه و بر اساس شعور و توجه انجام می‌گیرد نه خود کار و ناآگاهانه و بیروح.

٦- تخلیه‌ی نیرو

از وسایل و ابزار اسلام برای تربیت و درمان انسان، تخلیه‌ی بارهایی است که گاه در جان و جسم انبوه می‌شود. نمی‌گذارد این بارها یک‌جا گرد آید مگر بخواهد برای رها کردن یکباره‌ی آنها گردآوری کند.

جان و بدن از بارهای گوناگونی پر می‌شود. جدا کردن این دو طبیعی و فطری است، و تا هنگامی که فطرت سالم وجود دارد، بدون هیچ هلاکت و رنجی همیشه این بارگیری ادامه می‌یابد، اسلام نیروهای گردآمده را برای کارهای مثبت خلاقه بکار می‌گیرد تا در راه سازندگی و آبادانی و خیر بکار رود.

نیرویی را که موجودیت و سرشت انسانی، از برخوردهای خود با امور دیگر، از خویش جدا می‌کند، و اسلام آنها را گردآوری می‌کند، نیرویی است بی‌طرف که هم

شایستگی بکارگیری در کارهای خیر و هم در کارهای شر، هم سازندگی و هم خرابکاری دارد. ممکن هم هست بدون هدف و جهت معینی نابود شود و از بین برود.

اسلام برای استفاده‌ی خیر، آن نیروها را به جهت درستی متوجه می‌کند.

موضوع مهم و خطرناک این است که این بارها بیش از حد معینی در یک جا انبار شود، زیرا اگر مدت زیادی بدون هدف عملی در یک جا بماند، به وجود انسان ضرر می‌زنند. بسیاری از انواع بیماری‌های روانی که مورد بحث روانشناسان و روانپزشکان است، به‌دلیل نیروهایی است که بدون استفاده در یک جا انبار شده در راه طبیعی خود بکار برده نمی‌شوند و راه درست خود را نمی‌یابند.

به این دلیل، اسلام این نیروها را در یک جا انبار نمی‌کند، و در نتیجه جان را از بسیاری از انواع انحراف‌هایی که در روانشناسی شناخته شده‌اند، سالم نگاه می‌دارد. با اینکار آن عقده‌های کشنده و اضطراب و ناراحتی‌هایی که موجب از بین بردن نیروی انسان است، در نفس پدید نمی‌آید، و اگر به سببی انحرافی در نفس به وجود آید آن انحراف را از راه خود آن درمان می‌کند. هیچ معالجه‌ای برای نفس بهتر از بکار بردن این نیروها برای کارهای مثبت نیست، زیرا موجودیت انسان و احساس انسان را نسبت به ذات و شخصیت او تحقق می‌بخشد. همچنین آن بارهایی را نیز که انبار شدن آنها به بیماری و آشفتگی می‌انجامد، تخلیه و در راه درست خود رها می‌کند.

از جمله مثال‌های تخلیه‌ی نیرویی که اسلام بدان متوسل می‌شود، نیروی طبیعی و فطری «ناخوشایندی» است. خوش نیامدن از شیطان و پیروان شیطان و شری که شیطان و پیروان او به روی زمین به‌وجود می‌آورند. بدین ترتیب این نیروی ناخوشایندی، به یک نیروی کشنده تبدیل نمی‌شود که فعالیت انسان را در هم ریزد و موجودیت او را فاسد کند. در همان هنگام که فرد برای رویارویی با شر به روی زمین فعالیت می‌کند، موجودیت کارآی مثبت او نیز محقق می‌شود، و برای مبارزه‌ی با شر و بدی شخصیت

او نمو می‌کند و در این کار اهل می‌شود. افزون بر همه‌ی اینها، هدف عالی انسانی نیز که پاک شدن جامعه از آلودگی‌های شر و فساد است، به نتیجه می‌رسد و در نتیجه، هدف آفرینش انسان و ارجمند کردن و برتری یافتن و جانشین شدن او در زمین اعمال شده است.

همچنین نیروی محبت را نیز برای محبت نسبت به خدا و جهان هستی و مردم و زندگان و خیر و به طور عموم، مورد استفاده قرار می‌دهد. نیروی محبت نیز هدف‌های گفته شده را عملی می‌کند. نیروی محبت (آن صفت خاص انسانی) اگر از بکارگیری گاه‌گاهی آن پیشگیری کنند و یا در راه صحیح خود مورد استفاده قرار نگیرد، حق دارد فاسد و به نیرویی کشنده که موجودیت انسان را نابود می‌کند تبدیل شود! اگر این نیروی محبت راهی پیدا نکرد که از درون شخص خارج شود، به خود دوستی، عشق به خویشتن و خودپرستی تبدیل می‌شود! و یا به محبوب و معشوق‌های کم‌ارزش و ناچیزی مانند خوردنی و آشامیدنی و جنس و لذت‌های حیوانی متمایل می‌شود، زیرا از نفس خارج شده، اما در راه صحیح بکار گرفته نشده است. و یا از این حدود که بسیار بالاتر رود، به طور اشتباه برخی از مردم و افکار و اشیا را دوست خواهد داشت.

در حالی که اسلام، آن را تخلیه کرده در راه درست خود بکار می‌برد تا در درون نفس و در زندگی خارجی، ثمر رسیده‌ی خود را بدهد، در راه خیر مصرف شود، به انسان نیز موجودیتی فعال و مثبت بخشیده هدف خدا را از آفریدن انسان محقق می‌کند.

با همین سبک و روش، اسلام نیروی بدنی و حیاتی انسان را در راه تلاش کشاورزی، تولید و سازندگی تخلیه می‌کند. تخلیه‌ای که موجب ساختن و ایجاد و آفرینش می‌شود. هر باطلی را منهدم می‌کند و هر مانعی بر سر راه خود ببیند در هم می‌کوبد و بر جای آن ویرانه، ساختمان با شکوه حق و عدالت را برپا می‌کند، و بدینوسیله بنای نفس را از هر انحرافی حفظ و از تشویق آن پیشگیری می‌کند.

۷- پر کردن خلاء

همانگونه که اسلام انبار شدن نیروهای جسم و جان را درست نمی‌داند و تخلیه می‌کند و نمی‌گذارد جز برای ضرورت جمع شود، خالی ماندن آن را نیز نمی‌پسندد!

خالی ماندن نفس از نیروها، همان اندازه برای انسان ضرر، برای پر کردن ظرف خالی نفس، شخص به عادت‌ها و امور مضر معتاد می‌شود.

اسلام سخت اصرار دارد که انسان از هنگام بیداری تا خواب آنچنان به کار سرگرم باشد که هیچ فرصتی برای شکایت از بیکاری برای او باقی نماند، و یا برای پاک کردن اوقات فراغت خود احتیاج به از بین بردن نیروهای خود از راه انحرافی نداشته باشد که از روش اصیل بیرون رود.

این کار بدین معنی نیست که بخواهد مخلوق بشری نابود شود. هرگز هدف اسلام این نیست. اسلامی که انسان را به لذت بردن از طیبات و پاکیزه‌های زمین دعوت می‌کند و یادآور می‌شود که بهره‌ی خود را از زندگی دنیا فراموش نکند، چگونه هلاک خود انسان را می‌خواهد.

سرگرمی، تحمیل بیش از حد بر نیرو و نابود کردن آن، و فقط کار کردن نیست. بجز کار، عبادت کردن با عشق و علاقه، یادآوری قلبی خدا، خواب نیمروز در گرما، شب‌نشینی با خانواده‌ها و دوستان و گفتن داستان‌های پاک و ناآلوده، دید و بازدیدها، مراح‌ها و خوشمزگی‌های معقول و ملایم، و انواع و اقسام تفریحات شادی‌بخش نیز جزء سرگرمی است.

موضوع مهم این است که در زندگی انسان فراغتی دیده نشود که به وسیله‌ی چیزی پر نشده باشد. هنگامی که اسلام عادت‌ها و رسوم و عیدها و مراسم خاص و شعائر و روش‌های زندگی جاهلیت را ملغی می‌کند، مسلمانان را به‌حال خود نمی‌گذارد که در

پر کردن این جاهای خالی سرگردان بمانند و یا نفهمیده با چیزهای زیان‌آوری پر کنند. بلکه فوری عادت‌ها و اعیاد و مراسم بزرگ و جشن‌ها و شیوه‌ی زندگی‌های دیگری به‌جای آنها می‌گذارد تا این خلاء را پرکند. در دوره‌ی جاهلیت اعراب برای کارهای زشتی مانند شرب خمر، قماربازی، پرستش بتها، گوش کردن شعرهای گمراه‌کننده‌ای که هیچیک از هدف‌های انسانی را در نظر نداشت، گرد هم می‌آمدند. اسلام به جای این چیزها مسلمانان را برای پرستش خدای واحد، ادای نماز جماعت، قرآن خواندن با همدیگر و شنیدن رهنمودها و ارشادهای رسول خدا و دید و بازدیدهایی مانند اینها، گرد آورد و فراخواند. آنان در اعیاد و جشن‌های خود راه و روش‌های مفسدی پیشه می‌کردند. اسلام آن عیدها را از میان برداشت و به‌جای آنها جشن‌های ارجمند و پاکی گذاشت که پر از معانی پاکیزه و اهداف بلندمرتبه است.

از آنجا که در ابتدای کار پیوند خویشاوندی نو مسلمانان را با بستگان خود، یعنی مشرکانی که پس از آن هرگز اسلام نیاوردند، قطع کرد، این جای خالی خویشاوندان را با ایجاد دوستی میان مؤمنان پر کرد و مؤمنان را به‌جایخویشان گذشته گذاشت. جای خالی آنها را در حقیقت پر کرد، به‌گونه‌ای که این دوستی را در میان خود مانند همخونی احساس کردند، آن برادری را که رسول خدا میان مهاجران و انصار قرار داد به‌جایی رسید که انصار همه چیز خود را با هجرت کنندگان به مدینه برادروار قسمت کردند:

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ (الحشر/9)

«در دلهای خود هیچ نیازی به داده‌های خویش نمی‌یابند (که بخل ورزند) و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز هم (مهاجران را) بر خویش ترجیح می‌دهند».

و از این بالاتر این برادری تا بدانجا کشید که در میراث نیز شریک شدند.

بدینوسیله در جان‌های مؤمنان جای خالی باقی نماند.

این کار از گواراترین وسایل تربیت جان است، بویژه هنگامی که برای استوار ساختن جان پاره‌ای از خواسته‌های آن را از او باز گرفته باشند، وسیله‌ی درست پر کردن جای خالی این خواسته و میل، ایجاد چیز جدیدی است که این گرایش و یا دیگر امیال و گرایش‌های خالی شده را به خود مشغول دارد تا پیوندهای جان از درون، یکدیگر را استوار کنند و سلسله‌های محکمی از درون جان را نگه دارند.

۸- تربیت با پیشامدها

زندگی دنیا رنج و زحمت و درد است و رویارویی پیوسته با پیشامدها. تا هنگامی که مردم زنده‌اند، به سبب رفتار ویژه‌ی آنان در امور و یا به دلیلی بیرون از حساب و اراده، در معرض همیشگی رویدادها هستند. مربی ماهری که در کار خویش استاد است، نمی‌گذارد که این پیشامدها به‌طور خام و بیهوده بگذرند و پند و ارشادی از آنها نیاموزد، بلکه آن رویدادها را برای تربیت و جلا دادن و پاک کردن جانها بکار می‌گیرد و چنان اثری به وسیله‌ی آنها در نفس انسان می‌گذارد که به زودی از بین نرود بلکه برای همیشه در نفس نقش بندد.

برتری پیشامدها، به‌عنوان وسیله‌ای تربیتی، بر دیگر وسایل این است که حالت ویژه‌ای در جان می‌گذارند، گویی آن را می‌گدازند و ذوب می‌کنند. رویداد، جان را به تمام و کمال از جای خودتکان می‌دهد و حرارتی از کنشها و واکنشها در درون آن می‌فرستد که گاهی به اندازه‌ی گداختن و یا رسیدن به نزدیکی گداز، کفایت می‌کند. این حالت نه همه روز در جهان روی می‌دهد و نه نفس در حال آسایش و امن و آرامش و یا راحت‌طلبی و ماندن در یک حال رخوت، برایش آسان است بدان حالت برسد.

درست است که پاره‌ای از حالت‌های وجد، و بازتاب‌های روانی که در حال عبادت برای انسان پیش می‌آید، بر اثر گرمایی است که این گداز در جان پیش آورده است، اما این از حالت‌های نادری است که تنها تعداد اندکی می‌توانند بدان دست یابند. این پیشامد است که با قدرتی که از خارج بر نفس تحمیل می‌کند، گداختن را بدون اراده و آگاهی و میل ذاتی، برای رسیدن بدین درجه از احساس عالی، ایجاد می‌کند. از این رو مؤثرترین وسیله برای مردمی که خود به درجه‌ی گداختن نمی‌رسند، همین است!

مثلی است می‌گویند: تا آهن گرم است بکوب! زیرا در هنگام گرمی آهن، پتک کوبیدن بر آن آسان است و می‌توان آن را به هر شکلی درآورد. اما اگر سرد شد با بیشترین تلاش و کوشش نیز هرگز نمی‌توان شکلی از آن ساخت.

به این دلیل بکار گرفتن پیشامد و «آهن گرم» یکی از مطالب مهم تربیت است، زیرا در حالت ذوب و گداختگی نفس است که مربی می‌تواند هر رنگی از ارشاد و پاکسازی را به‌گونه‌ای در آن جایگزین کند که هرگز اثر آن از بین نرود و یا دست کم به زودی زایل نشود.

قرآن، کتابی که ملت مسلمان را از آغاز تربیت می‌کند، برای به خدمت در آوردن پیشامدها برای تربیت نفوس اهتمام و چنان استفاده‌ای از آن کرد که اثری عجیب و عمیق در جانها گذاشت. از نتایج آن ملت شگفت‌انگیزی بود که در سراسر تاریخ مانند آن نیامده است. ملتی که آفریدگار برای آنان گواهی داد و فرمود: «شما بهترین امتی هستید که از میان مردم عالم خارج شده‌اید تا دیگران را به کارهای پسندیده وادار کنید و از کارهای زشت باز دارید و این کارها را در حالی بکنید که به خدا ایمان داشته باشید».

در نگاه نخست، تفاوت عمده‌ای میان تربیت مردم به وسیله‌ی رویدادها در مکه و تربیت مردم با همین وسیله در مدینه، به چشم می‌خورد. در روزگاران مکه همه‌ی

ارشادها در پیرامون این موضوع‌ها می‌گردید: مقاومت در برابر رنج و اذیت مخالفان، تحمل سختی‌ها، چیره کردن نفس بر این سختی‌ها.

اما راهنمایی‌ها و رویکردهای روزگاران مدینه پیرامون موضوع دیگری بود: رویارویی با دشمنان، جبهه گرفتن با قدرت در برابر تجاوزکاران، دور کردن ذلت از خود و نرفتن زیر بار تجاوز و ستم.

جهت سیر این دو شیوه‌ی تربیت که از یکدیگر جدا است. اما می‌بینیم که هر دو به جانب یک هدف می‌روند! هر دو برای رو آوردن و توجه کردن به خدا، از روی صفا و خلوص و ایجاد توازن و تعادلی که این توجه به خدا در نفس به وجود می‌آورد. انسان بر اثر فشارهای خارجی گاهی به راست و گاهی به چپ متمایل می‌شود. توجه خالص به خدا، این هماهنگی بهینه و تعادل را در جان آدمی ایجاد می‌کند!

مفاخره و خودپسندی بیش از اندازه و تکبر و خود بزرگ‌بینی شدیدی ذاتاً میان عربها وجود داشت. حال در برابر حق اعمال شود و یا باطل، برای آنان یکسان بود. برای اندیشه‌ی والا و یا یکی از ارزش‌های عالی انسانی نبود. ذاتاً دارای چنین صفاتی بودند. هیچ‌یک از آنان تاب تحمل سختی‌ها را، اگرچه در راه رسیدن به حق نیز بود، نداشتند. با کوچکترین آزار و اذیتی شمشیر از نیام بیرون آورده به جنگ می‌شتافتند. کاری نداشت حق به جانب کیست، به نفع او است و یا به ضرر او، بدین جهت پیوسته در همه‌ی گوشه و کناره‌های جزیره‌العرب آشوب و فتنه برپا بود و ظلم و ستم‌های پیوسته‌ای ادامه داشت. قبایل عرب نه صلح می‌شناختند و نه حقی در میان آنان حکمفرما بود، در همان زمان هیچ هدف بزرگی که شالوده‌ی بنای انسانیت بلندپایه است عرب را به خود جلب نمی‌کرد که سزاوار بکارگیری واژه‌ی «انسان» در باره‌ی آنان باشد حتی «فضایلی» مانند: کرم و مهمان‌نوازی، و گاه وفای به عهد و زیر بار ظلم نرفتن، نیز که در میان آنان رواج داشت، برای این بود که «سواران در هنگام سواری» بدین کارهای

خود افتخار کنند و رجز بخوانند و به رخ دیگران بکشند، و در برابر سرزنش‌های دشمن از خود دفع ننگ کنند، و در واقع ایمانی بدین ارزش‌های رایج در میان خود نداشتند! بزرگترین دلیل این ادعا اینکه: در همان هنگام که برای مهمانان خود شترانی می‌کشتند تا مردم کرم و بخشش آنان را برای یکدیگر تعریف کنند، حاضر نبودند ناتوانان و حرمان‌زدگان و بیچارگانی را که هیچکس در فکر آنان نبود و ناله‌ی آنان به گوش کسی نمی‌رسید، اندک طعامی دهند! از این رو قرآن سخت اصرار و تأکید دارد که مردم را به ارزش‌های حقیقی انسانی دعوت و به گونه‌ای ضمیر و وجدان را تحریک کند تا این توفیق‌های انسانی نصیب آنان شده به جانب خیر رانده شوند، و در این اقدام‌های انسانی و خیرخواهانه کاری نداشته باشند که مردم از این اقدام‌ها آگاهی بیابند و یا نیابند!

بجز «حلف‌الفضول»[۱] ـ که یکی از بیداری‌های نادر و تصادفی ضمیر و وجدان بشری بود ـ هیچ «پیمان» و قراردادی که به مفهوم انسانی باشد میان عرب نبود. عهدنامه‌های آنان فقط سوگندی بود که در دشمنی و یا جلوگیری از دشمنی به یکسان میان آنان بسته می‌شد، حال این دشمنی‌ها بر مبنای حق باشد و یا باطل برای آنان تفاوتی نداشت، هیچ

۱ـ حلف‌الفضول عبارت از سپاه کوچکی بود که سربازان آن را عده‌ای از جوانمردان تشکیل می‌دادند تا نگذارند حق مظلومی از بین برود. این سپاه در جاهلیت تشکیل شده بود و حضرت محمد ﷺ نیز از اعضای وفادار آن بود از آنجا که هیچ قانون و مقررات و مسؤولیتی برای حقوق افراد در میان اعراب جاهلی دیده نمی‌شد. عده‌ای که ملهم به ندای وجدان شده بودند، این سپاه را تشکیل دادند تا از تجاوزهای قبایل بر فردی و یا قبیله‌ای پیشگیری کنند. محمد ﷺ با تشکیل سپاه داوطلب حلف‌الفضول نشان داد که باید حق یک مظلوم را از ستمگر گرفت و به او داد و حتی اگر قبیله‌ی نیرومندی نداشته باشد. این داوطلبان جوانمرد کارهای قابل تقدیسی انجام دادند. پس از پدید آمدن اسلام، محمدﷺ تمام عادت‌ها و آیین‌های دوره‌ی جاهلیت را فوری و یا بتدریج از بین برد جز این سپاه جوانمردان را. (برگرداننده)

معیاری هم جز هوا و هوس‌ها در میان نبود که بدان وفادار بمانند. از مثال‌های شگفت اینکه بر اساس عهدنامه‌ای ، در چند ماه جنگ حرام و ممنوع بود، اما بر اساس میل و خواست خودشان این ماهها را تغییر می‌دادند.اگر هنگام جنگ با دشمنی در ماه حرام بود می‌گفتند ماه حرام چند ماه دیگر باشد. و یا اگر در حال جنگ بودند و ماه حرام پیش می‌آمد و نمی‌خواستند میدان جنگ را ترک کنند، ماه حرام را پس از آن جنگ و یا به سال دیگر تغییر می‌دادند و به ماه‌های حرام قراردادی خود نیز احترام نمی‌گذاشتند! سال بعد نیز شهوت دیگری برای جنگ بدانان دست می‌داد و بار دیگر ماه حرام را فراموش می‌کردند:

﴿ إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامٗا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامٗا ﴾ (التوبة / 37)

«نسیء (پس و پیش کردن ماههای حرام) از نشانه‌های زیادی کفر است، کافران به وسیله‌ی آن گمراه می‌شوند که سالی ماههای حرام را حلال می‌شمرند و سالی آنها را حرام».

از این نظر تربیت قرآن به وسیله‌ی پیشامدها در روزگاران مکه، «جدا کردن» آنان از ذات خود بود. جدا کردن اعراب از تمام چیزهایی که فقط هوا و هوس آنها را بزرگ داشته بود، و گسستن از ارزش‌های دروغین زمینی برای ارجمند عزیز داشتن فقط «حق». حقی جدا از خود آنان، حقی که با ذات آنها آمیخته است، اما کاملاً از خود آنها تمیز داده می‌شود، به‌طوری که ذاتشان از حق پیروی می‌کند، نه از هواها و ادراک شخصی. آنان را از خود برای خدا جدا می‌کردند. تجردی خالص و پاک برای خدا. تا بدینوسیله خود را جز از خدا از هر چه احساسات و ادراک آنان را تحریک می‌کند وارهانند، هر پیوندی که آنان را با چیزهای فرومایه مربوط می‌کند بگسلانند و هر

محرکی که ارزش‌های دروغین و اشیاء را در نظر آنان بزرگ جلوه می‌دهد، از ریشه برکنند.

از این رو تحمل رنج در راه خدا از دوران مکه برای مسلمانان آزمون بزرگتری بود؛ زیرا این متحمل رنج شدن در راه دعوتی بود که کم‌کم می‌خواست نضج بگیرد و منشأ آثاری جاویدان شود، همه‌ی مخالفان را مقهور کند و تمام آداب و عادت‌های ناپاک مخالف باورهای او را طرد کند. در آن دوران، دستور و تحمل صبر در برابر اذیت و آزارها داده می‌شد، نه دفاع در برابر دشمنان و یا خونبها خواستن از تجاوزکاران، در واقع مسلمانان اولیه توانایی داشتند که جنگ‌های ابتدایی چند نفری و یا شخصی برپا کنند، و هر کس با ریختن خون خود کار را به پایان رساند، اگرچه به بهای کشته شدن همه‌ی مؤمنان و فنای آنان، تمام شود. مانند دوره‌ی جاهلیت که برای گرفتن خونبهای کسی در قید این نبودند که کسی باقی بماند و یا نماند، هم خود و هم دیگران را از بین می‌بردند! اما با این کار نه دعوت جدید پیروز می‌شد و نه دین تازه! جنگیدن بر سر هیچ و خونبهای یک تن را از همه گرفتن، از کارهای مستمر اعراب جاهلی بود! همه‌ی اینها برای بزرگداشت ارزشهای شخصی و دروغین زمینیِ بریده از خدا و حق و «انسانیت» بود. این کارهای اعراب جاهلی برای پرت شدن در دره‌ی سقوط و بدنامی بود، نه برای آن که آنان را به اوج قله‌ی انسانیت برساند. اگر مسلمانان در آن دوران اقدام به جنگ و خونخواهی می‌کردند، راه این گروه نادان را ادامه داده بودند.

همان تربیتی که آنان را از خونخواهی بازداشت و به بردباری و تحمل آزارهای دشمنان تشویق کرد، و اجازه نداد در برابر دشمن بایستند و دفاع کنند، همان تربیتی که ظاهراً آنان را به چیزی مانند رضایت دادن به خواری و ظلم فرا می‌خواند، با این تدابیر جانهایی تربیت کرد که از پرتو آموزش‌های خدای واحد خود را ارجمند داشتند، و ارزش‌هایی را والا دانستند که از جانب خدا تعیین شده بود. ارزش‌هایی که عزیزترین و

گرامی‌ترین جان‌هایی را که پرورش داد که تاکنون بشر شناخته است. جانهایی سرشار از ایمان که بر خودخواهی‌ها و شهوات و هواها و هرگونه ارزش مادی و زمینی که در راه خدا سیر نمی‌کرد، چیره شد.

تربیت در آن مدت چنین بود:

﴿ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ۝١٠ وَذَرۡنِي وَٱلۡمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعۡمَةِ وَمَهِّلۡهُمۡ قَلِيلًا ﴾ (المزمل/10)

«در برابر گفته‌های بیهوده‌گویان صبر پیشه کن و به زیباترین شکلی از آنان دوری گزین».

در همین سوره می‌گوید:

﴿ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ۝٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ۝٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ۝٤ إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلٗا ثَقِيلًا ﴾

(المزمل/5-2)

«هان در شب برخیز مگر کمی از آن، آن مدت نصف شب و یا کمی کمتر از نصف و یا کمی بیشتر. قرآن را با ترتیل بخوان. ما به وحی خود گفتار سنگینی به زودی به تو القا می‌کنیم».

تربیت آن روزگاران برای صبر در برابر آزارها، و شب‌زنده‌داری برای از خود گسستن و به خدا پیوستن، و عبادت فقط خدا در بخشی از شب و پس از بیداری:

﴿ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡـٔٗا وَأَقۡوَمُ قِيلًا ﴾ (المزمل/6)

«البته نماز شب و شب زنده‌داری بهترین شاهد اخلاص قلب و دعوی صدق ایمان است».

از آن به بعد تا یک سال رسول خدا ﷺ، با مؤمنان شب از خواب بیدار شده و به عبادت و شب‌زنده‌داری می‌پرداختند و از خود گسستن کامل برای پیوستن به خدا می‌آموختند، به گونه‌ای که پاها ورم کرد و به سختی دچار شدند. خداوند آیات زیر را نازل کرد:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُۚ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗاۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٗا وَأَعۡظَمَ أَجۡرٗاۚ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمُۢ ﴾ (المزمل/20)

«خدا به حال تو آگاه است که با جمعی از همراهان خود، نزدیک دو سوم، نصف و یا یک سوم شب را برخاسته به عبادت می‌پردازید. خدا است که اندازه‌ای شب و روز را تعیین می‌کند. شما هرگز تمام ساعت‌های شب و روز را ضبط نخواهید کرد. پس خدا توبه‌ی شما را پذیرفت. حال هر چه می‌توانید از آیات قرآن را بخوانید، خدا می‌داند که عده‌ای از شما بیمار می‌شود و دیگران برای کسب روزی و طلب فضل خدا مسافرت می‌کنند، و گروهی در راه خدا می‌جنگید. در هرحال آنچه می‌توانید از آیات قرآن بخوانید. نماز به‌پای دارید، زکات مال خود را بدهید و به‌خدا نیکو قرض دهید که در خیر و نیکوکاری را

که برای خودتان از پیش فرستید بهتر از آن را نزد خدا می‌یابید و اجر و پاداش بزرگتری دریافت می‌کنید، از خدا آمرزش بخواهید که خدا بسیار آمرزگار و مهربان است».

هنگامی که مربی مهربان دریافت که جان‌های مؤمن و بردبار، از خود گسسته و بدو پیوسته‌اند، به هدایت او راه یافته، به فرمانبرداری او پرورش یافته، وجودی موافق با خواست خدا مهیا شده است، و اطمینان پیدا کرده‌اند که وجود والای بلندپایه فقط از آن اوست که سرشت و شخصیت والای انسان تحقق می‌بخشد، در این هنگام به مؤمنان دستور هجرت داد، دستور داد در مدینه دولتی بنا نهند که بر پایه‌ی تقوا تأسیس شده از قوانین الهی یاری گرفته باشد و با تمام قوایی که تا آن هنگام فراهم آورده‌اند، از موجودیت خود دفاع کنند.

اساس کار، برخلاف آنچه ظاهراً به چشم می‌خورد، ناتوانی مسلمانان در مکه و قدرت آنان در مدینه نبود، با وجود ضعف در مکه، توانستند اعراب جاهل دوره‌های جاهلی و نگرش آنان را تغییر دهند. مربی، در مدینه ممکن بود به دلیل توانایی آنان را به خود واگذارد و بدون هیچ ارشادی از سوی خود، به دلیل وجود همین توان هر چه خواستند بکنند.

اما آنچه رخ داد جز این بود! همانگونه که تربیت به وسیله‌ی پیشامدها در مکه سخت اعمال می‌شد و تأثیر برنده‌ای داشت، در مدینه نیز به همین ترتیب به قوت خود باقی بود، و همان هدف پیش را دنبال می‌کرد که عبارت بود از: پاک و خالص کردن جانها از وابستگی‌ها و آلودگی‌های آنها، و گسستن آنها از خود برای پیوستن به خدا:

﴿ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْـًٔا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴾

(التوبه/25)

«و روز جنگ حُنین که فراوانی لشکر شما را به شگفتی انداخت، و حال آنکه فراوانی سپاه شما را بی‌نیاز نکرد، و زمین با این گستردگی به طوری بر شما تنگ شد که رو به فرار نهاده از جنگ پشت کردید».

درس گرانبها بود، مسلمانان از فراوانی خود احساس عزت کردند، و قدرت آنان را به عجب و خودپسندی واداشته گفتند: ما به هیچ‌وجه امروز از این عده‌ی اندک شکست نمی‌خوریم! این درس، مثل دوران مکه، برای آن بود که آنان را از خود منصرف کرده به خدا متوجه کند، تا فقط از وجود او احساس عزت و بزرگی کنند و فقط از قدرت او یاری بخواهند، هیچ قدرت زمینی را عامل اصلی پیروزی نشناسند، چه آن قدرت به نفع آنان باشد چه علیه آنان، هیچ نپندارند که این نیروهای غیرخدایی مطلقاً می‌توانند کارها را انجام دهند. قدرت‌های زمینی مادی در دوران مکه همه علیه آنان بود، مؤمنان را چنان تربیت کرد که بدانند هیچیک از این نیروها نمی‌توانند کاری کنند، و این نیروها نیستند که سرنوشت دعوت جدید را تعیین می‌کند؛ آن چیزی که تعیین‌کننده‌ی سرانجام اسلام است، فقط قدرت خدا است؛ از این رو مسلمانان را دعوت کرد در همه‌ی امور فقط به خدا پناه برند و به وسیله‌ی خدا و قدرت خدا احساس عزت و استقلال کنند. در مدینه برعکس روزگاران مکه، نیروهای مادی همه به نفع آنان بود، بدانان یاد داد که در این هنگام نیز این چیزها نباید موردعنایت آنان باشد، و قدرت ظاهری مسلمانان نیست که سرنوشت دین را معین می‌کند، خدا است که سرانجام کار را تعیین می‌فرماید، در این جا نیز مانند مکه آنان را دعوت کرد به خدا پناه ببرند، به وسیله‌ی خدا و قدرت خدا احساس عزت و استقلال کنند:

﴿ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۝٢٦ ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾(التوبة/ 26و27)

«پس خداوند «سکینه» خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران! سپس خداوند- بعد از آن- توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است».

همچنین به دلیل گسستن از خود و پیوستن به‌خدا نیز آنان را به وسیله‌ی پیشامدها تربیت کرد و به کسانی که هدف اصیل خود را فراموش کرده و در جنگ اُحُد میان جنگ و پایگاه خود را رها کردند، چنین گوشزد و تربیت می‌کند:

﴿ وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥٓ إِذۡ تَحُسُّونَهُم بِإِذۡنِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۚ ثُمَّ صَرَفَكُمۡ عَنۡهُمۡ لِيَبۡتَلِيَكُمۡۖ وَلَقَدۡ عَفَا عَنكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾

(آل عمران/152)

«و به راستی وعده‌ی خدا را آنگاه دریافتید که شما را بر دشمنان چیره کرد تا هنگامی که (در جنگ اُحُد) سستی کرده اختلاف برانگیختید و هنگامی که چیزهای مورد علاقه‌ی خود را دیدید از فرمان پیغمبر سرپیچی کردید. از میان شما کسانی هستند که دنیا را می‌خواهند و عده‌ای نیز آخرت را می‌خواهند.

آنگاه شما را از پیشرفت و غنایم بازداشت تا شما را بیازماید. و در واقع از تقصیرهای شما درگذشت که خدا نسبت به مؤمنان صاحب فضل است».

در سوره‌ی انفال نیز ضمن یادآوری واقعه‌ی بدر، چنین درسی می‌دهد و تربیت می‌کند:

﴿ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ۝٧ لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ۝٨ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ ۝٩ وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (انفال/10-7)

«و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آنها] نصیب شما خواهد بود و شما دوست می‌داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند (از این رو شما را بر خلاف میلتان با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد). تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند. (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر،) از پروردگارتان کمک می‌خواستید و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود

می‌آیند، یاری می‌کنم. ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد و گر نه، پیروزی جز از طرف خدا نیست خداوند توانا و حکیم است».

در سوره‌ی توبه نیز ضمن آیات 81 تا 121 با بیان این سخنان، کسانی را که از جنگیدن در واقعه‌ی تبوک مخالفت کردند و شرکت نکردند، تنبیه و تربیت کرده است و این بهترین روش تربیت به وسیله‌ی پیشامدها است:

﴿فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ٨١ فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلٗا وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرٗا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٢ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ٨٣ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤ وَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَأَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ٨٥ وَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٌ أَنۡ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسۡتَـٔۡذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوۡلِ مِنۡهُمۡ وَقَالُواْ ذَرۡنَا نَكُن مَّعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٨٦ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ

فَهُمۡ لَا يَفۡقَهُونَ ﴿٨٧﴾ لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ
جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ
فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٨٩﴾ وَجَآءَ ٱلۡمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ
لِيُؤۡذَنَ لَهُمۡ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ
مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٩٠﴾ لَّيۡسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرۡضَىٰ وَلَا عَلَى
ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ
مَا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٩١﴾ وَلَا عَلَى
ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ
تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾ ۞
إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن
يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٩٣﴾
يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ
لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ
ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ
﴿٩٤﴾ سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ

فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ
يَكۡسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ
فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٩٦﴾ ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ
كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦۗ
وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٩٧﴾ وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغۡرَمٗا
وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿٩٨﴾
وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ
قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرۡبَةٞ لَّهُمۡۚ سَيُدۡخِلُهُمُ ٱللَّهُ
فِي رَحۡمَتِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٩٩﴾ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ
ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ
وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ
ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ
وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِۖ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ
سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ﴿١٠١﴾ وَءَاخَرُونَ
ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن
يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ

تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ
وَيَأۡخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ
فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ
ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ وَءَاخَرُونَ
مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمۡ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيۡهِمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ
﴿١٠٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ
ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ
إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمۡ فِيهِ
أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ
فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنۡ
أَسَّسَ بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقۡوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٍ خَيۡرٌ أَم مَّنۡ أَسَّسَ
بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٖ فَٱنۡهَارَ بِهِۦ فِي نَارِ جَهَنَّمَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي
ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنۡيَٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوۡاْ رِيبَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡ
إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ
ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي

سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ
وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ
بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿١١١﴾ ٱلتَّٰٓئِبُونَ
ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ
ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ
وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١١٢﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ
وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ
مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ وَمَا كَانَ
ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ
أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ﴿١١٤﴾ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ
لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ
بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ
وَيُمِيتُۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴿١١٦﴾ لَّقَد
تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي
سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ
عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ

حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ وَمَنۡ حَوۡلَهُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرۡغَبُواْ بِأَنفُسِهِمۡ عَن نَّفۡسِهِۦۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةٗ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةٗ وَلَا يَقۡطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمۡ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ (التوبه/121-81)

«تخلّف‌جویان (از جنگ تبوک،) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: در این گرما، (بسوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: آتش دوزخ از این هم گرمتر است!» اگر می‌دانستند! (81) از این رو آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند! (چرا که آتش جهنم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می‌دادند! (82) هرگاه خداوند تو را بسوی گروهی از آنان بازگرداند، و از تو اجازه خروج (بسوی میدان جهاد) بخواهند،

بگو: هیچ گاه با من خارج نخواهید شد! و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهید جنگید! شما نخستین بار به کناره‌گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلّفان بمانید! (83) هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش،) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند! (84) مبادا اموال و فرزندانشان، مایه شگفتی تو گردد! (این برای آنها نعمت نیست بلکه) خدا می‌خواهد آنها را به این وسیله در دنیا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی که کافرند! (85) و هنگامی که سوره‌ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!، افرادی از آنها [گروه منافقان] که توانایی دارند، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار ما با قاعدین [آنها که از جهاد معافند] باشیم! (86)

(آری،) آنها راضی شدند که با متخلّفان باشند و بر دلهایشان مهر نهاده شده از این رو (چیزی) نمی‌فهمند! (87) ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند و همه نیکیها برای آنهاست و آنها همان رستگارانند! (88) خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند بود و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ! (89) و عذرآورندگان از اعراب، (نزد تو) آمدند که به آنها اجازه (عدم شرکت در جهاد) داده شود و آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند بزودی به کسانی از آنها که مخالفت کردند (و معذور نبودند)، عذاب دردناکی خواهد رسید! (90) بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان جنگ شرکت نجویند،) هرگاه برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند (و از آنچه در توان دارند، مضایقه ننمایند). بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است! (91) و (نیز) ایرادی نیست

بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم! (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند) (92) راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند (و امکانات کافی برای جهاد دارند) آنها راضی شدند که با متخلّفان [زنان و کودکان و بیماران] بمانند و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده به همین جهت چیزی نمی‌دانند! (93) هنگامی که بسوی آنها (که از جهاد تخلّف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می‌کنند بگو: عذرخواهی نکنید، هرگز [سخن] شما را باور نمی‌داریم، چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد!)» (94) هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید از آنها اعراض کنید (و روی بگردانید) چرا که پلیدند! و جایگاهشان دوزخ است، بکیفر اعمالی که انجام می‌دادند. (95) برای شما قسم یاد می‌کنند تا از آنها راضی شوید اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند (هرگز) از جمعیّت فاسقان راضی نخواهد شد! (96) بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است و به ناآگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند و خداوند دانا و حکیم است! (97) گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند و انتظار حوادث دردناکی برای شما می‌کشند حوادث دردناک برای خود آنهاست و خداوند شنوا و داناست! (98) گروهی (دیگر) از عربهای بادیه‌نشین، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند، مایه تقرّب به خدا، و دعای پیامبر می‌دانند آگاه باشید اینها مایه تقرّب آنهاست! خداوند بزودی آنان را در

رحمت خود وارد خواهد ساخت به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است! (99) پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ! (100) و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند. (101) و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است! (102) از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست! (103) آیا نمی‌دانستند که فقط خداوند توبه را از بندگانش می‌پذیرد، و صدقات را می‌گیرد، و خداوند توبه‌پذیر و مهربان است؟! (104) بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و بزودی، بسوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد! (105) و گروهی دیگر، به فرمان خدا واگذار شده‌اند (و کارشان با خداست) یا آنها را مجازات می‌کند، و یا توبه آنان را می‌پذیرد (هر طور که شایسته باشند) و خداوند دانا و حکیم است! (106) (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود آنها سوگند یاد می‌کنند که: جز نیکی (و خدمت)، نظری

نداشته‌ایم! امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! (107) هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد! (108) آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی‌ریزد؟ و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند! (109) (امّا) این بنایی را که آنها ساختند، همواره بصورت یک وسیله شک و تردید، در دلهایشان باقی می‌ماند مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گر نه، هرگز از دل آنها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است! (110) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید و این است آن پیروزی بزرگ! (111) توبه‌کنندگان، عبادت کاران، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی‌اند) و بشارت ده به (اینچنین) مؤمنان! (112) برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخند! (113) و استغفار ابراهیم برای پدرش، فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را بسوی ایمان جذب کند) امّا هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست به یقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود! (114) چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد (و ایمان آوردند)

گمراه (و مجازات) کند مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی داناست! (115) حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خداست زنده می‌کند و می‌میراند و جز خدا، ولیّ و یاوری ندارید! (116) مسلّماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدّت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود بعد از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها، از حقّ منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند) سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است! (117) (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلّف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند،) تا آن حدّ که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد (حتّی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز بسوی او نیست سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است! (118) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید! (119) سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلّف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند! این بخاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود برنمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر اینکه به خاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند! (120) و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (بسوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود تا خداوند آن را بعنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد. (121)».

همه‌ی این پتک‌های سخت و «آهن گرم» برای این است که اثر بهینه در جانها بگذارد. مردم از جهاد و مبارزه در راه خدا برنتابد. در واقع پس از این حوادث، هیچ‌یک از مؤمنان و اعراب بیابانگرد تخلف نکردند، و همه‌ی این حوادث درس‌های عبرتی بود که به بهترین وجهی آنان را تربیت کرد!

بدین ترتیب دیدیم که تربیت به وسیله‌ی پیشامدها در مکه و مدینه، اگرچه دارای شیوه‌ها و چهره‌های چندی بود، اما در واقع همه دارای یک هدف بودند: گسستن از تمام ارزش‌های دروغین زمینی، رد دلبستگی‌ها به غیر از خدا، آزمندی برای هر مصلحت و نفع شخصی برای اینکه همه چیز در راه خدا انجام شود:

﴿ قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴾ (التوبه/24)

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و مالی را که گردآوری کرده‌اید و تجارتی را که از کسادی آن می‌ترسید و مسکن‌هایی که شما را به خود خشنود کرده است، نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول او و جنگ در راه خدا است، پس چشم به راه باشید تا امر (عذاب) خدا به شما برسد. خدا گروه بدکار و فاسق را هدایت نمی‌کند».

اگر این تربیت‌ها در جان وارد شود، جان را استوار و برقرار و ثابت و بر چنان پایه‌ای متمرکز می‌کند که از هیچ حادثه‌ای به لرزه درنیامده، نه مختل و ناتوان می‌شود و نه از جای خود تکان می‌خورد. چنان توان و تعادلی در نفس ایجاد می‌شود که نه ضعفی آن را فاسد می‌کند و نه قدرتی. آنجا که باید پیشروی کند از رفتن باز نمی‌ماند، و جایی

که باید بماند هیچ قدرتی به پیش راندن آن را ندارد. برای فرمان بردن از خدا تربیت شده است. آنچنان شفاف و رقیق و درخشان می‌شود که از نور و پرتوافشانی آن جهان پرتو می‌گردد. در این هنگام است که وصف خدا در باره‌ی مسلمانان در کتاب کریم، صدق می‌کند: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم از میان جهانیان خارج شده‌اید، تا به معروف و کارهای نیک امر کرده از کارهای بد بازدارید، و به خدا ایمان داشته باشید».

در حال عملی ساختن روش تربیت اسلامی، نمی‌توان تأثیرهای حوادث را آن‌طور که نخستین بار در قلب مسلمانان اثر گذاشته است باز گفت، زیرا باید تمام ارشادها و راهنمایی‌های قرآن را در باره‌ی تربیت‌های آن به وسیله‌ی حوادث، یکی پس از دیگری به ترتیب نزول مورد بررسی قرار داد!

مقصود ما به هر حال این نیست.

مقصود حکمت تربیت به وسیله‌ی پیشامدها است.

مقصود پتک و آهن گرم است تا حوادث بدون استفاده و آموزش گرفتن از میان نرود، و بدون اینکه اثرش در نفس نقش ببندد ضایع نشود.

هدف، ارتباط دائم دلها با خدا در هر حادثه و فکری است. هر کس که بخواهد در این مکتب تربیت شود میدان در برابر او باز، و تا چشم او می‌تواند ببیند، گشاده است، دلش آگاه و بیدار است و درکی روشن دارد. هر لحظه‌ی مناسبی که برای ارشاد و راهنمایی بخواهد می‌تواند درک کند، لحظه‌ای که حرارت پذیرش هر نوع ارشادی جان را به حد گذار و تفتیدن رسانیده است. به هر شکلی که بخواهد می‌تواند آن را در بیاورد، در این هنگام چنان پیوند محکم و استواری ایجاد می‌شود که هرگز باز نمی‌شود، و چنان مهر ثابتی از تربیت اسلامی برجانها زده می‌شود که هرگز از بین نمی‌رود.

فصل پنجم
جامعه‌ی مسلمانان

از بدیهیات روش تربیت اسلامی این است که برای اعمال و اجرای آن باید جامعه‌ی مسلمانانی وجود داشته باشد، زیرا اگر چنان اجتماعی نباشد، و یا باشد و با این فکر و شیوه‌ی تربیت مخالفت، و برای از بین بردن آن کوشش شود هیچ تلاشی که در این راه انجام می‌شود اثر نمی‌کند و از بین می‌رود، و اگر مختصر اثری نیز بگذارد، پیوسته در معرض فنا است.

درست است که یکی از هدف‌های تربیت اسلامی، تشکیل و ایجاد جامعه‌ی مسلمانی است، اما در عین حال همان اجتماع، وسیله‌ای است برای رسانیدن و به جریان انداختن و جایگزین کردن مفاهیم اسلامی و ساختن افرادی از ابتدای عمر بر اساس این تربیت، تا به آن شکل درآیند، باید تشنگانی وجود داشته باشند تا آماده‌ی پذیرش و سیراب شدن از سرچشمه‌ی زلال تربیت اسلامی شوند.

تداخل هدف و وسیله، به‌خودی‌خود، تداخل میان فرد و جامعه و میان یک نسل و نسلها است. در هیچ لحظه‌ای نمی توان میان دو نسل، و یا فرد و جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند، خطی رسم کرد، میان هیچ وسیله و هدفی نیز نمی‌توان جدایی قائل شد.

و طبیعی است که برای تشکیل اجتماع اسلامی، باید از فرد و یا گروهی از افراد، آغاز کنیم. رسول خداﷺ نیز همین کار را کرد: وحی و پیغمبری را دریافت، جانش از نور وحی و رسالت لبریز شد، آنگاه برای عمل و اجرای رسالت بر سطح زمین به حرکت درآمد. این از ویژگی‌های تمام رسالت‌های بزرگ است. در رأس آن، این باور زنده‌ی متحرکی است که خدا خلاصه‌ی دین را در آن گذشته است، در تمام رسالت‌های بزرگ این حس حیات و حرکت را گذاشته است تا ریشه‌های خود را، به اندازه‌ی توان، در خاک سست خشکی پایین برند و بنشانند که هیچ گیاه سالمی در آن نمی‌رویید،

سپس در سرتاسر زمین با چنان سرعتی امتداد پیدا کرد که در همه‌ی تاریخ مانندی نداشته است، و تا آنجا که قدرت داشت، در برابر همه نوع نیرنگ مخالفان و تخریب‌هایی که به وسیله‌ی تاتارها و مغول‌ها و صلیبی‌ها، و بارها نیز از سوی خرابکاران داخلی انجام شد، ایستادگی کرد، و تا حد توانایی با هر نوع واژگونگی که بدین باور برخورد، رویارویی کرد. و با روح و جسمی زنده، شتابان و بالان به راه خود ادامه داد:

این نیروی حیات و تحرکی که قلب محمدﷺ، و قلب هر کس که جان خود را در مدار تاریخ تقدیم این باور کرد، پر ساخته بود، او را برانگیخت تا دعوت خود را در جان‌های دیگران نیز وارد کند و آن را به همه جای زمین برساند، تا آنان نیز مانند او لبریز از فکر و ادراک شده، مانند آن حضرت به روی زمین تحرک و جنبش داشته باشند. و یا در واقع باید گفت، او را برانگیخت تا چنان جامعه مسلمانی بنا نهد که فکر در آن زندگی کند و اندیشه‌ی اسلامی در زندگی محقق شود و به صورت عمل درآید.

آنگاه این دعوت نقش خود را آغاز کرد، اجتماع مسلمانی ساخت که افراد آن برپایه‌ی اخلاق و آداب و رسوم و روش‌های رفتار و شیوه‌ی تفکرش نشو و نما کرده بودند، آن جامعه آشیانه‌ای شد برای هر نسل تازه‌ای که می‌خواست در آن آرامش گیرد و نونهالان خود را پرورش دهد. هدف نخستین، وسیله‌ای شد برای اِعمال و به ثمر رسانیدن خود آن، همانگونه که هر نسلی در نسل پیش از خود و پس از خود آمیخته و وارد شد.

در آن لحظات تاریخی، جامعه‌ی حقیقی و واقعی اسلامی تشکیل و عملاً به یک حقیقت واقعی تبدیل شد، و جریان خود را در تاریخ آغاز کرد.

اما با وجود این، همیشه بر یک روش مستقیم استوار نبوده است و بر این راه پایدار سیر نمی‌کرده است. آخرین عقب‌نشینی این دعوت، در دو قرن اخیر، به دست

جنگندگان صلیبی بود. اینان به دلیل شکست سختی که از مسلمانان خورده بودند، می‌خواستند هر طور شده از مسلمانان انتقام بگیرند، پیوسته از هر راهی شده برای شکست جسمی و روحی مسلمانان اقدام می‌کردند، تا اینکه در دو قرن اخیر موفق شدند با نفوذ در زمامداران ممالک اسلامی، و رسوخ در افکار و اخلاق و آداب مسلمانان، به مراد خود برسند و در مبارزه‌ی خود علیه فکر پیروز شدند. مسلمانان نیز از آنجا که احساس کردند از درون جان شکست خورده‌اند، به آسانی دژها و پایگاه‌های خود را یکی پس از دیگری تسلیم کردند و در مقدسات فکری و روحی خود راه سهل‌انگاری پوییده، مقاومت‌های درونی خود را از دست دادند.

در این هنگام جامعه‌ی اسلامی از هم پاشیده شد و به تجدید بنا نیاز پیدا کرد!

﴿ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ ﴾ (الانبیاء/104)

«همانگونه که ابتدا آفریده‌ایم، آن را به حالت اول برمی‌گردانیم».

همانگونه که در جاهلیت نادان سخت‌گیر پر مشقت معاند بی هیچ اصول اولیه، مجتمع اسلامی تشکیل شد، و نیز در تمام دوران‌های جاهلی مستمر در مدار تاریخ نیز خود را سرپا نگاه داشت، و جامعه‌های نوی تشکیل داد، در جاهلیت قرن بیستمی نیز که بشر کنونی در آن زندگی می‌کند، تجدید ساختمان کرده به حیات خود ادامه خواهد داد.

در هر حال برای به اجرا درآوردن تربیت اسلامی، وجود جامعه‌ی مسلمان، بسیار لازم و ضروری است.

همانگونه که پیش از این نیز گفتیم، تا جامعه‌ی مسلمانی پیدا نشود، و یا جامعه‌ی مسلمانی باشد، اما در آن جامعه با افکار و اعمال اسلامی مخالفت و برای زیرپا گذاشتن اندیشه‌ی اسلامی تلاش شود، همه‌ی کوشش‌های گفته شده برای ایجاد افراد مسلمان، گرد و غبار هوا می‌شود و از بین می‌رود.

شما پسر و یا دختر خود را بر اساس اخلاقی که از کتاب و سنت رسول الهام گرفته‌اید، و بر اساس آداب و رسوم جامعه‌ی اسلامی که در آن کتاب خوانده‌اید و در ذهن شما نقش بسته است، تربیت می‌کنید، و از مفاهیم تربیت اسلامی به اندازه‌ای وارد ذهن و جان او می‌کنید که سرشار از آن مفاهیم شود. حال چه می‌کنید؟ آیا می‌توانید پسر و دختر خود را در گوشه‌ای دور از اجتماع حبس کنید؟ این از محالات است. زیرا یکی از آداب مسلمانی، اجتماعی بودن است و اگر گوشه‌گیر تربیت شدند، مسلمان نیستند. اسلام چنان ساختمانی دارد که نه می‌تواند زندگی گوشه‌گیری را برگزیند و نه برای او ممکن است، زیرا یک حرکت زنده بر روی زمین و رفتار روشنی است که باید آشکارا به اجرا درآید.

ناچار فرزندان خود را در همین جامعه‌ی بیمار و فاسد رها می‌کنید. چه پیش خواهد آمد؟

کودکی که دیگر کودکان را ببیند با بدترین واژه‌های پلید به او دشنام می‌دهند عرق شرم بر روی او می‌نشیند و روح او به درد می‌آید.

کودکی که تقلب و خیانت و نیرنگ و دورویی را از کارهای رایج اجتماعی می‌بیند، آموزگار او در درس به او خیانت می‌کند، تا بازرس و مراقبی در نزدیکی خود نبیند به وظیفه‌ی وجدانی خود عمل نکرده درس‌های او جز سخن‌های درهم و برهم و لقلقهٔ زبانی بیش نیست؛ هنگامی که شیرینی فروش و بازرگان و کاسب را ببیند در کالا و یا بها تقلب و نیرنگ بکار می‌برند؛ سرانجام می‌بیند هر کس، دیگری را می‌فریبد، در حضور او تملق و چاپلوسی پیشه می‌کنند و بدترین فحش‌ها را پشت سرش نثار او می‌کنند؛

کودکی که می‌بیند بندگی و بردگی به انواع و اقسام خود از هر رنگی در پیرامون او جریان دارد، بزرگترها از کوچکترها، قدرتمندان از بی‌قدرتان می‌خواهند در برابر آنان بردگی پیشه کنند، و با ذلت و خواری همه بندگی دیگران را می‌کنند؛

دختر و پسر جوانی که در این جامعه‌ی آلوده‌ی پر از زشتکاری می‌بینند همه به یکدیگر خیانت می‌کنند و فریب می‌دهند؛

دختر جوانی که می‌بیند دوستان او در مدرسه داستان‌های عشقبازی و تفریحات آلوده‌ی شبانه‌روزی خود را برای یکدیگر تعریف می‌کنند و داستان‌هایی می‌گویند که موردتوجه و تمایل تخیلات بیمار آنان است؛ دختر جوانی که می‌بیند زنان اجتماع او به بدترین شکلی آرایش می‌کنند تا برجستگی‌های فریبای بدن خود را نمایان کنند، و علامت حیوانی خود را نمایش دهند؛

دختر جوانی که مهیج‌ترین و افتضاح‌ترین فیلم‌های سینما را می‌بیند و در هر روزنامه و مجله‌ای شرح حال ستارگان سینما و خودفروشان حرفه‌ای را مطالعه و عکس آنها را می‌بیند؛ جوانی که در این محیط آلوده و فاسد زندگی می‌کند، و کوشش برادران خود را می‌بیند فقط در راه کارهای بیهوده و احمقانه صرف می‌شود، زندگی آنها بیهودگی، هدف‌هایشان پوچ، رفتارشان بازگشت به عالم حیوان و حتی در آلودگی‌هایی زندگی می‌کنند که حیوان نیز از آن بیزار است؛ دختر و پسر جوانی که تمام ارزش‌های اجتماعی را واژگونه می‌بینند و همه‌ی فضایل را بر خاک؛ فقط کسانی به مقصود می‌رسند که دورویی پیشه کنند، و کسانی بر خر مراد سوار می‌شوند که بردگی را برگزیده‌اند: کسی که بزرگواری‌های انسانی و دین و اخلاق را حفظ کرده است، اگر در بدترین موقعیت نباشد، در پایین وضعیت قرار گرفته است، و او را واپسگرا و نامتمدن می‌نامند؛ زنی که دین و اخلاق و شخصیت خود را نگهداری کرده است از همگان مطرود و مانند کودک سرراهی مورد تنفر دیگران است؛ دختر پاک و ناآلوده‌ای که جوان پاکی را مانند خود

نمی‌بیند تا با او ازدواج کند و به پاکی، رسالت انسانی خود را در زندگی به انجام رساند؛ پسر جوانی که در کارخود سرگردان مانده به هدف‌ها و خواست خود نمی‌رسد. هنگامی که می‌خواهد در عالم پاک خود زندگی کند از همه چیز محروم است؛ این نیرنگ و فریب‌های فاسد، بلاهای کشنده، عکسهای تحریک‌کننده، زنان برهنه، رفتارهای رسوا، داستان‌ها و نکات و مطالب بی‌عفت شرم‌آور، موسیقی‌ای مخدر و شهوت‌انگیز، آمیزش‌های آلوده و ناپاک و محیط آلوده‌ی فاسد؛ تکلیف کودکان و نوجوانان و جوانان در برابر اینها چیست؟

چگونه با وجود این همه فساد و تباهی مسلمان می‌شوند؟

هرگز نخواهند شد. در عالم رؤیا نیز امکان ندارد در ذهن و تخیلات خود چنین نظریه‌هایی را ترسیم کنیم و آنان را وادار و مجبوریم کنیم مسلمان شوند.

بر اساس سنت و آیین خدایی ساری و جاری در زمین در باره‌ی هر فکری که می‌خواهد نجات‌دهنده و مفید و باقی و جاودان در جهان باشد، فقط تعداد اندک و انگشت‌شماری از مردم قهرمانی را ثابت و محقق کرده‌اند، زمام را به دست گرفته، از سطح این جامعه‌ی آلوده و نفس خود بالاتر رفته، نه در عالم سرگردانی و گیجی فرو می‌روند و نه در گل و لجن‌ها غرق می‌شوند. پرچمی را به دست گرفته‌اند که عده‌ای از زنان و مردان پاک به گرد آن جمع شده جامعه‌ی مسلمان را با دست‌های پاک و ناآلوده‌ی خویش می‌سازند:

﴿ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ ﴾ (الانبیاء/104)

«همانگونه که ابتدا آفریده‌ایم، آن را به حالت اول برمی‌گردانیم».

﴿ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴾

(الاحزاب/62)

«سنت و آیین همیشگی خدایی است که بر همین منوال بر پیشینیان گذشته است، هیچ تغییر و تبدیلی در سنت و روش خدا نخواهی یافت».

پس یک مجتمع اسلامی برای تربیت اسلامی ضروری است.

همه‌ی مردم قهرمان نیستند که در گنداب‌های اجتماعی به پاکی زندگی کنند، همه فوق‌العاده نیستند که در میان مردم پست، با روحی بلند و جانی ارجمند بسر برند. فرد عادی (در هنگام تربیت فردی) احتیاج به جامعه‌ای دارد که تکیه‌گاه او باشد، و ایمان به فضایل مورد باور خود را در قلبش پابرجا کند. نیازمند به وجود سرمشق با صلاحیت و شایسته‌ای است تا او را از محیط انفرادی خود به رفتار عملی در زندگانی خویش آشنا کرده بدان سوی هدایت کند.

از ویژگیها و صفات و نشانه‌های نخستین جامعه‌ی اسلامی این است که جامعه‌ی آزاد و پاک است.

آزادی در فرهنگ اسلامی دارای معنایی ژرف و گسترده است.

آزادی از هر چیزی که زندگی و فعالیت فرد و یا جماعت را مقید کند. آزادی از تمام ارزش های دروغین و تقلبی و سدها و موانعی که بشریت را از رفعت و پیشرفت و رشد باز دارد.

آزادی تا سطح انسانیت، بدون از دست دادن قیود شایان انسانی، آزادی و حریتی پاک نه آلوده به افسار گسیختگی‌های حیوانی.

هنگامی که انسان از هر بندگی، جز بندگی حقیقی برای خدا، آزاد می‌شود، احساس می‌کند دارای نیرویی سهمگین، فعال، منشأ اثر و پیشرو است، به هیچ چیزی جز حق پای‌بند نیست، و در برابر هیچ چیزی سربندگی فرود نمی‌آورد، جز امری که از جانب آفریدگار خود صادر شده که آن نیز همیشه حق است. اگر از هر قیدی آزاد باشد، بر روی زمین چنان آیین و نظامی ایجاد می‌کند که با اطاعت از امر خدا سراسر آزادی

است و راه و روش خدا سراسر آزادی است و راه و روش خدا را در آن تحقق می‌بخشد.

در آن جامعه‌ی اسلامی که تمام پیوندهای اجتماعی آن الهی است. مردم به نیکی و تقوا و پرهیزکاری کمک می‌کنند نه به گناه و تجاوزکاری. یکدیگر را به کارهای نیک و شایسته سفارش می‌کنند، از کارهای بد و تباهی‌ها باز می‌دارند و به خدا ایمان می‌آورند، با یکدیگر برای ایجاد محیطی همکاری می‌کنند که نسل‌های روبه رشد، در پرتو باور و ایمان پاک از تمام آلودگی‌ها و آزاد از هر قیدی، تربیت شوند.

در این جامعه، زمامدار و ملت با یکدیگر همکاری می‌کنند، تا روش خدایی استوار سازنده و پایداری کننده‌ی بشریت به اجرا درآید، روش و آیین همه جانبه‌ای که هم فرد، اجتماع و هم اقتصاد و جامعه و جنگ و صلح و مقررات و قوانین را دربرگیرد. هر فردی برای تشکیل جامعه‌ی شایان انسانی، با برادر خود همکاری می‌کند. زن و مرد به هم کمک می‌کنند تا نسل‌های پاک و با صلاحیتی تحویل جامعه دهند.

در این جامعه حکومت، اقتصاد، اجتماع، خانواده، مدرسه و فرهنگ، روزنامه و مجله، رادیو و هنر همگی اسلامی است.

در چنین جامعه‌ای به‌طور طبیعی زن و مرد مسلمان خواهند بود[1].

فقط مفاهیم اسلامی بر همه حکمفرما است.

همه‌ی مردم در چنین جامعه‌ای، برای همکاری و سرپرستی اقتصادی و اجتماعی و فکری و روی میان افراد خود، به پا می‌خیزند و اقدام می‌کنند[2].

جامعه بر پایه‌ی پاکی و درستی استوار است. پاکی و درستی دوجانبه‌ای که هم از جانب زمامداران اعمال می‌شود و هم از جانب ملت. هم بین پسر جوان و هم دختر

۱ـ نک به فصل «حین نکون مسلمین» در کتاب «معركة التقاليد».

۲ـ در این باره نک به کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» که به تفصیل بحث شده است.

جوان، میان زن و شوهر و والدین و فرزند، میان کارگر و کارفرما، رئیس و مرئوس. پاکی و درستی که هم در رفتار ظاهر وجود دارد و هم در نیات باطنی و سرانجام پاکی کار و فکر و درک.

جامعه بر آن چنان ارزش‌های انسانی نهاده شده است که واقعیت‌ها و تولیدهای مادی را نه بیهوده می‌گذارد و نه بیش از حق بدان‌ها توجه نشان می‌دهد؛ و در مقابل، واقعیات روحی بشر را نیز نادیده نمی‌گیرد، واقعیت‌های روحی که وسیله‌ی حقیقی ترقی و تمدن و کامل کردن انسان است ولی از نظر تمدن مادی ارزش‌های انسانی مهمی نیستند.

جامعه‌ای که همه‌ی قدرت‌های سازنده‌ی مردم را در راه سازندگی و آبادانی و خیر به حرکت در می‌آورد نه برای فعالیت در راه شر و فساد.

این جامعه در برابر شر ایستادگی کرده نمی‌گذارد در زمین جریان یابد. در برابر نابکاری‌ها، تباهی‌ها و زشت‌کاریها مقاومت کرده از رواج آنها پیشگیری می‌کند.

این جامعه موازین و سنجش‌های عادلانه‌ای برای کوشش و پاداش مردم تعیین می‌کند، نه اینکه به حرف آنان را از ایمان آوردن به فضایل و باور به کار کردن در راه خیر بفریبد، و هیچ ملاک و سنجشی برای دیدن نتیجه‌ی اعمال و ایمان خود به دست مردم ندهد.

این مزایا همه به این دلیل است که پایه‌ی این اجتماع ایمان به خدا است و فقط از روش او برای ساختن آن یاری جُسته است نه از روش‌های دیگر[1].

در چنین جامعه‌ای است که «انسان صالح» ساخته می‌شود.

با کمترین کوشش صالح‌ترین فرد در این جامعه تربیت می‌شود.

۱ـ به آخر کتاب فصل «واقعیت و آرمان» مراجعه شود.

البته این سخن بدان معنا نیست که در چنین جامعه‌ای پسران و دختران خود را بر اساس هوا و هوس‌های خود رها کنیم، آنان را بدین فکر متکی سازیم که جامعه همه چیز را برای آنان خواهد ساخت و با برخورد طبیعی و خودبه‌خودی افراد با یکدیگر، بر پایه‌ی فضیلت تربیت می‌شوند.

هرگز چنین هدفی نداریم! هر گیاهی جداگانه به توجه ویژه‌ای نیاز دارد تا در محیط رشد خود به جنبش درآید و به کمال رسد. آنچه که جامعه را جامعه‌ی صالح و شایسته‌ای می‌کند، جو و آب و هوایی است که باین رشد و نمو کمک می‌کند، نه گردباد سوزانی که گیاه را بسوزاند، درخت را از ریشه بکند و یا آن را کج کند، و یا شاخه‌ها و خوشه‌های درخت و گیاه را از بین ببرد.

چمنزار طبیعی نونهالان، خانواده است. پدر و مادر در آشیانه‌ای پاک گرد آمده‌اند.

در باره‌ی توجه ویژه‌ی اسلام نسبت به خانواده و به پدر و مادر، به عنوان دو فرد مسلمان، پیش از این بحث شد.

در این جا می‌افزاییم که پایه‌ی اجتماع اسلامی خانواده‌ی با فضیلت است، با توجه به وارد کردن هدف‌ها و وسایل در یکدیگر، خانواده خود، کودک شیرخوار اجتماع است. هم پایه‌گذار جامعه‌ی درست و هم تربیت کننده‌ی فرزندان خود است.

آنگاه می‌توان روش تربیت اسلامی را با تمام اصول و جوانب تحقق بخشیم که فرد مسلمان، خانواده‌ی مسلمان و اجتماع اسلامی یافت شود. در آن هنگام است که می‌توانیم میوه‌های گوارای از این بذری که کاشته‌ایم انتظار داشته باشیم.

میوه‌ی تربیت

آن فرد که برای تربیت او به روش اسلامی کوشش‌ها کردیم کیست؟ کدام انسانی است که روح و عقل و جسم او را به این روش پرورش دادیم، خطوط متقابل جان او

را هماهنگ کرده او را به وسایل تربیتی، مانند سرمشق و پند و اندرز و داستان‌سرایی و عادت و پیشامدها ...، تربیت کردیم؟

آن، چهره‌ی «انسان صالح» است. آن انسان چگونه چهره‌ای دارد؟ چگونه چهره‌ای است که ممکن باشد رشته‌های آن را به دست گرفته خطوط آشکار و نهان آن را پیروی کرده برای سرمشق به عنوان نمونه‌ای عالی در معرض انظار قرار دهیم؟

بدیهی است می‌گوییم او انسان عابدی است. عبادت (بدان گونه‌ای که در فصل‌های گذشته شرح دادیم) تمام جنبه‌های حیات را در برمی‌گیرد. چهره‌ای است که در تمام لحظات زندگی خود مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرد. به سخن دیگر، این شخص، در هر کاری و رفتاری که می‌کند، در هر فکری که از ذهن او می‌گذرد؛ به خدا متصل بوده، او را در نظر دارد و متوجه او است. این تصویر، خطوط چهره‌ی آن انسان را به روشنی و کمال ارائه نمی دهد، باید صفات و نشانی‌های فراگیری از او رسم کرد. سرانجام به توضیح بیشتری در این باره نیاز است. خطوط روشن تقوا، فروتنی و آزرم بر چهره‌ی او نمایان است:

﴿ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ ﴾ (الحجرات/13)

«بی‌گمان گرامی‌ترین فرد شما نزد خدا کسی است که از همه باتقواتر باشد».

﴿ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ﴾ (الفتح/29)

«در چهره‌های آنان نشانه‌هایی از سجده نمایان است».

﴿ إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ

﴿وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا﴾

(احزاب/35)

«به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است».

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠ وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ (النور/31-30)

«به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می‌دهند، آگاه است. و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند...».

«حیا از ایمان است»[1].

۱ـ حدیث نبوی به روایت بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی.

آری، ما در برابر شخصی قرار گرفته‌ایم که از رخسار او نور تقوا پرتو افشان است، و از جمال او خشوع آشکار است، و در حرکت و گفتار او آرامش و وقار و آزرم نمایان می‌شود.

اما آرامش و رقت و آزرمش تو را نفریبد که گمان کنی اینها از ضعف او است!

این انسان نمونه‌ی ما، در برابر هیچ کس ناتوان و خاشع و سر بر آستان‌گذار و خوار و واله و شیدا نیست جز خدا. فقط خدایی که شریک ندارد. اما در برابر غیرخدا، همان شخص، توانا، سختگیر، بسیار نیرومند و استوار است.

این آرامش و رقت در کنار سختگیری و خشم در برابر کسی است که به یکی از مقدسات او تجاوز و تعدی کند! در این زمان ویژگی و صفت دیگری از او پدیدار می‌شود که تکمیل کننده‌ی صفت نخست است:

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ ﴾ (الفتح/29)

«محمّد (ﷺ) رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند».

آری، نه شدت عمل مانع مهربانی است و نه مهربانی مانع سختگیری. هریک در جای خود اعمال می‌شود. هر دو نیز درست است.

در هر جا و هر منظور، و در برابر هر کسی، رقت و مهربانی به‌طور مطلق اعمال نمی‌شود.

به همین ترتیب، سختگیری و شدت عمل نیز آن چنان بیخود و پوچ و بیهوده نیست که بیجا اعمال شود و در نتیجه، همه‌ی طبع انسان را مسموم کند.

بلکه آنچنان خوی نرم و قابل انعطافی است که در هر موقعیتی به تناسب همان موقعیت بکار می‌رود، کسی که هم حس رحمت و مهربانی را می‌تواند در درون خود

داشته باشد، هم نیروی سختگیری را هرگاه و هرجا که بخواهد، به اختیار از آن دو یاری می‌گیرد. خدا پیامبر خود را راهنمایی می‌کند که در برابر کفار و منافقان چگونه رفتاری پیشه کند:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ ﴾

(التوبة/73)

«ای پیغمبر، با کفار و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر».

آن حضرت ﷺ را در همان زمان در رفتار خود نسبت به مؤمنان نیز راهنمایی می‌کند:

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ۖ ﴾ (آل عمران/159)

«رحمت خدا تو را نرمخوی و مهربان گردانید، اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از گِرد تو پراکنده می‌شدند».

این خشونت نسبت به کفار، خشونت طبیعی و سنگدلی ذاتی نیست. خدا این دو صفت کینه‌جویانه را از پیغمبر خود نفی می‌کند. آن را نیرویی قرار داده است برای رویارویی با شرّ؛ زیرا سرانجام به خیر می‌رسد.

در این صفت، کلیدی به دست مؤمن می‌دهد تا موقعیت و تناسب بکار بردن آن را بداند. آخرین هدف او خیر است. به تمام راه‌های ممکن بدین هدف می‌رسد. این سخن پاکیزه برای دفع شر مؤمن بسنده است:

﴿ وَلَا تَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴾ (فصلت/34)

«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!».

﴿ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ ﴾ (المؤمنون / 96)

«بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)!».

در واقع پند و اندرز دادن به نیکی به نتیجه می‌رسد:

﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ ﴾ (النحل/125)

«با پندهای حکیمانه و اندرزهای نیکو مردم را به راه پروردگارت دعوت کن».

اگر هیچ یک از این وسایل مؤثر نشد، جز سختگیری چیزی فایده نمی‌بخشد، در این زمان شدت عمل درست است.

مؤمن در تمام حالت‌های خود قوی است، و بر همه‌ی حالت‌ها چیرگی دارد:

﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾

(آل عمران/139)

« نه احساس خواری و کوچکی کنید و نه اندوهی به خود راه دهید، شما از همه برتر هستید اگر مؤمن باشید».

این یکی از ویژگی‌های او است.

مؤمن در حالت خوشی، متکبرانه چیرگی نمی‌یابد و در حالت فزونی نعمت احساس مستی و سبکسری نمی‌کند.

زیرا این کار چیرگی نیست، بلکه کبر و غرور احمقانه‌ای است که اسلام آن را دوست ندارد:

﴿ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ۝١٨ وَٱقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴾ (لقمان/18 و 19)

«با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست ندارد. در راه‌رفتن، اعتدال را رعایت کن از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است».

﴿ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا ﴾ (الاسراء/37)

«و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد!».

دعوتی است به تواضع و میانه‌روی و اعتدال.

هنگامی واقعاً می‌توان احساس برتری کرد که شخص از خدا عزت بخواهد، خود را از هر مذلتی حفظ کند و آن را برتر از هر چه غیرخدا است بداند، هر آلودگی را که بدان رسیده بزداید، و آن را از هر خضوع و خشوعی که موجب آزار و اذیتی به شخص شود، بازدارد.

این حالت‌های شخص مؤمن، منحصر به ساعت‌های پیروزی و چیرگی خوشی او نیست. هنگامی به مؤمنان یادآوری می‌کند که شما از همه برتر هستید که در جنگ شکست خورده‌اید و کفار چیره شده‌اند:

﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝١٣٩ إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُۥ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ

﴿ٱلنَّاسِ﴾ (آل عمران: 139-140)

«نه احساس خواری و کوچکی کنید و نه اندوهی به خود راه دهید، شما از همه برتر هستید اگر مؤمن باشید. اگر به شما آسیبی رسید به دشمنان شما نیز (در جنگ دیگر) آسیب رسید. این روزگار را دست به دست میان مردم می‌گردانیم».

مؤمنان برتری خود را حفظ می‌کنند، اگرچه در جنگ شکست خورده باشند. از نخستین لحظه‌ای که ایمان وارد قلب آنان شد برتر می‌شوند، جهت فعالیت آنان در زمین روشن است و بر هر بهره‌ی جذابی چیره هستند.

این برتری، از بارزترین نشانی‌های انسان مؤمن است. این ویژگی در همه‌ی مراحل حیات و موقعیت‌ها همراه انسان صالح است، هرجا شایسته باشد بدان روش رفتار کند، به اختیار او است.

مؤمن در برابر ستم و ستمگر، با قدرت می‌ایستد، اگرچه در حال هزیمت و شکست باشد؛ زیرا این برتری و چیرگی خود را در لحظه‌ی پیروزی به دست نیاورده است که در لحظه‌ی شکست از دست بدهد. آن را از نیروی ایمان به خدا و ارتباط با حضرت او، به دست آورده است. از این رو نه شکست آن را از بین می‌برد، و نه پیروزی آن را باز می‌گرداند، نیرویی است در درون جان مؤمن که در همه حال با او است.

شخص مؤمن اگرچه در زندگی نیازمند باشد، اما در برابر فریب‌دهندگان و اشیای فریبا می‌ایستد، زیرا سزاوار نیست مؤمنِ به خدا واصل شده، انحراف از راه خدا و مخالفت از دستورها و فرمان‌های او پیشه کند، زیرا هر چیزی با همه‌ی عظمتش در برابر عظمت خدا پست و ناچیز و با همه‌ی فراوانی، در برابر بقای خدا فانی است. فقط خدا باقی است و حساب خدا:

﴿ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ﴾ (طه/131)

«و هرگز چشمان خود را به نعمتهای مادّی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، میفکن! اینها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!».

اگر چه مؤمن سوزش شهوت را در اعصاب خود احساس کند، باز در برابر آن چیره است، زیرا این مؤمن به حق نائل شده، نزد خدا گرامی‌تر و ارجمندتر از آن است که در برابر شهوت‌های آلوده خوار شود، برای اندک لذت ناپایداری که او را بی‌نیاز نمی‌کند در گل فروماند، در صورتی که پاکیزه و بهتر از آن را از راه حلال بهره‌مند می‌شود و پیوسته بهتر از آن را نزد خدا خواهد دید:

﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ (نور / 33)

«کسانی که [اسباب] ازدواج نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا آنکه خداوند آنان را از فضل خویش توانگر کند».

انسان صالح در برابر ارزش‌های دروغین فریبا می‌ایستد، زیرا از ارزش‌های حقیقی خداداده و از راه خدا یاری گرفته است. ارزش‌های بشر ساخته او را متزلزل نمی‌کند. این ارزش‌های بشری، جز در ظاهر، نه والامرتبه است و نه پست. ممکن نیست بر ادراک جان و ارزش‌های خدادادی او چیره شوند، هرگز در سنجش واقع‌بینانۀ مؤمن؛ ارزش‌های دروغین با ارزش‌های حقیقی الهی برابری نمی‌کند، و در حقایق اشیاء تغییری نمی‌دهند:

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨ وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ ﴾

(الکهف/29-28)

«و همیشه با شکیبایی خود را با کسانی برابر و همراه کن که صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند، یک لحظه از آنان چشم مپوش که به زینت‌های دنیا مایل شوی. هرگز پیروی از کسی مکن که ما دل او را از یاد خود غافل کرده‌ایم و او نیز از هوای نفس خود پیروی می‌کند و کار او تبهکاری است. بگو: حق همان است که از جانب پروردگارتان رسیده است، هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود».

اگر برتری از خود نشان می‌دهد و چیرگی می‌یابد، بدین دلیل است. نه با ناز و تکبر روی از مردم نمی‌تابد، و نه با تبختر بر روی زمین قدم برمی‌دارد، اینها بسیار کوچکتر از آن است که موجب برتری‌خواهی مؤمن شود! زیرا مردم به دلیل ایمان او را محترم شمرده با ارزش می‌دانند، مردم احساس می‌کنند «حقیقت» محکمی در درون او است، توخالی و از باد نیست که با اندک برخورداری در برود.

آری، مؤمن در این برتری‌جویی خود مردم را تحقیر نمی‌کند. از ویژگی‌ها و نشانی‌های انسان مؤمن صالح این نیست که دیگران را کوچک شمرده جز اینکه در پی آزار و اذیت او باشند که در این صورت، با خردک نگریستن در آنان، از خود دفاع می‌کند. خدا سر و صدا و فریاد را دوست ندارد، مگر اینکه از ستمدیده‌ای باشد. و در این صورت تصریح می‌کند که باید با داد و بیداد از خود دفاع کند:

﴿ لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ﴾

(النساء/148)

«خدای دوست ندارد کسی با فریاد بدگویی کند مگر برای کسی که بدو ظلمی رسیده باشد».

شخص مؤمن نیز با تحقیر ستمکاران و اظهار نیروی برتری خود بر آنان، از تجاوز آنان بر زیردستان و ستمدیدگان پیشگیری می‌کند:

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمًا ﴾ (الفرقان/63)

«بندگان واقعی خدا به سبکی بر زمین قدم برداشته اگر در مورد خطاب نادانان قرار گیرند بدانها سلام می‌کنند (باصفا و صلح از آنان رد می‌شوند)».

انسان صالح، بجز موارد یادشده، شخصی با کشش‌های انسانی است. قلبش سرچشمه‌ی لبریزی از عطوفت نسبت به بنی نوع انسان است، با تمام توانایی‌های بشری و حرص و آز و ستیزگی و غروری که در نهاد آنان نهفته است.

به یاد دارد همه‌ی انسان‌ها از نفس واحدی منشأ گرفته‌اند:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ﴾ (الأعراف / 189)

«او کسی است که همه‌ی شما را از یک نفس آفرید».

به یاد دارد که با این بشر برادر است. به یاد دارد با نفس خود مبارزه کرده، گاه آن را مغلوب و خاضع نسبت به مردم را بدان یاد می‌دهد که هنگامی مرتکب لغزشی شدند عذر آنان را بپذیرد:

﴿ وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ﴾ (آل عمران/134-133)

«بشتابید برای آمرزش پروردگارتان و بهشتی که به پهنای آسمانها و زمین، آماده شده است برای اهل تقوا، یعنی کسانی که در خوشی و سختی مال خود را انفاق کرده، خشم خود را فرو می‌خورند و از (لغزش‌های) مردم چشم می‌پوشند».

با کشش و انگیزه‌های انسانی خود، خیر و خوبی را برای مردم می‌خواهد، و با وجود اینکه ممکن است آنان را نشناسد و ارتباط خویشی و آشنایی با آنان نداشته باشد، اما احساس مهربانی نسبت به آنان می‌کند. با کشش انسانی خود نیروهای خویش را در راه نفع دیگران بکار می‌اندازد، و کاری می‌کند که به تعداد بیشتری از مردم سود برساند. رسول خدا ﷺ فرمود:

«هیچ فرزند آدمی نیست مگر اینکه بر او واجب است هر روزی که آفتاب در آن می‌تابد صدقه‌ای بدهد. گفته شد: ای رسول خدا، از کجا بیاوریم صدقه بدهیم؟ فرمود: صدقه تنها پول و مال دادن نیست. درهای خیر و نیکوکاری فراوان است، سبحان الله (تسبیح)، الحمد لله (شکر نعمت گزاردن)، الله اکبر (خدا را بزرگ داشتن)، لا إله إلا الله، گفتن، و امر به معروف و نهی از منکر کردن همه از راه‌های خیر است و صدقه به شمار می‌رود. اگر رنج و اذیتی را از سر راه برداری، مطلبی را به کری بفهمانی، کوری را راهنمایی کنی، نیاز نیازمندی را برآوری، با تمام توان پاهای تو، برای درمانده‌ی فریادخواهی قدم بردارد، با توان دو بازوی خود بار افتاده‌ی ضعیفی را برداری؛ همه‌ی اینها صدقه است»[1].

۱ـ به روایت ابن حبّان و بیهقی.

نه تنها در این چنین کارها با صفت‌ها و انگیزه‌ی انسانی عمل می‌کند، بلکه می‌کوشد جنگ و کشتار نیز در راه خدا و برای خدمت به انسانیت باشد: «خداوند نیکوکاری و اقدام نیک را در هر چیزی واجب کرده است: اگر می‌جنگید به بهترین گونه‌ای بکشید و جنگ کنید، اگر حیوانی را ذبح می‌کنید به نیکوترین روش باشد؛ بدین ترتیب که کارد خود را آنچنان تیز کنید که حیوان به آسانی کشته شود»[۱].

دوست داشتن و قدرت بر محبت کردن، از نشانی های بارز انسان صالح مؤمن است. مؤمن بدان اندازه انسان است که قدرت محبت نسبت به دیگران را دارد: «هیچکس از شما ایمان نیاورده است، مگر اینکه همان را برای برادر خود دوست داشته باشد که برای خود دارد»[۲].

محبت خالصی که نه چشم انتظار پاداشی دارد و نه سپاسی، و نه هدف او از آن، کسب چیزی است. محبت برای خدا و در راه خدا.

عظمت نفسانی از درون، و غنای نفسی لبریز از محبت مردم و عطابخش. زیرا از چنان منبع بزرگی سرچشمه می‌گیرد که تمام شدنی نیست. سرچشمه‌ی سرشار و فیاض محبت الهی. علامت محبت او به مردم این است که برای مردم خیر و خوبی می‌خواهد و آنان را به خیر و نیکی دعوت می‌کند. برای این، با ویژگی‌ها و نشانی های همیشگی خود امر به معروف و نهی از منکر می‌کند که دوست دارد آنان را به راه راست هدایت کند، و خیر و نیکی را برای آنان خواستار است، نه برای این که بر آنان چیرگی یابد و یا به راهی بکشاند که از او اطاعت کنند.

۱ـ حدیث نبوی به روایت مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن‌ماجه.

۲ـ حدیث نبوی به روایت بخاری.

این شخص مؤمن صالح صاحب مروت و جوانمردی است که از دردهای مردم متأثر شده به کمک آنان می‌شتابد، روزی به آنان می‌دهد و تا می‌تواند مال و کوشش خود را در راه مردم مصرف می‌کند:

﴿ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ ﴾ (البقرة/177)

«و مال (خود) را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند».

شخصی است متعادل و هماهنگ. در رفتار و فکر و درک او این اعتدال دیده می‌شود. از آنجا که همه‌ی نیروها و استعدادهای خود را به اندازه‌ی متناسب خود بکار می‌اندازد، تعادلی در زندگی او ایجاد شده همه‌ی بهره‌های خود را به اندازه‌ی کافی از زندگی می‌برد.

با یک جهش و تحریک ناگهانی به جلو نمی‌رود و اقدام به کاری نمی کند، چنان متوازن و متعادل است که عقل او را به جلو می‌راند.

چنان به همه‌ی جنبه‌های زندگی به تناسب و اندازه‌ی معین رسیده است که در همه‌ی امور هماهنگی ایجاد کرده و در برجی عاجی و نفوذناپذیر و دژ محصور افکار و احلامش خود را گرفتار نکرده است که واقعیت‌ها را نداند و مورد توجه قرار ندهد، زیرا نیروی حیاتی او بیدار شده و نسبت به واقعیت‌های زندگی هوشیار است.

چنان هماهنگی در همه‌ی شئون زندگی او برقرار است که برای بهره‌گیری از زندگی، در بهره‌های زمینی و عالم ماده خود را غرق نمی‌کند؛ زیرا روان روشنبین آزاد، او را از این سطح پست فراتر می‌برد و با ایجاد توازنی در او می‌تواند از سنگینی خاک زمین خود را بالاتر بکشد، و بدون اینکه مانند حیوانات فقط به کالاها بچسبد، از پاکیزه‌ها و

بهره‌های پاک زمین بهره‌ور می‌شود و همیشه توان سبکبار کردن خود را هنگام انگیزش به جهاد در راه خدا در او وجود دارد.

از همه جهت دارای توازن است، فوراً از خبری که شنیده متأثر نمی‌شود تا اینکه برای او ثابت و روشن شود:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ﴾ (الحجرات/6)

«ای مؤمنان، اگر فاسقی خبری برایتان بیاورد، بررسی کنید [تا مبادا] آنکه از روی نادانی به گروهی زیان رسانید، آن گاه بر آنچه مرتکب شده‌اید، پشیمان شوید».

هر نظریه‌ی جدیدی که به گوش او رسید فوری متأثر نمی‌شود تا اینکه با میزان‌های خود آن را بسنجد و حق نهفته در آن ثابت شود، زیرا دوست ندارد مانند کسانی باشد که:

﴿ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴾ (النجم/28)

«جز گمان خود از چیزی پیروی نمی‌کنند و گمان شخص را به هیچ‌وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴾ (الاسری/36)

«از چیزی که علم نداری پیروی نکن، زیرا گوش و چشم و دل همه مورد پرسش قرار می‌گیرند».

با وجود این، در باورهای پیشین خود به‌طور خشک و تعصب‌آمیز نمی‌ماند، زیرا جمود و تعصب از ایمان نیست، شناختن قدر نعمت خدا این است که شخص فکر خدادادی خود را بکار اندازد و به وسیله‌ی آن بیندیشد و معرفت پیدا کند. از وظیفه‌های واجب است که انسان در باره‌ی حق بررسی کند، همینکه حق برای او ثابت و روشن شد از آن پیروی کند. «حکمت، گمشده‌ی مؤمن است».

از آنجا که دارای توان کنترل کننده و پیش‌برنده‌ای است، می‌تواند در تمام اعمال خود توازن و هماهنگی ایجاد کند، با این قدرت به راه و روش و دستور خدا هدایت می‌شود و همه‌ی کارهای خود را به همان شیوه انجام می‌دهد.

این شخص بر روی زمین قدرتی است فعال. چنان قدرت فعال مثبتی دارد که شگفت‌انگیز است. با ایمانی که دارد، بطور طبیعی، نمی‌تواند در زندگی منفی باشد. انگیزه‌ی زنده و متحرک ایمان او را برمی انگیزد تا آن را در جهان واقع آشکار و محسوس عملی کند. اجرای قانون و راه روشن خدا را بر خود واجب می‌داند، زیرا به حقانیت و برتری و وجوب آن ایمان دارد، بر خود حتم می‌داند راه و قوانین خدا را از مرحله‌ی درک واقعی به مرحله‌ی عمل درآورد.

نگرش و دریافت او به حقیقت قدرت آفریننده، به حقیقت ایمان، به حقیقت جهان هستی، به حقیقت انسان و ارتباط پاره‌ای از آنان به پاره‌ای دیگر، به‌طور طبیعی در باره‌ی هر چیزی که بدو عرضه شود، و یا جلوی آن قرار بگیرد، نظری ایجاد می‌کند که از ارشادهای این روش سرچشمه گرفته است.

به سخن دیگر، جهان‌بینی این شخص نسبت به همه‌چیز، همان جهان‌بینی اسلامی است، و از سرچشمه‌ی این نگرش و روش اسلامی سیراب شده است. از این رو نمی‌تواند در برابر پیشامدها و فکر و نظریه و عملی، منفی باشد زیرا خود در باره‌ی هر یک از اینها نگرش خاصی دارد.

نیروی حیاتی او را اسلام برای این پرورش داده است که بکار گرفته شود، نه همیشه بدون فایده در یکجا انبار شود. بکار گرفته می‌شود تا براساس اراده‌ی خدا زمین را بسازد و به پیش برد. چنین شخصی نمی تواند همیشه پژمرده و تنبل و سرباری باشد چشم انتظار تا پیشامدها او را به جلو برانند، این انسان مؤمن صالح نه همراه با رویدادها حرکت می‌کند و نه پیش از آنها.

از ویژگی‌های مثبت فعال او این است که در برابر شر می‌ایستد.

او نمی‌تواند ناظر شری از یک‌جهت باشد و سرایت آن به‌جایی ببیند، و با وجود توان متوقف کردن و یا تغییر جهت آن با سهل‌انگاری واکنشی از خود نشان ندهد. این سهل‌انگاری، با آن طبیعت مثبت و با اصول ایمان او مخالف است.

تا قدرت مبارزه دارد با این شر مبارزه می‌کند، اگرچه ظاهراً مغلوب شود، اما قلب او تسلیم شر نمی‌شود، و در این صورت قلباً خواستار تغییر مفاسد است که این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.

این مؤمن تربیت شده، براساس طبیعت مثبت و کارآی خود، شخصی است با انگیزه‌ی انسانی مستقل. مستقل بدین معنا که به‌وجود و اهمیت و ارزش خود در این زندگی آگاه است، و براساس این درک و آگاهی عمل می‌کند.

اهمیت خود را در این نمی‌داند که فلان پسر فلان است، و یا از نظر فلان نژاد و نسبت و قدرت و دارایی صاحب عزت است؛ اهمیت خود را در این می‌داند که شخصی است با ایمان و باور، و به‌سوی قدرتی هدایت شده است که در حقیقت در این جهان مؤثر است و از این ایمان صاحب عزت است.

این هدایت، او را به‌صورت قدرتی فعال و هستی بخش قرار داده است، از این رو احساس می‌کند دارای قدرتی حقیقی است، ارزش فردی خود را به میزان این ایمان می‌سنجد. و در اینجا است که شخصیتی مستقل دارد زیرا احساس می‌کند شخصیت و

وجود او نه برای خانواده‌ی او است و نه از شخصیت میراثی و نه برای شغل و یا اجتماع او، بلکه تنها از وجود خود او و از وجود به خدا هدایت شده‌ی خودش است و بس.

این انسان صالح با ایمان، با شخصیت مستقل و بی‌مانند خود، شخصی است تا بالاترین میزان خود اجتماعی، استقلال او میان او و مردم پرده‌ای نمی‌کشد! پیوند همیشه زنده‌ای پیوسته میان او و دیگر موجودات ارتباط برقرار می‌کند.

این رشته‌ی زنده، پیوند او با خدا است، پیوندی که همه‌ی زندگان بدان درآویخته‌اند.

دوستی، آن نیروی بزرگ ایمان، چنان نیروی رساننده‌ای است که هر پرده و سدی را که میان او و دیگران است، برمی‌دارد و نابود می‌کند.

آن احساس همکاری به نیکی و تقوایی که در طبیعت مؤمن ترکیب شده است، به‌طور طبیعی اقتضای اجتماعی زندگی کردن با مردم را دارد.

اسلام از گوشه‌گیری شدیداً تنفر و اکراه دارد، پیغمبر ﷺ فرمود: «مؤمن کسی است که با مردم بیامیزد، بر اذیت و آزار آنان (ناراحتی‌هایی که لازمه‌ی زندگی اجتماعی است) شکیبایی به خرج دهد. پاداش چنین کسی بسیار بزرگتر از شخصی است که نه با مردم می‌آمیزد و نه در برابر آزاد و اذیت‌های آنان شکیبایی از خود نشان دهد».

در نتیجه این شخص، اجتماعی، دوست و بسیار مرتبط با مردم، و صمیمی است.

میان او و مردم فاصله و مانعی وجود ندارد، اما این نبودن فاصله و «برداشته شدن تکلف و تعارف» موجب نمی‌شود که مردم را ناراحت کند!»

این یکرنگی و بی‌تکلفی بدین معنا نیست که مردم را برای این دوست داشته باشد و با آنان آمیزش و رفت و آمد کند که هرگاه خواست مزاحم آنان شود و جریان زندگانی آنان را به هم زند، و یا بدون اجازه وقت آنان را گرفته آسایش آنان را سلب کند!

خیر، هرگز چنین نیست! ایمان او را مهذب و با تربیت بارآورده، رفتار او را شایسته کرده است.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهْلِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾

(النور/27)

«ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آنکه اجازه گیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گویید. این برایتان بهتر است، باشد که پند پذیرید».

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝٤ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُواْ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (الحجرات/5-4)

«بدون تردید بیشتر کسانی که از پشت اتاق‌ها تو را (پیغمبر را) صدا می‌زنند تعقل نمی‌کنند، اگر صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی و نزد آنها بروی بسیار برای آنان بهتر است، و خدا بخشنده و مهربان است».

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُواْ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٍ ۚ مِّن قَبْلِ صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِ ۚ ثَلَـٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌۢ بَعْدَهُنَّ ۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيْكُم

بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴾ (النور/58)

«ی کسانی که ایمان آورده‌اید! بردگان شما، و همچنین کودکانتان که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا این سه وقت خصوصی برای شماست امّا بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر بگردید (و با صفا و صمیمیّت به یکدیگر خدمت نمایید). این گونه خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند، و خداوند دانا و حکیم است!».

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ (احزاب/53)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید امّا هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید) امّا خداوند از (بیان) حق شرم ندارد!».

این تهذیب و تربیت، شخصی ساخته است صاحب ذوق و فهم، محبت او وسیله‌ی ناراحتی مردم و مزاحمت و تشویش آنان نمی‌شود، زیرا در این صورت آنگونه که

مقتضای محبت است ایثار نکرده و آسایش دیگران را بر آسایش خود ترجیح نداده، بلکه به مقتضای خودخواهی خود از آن دوستی استفاده کرده است. و به جای اینکه دیگران را از دوستی خود بهره‌ور کند خود را از مصاحبت آنان بهره‌ور کرده است، به گمان اینکه صمیمیت او موجب خوشی و آسایش آنان شده است. بدون اینکه منتظر بماند تا از او خواستار و توجه به وقت داشتن و اجازه‌ی دید و بازدید گرفتن، تکلف و ایجاد سد و مانع و از بین رفتن صمیمیت نیست، بلکه این کارها، وسیله‌ای برای مودت و صمیمت نیست، بلکه این کارها، وسیله‌ای برای مودت و صمیمیت بیشتر است و آسایش دیگران را بر آسایش خود برگزیدن. و منطق محبت جز ایثار (دیگران را بر خود ترجیح دادن) چیز دیگری نیست.

این نمونه‌ی تربیت، شخصی است پاکیزه و هم لباس و بدن او پاکیزه است و هم رفتار او و هم در سلوک و معاملات با مردم پاک است.

﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ (المدثر/4)

«و لباست را پاک و تمیز کن و بشوی».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴾ (البقرة/222)

« به راستی خداوند توبه کنندگان و پاک شوندگان را دوست می‌دارد».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا ﴾ (النساء/58)

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهلش بسپارید».

﴿ قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ

أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۞ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ۞ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ۞ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ۞ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ۞ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ (المؤمنون/11-1)

«مؤمنان رستگار شده‌اند، کسانی که در نماز خاشعند، از حرفهای بیهوده کناره می‌گیرند، دهنده‌ی زکات مال خود هستند، اندام جنسی خود را حفظ می‌کنند، مگر نسبت به زنان و کنیزان خود که در این باره قابل سرزنش نیستند، اما اگر کسی از این حد گذشت، در واقع تجاوزکار است. مؤمنانی رستگار شدند که امانتدار هستند و عهد و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند، و کسانی که مراقب وقت و کیفیت نماز خویش هستند. این دسته از مؤمنان وارث فردوس هستند، و در آنجا جاودان، از نعمت‌های او برخوردارند».

در هر باب پاکیزگی وجود دارد.

خشوع در نماز و مراقبت آن، پاکیزگی در رفتار با خدا و پاک بودن در باطن و خلوت است.

اعراض از بیهوده‌گویی، پاکیزگی فکر و ضمیر و زبان است و نگه داشتن آن از انحراف و آلودگی است.

زکات دادن، پاک کردن نفس از بخل در مال است.

نگهداری اندام، پاک ساختن از آلودگی های شهوت است. آلودگی و پلیدی‌ای که هم فرد را می‌آلاید و هم آلودگی را در جامعه رواج داده، او را ناپاک و پلید می‌کند.

امانتداری و پیمان نگهداری هم خوشرفتاری و پاکی در رفتار با مردم است و هم پایداری در طبع و راستی و اخلاص.

همه‌ی اینها از صفات و ویژگی‌های انسان صالح مؤمنی است که بر اساس آموزش‌های اسلامی تربیت شده است.

این شخص در برابر جمال و زیبایی نیز حساسیت دارد، اما به پاکی و اعتدال. مطالعه‌ی زیاد قرآن و پیوسته در محیط و جو قرآنی زندگی کردن، بصیرت او را نسبت به میدان‌های جمال جهان هستی باز کرده برای هر چیز زنده و زیبا حساسیت لطیفی در جان او گذاشته است:

روز و شب، آسمان و ستارگان، غنچه‌ی باز شده‌ی گل و گیاه تازه از زمین سر برآورده، پرنده و حیوان، همه نشانه‌هایی از زیبایی نهفته در جهان هستند، همه‌ی اینها احساس را لمس و وجدان را تحریک می‌کنند. در جان او احساس زنده‌ی ادراکی نهفته است که زیبایی هر یک از این موجودات را احساس می‌کند. اما این حس او را به فتنه و فریب نمی‌اندازد. در مقابل بدنها و چهره‌های زیبا و فتان به زانو درنمی‌آید و گرفتار نمی‌شود، مگر بدان اندازه که خدا معین کرده است. در اینجا نیز به پاکی مقید است، در اعماق وجدان خود آن را احساس کرده خشنود و قانع است.

پس از تمام این مشخصات، وی مسلمانی است حقیقی که کار او در ارتبط با خدا است در زمین وظایف انسانی خود را انجام می‌دهد و روح او در آسمانها خود را به خدا سپرده است.

بر پستی ها چیره، بر قدرت‌های دروغین چیره، بر هرچه باطل است غالب، و سرنوشت خود را به خدا واگذار کرده است. با تمام نیرو برای تحصیل‌ورزی می‌کوشد، برای آنکه در نتیجه به خدا برگردد. عطاهای پروردگار خود را به نیازمندان می‌بخشد، و حساب فردای خود را به امید خدا رها می‌کند.

از قضا و قدر نهراسیده همگام با قدرها سیر می‌کند، و ایمان دارد که جز سرنوشتی که خدا برای او نوشته است، دچار چیزی نمی‌شود. سختی و شدت و زیان و ضررها را در راه خدا تحمل می‌کند، و جز از خدا از دیگری امید خیر ندارد.

کوتاه سخن، نمونه‌ی تربیت شده‌ی اسلام کسی است که با منتهای قدرت در جهان واقع زندگی می‌کند، و با وجود این کوشش دارد آرمان‌ها را تحقق بخشد و به صورت واقعیت درآورد. نه در ذهن و اندرون خویش میان واقعیت و آرمان فرقی قائل است و نه در دنیای خارج خود!

واقعیت و آرمان

همه‌ی مکتب‌های تربیتی، بویژه مکتب تربیتی اسلام، متهم به طرح آنچنان نمونه‌های تخیلی آرمانی است که در عالم واقع و دنیای خارج تحقق نیافته‌اند، زیرا قابل اجرا نیستند.

در نگاه نخست بنظر می‌رسد این گفته حق است، اما اگر خوب بررسی گردد، نادرستی آن روشن می‌شود.

از وظایف مهم تمام روش‌های تربیتی این است که صورتی درست و سزاوار شدن رسم کنند. چنان صورتی که پیوسته برای بهتر کردن اوضاع و سنجش امور میزانی قابل مراجعه باشد. وگرنه بدون داشتن صورت و نقشه‌ی درست کاملی ممکن نیست راه را بررسی کرده بدانیم چه اندازه از آن را پیموده و چه اندازه‌ی دیگر از راه باقی است. بدون آن نمی‌توانیم میزان کوششی را که باید بذل کنیم و نیرویی را که باید صرف این کوشش خواسته شده کنیم، بسنجیم و اندازه بگیریم.

همه‌ی خواست ما از یک نظام تربیتی این است که برنامه‌ی طرح شده، خارج از اندازه‌ی طاقت و اجرا نشدنی نباشد، و موضوع تربیت در چارچوب برنامه‌ی خشک

انعطاف‌ناپذیر لازم‌الاجرای محدودی نباشد که اگر انسان نتوانست مواد آن برنامه را اجرا کند، از بین برود و نابود شود.

هیچیک از این دو موضوع: خارج از توان بودن، و انعطاف‌ناپذیری، در روش اسلامی دیده نمی‌شود.

نه برنامه و نقشه‌ی آن اجراناشدنی و ناهمهوان برخواست و فطرت انسانی است، و نه در قالب خشک و معینی کشیده شده است که از آن چارچوب نتوان خارج شد!

اجرای این برنامه‌ی تکامل یافته، در عمل بر روی همین زمین دیده شد، و در وجود رسول خدا ﷺ نمایان گردید.

محمد ﷺ رسول خدا بشر و دارای همه‌ی طبایع بشری بود.

مقصود این نیست که کسی با بهره‌ور شدن از برنامه های تهذیبی قرآن، محمدبن عبدالله‌ﷺ می‌شود. منظور این است که در حدود بشریت خود، سرمشق کاملی است. یعنی با وجود محال بودن رسیدن بدان قافله‌ی شامخی که هیچکس از پیغمبران و جز آنان، در تاریخ بشریت، تاکنون نتوانسته است بدان برسد، این توان را دارند که از برخی جنبه‌ها با نیروی خدادادی خود، و با پیروی از شخصیت شامخ آن حضرت، بدین قله‌ی سر به فلک برافراشته نزدیک شوند، و به فراخور کوشش و کیفیت و کمیت سرمشق گرفتن آنان، هر کس به درجه‌ای از این نزدیکی دست یابد، البته صحابه و تابعین و اشخاص متفرقه‌ای در جریان تاریخ، عملاً با وضع نامحدودی، بدین سطح عالی نزدیک شده‌اند. نزدیک شدن بدین سطح و اوج گرفتن از سطح پست حیوانی، برای همه امکان‌پذیر است.

به هر درجه‌ای از این اوج رفیع که انسان بتواند نزدیک شود، در میزان خدا و خلق به یکسان، خود عظمت و رفعتی است که نه از نظر خدا پوشیده می‌ماند و نه از چشم بندگان خدا.

هر قدرتی که در راه حق بکار رود، هر فداکاری و گذشتی که در راه خدا شود، هر راستی و امانتداری و اخلاص و پابرجایی و صفایی، هر مهربانی و شفقت شفافی، هر دوستی و محبتی، هر کار خیری، هر احساس پاک و لطیف و رفتار مهذبی، هر نیروی حیاتی پیشروی، و سرانجام هر چیز و همه‌ی اینها، مادام که پاک و خالص و بر اساس صفا و در حقیقت برای خدا انجام گیرد، بر عظمت شخص می‌افزاید و بقاء و جاودانگی پیدا خواهد کرد. نتیجه‌ی تربیت اسلامی بر روی زمین همین است. مثال‌های بی‌شماری از این عظمت‌های نفسانی که با روش اسلامی تربیت یافته‌اند، در تاریخ وجود دارد. بارزترین نمونه و مثال این ادعا، همان مدت زمانی است که ملت اسلامی زیر نظر خدا و مراقبت پیغمبر خدا ساخته شد، در هر میدانی به عمل پرداختند و صفحات درخشانی از عظمت در کتاب پربرگ زندگی باقی گذاشتند. گرچه پس از آن این نمونه ها کم شد، اما هیچگاه از صفحه‌ی وجود قطع نشد. هرچند گاهی یک‌بار از غفلت به هوش آمده حرکتی می‌کرده است و در زیر فشار تندباد حوادث قد برافراشته و خودنمایی کرده است. این گروه هستند که آرمان را عملی کردند.

به اندازه ی توان خدادادی آن را محقق کردند و در راه تحقق آن از هیچ کوششی فروگذاری نکردند. این ارزش نظام و روشی است که نقشه و برنامه‌ی خود را به صورت کاملی رسم کرده در معرض دید عموم می‌گذارد. این برنامه نه خیالی است نه آرمانی و نه جدا از واقعیات زندگی. بلکه برعکس از برنامه‌های واقعی و حقیقی است. بدین دلیل از برنامه‌های واقعی عملی است که میوه‌های گوارا و شیرینی از آن را بشریت چشیده در جریان تاریخ از آن برخوردار بوده است. به این دلیل عملی است که مردم را به اندازه‌ی قدرت نهفته در وجود آنان مورد خطاب قرار داده است، در عمل نیز نمونه‌های بارزی به وجود آورده است، زیرا قدرت انجام تمام تکلیف‌هایی که از بشر

خواسته است، در آنان است. و آن قدرت صعود است، همین‌که ندادهنده ندا داد صعود می‌کنند.

این توانایی، همان نیروی حقیقی است که خدا در بشر به ودیعه گذارده است و آن را ضامن ترقی زندگی انسانی و وسیله‌ی بالا رفتن و پیشرفت به جلو قرار داده است. اسلام سخت اصرار دارد همین نیروی خدادادی را بکار گیرد و سخت هم بدین کار علاقه‌مند است، زیرا عملی و واقعی است!

اسلام می‌داند همینکه بشر را به صعود به‌سوی قله‌ی انسانیت خواند، نتایج عملی معینی از آن به‌دست می‌آید. اسلام انتظار ندارد و از بشریت نمی‌خواهد همه به قله برسند. اما انتظار دارد و دعوت می‌کند (و عملاً نیز ثابت کرده است) که مردم در مجموع از این قله بالا روند، تا هر یک به درجه‌هایی از ارتفاع نائل شوند.

پاره‌ای بدان ستیج بلندمرتبه نزدیک می‌شوند، و پاره‌ای درجاتی از بالا رفتن را می‌پیمایند. عده‌ای در میان راه خسته شده می‌نشینند تا تمدید قوا و استراحت کرده دوباره به راه افتند. گروهی نیز سقوط کرده به زمین می‌افتند؛ اما در هر حال افراد اجتماع در مجموع، از آن بالا می‌روند.

همه بالا می‌روند تا تعداد سقوط‌کنندگان کاهش یابد و به حداقل رسد، و در پیشاپیش خود میدان گسترده و فرصت دائمی برای بالا رفتن می‌یابند!

کدام واقعیت زنده‌ی عملی است که از نظریه‌ی آرمانی روئیده باشد؟!

هرگز اسلام از واقعیت و حقیقت طبیعت بشری، و ترکیبات و نیروهای متنوعی که در آن است، و از سطح‌ها و وجوه گوناگون آن، غافل نیست.

به این دلیل، مردم را ملزم نمی‌کند از نمونه‌ای آرمانی و معین و در قالب ریخته، پیروی کنند و قدمی از آن فراتر ننهند، از هر انسانی می‌خواهد به اندازه‌ی استعدادها و نیروها و قدرت، خود را به حدود کمال ممکن برساند. و هرچه را به عهده‌اش

می‌گذارد، همه برای این است که در حدود چارچوب آرمانی عمومی، پیوسته بکوشد خود را بدان کمال خاص مورد نظر برساند. این روش و برنامه، به‌طور کامل، عملی است. اما این روش با تمام واقعیت و عملی بودن، با نظام‌های «عملی» دیگری که بویژه در عصر جدید برای بشریت شناخته شده است، اختلاف دارد.

این روش ما واقعیت بزرگتری از خواست‌های فطری بشری را در برمی‌گیرد، نه واقعیت محدود کوچکی. واقعیت بزرگتری که هم حساب قدرت والاگرایی انسان را می‌کند، و هم با استعداد سقوط او آشنا است.

اسلام مانند برخی از مکاتب مادی که بر اساس باور داروین و مارکس به حیوانیت و مادیت[1] انسان ایمان دارند، نیست که بگوید: تا هنگامی که انسان دارای استعداد و آمادگی همیشگی برای سقوط است، بالا بردن او ممکن نیست، پس باید با روشن‌بینی او را به حال خود گذاشته، بگذاریم به اندازه‌ای سقوط کند تا در جایی آرام بگیرد! خیر چنین نیست! چنین انسانی هرگز به یک قرار نمی‌ماند. پیوسته در حال سقوط سیر می‌کند! آنقدر سقوط می‌کند و به چنان درجه‌ی پستی می‌رسد که از مرتبه‌ی حیوانی که داروین انسان را از آن می‌داند، و آن روحیه‌ی مادی که مارکس در عالم اقتصاد از آن پیروی می‌کند، و حیوانی که فروید در جهان ادراک نفسانی قائل است، نیز پست‌تر می‌شود. به این دلیل سقوط می‌کند که تو رشته‌ای در گردن او افکنده به پرتگاه سقوط می‌کشانی و هرگز او را صدا نمی‌زنی که گامی از حیوانیت فرتر نهد. این مکاتب عملی واقعی که در جهان جدید انسان را از سطح حیوان نیز پایین‌تر می‌برد، واقعیت حیوان را در نظر دارد، نه حقیقت انسان را.

اما واقعیتی که پیوسته مورد نظر اسلام است؛ به‌شمار آوردن انسان است در مجموع خود را تمام نیروها و تجهیزات، پیوسته انسان را به بالا رفتن و اوج گرفتن از سطح

۱ـ در باره‌ی این موضوع فصل «حقایق و اباطیل» را از کتاب «معرکه التقالید» بخوانید.

حیوانی، دعوت می‌کند. زیرا انسان نیاز ندارد کسی او را به سقوط بخواند! حساب انسان بی‌مانند را از دیگر حیوانات جدا کرده، همیشه بدو تکلیف می‌کند بکوشد برای رسیدن به آستانه‌ی کمالی که در قدرت او است، زیرا انسان به‌طور فطری از عهده‌ی چیزهای بسیار برمی‌آید و اگر هدف او دستیابی به کمال شد، هرچه بخواهد می‌تواند انجام دهد.

از نظر این مکتب تربیتی واقع‌بین، انسان نه از ملائکه است نه شیطان، اما اگر از سطح حیوان فراتر رفت قادر است از ملک نیز بالاتر رفته و چیزی بشود که در وهم نیز نگنجد. اما همین انسان والامرتبه اگر رابطه‌ی خود را با خدا گسست، و به سراشیبی سقوط سیر کرد، از شیطان نیز در پلیدی نیز در پلیدی و آلودگی پست‌تر می‌شود.

شیوه‌ی واقعی تربیت و چاره‌ی اساسی آلودگی‌های انسان، به طرح نقشه‌ای کامل و برنامه‌ای همه‌جانبه و قابل انعطاف نیاز دارد که آن نقشه را در جلو انسان بگذارند، تمرین‌هایی برای کسب مهارت در رفتار مهذب خود برای او تعیین کنند. موارد بالا رفتن از فرازها و فرود آمدن از نشیب ها را به روشنی بدو گوشزد کنند، و سرانجام پیش از هر چیز، باید امکانات و قدرت انسان را در نظر گرفت تا با تمام روش‌های ممکن بتوان برنامه‌ها را با در نظر داشتن هدف آرمانی و والای خود، با امکانات کسی که تربیت شده است، سنجید و بکار بست.

پایان جلد نخست